
جلد هشتم
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

سوره نساء

اشاره

دربردارنده: ۱۷۶ آیه

۳۷۰۵ کلمه

۱۶۰۳۰ حرف

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ

تفسیر آیه۱

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ اِتَّقُوا رَبَّکُمُ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثِیراً وَ نِساءً وَ اِتَّقُوا اَللّهَ اَلَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحامَ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً.

ای مردم خود را در پیشگاه پروردگارتان از هر گناهی حفظ کنید، خدائی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را نیز از جنس او پدید آورد، و از آن دو تن مردان و زنان بسیاری را منتشر ساخت، و از خدائی که به وسیله نام او از یکدیگر درخواست می کنید از گناه و معصیت خود را نگاه دارید و از قطع رابطه با خویشاوندان بپرهیزید، یقیناً خداوند همواره بر شما حافظ و نگهبان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن سه مسئله بسیار مهم است: ۱- تقوا. ۲- خلقت آدم و حوا و نسل آن دو نفر. ۳- سفارش به خویشاوندان.

ص:۲

تقوا

در آیه دوم سوره مبارکه بقره در توضیح جمله نورانی هُدیً لِلْمُتَّقِینَ تا جائی که لازم بود به بحث تقوا و آثار آن پرداخته شد.

خلقت آدم و حوا و نسل آنان

آنچه به طور صریح از آیات قرآن مجید و معارف حقّه اهل بیت و کتاب های علمی مورد اعتماد در زمینه خلقت آدم و حوا استفاده می شود، این است که خداوند، با اراده و قدرت و علم و حکمت بی نهایتش از خاک زمین پیکری را صورت گری کرد، و به او شکل لازم را مرحمت فرمود، و با نفخه الهی اش در آن پیکر روح دمید، و از همان خاک همسرش را به وجود آورد و مرد و زنی به نام آدم و حوا با خلقتی آراسته و متعادل و ظاهر و باطنی در گردونه احسن تقویم در این جهان هستی در روی زمین ظهور کردند، و هر دو مبدء و منشأ همه مردان و زنان تا قیامت شدند، و این مسئله هیچ اعجابی در کنار قدرت حضرت حق ندارد، زیرا هر نوعی از موجودات زنده و هر نوعی از گیاهان به همین صورت منشأ و مبدء اولیه ای از یک نر و ماده داشتند که به دست قدرت حق آفریده شدند و موجب تکثیر نوع خود در خیمه حیات شدند.

پس از به وجود آمدن نر و ماده اولیه که بدون سابقه نر و ماده دیگر بودند و مستقیماً به قدرت حق به وجود آمدند نسلشان بعد از ازدواج آن دو با نطفه یا تخم گذاری یا رسیدن گرده ماده به نر به وجود آمدند و صحنه شگفت انگیز انواع موجودات را تشکیل دادند.

این که خداوند قدیر در آیه ۵۹ سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

یقیناً داستان چگونگی آفرینش عیسی نزد خدا مانند داستان آدم است که پیکر او را ابتدا از خاک آفرید سپس به او فرمود: موجود زنده باش پس بی درنگ موجود زنده شد، برای این است که به همه مردم بفهماند قدرت من این اقتضا را دارد که فردی مانند عیسی را بدون وجود پدر بیافرینم و این تعجبی ندارد، که آدم را بی سابقه داشتن پدر و مادر از خاک به صورتی آراسته ساختم سپس با فرمان وجودی کن او را به شکل موجودی زنده درآوردم، این که به وجود آمدن عیسی را بدون پدر مثل به آدم زده بسیار بسیار روشن است که آدم اولین نوع از جنس ما انسان هاست که بدون تکیه به یک نر و ماده و بلکه به صورت مستقیم از خاک صورت گری شده و سپس با دمیده شدن روح در او به گردونه حیات درآمده است، و بنابر جمله ملکوتی و خلق منها زوجها همسر او حوا نیز مانند او از خاک پاک یعنی همان خاک و گوهری که آدم از او به وجود آمد به وجود آمده است، نهایتاًباید به قول امیرمؤمنان گفت: (۱)عنصر اولیه وجود مرد و زن یک عنصر مرکب است که خداوند در قرآن مجید از آن تعبیر به طین نموده است.

إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ: (۲)

ص:۴

۱- ۱) – خطبه اول نهج البلاغه.

۲- ۲) – ص ۷۱- ۷۲.

یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفرید، پس زمانی که اندامش را درست و نیکو قرار دادم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنید.

در سوره مبارکه آل عمران آیه ۴۹ می خوانیم که عیسی از قدرت معنوی خود به بنی اسرائیل جهت تصدیق نبوتش خبر می دهد و در بخشی از گفتارش اعلام می کند.

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَهِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّٰهِ. . . .

من از گل زمین برای شما پیکری مانند پرنده نظام می دهم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای زنده و قادر به پرواز می شود.

جائی که به راحتی می توان از طریق قرآن که کتابی سراسر حق است و هیچ ریب و باطلی در آن راه ندارد پذیرفت که انسانی والا۔و پیامبری ملکوتی در سایه اذن خدا این قدرت را دارد که گل را به صورت مجسمه ای در شکل یک پرنده درآورد سپس با دم خود او را با همه اعضای لازم زنده کند و به پرواز دهد، چه جای حرف و رد و ایراد و اشکال در خلقت آدم به قدرت بی نهایت خدا است؟ !

آری اراده و علم و حکمت و بصیرت و قدرتش اقتضا نمود که از خاک زمین و از عنصر واحده مرد و زنی را بی سابقه داشتن پدر و مادر بیافریند و آنان را مبدء و منشأ به وجود آمدن میلیاردها مرد و زن قرار دهد.

این که بعضی از مذهبی های درس خوانده جمله إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ آدَمَ (۱)را به این صورت معنا کرده اند که پیش از آدم ابوالبشر آدمیانی دیگر بودند که از

ص:۵

۱- ۱) - آل عمران ۳۳.

نظر عقل و خرد به شدت در ضعف به سر می بردند، و شایسته تکلیف و مسئولیت نبودند و آدم به عنوانی موجودی عاقل و شایسته مسئولیت از میان آنان برگزیده شد حرفی نادرست و خلاف قرآن و چیزی شبیه نظریه تبدل انواع داروین یهودی است، و نشان از خودباختگی در برابر فرهنگ مادی غرب است، شما اگر لغت اِصْطَفاکِ را در آیات قرآن مجید دقت کنید دارای معنای معنوی و گزیدن بر اساس ارزش های عقلی و دینی است.

به ویژه این که در آیه ی شریفه از نوح و آل ابراهیم و آل عمران نام برده شده، که ما را بیشتر به این حقیقت توجه می دهد که مقام اصطفاء مقامی صد در صد معنوی است و قطعاً نوح و آل ابراهیم و آل عمران از میان موجوداتی بی عقل شبیه به انسانها برگزیده نشده اند.

ای کاش بعضی از دانشمندان چه در شرق چه در غرب که متکی به آراء خود و دیگران اند زحمت تحصیل معرفت به خدا را به خود هموار می کردند، و سپس به کتاب سالم و دست نخورده او قرآن که هدایت گر به سوی حقایق آفرینش و امور معنوی است مراجعه می نمودند و با بکار گرفتن عقل و انصاف امور مربوط به هستی و آفرینش و مسائل مربوط به تربیت و ادب را از این کتاب به دست می آوردند، و به آسانی و روشنی واقعیات را تحصیل می نمودند.

اینک نگاه دریای علم و بینش، نخبه ی آفرینش، حکمت محض، بصیرت خالص، روح و جان پیامبر، محبوب محبان، چراغ قلب عارفان، مولای موحدان حضرت امیرمؤمنان را به آفرینش انسان در خطبه ی اول نهج البلاغه ملاحظه کنید:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحانَهُ مِنْ حَزْنِ الْاَرْضِ وَ سَهْلِها، وَ عَذْبِها وَ سَبَخِها، تُرْبَهً سَنَّها بِالْماءِ حَتّی خَلَصَتْ، وَ لا طَها بِالْبَلَّهِ حَتّی لَزُبَتْ، فَجَبَلَ مِنْها

صُورَةً ذاتَ اءحْناءٍ وَ وُصُولٍ وَ اءعضاءٍ وَ فُصُولٍ. اءجْمَدَها حَتّى اسْتَمْسَكَتْ، وَ اءَصْلَدَها حَتّى صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَ اءَجَل مَعْلُوم. ثُمَّ نَفَخَ فِيها مِن رُوحِهِ فَمَثُلَتْ اِنْسانا ذا اءَذْهانٍ يُجِيلُها، وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِها، وَ جَوارِح يَخْتَدِمُها، وَ اءَدَواتٍ يُقَلِّبُها، وَ مَعْرِفَهٍ يَفْرُقُ بِها بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَالْاءَذْواقِ وَالْمَشامِّ وَالاَلْوانِ وَالْاءَجْناسِ، مَعْجُونا بِطِينَهِ الاَلْوانِ الْمُخْتَلِفَهِ، وَالْاءَشْباهِ الْمُؤ تَلِفَهِ، وَالاَضْدادِ الْمُتَعادِيَهِ وَالاَخْلاطِ الْمُتَبايِنَهِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبِلَّهِ وَالْجُمُودِ، وَالْمَساءَهِ وَالسُّرُورِ. . .»

سپس خداوند سبحان از قسمت های سخت و نرم، و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص گردید، آنگاه آن ماده ی خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده در آورد، سپس از آن گل صورتی پدید کرد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی ها، آن صورت را خشکانید تا خود را گرفت و محکم و نرم ساخت تا محکم و سفالین شد، و آن را تا زمان معین و وقت مقرر به حال خود گذاشت سپس از نفخه خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش بکار گیرد و اعضائی که به خدمت در آورد، و ابزاری که زندگی را بگرداند، و معرفت و شناختی که میان حق و باطل را تمیز دهد، و مزه ها و بوها و رنگ ها و جنس های گوناگون را از هم بشناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگ های مختلف و همسان هائی نظیر هم، و اضدادی مخالف یکدیگر و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی.

حوا همسر آدم هم بنا بر جمله وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها به صورتی که آدم آفریده شد به وجود آمد، این حقیقتی است که در روایات هم به طور صریح به آن اشاره شده است:

«عن الباقر (ع) انها خلقت من فضل طینه آدم عند دخوله الجنه:» (۱)

از حضرت باقر (ع) روایت شده: حوا از اضافه ی گلی که آدم از آن آفریده شد ساخته شد و این هنگام ورود آدم به بهشت بود.

روایاتی هم در برخی از کتاب ها آمده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده که اینگونه روایات مخالف با متن آیه شریفه و در تضاد با روایات استواری است که آفرینش حوا را از اضافه ی گل آدم می داند، بنابراین روایات مقبولی نیست و چه بسا ساخته ی بازرگانان حدیث و برگرفته از افسانه های یهود باشد، یک بار دیگر به متن آیه دقت کنید: خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها شما را از عنصر واحده آفرید و زوج را نیز از همان عنصر پدید آورد.

در تأیید این معنا و این برداشت درستی که از آیه ی شریفه می شود به روایت زیر دقت کامل بنمائید:

عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت می کند که گفته است از حضرت باقر (ع) پرسیدم خداوند حوا را از چه چیز آفرید؟ فرمود این مردم در این مسئله چه می گویند؟ گفتم: می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید، فرمود: دروغ می گویند، آیا خداوند از آفریدن حوا از غیر دنده آدم ناتوان بود؟ !

۱- ۱) - تفسیر برهان ج ۳ ص ۸.

گفتم پسر پیامبر فدایت شوم حوا را از چه چیز آفرید فرمود پدرم زین العابدین از پدرش روایت کرد که رسول خدا فرمود: خداوند مشتی خاک برگرفت، و آن را با دست قدرتش به هم آمیخت و آدم را از آن آفرید، بخشی از آن اضافه آمد پس حوا را از آن وجود به وجود آورد.

نسل آدم و حوا

اراده حضرت حق در تولید نسل از یک نر و ماده به وسیله ی نطفه تحقق می یابد، ولی باید دانست که این آفرینش از نطفه ی پس از آن صورت گرفت که یک مرد و یک زن از این نوع را بی سابقه نر و ماده ای از گل آفرید و آن آدم و بعد از او حوا بود.

بر اساس آیه مورد بحث نسل انسان به آدم و همسرش برمی گردد، و واسطه ای میان نسل و آدم و همسرش نبوده، سخن در این است که این نسل میلیاردی چگونه و به چه صورت از آن یک مرد و یک زن به وجود آمد؟

المیزان می گوید: تناسل طبقه ی اول انسان یعنی آدم و همسرش از راه ازدواج بوده است که نتیجه اش متولد شدن پسران و دخترانی و به عبارت دیگر خواهران و برادرانی گردیده است و در این باره بحثی نیست، بحث در این است که طبقه ی دوم بشر یعنی همین خواهران و برادران چگونه و با چه کسی ازدواج کرده اند؟ آیا ازدواج در میان خود آنان بوده، و یا به طریقی دیگر صورت گرفته است؟

از ظاهر اطلاق آیه شریفه که می فرماید: وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً برمی آید که در انتشار نسل بشر غیر از آدم و همسرش هیچ کس دیگری دخالت نداشته، و نسل موجود بشر منتهی به این دو تن بوده و بس، نه هیچ زنی از غیر بشر

دخالت داشته و نه هیچ مردی، چون قرآن مجید در انتشار این نسل فقط آدم و حوا را مبدء دانسته است و اگر غیر از آدم و حوا مردی یا زنی غیر از بشر دخالت می داشت می فرمود: «وَ بَثَّ مِنْهُمَا و من غیرهما» و یا عبارتی دیگر نظیر این را ذکر می کرد تا بفهماند که غیر از آدم و حوا موجودی دیگر نیز دخالت داشته است و معلوم است که منحصر بودن آدم و حوا در مبدئیت انتشار نسل اقتضا می کند که در طبقه ی دوم ازدواج میان خواهر و برادر صورت گرفته باشد.

و اما این که چنین ازدواجی در اسلام حرام است و به طوری که حکایت شده در دیگر شرایع نیز حرام و ممنوع بوده ضرری به این نظریه نمی زند، چون که تحریم حکم تشریعی است که تابع مصالح و مفاسد است، نه حکمی تکوینی و غیر قابل تغییر، و زمام تشریع هم به دست خدای سبحان است، او هر چه بخواهد می کند و هر حکمی بخواهد میراند، چه مانعی دارد که یک عمل را در روزی و روزگاری جایز و مباح کند و در روزگار دیگر حرام نماید، در روزی که جز تجویزش چاره ای نیست تجویز کند، و در روزگار دیگری که این ضرورت در کار نیست تحریم نماید، ازدواج خواهر و برادر را در روزگاری که مصلحت و لازم باشد، مانند زمان آدم که موضوع انتشار نسل در میان بوده و تجویزش سبب شیوع فحشا و جریحه دار شدن عفت عمومی نمی شده تجویز کند و با پایان گرفتن زمان مصلحت که باعث این محذور می شود تحریم کند.

در کتاب ارزشمند احتجاج از حضرت سجاد (ع) آمده که در گفتگوئی که با مردی قرشی داشته سخن به اینجا رسانیده که هابیل با «لوزا» خواهر هم زای قابیل ازدواج کرد و قابیل با «اقلیما» همزای هابیل، راوی می گوید: مرد قرشی

پرسید: آیا هابیل و قابیل خواهران خود را حامله کردند؟ فرمود آری مرد عرضه داشت: این که عمل مجوسیان امروز است، راوی می گوید: حضرت فرمود: مجوسیان اگر این کار را می کنند و ما آن را باطل می دانیم برای این است که پی از تحریم خدا آن را انجام می دهند، آنگاه اضافه نمود: منکر این مطلب مباش، برای این که درستی این عمل در آن روز و نادرستی اش در امروز حکم خداست که چنین جاری شده است، مگر خدای تعالی همسر آدم را از خود او خلق نکرد؟ در عین حال می بینیم که او را بر وی حلال نمود، پس این حکم، دین و شریعت آن روز فرزندان آدم و خاص آنان بوده، و بعد از آن خدای تعالی حکم حرمتش را نازل فرمود.

ص:۱۱

المیزان در نگاهش به این روایت می گوید: مطلبی که در این حدیث آمده موافق با ظاهر قرآن کریم و هم موافق با اعتبار عقلی است، ولی در این میان روایات دیگری است که معارض با آن است و دلالت دارد بر این که اولاد آدم با افرادی از جن و حور که برایشان نازل شده ازدواج کردند [و این روایات با اعتبار عقلی درست در نمی آید زیرا آفرینش جن و حوری بهشتی مادی نیست و غیر مادی نمی تواند فرزند مادی بزاید]

اینجانب نمی دانم که مطلب در گیومه از صاحب المیزان یا مترجم محترم آن است، اشکالی که نسبت به آن دارم این نیست که قرآن به گونه ای که اوصاف حور را بیان کرده از زیبائی چشم آنان و همسال بودنشان با اهل بهشت و تشبیه آنان به لؤلؤ مکنون استفاده می شود که حوران بهشتی که همسران و ازدواج مردان بهشتی هستند مادی می باشند، و اگر مادی نباشند چه سودی از نظر همسری برای مردان بهشتی دارند، به نظر اینجانب برای رد روایات معارض نیازی به این

توضیح که در المیزان آمده نیست، بلکه باید به اطلاق آیه تکیه کرد که می فرماید: وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً و پرونده این مسئله را بست.

سفارش به خویشان

در رابطه با صله رحم و گناه قطع رابطه با خویشان در آیه ۲۷ سوره مبارکه بقره به صورت مشروح مسائل مهمی مطرح شد.

تفسیر آیه ۲-۳

اشاره

وَ آتُوا اَلْیَتامیٰ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلیٰ أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کٰانَ حُوباً کَبِیراً.

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تُقْسِطُوا فِی اَلْیَتامیٰ فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکُمْ مِنَ اَلنِّساءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَلاّٰ تَعُولُوا.

اموال یتیمان را [پس از رشدشان] به آنان دهید و اموال کم ارزش خود را با اموال با ارزش آنان عوض نکنید، و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید، زیرا این عمل گناهی بزرگ است.

و اگر می ترسید که در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] نتوانید عدالت ورزید بنابراین از دیگر زنانی که شما را خوش آید.

دو دو و سه سه و چهار چهار به همسری بگیرید، و چنانچه می ترسید با آنان به عدالت رفتار نکنید به یک زن یا به کنیزانی که مالک شده اید اکتفا کنید این قناعت به یک همسر عقدی به این که ستم نورزید و از راه عدالت منحرف نشوید نزدیک تر است.

شرح و توضیح

ص:۱۳

در این دو آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم که ضامن حفظ بسیاری از حقوق معنوی و مادی است، و اگر جامعه به صورتی دقیق و خالصانه و با رأفت به آن دو عمل کند از بسیاری از مفاسد و به ویژه ستم به دیگران و ظلم فاحش در امان می ماند و از حساب سخت قیامت مصونیت پیدا می کند اشاره شده است: یتیم و ثروت او، ازدواج با یتیم یا با دیگر زنان بر مبنای عدالت و رعایت حقوقی که خداوند رعایتش را واجب نموده و در صورت تخلف گناهی بزرگ و معصیتی سنگین و سبب عذاب دردناک در قیامت است.

یتیم واموال او

این فقیر در آیه مبارکه ۸۳ سوره بقره به طور مشروح و مفصل درباره یتیم و رعایت حقوق او و از آیه ۲۲۱ تا ۲۴۲ در رابطه با ارزش وجودی زن در اسلام و مظلومیت عجیب او در مکتب های شرق و غرب و اقوام و ملل، و مسئله ازدواج و طلاق در اسلام و سایر ادیان تحریف شده و اقوام گرفتار جاهلیت به صورتی که در دیگر تفاسیر نیامده مطالب بسیار مهم و فراوان و گسترده ای را آوردم، و معذوریت خود را در بسط و شرح مسئله نگاه حکیمانه و عادلانه اسلام به جنس زن ذکر کردم، تا کاملاً برای هر خواننده ای روشن شود که همه حقوق الهی و انسانی و اخلاقی زن فقط و فقط در سایه اسلام رعایت می شود، و در عرصه مکتب های دیگر گرچه به اوج تمدن مادی رسیده باشند امکان رعایت حقوق زن وجود ندارد.

در این قسمت لازم می دانم به پاره ای از مسائل درباره یتیم و مال یتیم و مسئله ازدواج که در سطور گذشته نیامد اشاره کنم.

وضع یتیم در روزگار جاهلیت

عرصه زندگی عرب پیش از بعثت پیامبر اسلام تحت تأثیر جهل مرکب و اموری خیالی و ظن و گمان و مسائلی ناشی از سبک مغزی بود.

خداوند به این اوضاع شیطانی، و به حاکمیت جهل و سبک مغزی و پیروی از ظن و گمان، و غوطه ور بودن عرب در خیالات و اوهام در آیات ۱۵۴ آل عمران و ۵۰ مائده، و ۲۶ فتح و ۳۳ احزاب اشاره دارد.

اغلب اعراب جاهلی به صورت قبیله و عشیره زندگی می کردند، و بخشی هم صحرا نشین و بیابان گرد بودند.

مایه درآمد مالی آنان از جنگ و قتل و خون ریزی و کشتن مردان قبیله دیگر و به اسرات گرفتن زنان و تجاوز به حقوق مالی آنان تأمین می شد، این جنایت ها را بر خود حلال دانسته و دچار عذاب وجدان و پشیمانی نمی شدند، بلکه همه این امور را برای خود ارزش و عامل برتری و غرور می دانستند، از هیچ گناهی و خوردن حرامی، و پایمال نمودن حقی امتناع نداشتند.

زنان چنان که در آیات سوره ی بقره توضیح دادم از همه مزایای انسانی و حقوق لازمه محروم بودند، به آنان تحمیل شده بود، که اراده در برابر خواسته های مرد نداشته باشد، مالک عمل و مال خود نباشد، ارثی از پدر و مادر و دیگر ارث گذاران نبرد، و زنان هم همه ی این امور را پذیرفته بودند و درِ هر گونه احقاق حقی به رویشان بسته بود.

مردان جاهلی با زنان بدون رعایت هیچ حقی و بدون شرط و قیدی ازدواج می کردند، و زنان را به گونه ای بار آورده بودند به این کار افتخار کرده و هر کس را

دوست داشتند به سوی خود دعوت می نمودند و در نهایت مسئله ی شوم زنا و ازدواج های نامشروع حتی ازدواج با زنان شوهردار میان آنان به شدت رواج داشت! !

فرزندان عرب جاهلی فقط ملحق به پدران بودند و اگر در خردسالی پدر را از دست می دادند و یتیم می شدند ارث نمی بردند.

در صورت مردن پدر خویشاوندان قلدرش سرپرست یتیم می شدند و همه ی اموال او را ظالمانه می خوردند و او را محروم از هر حقی می کردند.

یتیم اگر دختر بود با او ازدواج می کردند و این ازدواج فقط بخاطر این بود که اموالش را غارت کنند و به ثروت خود بیفزایند و بیشتر شکم چرانی نمایند، پس از به دست آوردن اموال یتیم او را طلاق می دادند، در حالی که در چنان وضعی نه مالی داشت تا زندگی خود را حتی در اوج قناعت اداره کند و نه کسی رغبت می کرد با او ازدواج کند زیرا یتیم تهی دست بود و سودی مادی در ازدواج با او وجود نداشت.

از طرفی جنگ ها و غارت گری ها که در اعراب جاهلی به طور پیوسته صورت می گرفت یتیمان زیادی را بر جای می گذاشت و آنان را دچار وضع بسیار نابسامانی می نمود.

اکنون با توجه دقیق به این دو آیه شریفه برای شما روشن می شود که اسلام در آن محیط جاهلی برای احقاق حقوق یتیمان چه در اموالشان چه در ازدواج با آنان چه شدتی به خرج داده، و راه ظلم به آنان را بسته و مسیر عدالت را به روی عرصه ی حیاتشان باز نموده است و شما نمونه ی این مقررات حکیمانه و عادلانه را در مکتب های شرقی و غربی نمی بینید.

قرآن مجید در همین سوره ی نساء آیه ۱۰ با کوبنده ترین صورت از غارت اموال یتیمان و خوردن آن نهی نموده است:

إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً

یقیناً آنان که ظالمانه اموال یتیمان را می خورند در حقیقت در شکم های خود آتش می خورند و مسلماً در آتش فروزان در آیند.

«در هر صورت مجموع این دو آیه می گوید: درباره ی ایتام تقوا پیشه کنید و مال با ارزش آنان را با اموال پست خود مخلوط ننمائید تا بهره کشی ظالمانه کنید، و اموالشان را مخلوط با اموال خود نخورید، و حتی اگر ترسیدید که در مورد نکاح با دختران یتیم نتوانید عدالت را رعایت کنید و ترسیدید که اموالشان در معرض تجاوز شما قرار بگیرد و خلاصه نسبت به اموال و ازدواج با آنان دل چرکین بودید می توانید آنان را به حال خود واگذارید و با زنان دیگر که خوش آیند شماست در صورت رعایت عدالت تا چهار زن ازدواج کنید، و اگر از عدم رعایت عدالت در چهار زن نیز ترسیدید به یک زن و به کنیزان زر خرید اکتفا کنید.

تعدد زوجات

این مسئله از مسائلی است که ایراد و اشکال هائی ابتدا از روزگار قرون وسطی به وسیله ی اربابان کلیسا بر آن وارد شد و تا کنون ادامه دارد، و از آنان به مشتی روشن فکر غرب زده در نواحی مسلمان نشین راه یافت، تا به این وسیله بتوانند در میان جوامع همراه با دیگر سفسطه ها و ایرادهای بی پایه جلوی پیشرفت اسلام

ص:۱۷

را در میـان آن جوامع و ملت ها بگیرنـد و قلب کینه دار و مخالف و حسود خود را نسـبت به اسـلام از این طریق راحت و آرام کنند.

به آن ایرادهـا و اشـکالات از طرف محققان جواب ها و پاسـخ های منطقی و محکم و اسـتوار داده شـده، و ادعاهای خصومت آمیز آنان را مهر باطل زده اند، مسـلماً نقل آن همه ایراد و سفسطه و پاسخ های آن بحثی بسیار مفصل و گسترده می طلبد، که با این نوشـتار نمی سازد، ولی لازم است تهمت ها و اشـکالات مهم مخالفان و پاسخ های آن آورده شود، تا ذهن هر کسی که مشوب شده، و دچار شستشوی مغزی گشته پاک شود و بر ایمانش به قوانین اصیل لازم افزوده گردد.

۱- دشـمنان کینه ورز به اسـلام در قرون وسـطی به پیامبر بزرگوار اسـلام تهمت زدنـد که او بود که رسم تعـدد زوجات را در جهان به وجود آورد، و ادعا کردند پایه و شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در میان ملل گوناگون اجازه ی تعدد زوجات است و هم ادعا کردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است.

برای پاسـخ دادن به این تهمت بهتر است به مقاله ی ویل دورانت امریکائی و گوسـتاولبون فرانسوی مراجعه کرد، فکر می کنم این دو پاسخ برای بسته شدن دهان یاوه گویان بس باشد.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می گوید:

علمای دینی در قرون وسـطی [منظور کشـیشان کلیساست] چنین تصور می کردنـد که تعـدد زوجات از ابتکارات پیامبر اسـلام است، در صورتی که چنین نیست و چنان که دیدیم در اجتماعات ابتدائی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است.

عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی گشته فراوان است: به واسطه ی اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بوده و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده ای از زنان در بی شوهری بسر برند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند [و عواطف و غرائز و خواسته های طبیعی آنان سرکوب شود و بی پاسخ بماند.]

بی شک تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی امر متناسبی بوده، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تک همسری فعلی ترجیح داشته است، چه همان گونه که می دانیم توان ترین و محتاطترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر می شوند و بهمین جهت کم فرزند می آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می یافته و فرزندان بیشتر تولید می کرده اند، به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت های ابتدائی بلکه ملت های متمدن توانسته است دوام کند و فقط در همین اواخر و در زمان ماست که رفته رفته دارد از کشورهای خاوری رخت برمی بندد. در زوال این عادت عواملی چند دخالت کرده است: زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد و در این هنگام چند زنی حتی در اجتماعات ابتدائی از امتیازات اقلیت ثروتمند گردید و توده ی مردم به همین جهت با یک زن به سر می برند و عمل زنا را چاشنی آن قرار می دهند! !

ص:۱۹

گوستاولبون در تاریخ تمدن صفحه ی ۵۰۷ می گوید:

در اروپا هیچ یک از رسوم مشرق به قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده، و در باره هیچ رسمی هم این اندازه نظر اروپا به خطا نرفته است، نویسندگان اروپا تعدد زوجات را شالوده ی مذهب اسلام دانسته و در انتشار دیانت اسلام [با این تهمت که اسلام با تعدد زوجات راه شهوت رانی را باز کرده! !] و انحطاط ملل شرقی آن را علت العلل قرار داده اند آنان علاوه بر همه اعتراضات نسبت به زنان مشرق هم ابراز همدردی نموده اند، از جمله اظهار می دارند که آن زنان بدبخت را زیر پنجه خواجه سرایان، سخت و شدید در چهار دیوار خانه مقید نگاه داشته اند و به مجرد حرکت مختصری که موجب رنجش و عدم رضایت خانه خدایان شود حتی ممکن است آنان را با کمال بی رحمی اعدام کنند.

ولی تصور مزبور از جمله ی تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسی برای آن نیست.

اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا، برای مدت کمی تعصبات اروپائی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده ای است که به وسیله ی آن، اقوامی که این رسم میان آنان جاری است روح اخلاقی ایشان در ترقی، و تعلقات و روابط خانوادگی آنان قوی و پایدار مانده و بالاخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست.

ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابداً مربوط به اسلام نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است، اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند از این حیث فایده ای از اسلام حاصل

نکردنـد، و تا کنون هم در دنیا یک چنین مـذهب مقتدری نیامده که این گونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آن را منسوخ سازد.

رسم مـذکور فقـط بر اثر آب و هوای مشـرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسـباب دیگری که به طرز زنـدگانی مشـرق زمین مربوط بوده است پیـدا شده است نه این که مذهب آن را آورده باشد، در مغرب هم با وجود این که آب و هوا و طبیعت هیـچ یک مقتضـی برای وجود چنین رسـمی نیست مع ذلک رسم وحـدت زوجه رسـمی است که ما آن را فقط در کتاب های قـانون می بینیـم درج اسـت، و الا ـ خیـال نمی کنـم بشـود این را انکـار کرد که در معاشـرت واقعی مـا اثری از این رسم «رسـم وحدت زوجه» نیست، راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشـروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟

بلکه من می گویم که تعدد زوجات مشـرق از هر حیث بهتر و شایسـته تر از تعدد زوجات مغرب زمین است، اهل مشـرق وقتی بلاـد معظمه مـا را سـیاحت می کننـد از این اعتراضـات و حملاـت مـا نسـبت به تعـدد زوجـات در مشـرق دچار بهت و حیرت گردیده متغیر می شوند.

پیش از ظهور اسـلام در ایران و یونـان و در میـان اعراب تعـدد زوجـات بـدون قیـد حصـر وجود داشـته، پس تعـدد زوجات از اختراعات و ابتکارات اسلام نبوده است.

خواننـدگان عزیز به خوبی واقف شدنـد که این اربابـان کلیسـا و دشـمنان اسـلام بودنـد که این مسـئله را به اسـلام بسـته و این فرهنگ ناب انسان ساز و نظامدهنـده زنـدگی بر اساس ادب و عدالت و مهر و محبت را با این تهمت مورد حمله قرار داده اند، و در مقاله ویل دورانت آمریکائی و گوستاولبون فرانسوی ملاحظه کردید

که تعدد زوجات هیچ ربطی به پیامبر اسلام و فرهنگ او ندارد، اسلام در این زمینه تنها کاری که کرد این بود که تعدد زوجات را با وضع قوانینی متین، محکم و مقرراتی انسانی و اخلاقی که از هر جهت حافظ حقوق زن و رعایتکننده وضع مرد است به شدت محدود و مقید نمود، و جلوی زیاده خواهی بیجای مرد و شهوات افسار گسیخته او را گرفت، و قلدری و زورگوئی او را در این زمینه به سختی تقبیح کرد، و از او خواست در گردونه عدالت و قسط و حق و حقیقت قرار گیرد، و کمترین تجاوزی به حق زن ننماید و به او به عنوان کالای شهوت و محکوم همه جانبه مرد نظر نکند.

اگر مردی دو زن یا سه زن یا چهار زن گرفت و میان آنان به عدالت رفتار نکرد، و به عواطف و غرائز آنان و به زندگی طبیعی شان توجه ننمود، و خصال انسانی و مسائل اخلاقی را در حق آنان رعایت نکرد چه ربطی به اسلام این فرهنگ عشق و محبت و این آئین حافظ همه حقوق انسان ها دارد.

این مرد است که باید حساب گری دقیق باشد و به این معنا عنایت و توجه نماید که آیا اولاً نیاز طبیعی به تعدد زوجات بر اساس قوانین الهی دارد، و ثانیاً قدرت رعایت عدالت و قسط در میان زنان در او هست، و ثالثاً می تواند از نظر مادی و با رعایت مساوات و مواسات لازم آنان را اداره کند، و خلاصه خود را شایسته و لایق مجوز برای تعدد زوجات می داند؟ آنگاه اقدام به این کار کند و گرنه باید سراغ این مسئله نرود، و خود را به صف ظالمان وارد نکند، و از چشم رحمت خدا نیندازد.

پس از روشن شدن این مسئله که تعدد زوجات از قدیمی ترین ایام و در میان اقوام و ملل و ادیان وجود داشته و اختراع اسلام نیست، و تنها کاری که اسلام در این

زمینه انجام داد وضع قوانین و قرار دادن حدود و مقرارتی بود که تمام حقوق زن و عواطف او رعایت شود و جلوی افسار گسیختگی مرد گرفته شود و کار به ساختن حرم سرا و به اسارت گرفتن زن نیانجامد و نهایتاً از چهار همسر تجاوز نکند.

اکنون باید گفت اشکالات و ایراداتی که به تعدد زوجات گرفته شده همه سطحی و غیر علمی و بدون دلیل استوار و منطق و برهان است و چه بسا خود ایراد کنندگان به تک همسری قناعت نکرده و با وجود داشتن همسر از راه نامشروع به ارضاء غرائز خود پرداخته و به عدد هم قناعت نمی کنند. چنان که در سراسر اروپا و آمریکا و در بعضی از مردان مشرق زمین که تابع افکار و فرهنگ غربیان هستند این مسئله به طور علنی و بدون شرم و حیا و به دور از ترس و وحشت رواج کامل دارد.

حقیقت مسئله و طبیعی بودن حق چند همسری را باید منطقی و مستدل دنبال کرد، و به گونه ای باید در این زمینه بررسی شود، که یاوه گویان در برابر آن سخنی نداشته باشند و زنان و مردان نسبت به آن با کمک عقل و اندیشه تسلیم شوند، به این صورت که زن در برابر مردش در صورت نیاز و تمکن اداره همسر دیگر موضع گیری منفی ننماید و حق دیگر زنی که از تشکیل زندگی و ارضاء غرائز و عواطف محروم مانده رعایت شود و به خاطر همسر اول مرد محکوم به محرومیت و سرکوب غرائز و عواطف نماند و خدای ناخواسته در صورت ضعف ایمان دچار فحشا و منکرات نگردد.

در پاسخ مدعیان بی دلیل دور از انصاف می بینم که قلم را خود در صفحه بچرخانم و آنچه در این زمینه بر اساس عقل و معارف حقه در نظر دارم بنویسم که البته آنچه در نظر دارم تکرار حقایقی است که اهل تحقیق به دست داده اند،

لذا مطلب را از نوشته علامه شهید، فیلسوف خبیر مرحوم مطهری که خود سالیان طولانی در محضر مبارکش مستفید از دانشش بودم و به من لطف خاص داشت کمک می گیرم، آن دلسوز به حقایق اسلامی و آگاه به زمان می نویسد:

ما برای این که از درازی سخن خودداری کنیم، از بحث درباره علت هائی که ممکن است مجوز تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می کنیم، سخن را محدود می کنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات به صورت «حقی» برای طبقه نسوان در می آید.

برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود: یکی این که ثابت گردد طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد، دیگر این که اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی می شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل.

اما از نظر اول: خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد، همه کشورهای جهان در هر چند سال یک بار سرشماری می کنند، در این سرشماری ها که در کشورهای پیشرفته به صورت دقیقی صورت می گیرد نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث به دست می آید بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف به دست می آید، مثلاً روشن می گردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است و عدد دختران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چه اندازه است، هم چنین در سایر سنین عمر.

سازمان ملل متحد در سالنامه های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر می کند و ظاهراً تا کنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است.

البته قبلا- بایـد به این نکته توجه داشـته باشـیم که برای مـدعای ما کافی نیست که بـدانیم مجموع عـدد جنس ذکور مردم یک کشور چقدر است، و مجموع عدد اناث آنها چه اندازه، آنچه مفید و لازم است این است که بدانیم نسـبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است، غالباً نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و این دو علت دارد: یکی این که دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسـران است، به همین جهت معمولاًدر قوانین جهان سـن قـانونی دختران از سن قانونی پسـران پائین تر است، و عملاً در همه جهان اکثریت قریب به اتفاق ازدواج هامیان مردان و زنانی صورت می گیرد که مردان به طور متوسط پنج سال از زنان بزرگ ترند.

علـت دیگر که علت اساسـی است و مهم تر است این است که بـا این که موالیـد دختر از موالیـد پسـر بیشـتر نیست و احیانـاًدر بعضـی کشورها موالید پسر بیشتر است، همواره به واسطه این که تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است، در سنین ازدواج توازن به هم می خورد، گاهی به صورت فاحشی تفاوت پیدا می شود و عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج به مقیـاس وسـیعی فزونی می گیرد، لهـذا ممکن است مجمـوع عـدد جنس ذکور یـک کشور بـا عـدد جنس انـاث آن مساوی یا از آن بیشتر باشـد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه ای که به سن قانونی ازدواج رسـیده اند کار برعکس بوده باشد.

این مطلب از آمـاری که در آخرین نشـریه جمعیت شناسـی سازمـان ملـل متحـد مربوط به سال ۱۹۶۴ درج شده کاملاً روشـن است، مثلاً در جمهوری کره طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۶۳۵/۲۷۷/۲۶ نفر است، از این مجموع

۲۸۹/۱۴۵/۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۳۴۶/۱۳۲/۱۳ نفر از اناث یعنی در مجموع جمعیت، عدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اناث است.

این نسبت در اطفال کمتر از یک ساله و اطفال از یک ساله تا چهار ساله و از پنج ساله تا نه ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از پانزده ساله تا نوزده ساله هم چنان محفوظ است.

آمار نشان می دهد که در همه این سنین تعداد ذکور بیش از اناث است، اما از بیست ساله تا بیست و چهار ساله این نسبت عوض می شود، مجموع عدد ذکور در این سنین ۳۶۴/۰۸۳/۱ نفر است و مجموع اناث ۰۵۱/۱۱۰/۱ نفر است از این سنین به بالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است.

تازه جمهوری کره وضع استثنائی دارد که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از اناث است، اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است، در مجموع جمعیت، نیز عدد اناث بیش از ذکور است، مثلاً در کشور جمهوری شوروی «پیش از فروپاشیدن» مجموع جمعیت ۰۰۰/۱۰۱/۲۱۶ بوده است و از این مجموع ۰۰۰/۸۴۰/۹۷ از جنس ذکور و ۰۰۰/۲۶۱/۱۱۸ از جنس اناث سرشماری شده است و این تفاوت در سنین پیش از ازدواج و هم چنین سنین ازدواج یعنی از بیست ساله تا بیست و چهار ساله و از بیست و پنج ساله تا بیست و نه ساله و از سی ساله تا سی و چهار ساله و هم چنین تا هشتاد ساله و هشتاد و چهار ساله هم چنان محفوظ است.

ص:۲۶

و کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، آلمان شرقی، چکسلواکی، لهستان، رومانی، مجارستان، آمریکا، ژاپن و غیره نیز چنین است، و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحش است.

در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می چربد، فقط از سنین پنجاه به بالاست که عدد زن بر عدد مرد فزونی می گیرد، ظاهراً علت نقصان زن در هند، بر اثر عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان می برند!

سرشماری که سال گذشته «سال تألیف کتاب» در ایران به عمل آمد نشان داد که ایران از کشورهای استثنائی است که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از عدد اناث است، مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری ۰۹۰/۷۸۱/۲۵ نفر است و از این مجموع ۳۳۴/۳۳۷/۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۵۷۶/۴۴۳/۱۲ نفر از جنس اناث می باشند و مجموعاًعدد ذکور ۵۷۸/۸۹۳ بیش از عدد اناث است.

یادم هست که در همان اوقات بعضی از نویسندگان که درباره تعدد زوجات بحث کرده بودند در نوشته خود به این معنا اشاره داشته و گفتند: ببینید بر خلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات، عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است، پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود!

من همان وقت از این نویسندگان تعجب می کردم، اینها فکر نمی کنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست، و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است این است که بدانیم عدد مردان آماده به ازدواج با عدد زنان آماده به ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است، این که در مجموع عدد، عده جنس ذکور بیش از جنس اناث باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست.

دیدیم که در جمهوری کره و بعضی از کشورهای دیگر نیز مجموع نفوس عدد جنس ذکور بیشتر است، ولی در افراد آماده به ازدواج عدد جنس اناث بیشتر است.

بگذریم از این که در کشورهائی مانند ایران چندان اعتمادی به این آمارها نیست اگر تنها «ژست پسرزائی» زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در پاسخ مأموران سرشماری، خود را دخترزا معرفی کنند و به جای دختر پسر قلمداد می کنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کند.

جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر این که عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است، زیرا با این که تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست، هرگز کسی در این کشور تاکنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است، برعکس همواره عرضه بر تقاضا می چربیده است.

دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند از مردان مجرد بسی افزون تر بوده اند، هیچ وقت یک مرد هر اندازه فقیر و بد قیافه بوده، اگر زن می خواسته بدون زن نمی مانده است، در صورتی که زنانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند زیاد بوده اند، این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد.

اشلی مونتاگو در کتاب زن جنس برتر ضمن این که می کوشد میل زن را به تجمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بداند به این حقیقت اعتراف می کند و می گوید: در سراسر جهان پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد.

ص:۲۸

آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج آمریکا به اندازه یک میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد. (۱)برتراند راسل در کتاب زناشوئی و اخلاق فصل مربوط به نفوس صفحه ۱۱۵ می گوید:

در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنابر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است.

در چند سال پیش در روزنامه های ایران خواندیم که زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده اند، رسماًاز دولت آلمان تقاضا کردند که قانون تک همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد، دولت آلمان ضمن یک درخواست رسمی از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول این کار را خواست و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد! !

کلیسا محروم ماندن زنان را و در واقع شیوع فحشا را بر تعدد زوجات، صرفاًبخاطر این که یک فرمول شرقی و اسلامی است ترجیح داد.

علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان

علت این امر چیست؟ چرا با این که موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است؟

۱- ۱) - مجله زن روز شماره ۶۹، ص ۷۱.

علت این امر واضح است: تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است، این تلفات معمولاً در سنینی واقع می شود که مرد باید سرپرست خانواده ای باشد، اگر اندکی به مرگ هائی که در اثر حوادث پیش می آید توجه کنیم از جنگ ها، غرق شدن ها، سقوطها زیر آوار ماندن ها، تصادفات و غیر اینها خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است، ندرتاً زنی در میان اینها دیده می شود، چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت تلفات متوجه مرد می شود.

اگر تنها جنگ ها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیاورد، کافی است که بدانیم چرا توازن زن و مرد در سنین ازدواج به هم می خورد، میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است، تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد که ظاهراً- حدود هفتاد میلیون نفر بوده است- مساوی است با تلفاتی که سابقاً در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد می شد، شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ های منطقه ای خاور دور و خاور میانه و آفریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید مدعای ما را تصدیق خواهید کرد.

مقاومت بیشتر زن در برابر بیماری ها

چیز دیگری که سبب می شود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد موضوعی است که اخیراً در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است و آن این

که مقاومت مرد در برابر بیماری ها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد به واسطه بیماری ها از تلفات زن بیشتر است.

روزنامه اطلاعات در دی ماه ۱۳۳۵ نوشت:

اداره آمار فرانسه اطلاع می دهد که با این که در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازای هر صد دختر صد و پنج پسر متولد می شود، معذلک عدد زنان یک میلیون و هفصد و شصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و آنان علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده اند.

در مجله سخن سال ششم شماره یازدهم مقاله ای تحت عنوان «زن در سیاست و اجتماع» از مجله ماهانه و مصور یونسکو به وسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد، در آن مقاله از اشلی مونتاگو نقل شد که:

طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کرموزوم Y مربوط به جنس نر قوی تر است، لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است، زن عموماً از مرد سالم تر است، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است، اغلب زودتر معالجه می شود.

در برابر یک زن الکن پنج مرد الکن یافت می شود، در برابر یک زن کوررنگ شانزده مرد کوررنگ یافت می شود، استعداد نزف الدم تقریباً منحصر به جنس مرد است، زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد، همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه زن بهتر از مرد توانسته است مشقت محاصره (زندان) اردوگاه زندانیان را تحمل کند. . . . تقریباً در همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زنهاست.

ص:۳۱

قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می شود که فرضاً روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را به کارهای سخت و خطرناک که منجر به مرگ و میر می شود بکشد، مخصوصاً او را به میدان جنگ برده تن ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را به او بچشاند، باز هم به واسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند.

اینها همه راجع به مقدمه اول، یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج، پس معلوم شد واقعاً چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست و آن علت یا علت ها از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد.

حق زن در قانون تعدد زوجات

اما مقدمه دوم، یعنی این که فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید «حق» می کند و برای مردان و زنان متأهل ایجاد «وظیفه» .

در این که حق تأهل از طبیعی ترین و اصیل ترین حقوق بشری است جای سخن نیست، هر کسی اعم از زن یا مرد حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره مند باشد، همان طوری که حق دارد کار کند، مسکن داشته باشد، از تعلیم و تربیت بهره مند شود، از بهداشت استفاده کند، امنیت و آزادی داشته باشد، اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد.

ص:۳۲

از نظر ما یک نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق «تأهل» توجهی نکرده است، این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت، حق رجوع مؤثر به محاکم ملی، حق تابعیت و ترک تابعیت، حق آزادی ازدواج با اهل هر نژاد و مذهب، حق مالکیت، حق تشکیل اتحادیه، حق استراحت و فراغت، حق آموزش و پرورش یاد می کند، اما از حق تأهل یعنی حق داشتن یک کانون خانوادگی قانونی، نامی به میان نمی آورد، این حق مخصوصاً از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا زن بیش از مرد به داشتن کانون خانوادگی نیازمند است، ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد، و برای زن از جنبه های معنوی و عاطفی.

مرد اگر خانواده را از دست بدهد با فحشا و رفیقه بازی لااقل نیمی از احتیاجات خود را برمی آورد، ولی اهمیت خانواده برای زن بیش از اینهاست، زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد با فحشا و رفیق بازی نمی تواند به هیچ وجه احتیاجات مادی و معنوی خود را ولو به احل اقل تأمین کند.

حق تأهل برای یک مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریک و هم دل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن، اما حق تأهل برای یک زن علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن، حق پشتوانه عواطف داشتن.

اکنون پس از اثبات دو مقاله بالا:

۱- فزونی نسبی عدد زنان بر مردان

۲- حق تأهل یک حق طبیعی بشری است

نتیجه این است: اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملاً گروهی از زنان از حق طبیعی انسانی خود «حق تأهل» محروم می مانند تنها با

قانون تجویز تعدد زوجات است «البته با شرایط خاصی که دارد» که این حق طبیعی احیا می گردد.

بر عهده ی زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را بازیابند و به نام حمایت از حقوق حقه زن به نام حمایت از اخلاق، به نام حمایت از نسل بشر، به نام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر، به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگ ترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند. صرف این که یک فرمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند گناه محسوب نمی شود.

نظریه ی فیلسوف معروف غرب راسل

برتراند راسل- چنان که قبلاً اشاره کردیم- به این نکته توجه دارد که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گردیده تعداد زیادی از زنان می شود، لهذا راه حلی پیشنهاد می کند ولی چه راه حلی؟ !

خیلی ساده، پیشنهاد می کند که به این زنان اجازه داده شود برای این که از داشتن فرزند محروم نمانند، با شکار کردن مردان فرزندان بی پدر به وجود آورند، و نظر به این که زن در حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد محتاج به کمک مادی است و معمولاً پدر چیزی به عنوان نفقه به او کمک نمی کند دولت از این جهت جانشین پدر شود، و به این گونه زنان کمک اقتصادی کند.

راسل پس از این که می گوید: در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد، و بنابر عرف «عرف تک همسری» باید همواره عقیم بمانند و این برای آنان محرومیت بزرگی است،

می گوید: وحدت ازدواج کامل «تک همسری» مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است، جائی که تساوی وجود ندارد قساوت زیادی درباره ی کسانی می شود که به حکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند، حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت، گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود.

این است راه حلی که یک فیلسوف قرن بیستم برای این مسأله اجتماعی پیشنهاد می کند، و آن بود راه حلی که اسلام پیشنهاد کرده است، اسلام می گوید: این مشکل را به این صورت حل کنید که یک نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از یک زن را تکفل کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و هم چنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچ گونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود، زن اول تحت عنوان یک وظیفه ای اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراک و سوسیالیزم را که ضروری ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد.

ولی این فیلسوف قرن بیستم می گوید: زنان محروم شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه های بی پدری که از این راه به وجود می آیند دولت تکفل کند، از نظر این فیلسوف قرن بیستم احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیه ی جنسی که با زرنگی و دلربائی زن به خوبی تأمین می شود، دیگر از

ناحیه ی فرزند که آن هم با دزدی تأمین می گردد، سوم از ناحیه ی اقتصادی که باید به وسیله ی دولت تأمین شود.

از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد، یکی این است که زن احتیاج به عواطف صـمیمانه شوهر دارد، احتیاج دارد به این مردی او را زیر بـال حمـایت خود بگیرد، و تمـاس بـا او فقـط از ناحیه ی احتیاج جنسـی نباشـد، موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحتکننده کودکی است که از این راه به دنیا می آید، هر کودکی بلکه هر انسانی نیاز به پـدر شـناخته شـده و مادر شـناخته شده دارد، هر کودکی به عواطف صـمیمانه پدر و مادر نیاز دارد، تجربه نشان داده اسـت مادری که فرزندش پدر مشخصـی ندارد و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سـیراب نمی شود کمتر نسـبت به فرزندش مهر می ورزد، این کسـر محبت هـا را از کجـا بایـد تـأمین کرد، آیا دولت می توانـد تأمین کنـد؟ آقای راسل متأسف است که اگر پیشـنهاد او قانونی نشود گروه زیادی از زنان مجرد عقیم میماننـد، اما خود آقای راسل بهتر می داند که زنان مجرد انگلسـتان شکیبائی انتظار چنین قانونی را ندارند، عملاً از پیش خود مشکل تجرد و فرزند بی پدر را حل کرده اند! !

از هر ده انگلیسی. . . . .

در اطلاعـات ۲۵ / ۹ / ۳۸ تحـت عنـوان: از هر ده انگلیســی یکی حرام زاده اسـت چنیـن نوشـته بـود: لنـدن رویـتر ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه در گزارشـی که دکتر ژ. آ. اسـکات مـأمور پزشـکی شـهرداری لنـدن تهیه کرده است خاطرنشان شـده: سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است،

دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است!

ملت انگلستان بدون این که انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرده است! (۱)

تعدد زوجات ممنوع و هم جنس بازی قانونی است.

دولت انگلستان درست برخلاف نظر آقای راسل عمل کرد، به جای این که تکلیف زنان مجرد را روشن کند، و حقی برای آنان در وجود مردان قرار دهد کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند، انگلستان بنا به نوشته ی روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۴/ ۴/ ۱۳۴۶ «دست به کاری عجیب و خلاف انسانیت زد» :

لندن. مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون هم جنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه را برای تصویب نهائی به مجلس اعیان فرستاد! !

در ده روز بعد یعنی در ۲۴/۴/۱۳۴۶ نوشت:

مجلس لردهای انگلیس قانون «همجنسبازی» را در شور دوم تصویب کرد، این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده به زودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد! !

۱- ۱) – مسئله از هر ده کودک یکی حرام زاده است مربوط به پیش از سال ۱۹۵۷ میلادی است، اینجانب که در سال ۲۰۰۲ به بعد شش سفر تبلیغی به لندن داشته ام در روزنامه های لندن آمده بود که از هر سه کودک یکی نامشروع و حرام زاده به دنیا می آید! !

از آن سال تا حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است اما هم جنس بازی قانونی و رواست!

از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود «هوویی» از جنس زن بیاورد جایز نیست، چون یک عمل غیر انسانی کرده است، اما اگر «هووئی» از جنس مرد بیاورد عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است! !

به عبارت دیگر به فتوای اهل حلّ و عقد انگلستان اگر هووی زن ریش و سبیل داشته باشد چند همسری اشکال ندارد! !

این که می گویند دنیای غرب مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل های آنان استفاده کنیم، به این صورت حل کرده که دانستید.

اینها برای من چندان مایه تعجب نیست، راهی که غرب در مسائل مربوط به امور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمی رسد اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد.

آنچه مایه تعجب و تأسف من است این است که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده اند؟ ! !

چرا جوانان و تحصیل کرده های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟ چرا شخصیت خود را باخته اند؟ ! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آن سوی جهان بگویند این گردوست باور می کنند و دور می اندازند و اما اگر گردوئی در دست اجنبی ببینند و به آنان گفته شود این گوهر است باور کرده شیفته اش می گردند؟ !

عوامل خیانت

خلقت و طبیعت بر پایه عدالت و حکمت رحمت بنا شده، خیانت و بی وفائی، زورگوئی و سلطه طلبی را در نهاد مرد نگذاشته اند، عوامل خیانت را محیطهای اجتماعی در مرد به وجود می آورد، نه خلقت و طبیعت سخن پرفسور اشمید آلمانی نسبت به جنس مرد ابداً سخن درستی نیست آنجا که می گوید: «در طول تاریخ مرد همیشه خیانت کار بوده و زن دنباله رو خیانت، حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان به دفعات رفیقه عوض می کردند و ۵۰ درصد از مردان زن دار به همسرانشان خیانت می ورزیدند.

رابرت کینزی محقق معروف آمریکائی در گزارشش که به کینزی راپورت مشهور شده نوشته است: مردان و زنان آمریکائی در بی وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته اند، کینزی در بخش دیگر گزارشش آورده است: زن برخلاف مرد از تنوع جوئی در عشق و لذت بیزار است، به همین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر درنمی آورد، ولی مرد تنوع جوئی را نوعی ماجراجوئی تلقی می کند، آسان از راه بدر می رود و به نظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی، تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد تا وقتی است که فرصتی برای درك لذت جسمی پیش نیامده است، روزی پزشك مشهوری به من گفت: «پولیگام» بدون مرد «تنوع دوستی و تعدد خواهی» و «منوگام» بودن زن «انحصارخواهی و یکهشناسی» یك امر بدیهی است، زیرا در مرد میلیونها سلول «اسپرم» تولید می شود، در حالی که زن در دوران آمادگی جز یك تخم از تخمدان تولید نمی کند صرف نظر از فرضیه کینزی بد نیست از خودمان بپرسیم آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است؟

هانری دومنترلان فرانسوی در پاسخ این سئوال نوشته است: وفادار بودن برای مرد مشکل نیست بلکه غیر ممکن است، یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همه زنها، مرد اگر به تاریکی می پرد و به زنش خیانت می کند تقصیر خودش نیست تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل خیانت را در او به وجود آورده است! !

این است نظریات آنان که در کلاس زندگی ژست معلمی و پرفسوری گرفته، و در صدد هماهنگ کردن بشریت با اوهامات و خیالات خود هستند.

متفکر شهید استاد مطهری می گوید: به عقیده ما این توصیف از طبیعت مرد به هیچ وجه صحیح نیست، الهام بخش این مفکران در این عقیده اوضاع خاص محیط اجتماعی آنان بوده نه طبیعت واقعی مرد.

البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند برعکس معتقدیم زیست شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است، و به همین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یک نواختی حقوق آنان قرار داد، از نظر روحیه تک همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه های متفاوتی دارند.

زن طبعاً تک شوهر است، چند شوهری بر ضد روحیه اوست، نوعی تمنیات زن از شوهر با چند شوهری سازگار نیست، اما مرد طبعاً تک همسر نیست به این معنی که چند زنی بر ضد روحیه او نیست، چند زنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست. ما با آن عقیده که روحیه مرد با تک همسری ناسازگار است مخالفیم، ما منکر این نظر هستیم که می گوید علاقه مرد به تنوع

اصلاح ناپذیر است، ما این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و یک زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زنها.

به عقیده ما عوامل خیانت را محیطهای اجتماعی در مرد به وجود آورد نه خلقت و طبیعت، مسئول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است، عوامل خیانت را محیطی به وجود می آورد که از یک طرف زن را تشویق می کند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه به کار ببرد، هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد و از طرف دیگر به بهانه این که یگانه صورت قانونی ازدواج تک همسری است، صدها هزار بلکه میلیون ها زن آماده و نیازمند به ازدواج را از حق زناشوئی محروم می کند و آنان را برای اغوای مرد روانه ی اجتماع می سازد.

در مشرق اسلامی پیش از آن که آداب و رسوم غربی رایج گردد ۹۰ درصد مردان، تک همسری واقعی بودند، نه بیش از یک زن شرعی داشتند و نـا با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند، زوجیت اختصاصی به مفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب به اتفاق خانواده های اسلامی حکمفرما بود.

چند همسری عامل نجات تک همسری

تعجب می کنید اگر بگوییم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهم ترین عامل نجات تک همسری بود، آری مجاز بودن تعدد زوجات بزرگ ترین عامل نجات تک همسری است، به این معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می شود، و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند به ازدواج فزونی می گیرد، اگر حق تأهل این عده زنان به رسمیت شناخته نشود، و به مردانی که واجد

شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه ی چند همسری داده نشود، رفیقه بازی و معشوقه گیری ریشه تک همسری واقعی را می خشکاند.

در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود، و از طرف دیگر این همه مهیّجات و محرکات اغواکننده نبود، لهذا تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده ها حکمفرما بود و کار معشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چند همسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است.

ممکن است بپرسید: بنا به عقیده ی این دانشمندان که از نظر قانون طبیعت مرد را چند همسری می دانند و از نظر قانون اجتماع تعدد زوجات را محکوم می کنند تکلیف مرد در میان این دوتا قانون چه می شود؟

تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است: مرد باید قانوناً تک همسر باشد و عملاً چند همسر، یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد، اما معشوقه و رفیقه هر چه دلش بخواهد مانعی ندارد، به عقیده ی این آقایان رفیقه گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم مشروع مرد است! ! و بسنده کردن مرد در همه ی عمر به یک زن نوعی «نامردی» است.

آن دو راهی که بشر به سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چند همسری کدام یک را انتخاب کند، مسأله ای که از این لحاظ برای بشر مطرح است این است که به واسطه ی ضرورت های اجتماعی، مخصوصاً فزونی نسبی عده زنان نیازمند به ازدواج بر مردان نیازمند، تک همسری مطلق عملاً در خطر افتاده است، تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده بشود افسانه ای بیش نیست، یکی از دو راه در پیش است: یا رسمیت یافتن تعدد زوجات، و یا رواج

معشوقه بازی، به عبارت دیگر یا چنـد همسـر شدن معدودی از مردان متأهل که حتماً از ده درصد تجاوز نخواهد کرد، و یا باز گذاشـتن راه معشوقهبازی، و چون در صورت دوم هر معشوقه ای می تواند با چندین مرد ارتباط داشـته باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردان متأهل، عملاًچند همسر خواهند بود.

آری این است صورت صحیح طرح مسأله چند همسری، اما مبلغان شیوه های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسأله را طرح کننـد، حاضـر نیسـتند حقیقت را آشـکارا بگویند، آنان واقعاً مدافع مترس بازی و معشوقهگیری هسـتند، زن شـرعی و قانونی را سربار و مزاحم می داننـد و یکی اش را هم زیاد می داننـد چه رسـد به دو زن و سه زن و چهار زن، لـذت را در آزادی از قیود ازدواج می شناسـند، امـا در گفته های خود برای ساده دلان چنین وانمود می کننـد که ما مـدافع تک همسـری هستیم، با لحنی معصومانه می گویند ما طرفدار آنیم که مرد تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی وفا.

نتیجه ی نهائی بحث

روشن شـد که تعدد زوجات ناشـی از یک مشـکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد، بدیهی است که اگر در اجتماع مشـکل فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد و اگر بخواهیم در چنین شـرایطی «بر فرض چنین شرایطی وجود پیدا کند» که زنی بی شوهر نماند تعدد زوجات نه کافی است و نه صـحیح، برای این منظور چنـد چیز دیگر لازم است: اول عـدالت اجتمـاعی و کار و درآمـد کافی برای هر مرد نیازمنـد به ازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید،

ص:۴۳

دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجباراً به عقد یک مرد زن دار پول دار در آورده نشود، بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زن دار نخواهد شد و سر هوو نخواهد رفت این اولیاء زن هستند که به طمع پول، دختر یا خواهر خود را به مردان زن دار پولدار می فروشند. سوم این که عوامل تحریک و تهییج و اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد، عوامل اغوا زنان شوهردار را از خانه ی شوهر به خانه ی بیگانه می کشد چه رسد به زنان بی شوهر.

اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد وگرنه منع قانونی تعدد زوجات جز این که راه فحشا را باز کند اثر دیگری ندارد.

یقیناً اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد «که معمولاً در همه ی زمان ها اینگونه بوده» منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است، زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست، اگر مطلب به پایمال شدن حقوق عده ای از زنان ختم می شد باز قابل تحمل بود، بحرانی که از این راه عارض اجتماع می شود از هر بحران دیگر خطرناک تر است، هم چنان که خانواده از هر کانون دیگر مقدس تر است. زیرا آن که از حق طبیعی خود محروم می ماند یک موجود زنده است، با همه عکس العمل هائی که یک موجود زنده در محرومیت ها نشان می دهد.

یـک انسـان است بـا همه ی عوارض روانی و عقـده هـای روحی در زمینه ی ناکامی ها، زن است با همه ی نیرنگ های زنانه، دختر حواست با قدرت کامل آدم فریبی.

او گنـدم و جو نیست که زائد بر مصـرف را به دریا بریزند، یا در انباری برای روز مبادا ذخیره کنند، خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیـاج نبود قفلی بر آن بزننـد، آری او یک موجود زنـده است، یک انسان است، یک زن است، نیروی شـگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع بر خواهد آورد او خواهد گفت:

سخن درست بگویم نمی توانم دید ج

که می خورنـد حریفـان و من نظـاره کنم ججهمین «نمی توانم دیـد» کارهـا خواهـد کرد، خـانه هـا و خانواده ها ویران خواهد ساخت، عقـده ها و کینه ها به وجود خواهـد آورد، وای به حال بشـر آن گاه که غریزه و عقده دست به دست هم بدهند. زنان محروم از خانواده نهایت کوشـش را برای اغوای مرد که قـدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست به کار خواهند برد و بدیهی است که «چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این گل مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیـدا می کنـد؟ نه نوبت به زنان خانه دار می رسـد، زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می بینند، آن ها هم به فکر انتقام و خیانت می افتند، آنان هم در خیانت دنباله رو مرد می شود، نتیجه ی نهائی چه خواهد بود؟

نتیجه ی نهائی در گزارشی که به کنیزی راپورث مشهور شده ضمن یک جمله خلاصه شده است:

مردان و زنان آمریکائی در بی وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته اند! !

ملاحظه می فرمائید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی یابد، شعله ی این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه دار را هم می گیرد. (1)در هر صورت معلوم شد که تعدد زوجات اختراع اسلام نیست، اسلام این مسئله را از نظر تعداد محدود نمود، و برای آن شرایط حکیمانه و عادلانه ای وضع کرد، و با تجویز این مسئله فقط تا چهار زن به شرط رعایت عدالت هم زنان آماده ی ازدواج افزون از مردان را از محرومیت نجات داد، و هم دامن تک همسری را از آلوده شدن به خیانت حفظ کرد، و زمینه ی شیوع فساد و خیانت را در مردان و زنان بی همسر و در مردان و زنان همسردار از میان برداشت، متأسفانه یا به این مسئله عمل نمی شود، و یا اگر عمل می شود گاهی عدالت مراعات نمی گردد، و این عمل نشدن یا رعایت نکردن عدالت هم موجب گسترش فساد و فحشا شده، و هم زمینه ی ستم به زن با عدم رعایت عدالت فراهم گردیده، ولی باید دانست که منع قانون تعدد زوجات خیانت به بشریت، و عدم رعایت عدالت در صورت انجام آن ظلم قابل کیفر به انسانیت است.

شرایط دو همسری تا چهار همسری را به صورتی که فرهنگ پاک اسلام مطرح کرده است می توانید در کتاب های روائی و فقهی ببینید و اغلب مسائل

ص:۴۶

۱- ۱) - نظام حقوق زن در اسلام ۳۱۴.

مربوط به زن و شوهر و فرزنـدان و حقوق همه ی آنان بر یکـدیگر را می توانیـد در کتاب نظام خانواده در اسـلام اینجانب که دارای سـی بحث و در حـدود ششـصد صـفحه است و تـا کنون بیست و هفت بـار به زبـان فارسـی و چنـد به بـار به هفت زبان معروف دنیا ترجمه شده است ملاحظه کنید، تا پاسخ هر نوع اشکال و ایراد غیر منطقی دشمنان و بی خبران را دریافت نمائید.

تفسیر آیه ۴

اشاره

وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً.

و مهریه ی زنان را به عنوان هـدیه با میل و رغبت و بدون چشم داشت به خود آنان بپردازید، و اگر بخشـی از آن را با رضایت خودشان به شما ببخشند در حالی که برای شما حلال و گواراست در آن تصرف کنید.

شرح و توضیح

مسائل بسیار مهم حقوقی و اخلاقی از آیه ی شریفه استفاده می شود، آیه نشان می دهد که فرهنگ پاک اسلام برخلاف دیگر فرهنـگ هـا به فطرت انسـان و عشق مشـروع او نظر خـاص دارد، و در رعـایت حق زن به ویژه در امور عـاطفی مکتبی بی نظیر است، و به شـدت دنبال این حقیقت است که میان مرد و زن در فضای ازدواج، محبت و رحمت و عشق و عاطفه و یکی بودن، و اخلاق حسنه و نرمی و مدارا و جود و سخاوت و کرامت و بزرگ منشی حاکم باشد.

از آیـه کریمـه ایـن حقیقـت بـه دست می آیـد که پرداخت مهریه از طرف مرد به زن بر اسـاس تعهـد و قراری که میـان طرفین صورت گرفته واجب شرعی است و بنا به گفته ی برخی از مفسران با توجه به لغت نحله فریضه ی مالی است، و هیچ

مردی حق ندارد از پرداخت این دین مالی امتناع ورزد، و اگر از پرداخت آن شانه خالی کند قطعاً در دنیا و آخرت در پیشگاه حق مسئول است و در محشر به دادگاه دیون احضار می شود و از او به شدت بازخواست خواهد شد.

صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق (ع) روایت می کند:

«من تزوج امرءه و لم ینوان یوفیها صداقها فهو عند الله زانٍ و قال امیرالمؤمنین (ع) ان احق الشروط ان یوفی بها ما استحللتم به الفروج:» (۱)

کسی که با زنی ازدواج می کند و نیتش این است که مهریه او را نپردازد نزد خداوند زناکار به حساب می آید و امیرمؤمنان فرمود: در میان شروط سزاوارترین شرط به وفا شدن مهریه ای است که در ازدواج تعیین می شود.

از ضمیر جمع مؤنث هن که متصل به کلمه ی «صدُقات» استفاده می شود، مهریه حق صد در صد زن و داخل در ملکیت و مالکیت اوست، و احدی از کسان زن پدر و مادر و برادران و هر کسی که سرپرست و ولی اوست حقی به این مال ندارند، و نمی توانند در عوض فراهم آوردن زمینه ازدواج زن در آن تصرف کنند، این مالی است که حق زن است و اجازه ی تصرف در این مال با خود اوست.

پیش از ظهور اسلام پدر یا برادران دختر مهریه را از داماد می گرفتند و به عنوان شیربهاء یا حق مسلم خود در آن تصرف می کردند و چیزی از آن را به زن

۱- ۱) - تفسیر صافی ج ۱ ص ۴۲۱.

نمی پرداختند، و خداوند مهربان با نزول این آیه عمل ظالمانه خاتمه داد و زن را مالک مهریه دانست و برای او در زمینه درآمدهای دیگرش استقلال اقتصادی قائل شد.

از کلمه ی «صدُقات» به ضمّ دال استفاده می شود که مهریه به حقیقت نشانه ای از صدق و صداقت مرد نسبت به همسری است که انتخاب می کند، و از عشق پاک مرد به زن حکایت دارد.

از لغت نحله که به معنای عطا و بخشش همراه با میل و رغبت است در می آید که پرداخت مهر در برابر چیزی از زحمت زن در امر شوهرداری و خانه داری و فرزندداری نیست و در حقیقت جنبه ی معامله و داد و ستد با زن را ندارد، بلکه عطیه و بخششی است که حضرت حق برای زن قرار داده، و شوهر در این زمینه نباید چشم داشتی از زن داشته باشد، و جایز نیست این پرداخت با منت آمیخته گردد.

سپس از آیه ی شریفه نکته ای اخلاقی و انسانی استفاده می شود و آن این که اگر زن بر اساس اخلاق انسانی و محبت و عاطفه چیزی از مهریه را به همسرش ببخشد و این عمل را با رضایت و اختیار خودش انجام دهد تصرف در آن برای مرد حلال و گواراست، و نیز از آیه استفاده می شود که لازم نیست زن در اوج محبتش به مرد همه مهریه اش را به مرد ببخشد، البته در بخشش همه ی مهریه به مرد حرجی بر او نیست.

در توضیح فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً روایت جالبی از امیرمؤمنان نقل شده که بیانگر اثری قابل توجه از آثار مال حلال است:

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش نقل می کند: مردی به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و گفت دردی سخت در شکم من است، امیرمؤمنان به او فرمود همسر داری؟ عرضه داشت آری فرمود چیزی از مهریه ی او را با رضایتش بخواه، سپس با آن عسلی تهیه کن، آنگاه آب باران در آن بریز و تناول کن در کتاب خداست:

وَ نَزَّلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً مُبارَکاً (1)

و نیز در قرآن مجید است:

یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ

و در کتاب الهی است: (2)فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (3)

انشاء الله شفا خواهی یافت، دردمند می گوید دستور امیرمؤمنان را اجرا کردم نهایتاً شفا یافتم. (4)

1- 1) – ق 9.

2- 2) – نحل 69.

3- 3) – نساء 4.

4- 4) – تفسیر برهان 21.

تفسیر آیه ۵

اشاره

وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً وَ اُرْزُقُوهُمْ فِيهٰا وَ اُكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً.

و اموالتان را که خداوند مایه ی برپائی زندگی و معیشت شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید، و با آنان به صورتی پسندیده سخن بگوئید و برخورد شایسته داشته باشید.

شرح و توضیح

ابتدا لازم است معنای سفه که جمع آن سفهاء می باشد روشن گردد تا در جهات دیگر آیه بحث شود.

کتاب های لغت، و کتبی که محققین در رابطه با لغات قرآن مجید نوشته اند مجموعاً سفه را به این معانی ذکر کرده اند:

سفیه: بداخلاق، بی شعور، کمدرک، نادان، خالی از بردباری، خودسر، گستاخ، بی خرد، سبک مغز، و روایات اهل بیت شراب خوار را از مصادیق بارز سفیه شمرده اند، شراب خواری که الکل سلول های مغز او را کشته و وی را به ضعف اعصاب و بی حوصلگی دچار نموده، و از تصمیم گیری های درست و عاقلانه محروم کرده، و او را از زندگی حکیمانه مهجور نموده است.

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا گفت:

«شارب الخمر لا تصدقوه اذا حدّث، و لا تزوجوه اذا خطب، و لا تعوده اذا مرض، و لا تحضروه اذا مات، و لا تأتمنوه علی امانه، فمن ائتمنه علی امانه فاهلکها فلیس علی الله ان یخلفه علیه، و لا ان یأجره علیها لان الله یقول: و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و ای سفیه اسفه من شارب الخمر:» (1)

سخن و گفتار مشروبخور را تصدیق نکنید، و چون از دختر شما خواستگاری کرد به او دختر ندهید، هنگامی که بیمار شد از او عیادت ننمائید، و در تشییع و تجهیز او به وقت مرگش حاضر نشوید، او را نسبت به هیچ امانتی امین ندانید، کسی که در امانتی او را امین به حساب آورد، پس او امانت را نابود کند بر عهده ی خدا نیست که امانت از دست رفته را جبران کند، و بخاطر از دست رفتن امامن پاداشی برای صاحب امانت نیست، زیرا خداوند فرموده: وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمْ و چه سبکمغز بی شعوری سبک مغزتر از شرابخوار است؟

اسماعیل فرزند امام ششم و کاسب شراب خوار

اسماعیل فرزند امام ششم سرمایه ای در اختیار داشت، مردی از قریش برای کسب و کار می خواست به یمن برود، اسماعیل به حضرت صادق گفت: پدر فلانی قصد یمن دارد و من این مقدار پول در اختیار دارم نظر دارید که من آن را

1- 1) - تفسیر برهان ج 3 ص 23.

به او بپردازم تا جنسی از یمن برایم خریداری کند؟ حضرت فرمود: پسرم به تو خبر نرسید که او شراب خوار است؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می گویند. حضرت فرمود: سرمایه ی مالی خود را در اختیار او قرار نداده، اسماعیل خیرخواهی پدر را نشنیده گرفت و سرمایه ی مالی خود را به آن شراب خوار داد و او هم همه ی مال را به باد داد، و چیزی از یمن برای اسماعیل نیاورد، آن سال امام صادق به حج خانه ی خدا رفت و اسماعیل هم به حج مشرف شد، چون شروع به طواف کرد می گفت: خداوندا به من در این آسیبی که دیده ام پاداشی عنایت کن و به جای سرمایه ی نابوده شده ام عوض به من بده، حضرت صادق از پشت سر اسماعیل دستش را حرکت داد و به او فرمود پسرم دست بردار که خدا سوگند نسبت به این حادثه چیزی به سود تو بر عهده ی خدا نیست و پاداش و عوضی هم نداری، آگاه شده بودی که او مشروب خوار است با این وصف او را امین خود دانستی اسماعیل گفت: پدر من به چشم خودم ندیدم که او مشروبخوار است فقط از مردم شنیدم حضرت فرمود خداوند در کتابش می فرماید:

يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱)

یعنی: پیامبر اسلام خدا و مؤمنان را در گفتارشان تصدیق می کند.

وقتی اهل ایمان به چیزی نزد تو شهادت دادند باید آنان را تصدیق کنی و مشروبخوار را امین ندانی چرا که خداوند عزوجل در قرآنش می فرماید: وَ لا

۱- ۱) - توبه ۶۱.

تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمْ پس چه سبک مغزی سبک مغزتر از شراب خوار است؟ ! شراب خوار اگر دختری را خواستگاری کرد نباید به او دختر داد، شفاعتش را در حق کسی نباید پذیرفت، او را نباید امین در امانت دانست، اگر او را نسبت به امانت امین بدانند و امانت را نابود کند، بر عهده ی خدا نیست که امانتدهنده را پاداش دهد و عوض آن را به او برگرداند. (۱)سفیه یعنی کسی که دچار اختلال عقلی است، و گرفتار سستی در اندیشه و سخافت در فکر و نظر است، چنین کسی را می توان از اعمال و آراء و افکارش شناخت، سفیه اعمالی سبکسرانه و کارهائی جاهلانه و حرکاتی غیر منطقی دارد، سفیه از فکر و اندیشه صائب و نظر و رأی استوار مهجور است، سفیه نمی تواند شخصیت انسانی خود را حفظ کند و در جامعه به کسب آبرو برخیزد.

کسی که همه ی امورش بر محور مادیات و حیات زودگذر حیوانی و تمایلات نفسانی و شهوات بی حد و مرز می گردد، قطعاً ضعیف العقل است، و یقیناً در تشخیص اموری که به صلاح یا به فساد اوست دچار اختلال فکری است.

قطعاً تشخیص خیر و صلاح از شر و فساد از کامل ترین آثار عقل است، و کسی که از این تشخیص خالی است و از سعادت و کمال و صلاح و حسن عاقبت و تأمین حیات معنوی اش عاجز است بدون تردید سفیه است چه این که چنین فردی زن باشد یا مرد، کبیر باشد یا صغیر، شهری باشد یا غیر شهری، دارای پست و مقام باشد یا نباشد، گروهی از جامعه باشند یا حکومت و دولتی

۱- ۱) - تفسیر برهان ج ۳ ص ۲۴.

که شئون جامعه را در اختیار دارد، بر ملّت بیدار و عاقل است که ثروت و نعمت فراوانی که خداوند برای برپائی معیشت و قوام زندگی در اختیار آنان گذارده به سفیهان که تشخیص هزینه آن را در راه مثبت و کار مثبت ندارند جز به اندازه ی خوراک و لباس ندهند.

اگر کارگزاران حکومتی به معنائی که درباره ی سفیه دانستید سفیه بودند باید بیت المال از آنان گرفته شود، و حاکمیت از آنان سلب گردد و حکومت و بیت المال به دست عاقلان و مصالح شناسان داده شود.

آیه را نباید محدود به زن سفیه یا مرد سفیه یا کودک سفیه یا یتیم سفیه دانست، آیه شریفه بیدار باش مهمی نسبت به فرد فرد جامعه است که ثروت و نعمتی که مالکیتش از خداست و برای قوام زندگی و معیشت در اختیار مردم نهاده شده باید حفظ نمایند و در راه مصالح جامعه هزینه گردد و دیناری از آن به سفیه داده نشود.

سفیهان اگر بیت المال و ثروت عمومی یا خصوصی مردم در اختیارشان باشد قطعاً آن را در قوام معیشت و زندگی و مصالح جامعه هزینه نمی کنند، با ثروت و بیت المال و درآمدهای عمومی کاخ ها می سازند، و در مسیر شهوت رانی های بی حد و حصر هزینه می کنند، و جیب خواص و اقوام خود را پر می کنند، و ابداً برای مردم دل نمی سوزانند، و رنج ها و مشکلات و فقر مردم آنان را ناراحت نمی کند.

با سفیهان باید گفتار و رفتار پسندیده ای داشت، شاید به بیداری آنان کمک کند، و به نیروی عقل آنان بیفزاید، و از آنان انسانی پخته، و تمیزدهنده مصالح و مفاسد بسازد، تا جامعه از ضرر و شرّ آنان در امان بماند.

نهایتاً آیه شریفه هشدار می دهد اموال و ثروت ها مالکیتش منحصر به خداست و آن را برای قوام معیشت در اختیار جامعه قرار داده، و در اختیار سفیهان قرار دادن حرام و ممنوع است، زیرا وقتی اموال به دست سبک مغزان بیفتد اختلال در امور معیشت به وجود می آید، وظیفه ی مردم این است که با سفیهان در گفتار و رفتار بگونه ای برخورد کنند تا سفاهت آنان اگر قابل علاج باشد، علاج گردد.

ص:۵۷

تفسیر آیه ۶

اشاره

وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً.

و یتیمـان را نسـبت به امور زنـدگی و مـالی بیازمائیـد تا زمانی که به حـدّ ازدواج برسـند، پس اگر در آنان رشـد لازم را یافتید اموالشـان را به خودشـان بدهیـد و آن را از ترس آن که مبـادا به سن رشـد رسـند و از شـما پس بگیرنـد و به اسـراف و شـتاب مخوریـد و از سرپرسـتان ایتـام آن که توانگر است بایـد از تصـرف در مـال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کنـد، و هر که تهیـدست است به انـدازه ی متعـارف مصـرف نمایـد، و هنگـامی که خواستیـد اموالشان را به خودشان بدهیـد [برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید] بر آنان گواه بگیرید و خداوند برای حسابرسی بندگان کافی است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چند مطلب در جهت رعایت وضع یتیم اشاره شده است: ۱- آزمایش یتیم در مسئله ی قدرت بر ازدواج و توان اداره امور اقتصـادی، ۲- حرمت خوردن مـال یتیم به بهـانه ی واهی، ۳- تکلیف ولی یتیم در صورت غنـا و فقر نسـبت به برداشت از مال یتیم به عنوان حق الزحمه.

آزمایش یتیم نسبت به دو مسئله ی ازدواج و اقتصاد.

راستی اسلام چه فرهنگ کامل و جامعی است، فرهنگی است که شئون هر کس را در هر جایگاهی است به فراخور حال او رعایت کرده است، در بخش اول آیه به همه ی سرپرستان ایتام می گوید: ایتامی که سرپرستی آنان به عهده ی شماست با کمال دقت و رعایت واقعیت نسبت به مسئله ی ازدواج و اقتصاد هم چون فرزندان خود امتحان کنید، اگر در سنی هستند که قدرت بر ازدواج و همسرداری دارند، این قدرت بهترین ملاک تشخیص برای این معناست که آنان در جهت امور اقتصادی به رشد رسیده اند در این صورت بر شما واجب است همه ی اموال آنان را به آنان بازگردانید تا با ازدواج کردن و ورود به معاملات اقتصادی به زندگی خود سر و سامان دهند.

حرمت خوردن مال یتیم و هر گونه تصرف غیر مشروع در آن

در اموال یتیمان به بهانه ی این که اگر به رشد برسند و از دوران صغیری به کبیری در آیند اموالشان را از شما خواهند گرفت تصرف مسرفانه و شتابانه نکنید، در هر صورت اموال یتیم باید در دست شما محفوظ بماند تا زمانی که یتیم به رشد برسد، یعنی به بلوغ جنسی، جسمی و عقلی، تا جائی که مصالح و مفاسد خودش را تشخیص دهد، و خوب و بد را بشناسند، و مکلف به تکالیف الهیه گردد.

خوردن مال یتیم به اسراف و تجاوز و شتابانه حرام و کاری ناپسند و سبب عذاب در قیامت کبری است.

تکلیف سرپرست یتیم

ص:۵۹

در بخش پایانی آیه حضرت حق به دو موضوع بسیار مهم اشاره می کند: اول این که اگر سرپرست یتیم ثروتمند و غنی است از برداشتن حق الزحمه از مال یتیم بخاطر رعایت یتیم و حفظ مال او خودداری کند، و اگر تهیدست و فقیر است به مقدرای که پسندیده است و ضرری به یتیم نمی زند می تواند از مال یتیم بردارد، دوم این که به هنگام پرداخت مال یتیم به یتیم، گواه و شاهد بگیرد، که پس از مدتی از دفع اموال، یتیم ادعای اضافی نکند و یا نگوید من به اموالم نرسیدم و سرپرست من همه ی مال مرا جزء اموال خودش کرد، شهادت شاهد بر دفع اموال جلوی هر نزاع و اختلافی را میان یتیم و سرپرست او می گیرد، آنگاه برای این که سرپرستان و حتی خود ایتام امور شرعیه را و توجه به حلال و حرام را رعایت کنند اعلام می کند: خداوند نسبت به محاسبه بندگان کافی است، یعنی سرپرستان ایتام و خود ایتام بدانند که روزی پرونده ی آنان به وسیله ی حضرت حق محاسبه خواهد شد، پس هر کدام حق دیگری را برابر با مسائل شرعیه رعایت کنند.

محمدبن القاسم می گوید نزد ابن عباس بودم مردی نزدیک او آمد و گفت: یتیمانی را سرپرستی می کنم و آنان نزد من شترانی دارند، بر من رواست که از شیر آن شتران مصرف کنم؟ و اگر رواست چه اندازه می توانم مصرف نمایم ابن عباس پاسخ داد: هر گاه رمیده ی آن شتران را باز آری، و به جستجوی گم شده آنان برخیزی، و بیمارشان را با دارو معالجه کنی، و به وقت تشنگی آنان را سیراب نمائی، و از اضافه شیر آنان برای خود برداری بر تو رواست، البته مواظب

باش که با مصرف تو، به بچه شتران زیان نرسد، و کاملاً پستان آنان را با دوشیدن خالی نکنی. (۱)

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۵ ص ۲۵۷.

تفسیر آیه ۷

اشاره

لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً.

برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان [پس از مرگ خود] به جای می گذارند سهمی است، و برای زنان هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، اندک باشد یا بسیار در هر صورت سهمی است لازم و واجب.

شرح و توضیح

در اواخر سوره ی مبارکه ی بقره در آیات مربوط به زنان بحث بسیار مفصلی در جهت جایگاه انسانی زن در اسلام، و موقعیت او در دیگر فرهنگ ها و ازدواج و طلاق او در اسلام و سایر مکتب ها و دیگر شئون زن گذشت.

در آیه مورد بحث یعنی آیه ی هفتم سوره ی نساء و بخشی از آیات بعد از این آیه، مسائل بسیار مهم ارث با قانون منـدی استوار و حکیمانه ای مطرح است، آیاتی که خط بطلان بر رسوم ظالمانه جاهلیت که زن و فرزندان صغیر و یتیم را از ارث محروم کرده بودند کشید و سهم زنان و یتیمان را از مال میت و فریضه ی الهی معرفی کرد، که روی گردانی از آن گناه، ظلم و موجب عذاب در قیامت و

عکس العمل منفی نسبت به محرومکننده وارثان از ارث است. من فقط به ترجمه ی آیات می پردازم و شما را برای دیدن تفصیل قوانین ارث به کتب فقهی ارجاع می دهم.

ص:۶۱

تفسیر آیه ۸-۹-۱۰

اشاره

وَ إِذٰا حَضَرَ اَلْقِسْمَهَ أُولُوا اَلْقُرْبیٰ وَ اَلْیَتٰامیٰ وَ اَلْمَسٰاکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً.

وَ لْیَخْشَ اَلَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّهً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اَللّٰهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً.

إِنَّ اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً.

چون هنگام تقسیم کردن ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان بدهید و یا با آنان سخنی شایسته و پسندیده گوئید. و کسانی که اگر فرزندانی ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند باید [از این که حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] تقوای الهی پیشه کنند و با آنان سخنی درست و استوار گویند.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را ستم کارانه می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش فروزان در آیند.

ص:۶۲

شرح و توضیح

در رابطه بـا یتیم در آیه ی مبـارکه ۸۳ سوره ی بقره به صورتی مشـروح و مفصّـل بحث شـد، دو نکته در این آیات بایـد مورد توجه قرار گیرد: یکی آن که باید با اقوام تهیدست میت و ایتام وابسته به او و مساکین با زبانی نرم و گفتاری پسندیده و سخنی مؤدبانه برخورد کرد، و دیگر این که همه ی مردم بایـد بداننـد که اگر نسـبت به وارثان و اقوام میت و یتیمان برخورد نامناسبی داشـته باشـند، یـا حقی را از آنـان ضایع کننـد، عکس العمل این برخوردهای نامناسب به ایتام خودشان خواهـد رسـید، در این زمینه مراعات تقوا بسـیار بسـیار ضـروری است، که نظام هستی نظام عمل و عکس العمل است و احدی از این گردونه و قاعده مستثنی نیست، آثار خوبی ها به انسان و اهل او برمی گردد، آثار بدی ها نیز به آدمی و اهل او بازگشت دارد.

تفسیر آیه ۱۱

یُوصِیکُمُ اَللّهُ فِی أَوْلاٰدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِسٰاءً فَوْقَ اِثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثٰا مٰا تَرَکَ وَ إِنْ کٰانَتْ وٰاحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ مِمّٰا تَرَکَ إِنْ کٰانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوٰاهُ فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ فَإِنْ کٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهٰا أَوْ دَیْنٍ آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ لاٰ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ کٰانَ عَلِیماً حَکِیماً.

خداوند شما را در رابطه با ارث فرزندانتان سفارش می کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است، و اگر میراث بران میت دخترند و بیش از دو دختر باشند، سهم آنان به طور مساوی از دو سوم میراث است، و اگر یک دختر باشد نصف میراث بجا مانده سهم اوست، و برای هر یک از پدر و مادر میت چنانچه میت فرزندی داشته باشید یک ششم میراث است، و اگر فرزندی نداشته باشد و فقط پدر و مادرش میراث میت را می برند، برای مادرش یک سوم و باقی مانده میراث سهم پدر اوست، و اگر میت برادرانی داشته باشد، سهم مادرش یک ششم است همه ی این سهام پس از وصیتی است که نسبت به مال خود می کند، یا پس از دِیْنی است که باید پیش از تقسیم ارث

از اصل مال پرداخت شود، شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کدامیک برای شما سودمندترند، [بنابراین اختلاف سهام ها شما را نگران نکنند و موجب اعتراضتان به حکم خدا نشود] این تقسیم بندی سهام فریضه ای از سوی خداست چون خداوند [به وضع شما] دانا و ذاتی حکیم است.

تفسیر آیه ۱۲

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ اَلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ اَلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ اَلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَوِ اِمْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي اَلثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

نصف میراثی که همسرانتان بجای می گذارند، اگر فرزندی نداشته باشند برای شماست، و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم میراث حق شماست، پس از وصیتی که نسبت به مال خود می کنند یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود.]

و برای زنانتان چنانچه فرزندی نداشته باشید یک چهارم میراثی است که از شما بجای می ماند، و اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم میراث حق آنان است، پس از وصیتی که کرده اید یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد [یعنی از اولاد و پدر و مادر محروم است] و دارای برادر و

خواهری است پس برای هر یک از آن دو نفر یک ششم میراث است و اگر بیش از این باشند در یک سوم میراث شریک اند، پس از وصیتی که نسبت به مال شده، یا پس از دینی که باید از اصل مال پرداخت شود، همه ی اینها در صورتی است که در طرح وصیت به وارثان زیان نزند، این سفارشی است از سوی خدا، و خدا دانا و بردبار است.

ص:۶۵

تفسیر آیه ۱۳

اشاره

تِلْکَ حُدُودُ اَللّهِ وَ مَنْ یُطِعِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ.

این مقررات حدود خداوند است و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، خدا او را به بهشت هائی که از زیر [درختانش] نهرها جاری است وارد می کند، در آنها جاودانه اند و آن کامیابی بزرگ است.

شرح و توضیح

قرآن قوانین و مقرراتی که در جهت مصلحت ایتام و امور نکاح و وصیت و میراث در آیات گذشته بیان نمود از آنها به عنوان حدود تعبیر کرده است.

حدود جمع حدّ است و به معنای تندی و شدت می باشد، که در موارد مختلف به تناسب آن موارد بکار گرفته می شود، حدّت و شدت در اوامر و نواهی حضرت حق به معنای قاطعیت و شدت اوامر و نواهی است، در حقیقت آیه شریفه می خواهد بگوید این دستورات و قوانین، دستورات و قوانین شدید و استواری است و به مصلحت فرد و خانواده جامعه وضع شده است، و به کارگیری آنها بر همگان لازم و واجب است، و اموری است که باید همه ی مردم خدا و پیامبرش را که بیانکننده قوانین و ابلاغکننده آنهاست در آن امور اطاعت نمایند.

ص:۶۶

آری پیـامبر بنـابر آیـات قرآن مجیـد معلّم قرآن و مبیّن احکام است و از جانب خداونـد مجاز است که آنچه به مصـلحت مردم است به آنان تکلیف نمایـد، و بر اساس قرآن اطاعت از او دقیقاً اطاعت از خـداست و در اطاعت از خدا و اطاعت از او ذره ای تفاوت وجود ندارد.

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ. (۱)

و کسی که از رسول اطاعت کند قطعاً از خداوند اطاعت کرده است.

ذات و حقیقت طـاعت به کارگیری مقررات حق و عمل به آنها در همه ی شـئون زنـدگی است، و این طاعت از خـدا و رسول است که دنیای مردم را نظم می دهـد و سـر و سامان می بخشـد، و امنیت و رفاه را حاکم می نمایـد، و آخرت آنان را آباد می کنـد و محصول و میوه ویژه اطـاعت آن است که خداونـد مطیعـان را به بهشت هـای جـاودانه وارد می کنـد و این فوز عظیم و پیروزی بزرگ است.

داستان جوان مطیع خدا

جوانی از مؤمنـان به موسـی بن عمران و عامل به آیات حضـرت حق، قلبش را از تعلق به اموری که او را از خـدا بازمی داشـت تخلیه کرده بـود، و ارتبـاط خـود را بـا مردمی که او را از فیوضـات الهیه محروم می نمودنـد بریـده بـود، و بـا همه ی وجود در گردونه ی عبادت و طاعت فعالیت می کرد، و فرمان غیر حضرت حق را گوش نمی داد و اطاعت نمی نمود.

۱- (۱) - نساء ۸۰.

دو نفر از بزرگان و پیرمردهای قومش برای برگرداندنش به زندگی اهل دنیا به نزد او آمدند و به او می گفتند: ای کسی که خود را دچار کارهای سخت و طاقت فرسا نموده ای، فکر نمی کنیم بر آن طاقت آوری و بر کرسی صبر و استقامت اقامت کنی، جوان گفت قیامم به عبادت در پیشگاه حق با ارزش تر از این سخن هاست!

گفتند همه ی خویشانت مشتاقند که تو را در میان خود با یک زندگی معمولی ولی همراه با عبادت ببینند، و عبادت تو در کنار آنان قطعاً عبادتی برتر و بهتر است، جوان گفت هر گاه خدا از من راضی باشد، هر نزدیک و دوری از من راضی خواهد بود، گفتند تو جوانی بی تجربه ای، و ما سرد و گرم روزگار را چشیده ایم، می ترسیم دچار عجب و خودبینی گردی! جوان پاسخ داد کسی خود و جایگاهش را در جهان هستی شناخته به خودبینی دچار نمی شود، تا ضرر آن را بچشد، یکی از آن دو پیرمرد به دیگری نگاه کرد و گفت برگردیم که مسلماً این جوان بوی بهشت را استشمام کرده و به گفته ی ما توجّه نمی کند! (۱)

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۲۱۵ نقل به معنی.

تفسیر آیه ۱۴

اشاره

وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ.

و هر کس خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است.

شرح و توضیح

عصیان به معنای نافرمانی از دستوارت خدا و پیامبر از روی طغیان و سرکشی و کبر و منیّت است و کاملاً کاری مقابل و بر ضد طاعت است.

عصیان آدمی محصول هوای نفس، و نتیجه، افتادن در گردونه ی فرهنگ شیطان و طاغوت است.

تعدی به معنای تجاوز به حقوق دیگران از روی اراده و اختیار است.

سرکشی و طغیان در حقیقت ایستادن در برابر خدا و قوانین اوست، قوانینی که بر اساس رحمت و لطف و مهر و محبت او وضع شده و مصلحت همه جانبه زندگی انسان در آن لحاظ شده است.

تعـدی به خـاطر این که از روی اراده و اختیـار صـورت می گیرد، و حـق خـدا و خلـق خـدا مـورد تجـاور و متجـاوز می شـود، محصول آن دوزخ و جاودانه شدن در آن و گرفتار آمدن به عذاب خوارکننده است.

آری عکس العمل طغیان و سرکشـی ذلّت و خواری است، آن هم ذلتی که آتش خشمگین و طوفانی دوزخ به سرکش تحمیل می کند.

از آیه قبـل که خالـد به صورت جمع آمـده [خالـدین] اسـتفاده می شود که بهشتیـان از این که گرد یکـدیگر جمعنـد و بـا هم رفاقت و انس دارنـد بهره مندند و از مفرد بودن خالد درباره ی انسان دوزخی نتیجه گیری می شود که دوزخی غریب و تنها و بی یار و یاور در دوزخ اسیر و گرفتار است.

در هر صورت اخلال در مسـئله ی وصـیت، ارث، نکاح، ایتام، که برای آنها مقررات شدیدی وضع شده موجب ورود به دوزخ و جاودانه شدن در آن است.

عـذاب دوزخ نـتیجه ی سـوء اسـتفاده رفتـار و اعمـال انحرافی و سـینه سـپر کردن در برابر خـدا و مقررات اوسـت، و پرتـوی از محاکمات عادلانه حق نسبت به متجاوزان است.

بر همگان لازم است از معصـیت خـدا بپرهیزنـد، و از تجاوز و تعـدی به مقررات الهی و حقوق مردم اجتناب نماینـد تا به خاطر اندکی از مال دنیا دچار عذاب ابد در آخرت نگردند.

غفلت از آخرت و سـرگرم شـدن به امور مـادی تـا حـدی که انسان را آلوده به تجاوز به حقوق رب و حقوق خلق کنـد بسـیار بسـیار خطرنـاک و نتیجه اش افتادن در آتش دوزخ و جاودانه شـدن در آن است امیرمؤمنان غافلان و سـرگرم شـدگان به متاع اندک دنیا را اینگونه نصیحت می کند:

ص:۷۰

«یا عبید الدنیا و العاملین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون و باللیل علی فراشکم تتقلبون و تنامون و فیما بین ذلک عن الآخره تغفلون و بالعمل تسوقون فمتی تفکرون فی القیامه فمتی تقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد» (۱)

ای بندگان دنیا و کوشندگان برای به دست آوردن آن چون در روز سرگرم خرید و فروش و داد و ستد باشید و شب در رختخواب و بستر راحت پهلو به پهلو بغلطید و به خواب فرو روید، و میان این دو از آخرت بی خبر و غافل بمانید، و انجام تکالیف را به تأخیر انداخته و بگوئید آینده انجام می دهیم، پس چه زمانی برای آباد کردن آخرت خود اندیشه می کنید، پس چه وقت برای جهان بعد توشه فراهم می نمائید، و چه زمانی به کار معاد خویش همت می گمارید؟ !

این است خطاب مولای متقیان و امیرمؤمنان و کسی که آگاه به همه ی امور دنیا و آخرت است، به همه ی مردم، باشدی که مردم به خود آیند، و از این پندهای حکیمانه بهره مند گردند.

ص:۷۱

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۸۶۸.

تفسیر آیه ۱۵-۱۶

اشاره

وَ اَللاّٰتِي يَأْتِينَ اَلْفٰاحِشَةَ مِنْ نِسٰائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي اَلْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰاهُنَّ اَلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اَللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلاً.

وَ اَلَّذٰانِ يَأْتِيٰانِهٰا مِنْكُمْ فَآذُوهُمٰا فَإِنْ تٰابٰا وَ أَصْلَحٰا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ تَوّٰاباً رَحِيماً.

و از زنان شما [امت اسلام] کسانی که مرتکب عمل زشت زنا [و یا مساحقه] می شوند چهار نفر مرد از خودتان را بر آنان برای شهادت دادن بخواهید پس اگر به ارتکاب آن گواهی دادند آن زشت کاران را در خانه ها [به عنوان حبس ابد] نگاه دارید تا مرگ آنان را فرا گیرد یا خدا برای نجاتشان راهی قرار دهد.

و از شما مسلمانان آن مرد و زنی که مرتکب گناه زشت [زنای محصنه یا دو مردی که آلوده به لواط] می شوند آنان را با اجرای حدود خدا بیازارید و اگر توبه کنند و مفاسد خود را در سایه ی آن توبه اصلاح نمایند از آنان دست بردارید زیرا خداوند همواره بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه مسائل بسیار مهم و نکات قابل توجهی گنجانیده شده که تا جائی که لازم باشد به توضیح آن می پردازم.

۱- مفسران شیعه و اهل سنت از این که مراد از فاحشه در آیه شریفه چه گناهی است اختلاف نظر دارند و هر یک برای نظر خود دلیلی از دو آیه یا روایت اقامه کرده اند، گروهی می گویند منظور از فاحشه در دو آیه زنای غیر محصنه است، گروهی می گویند مقصود مطلق زناست چه محصنه چه غیر محصنه، عده ای می گویند آیه اول دلالت بر زنا و مساحقه دارد، و آیه دوم دلالت بر لواط و تفخیذ می کند، جمعی معتقدند آیه ی اول دلالت بر زنای محصنه و غیر محصنه و مساحقه دارد و آیه ی دوم بر لواط و تفخیذ دلالت می کند.

به نظر می رسد از کلمه ی فاحشه که بر هر کار زشتی دلالت دارد و ضمیر یَأْتِیَانِهَا در آیه ی دوم نیز به آن برمی گردد بتوان استفاده کرد که فاحشه در آیه اوّل دلالت بر زنا و مساحقه می کند و در آیه ی دوم دلالت بر زنای محصنه و لواط و تفخیذ دارد، و اگر کسی بگوید از حبس ابد در خانه و از جمله فَآذُوهُمَا حد زنا فهمیده می شود، باید گفت از آیه ی اول از طریق حکم حبس ابد و از جمله ی مِنْ نِسَائِکُمْ به دست می آید که منظور از فاحشه زناست، اما از آیه ی دوم فقط زنا فهمیده نمی شود، زیرا جمله ی فَآذُوهُمَا مجمل است و این اجمال را روایات توضیح می دهد که شامل حدّ با تازیانه و سنگسار و قتل است، حدّ برای زنای غیر محصنه، سنگسار برای زنای محصنه و قتل برای لواط و تعزیر برای تفخیذ.

بنابراین اگر لغت فاحشه را منصرف به هر چهار گناه زنا، مساحقه، لواط، و تفخیذ بدانیم مناسب تر است و جمله فَآذُوهُمَا را با توجه به روایات، منصرف به همه حدود از قبیل تازیانه، سنگسار، قتل و تعزیر بدانیم بهتر است.

ص:۷۳

۲- فکر می کنم آثار زیان بار زنا و مساحقه و هم جنسگرائی مردان بر کسی پوشیده نباشد، از نظر باطنی و معنوی هر گناهی بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت آتش و عذابی است که فردای قیامت گناهکار را فرا می گیرد:

فَاتَّقُوا اَلنّٰارَ اَلَّتِی وَقُودُهَا اَلنّٰاسُ وَ اَلْحِجٰارَةُ (۱)

از نگاه قرآن و روایات ماهیت جریمه و عذاب با جرم یکی است، و ذات گناه همان عذاب و آتش است، چیزی که هست در دنیا بخاطر عنایت و رحمت حق به بندگانش قابل لمس نیست، ولی هنگامی که گناهکار وارد جهان آخرت شود به عذاب دوزخ که همان گناهان اوست می افتد، و راهی برای نجات از آن ندارد.

این نوع گناهان از نظر ظاهری و خانوادگی و اجتماعی کلنگی است که ساختمان اخلاق خانوادگی را تخریب می کند و نظام خانواده را متلاشی می نماید، و جامعه را جامعه ای فاسد، شهوت ران، بی حیا، بی عفت، بی ادب، چشم چران می کند، و بویژه شیوع آنها نسل را به نابودی تهدید می کند.

جوانی که به عمل بسیار زشت لواط عادت کند، و دو مردی که در چرخه ی هم جنس بازی قرار گیرند از تشکیل خانواده و گرفتن همسر گریزان می شوند و از این راه به همه ی حقوق عاطفی و غریزی زن لطمه ی جبران ناپذیر می زنند و از همه ی اینها سنگین تر، دچار شدن هم جنس بازان به بیماری های خطرناک و گاهی غیر قابل جبران چنان که در گذشته و امروز نشان داده شده امری اجتناب ناپذیر است.

زنان بی شوهر و زنان شوهردار به هر علتی اگر دچار مساحقه و به عبارت دیگر هم جنس بازی شوند و به آن عادت نمایند، به نظام خانواده و شوهرداری و

۱- ۱) - بقره ۲۴.

فرزنددار شدن لطمه می زنند، و از این طریق به شـیوع بی حیائی و بی عفتی و فساد دامن زده و چه بسا به امراض مهلک دچار گردند.

زنا که از زشت ترین گناهان است، جامعه را با هر نوع خطر و فساد روبرو می نمایـد، و به تولید حرام زاده کمک می نماید، و چه بسا که مردان و زنان زناکار نوزاد به وجود آمـده را در گوشه ای رها کرده و او را از همه ی حقوق محروم نمایند، و نهایتاً مشکلاتی به دیگر مشکلات جامعه بیفزایند، و علاوه بر این هر یک از مرد و زن زناکار گرفتار بیمار سفلیس و سوزاک و بدتر از آن دو بیماری دچار ایـدز شونـد و آن را ظالمانه و بی رحمانه به دیگران حتی به همسـر خود انتقال دهنـد و از این طریق بی گناهی را دچار رنج فراوان و محرومیت نموده به کام مرگ اندازند! !

۳- روایات درباره ی فحشاء

از حضرت صادق (ع) در کتاب شریف کافی روایت شده:

«حرمه الدبر اعظم من حرمه الفرج، ان الله اهلک امه بحرمه الدبر و لم یهلک احداً بحرمه الفرج:» (۱)

حرمت لواط از حرمت زنا سنگین تر است، خداوند امتی را به لواط هلاک کرد و احدی را به زنا نابود نکرد.

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۳.

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«من جامع غلاما جاء جنبا یوم القیامه لا ینقیه ماء الـدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعـد له جهنم و ساءت مصـیرا ثم قال ان الذکر لیرکب الـذکر فیهتز العرش لـذلک و ان الرجـل لیؤتی فی حقبه فیحسـبه الله علی جسر جهنم حتی یفرغ من حسـاب الخلائق ثم یؤمر به الی جهنم فیعذب بطبقاتها طبقه طبقه حتی یرد الی اسفلها و لا یخرج منها:» (۱)

کسی که با نوجوانی، یا جوانی لواط کند، روز قیامت جنب وارد می شود، چرا که آب دنیا او را پاک نمی کند، خداوند بر او غضب می کنـد و وی را لعنت می نمایـد، و دوزخ را برای او آماده می سازد، و دوزخ بـد جایگاهی است، سـپس فرمود: چون مردی با مردی لواط کنـد عرش به علت این کار به لرزه می آیـد، و مردی که حاضـر شود با او لواط کننـد، خدا او را روی پل دوزخ حبس می کنـد تا از حساب خلایق فارغ شود، آنگاه فرمان می رسـد او را به دوزخ در اندازند، پس در طبقه طبقه جهنم عذاب شود تا به پائین ترین مکان دوزخ واردش کنند و از آنجا نجات پیدا نکند.

میمون البان می گویـد نزد حضـرت صادق (ع) بودم آیاتی از سوره ی هود درباره ی قوم لوط قرائت شد تا به این جمله رسـید «وَ أَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَهً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ اَلظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» حضـرت فرمود: کسـی که در حال پافشاری بر لواط بمیرد، نمی میرد مگر این که خداوند او را به سـنگی از همان سـنگ ها هدف قرار می دهد که مرگش با آن خواهد بود، و احدی مرگ او را به این صورت نمی بیند.

ص:۷۶

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۳.

از حضرت صادق درباره ی حدّ مساحقه یعنی اکتفا زن به زن سؤال شد، حضرت فرمود: حدّش حدّ زناست، سپس فرمود:

«انه اذا کـان یوم القیـامه یؤتی بهن قـد البسن مقطعات من نار و قنعنّ بمقانع من نار و سـرولن من النار و ادخل فی اجوا فهن الی رؤوسـهن اعمـده من نار و قـذف بهن فی النار، ایتها المرءه ان اول من عمل هـذا العمل قوم لوط فاسـتغنی الرجال بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن:» (۱)

چون روز قیـامت شود، زنان مساحقهکننـده را می آورنـد در حالی که لباس هائی کوتاه از آتش بر آنان می پوشاننـد، و مقنعه هائی از آتش بر سـرشان می کنند، و شـلوارهائی از آتش بر آنان قرار می دهند، و ستون هائی از آتش در شکم تا سرشان فرو می نماینـد و آنـان را به آتش در می اندازنـد، ای زن سؤالکننـده بر تو معلوم باد اول کسانی که به عمل مساحقه روی آوردند قوم لوط بودنـد، چرا که در آن قوم مردان به مردان اکتفا کردند، و زنان از شوهران محروم شدند، آنان هم چون مردانشان که روی به لواط آوردند به مساحقه روی کردند! !

از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان اشد الناس عذاباً یوم القیامه رجل اقر نطفته فی رحم یحرم علیه.» (۲)

سخت ترین عذاب در قیامت عذاب مردی است که با زن نامحرم زنا کرده است.

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۷.

۲- ۲) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۲.

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«للزانی ست خصـال ثلاث فی الـدنیا و ثلاث فی الآخره اما التی فی الـدنیا فیـذهب بنور الوجه و یورث الفقر و یعجل الفناء و اما التی فی الآخره فسخط الرب و سوء الحساب و الخلود فی النار.» (۱)

شش پی آمـد برای زناکار مسلّم است سه پی آمـد در دنیا و سه پی آمـد در آخرت، اما سه پی آمد دنیا عبارت است از بر باد رفتن آبرو، و تهیدست شدن، و شـتاب شدن در مرگ وی، و اما سه پی آمد آخرت خشم پروردگار، سـختی در حساب رسی، جاوید شدن در آتش دوزخ.

زندیقی از حضرت صادق (ع) پرسید علت حرمت زنا چیست؟ فرمود:

«لمـا فیه من الفساد، و ذهاب المواریث و انقطاع الانساب لا تعلم المرءه فی الزنا من احبلها و لا المولود یعلم من ابوه، و لا ارحام موصوله و لا قرابه معروفه:» (۲)

زنا علت و مایه ی فساد و از میان رفتن ارث و میراث و قطع نسل است، زن زناکار در زنا نمی داند چه کسی او را حامله کرده، و فرزنـد نمی دانـد پـدرش کیست، در زنـا رحمی وجود نـدارد تا صـله ی ارحام بجا آورده شود، در زنا خویشاونـدی معلوم و روشن نیست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۲.

۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۳۶۸.

«حرم الزنـا لمـا فيه من الفسـاد من قتـل الا ـنفس و ذهـاب الانساب و ترک التربیه للاطفال و فساد المواریث و ما اشـبه ذلک من وجوه الفساد:» (۱)

زنـا به علت این مفاسـد حرام شـده است: قتـل نفس، نابودی اصل و نسب، ترک تربیت اطفال، تباه شـدن ارث و میراث و مانند این مفاسد!

از حضرت باقر (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود در کتاب رسول خدا یافتم:

«اذا ظهر الزنا من بعدی کثر موت الفجأه:» (۲)

چون پس از من زنا آشکار شود، مرگ ناگهانی زیاد گردد.

از رسول خدا روایت شده:

«من فجر بأمرءه و لها بعل انفجر من فرجهما من صدید واد مسیره خمسـمأه عام یتأذی اهل النار من نتن ریحهما و کانا من اشـد الناس عذاباً:» (۳)

هر کس بـا زن شوهرداری زنـا کنـد، رودی از چرکـابه به طول پانصـد سـال راه از شـرمگاه هر دو جـاری گردد، به طوری که دوزخیان از بوی بد آن دو آزار بکشند و عذاب آنان از همه دوزخیان سخت تر باشد.

۱- ۱) - بحار ج ۷۹ ص ۲۴.

۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۷۴.

۳- ۳) - بحار ۷۶ ص ۳۶۶.

۴- برای اثبات فحشا نزد قاضی باید چهار مرد مسلمان به دلخواه خودشان زمان ارتکاب فحشاء و ساعت آن و چگونگی عمل را که با چشم خود مشاهده کرده اند شهادت دهند تا حدّ ثابت گردد و در این زمینه قاضی حق ندارد به علم خود عمل کند.

اینجا باید پرسید کدام مرد و زن مسلمان حاضرند زنا را در برابر چشم چهار مرد مسلمان انجام دهند، یا کدام دو زن حاضرند عمل زشت مساحقه را در برابر تماشای چهار مرد مرتکب شوند، یا کدام دو مرد حاضرند عمل بسیار زشت لواط را در برابر مردم عملی سازند؟ تا شاهدانی به وجود آیند و نزد قاضی به این اعمال شهادت دهند، راستی اسلام برای آبروی مردم چقدر ارزش قائل است که اثبات فحشا را تعلیق به امر نشدنی کرده است، معمولاً گناهکاران مسلمان تا جائی که بتوانند گناه خود را پنهان انجام می دهند و از بیان آن خودداری می کنند، مگر این که خود گناهکاران با شرایطی خاص نزد قاضی بر ضد خود شهادت دهند که آن هم الزامی بر شهادت ضد خود ندارند، بهتر است مردم دنبال گناهی نروند و اگر خدای ناخواسته دچار معصیت شوند به توبه جدّی و حقیقی روی آورند که اگر توبه کنند و به گناه بازنگردند یقیناً خداوند مهربان توبه آنان را می پذیرد و عفو و مغفرتش را شامل حال آنان می نماید، و اگر اصرار بر گناه ورزند و معصیت و زشتی را تا زمانی که مرگ را ببینند و آثار آن را لمس نمایند، و حقایق عالم بعد برای آنان آشکار گردد بدانند که توبه در آن لحظه مقبول نخواهد بود، و با مرگ در آن حال به عذاب ابد دچار خواهند شد.

در آیه ی مربوط به توبه حضرت آدم یعنی آیه ی ۳۷ سوره ی بقره به طور مشروح درباره ی توبه و شئون آن بحث شد.

۵- نگاه داشتن زنی که مرتکب زنا شده تا وقت مرگ حکمی موقت بوده، پس از این حکم آیه بیانکننده حدّ زنا که صد تازیانه است نازل شد و حکم

حبس از میان رفت، البته حبس برای این بوده که زن را به زشتی عملش توجه دهند و او را بیدار نمایند، و به صلاح و تربیت آراسته کنند و به پاکی اخلاق و عمل بازگردانند.

۶- اگر چهار مرد مسلمان فحشای مرد و زنی را دیدند، یا شاهد مساحقه و لواط بودند، شهادت دادن بر آنان واجب شرعی نیست، آنان می توانند از شهادت استنکاف ورزند و آبروی گناهکار را حفظ کنند و او را از حدّ بیان شده برای گناه نجات دهند، این که شهادت چهار مرد واجب و الزامی نیست از جمله فان شهدوا استفاده می شود.

۷- چنانچه اینگونه گناهکاران به زشت ترین گناه یعنی زنا، مساحقه، لواط دچار شده اند و گناهشان از روی جهل و ندانستن حکم بوده، یا در هیجان مقدمات کار خدا و زشتی گناه و عذاب را از یاد برده و بی توجه شده اند و پس از فرو نشستن هیجان و برطرف شدن پرده ی جهل توبه کردند و آن چنان به اصلاح خویش پرداختند که راه ارتکاب دوباره را به روی خود بستند احدی نباید متعرض آنان شود زیرا توبه آنان مقبول و مورد رحمت خداوند می باشند، مگر این که توبه نکنند و گناه را تا پایان عمر ادامه دهند که در این حال توبه ای برای آنان نیست و مستحق عذاب الیم هستند در این زمینه به دو آیه ی بعد به دقت بنگرید.

ص:۸۱

تفسیر آیه ۱۷-۱۸

اشاره

إِنَّمَا اَلتَّوْبَهُ عَلَى اَللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اَللّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اَللّهُ عَلِيماً حَكِيماً.

وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً.

بدون شک توبه نزد خداوند برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب کار زشت می شوند، آنگاه به زودی توبه می کنند، ایناننند که خداوند توبه آنان را قبول می کند و خداوند همواره دانا و حکیم است.

و برای آنان که پیوسته مرتکب کارهای زشت می شوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان برسد [و در آن لحظه که همه فرصت ها از دست رفته] گوید اکنون توبه کردم و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند توبه معنا و مفهوم ندارد، ایناننند که عذاب درد آوری برای آنان آماده کرده ایم.

شرح و توضیح

گرچه در آیه ی ۳۷ سوره ی بقره در رابطه با توبه آدم به طور مشروح مسائلی بسیار مهم در مسئله ی توبه مطرح شد، و در این بخش نیازی به تفصیل نیست، ولی لازم است به نکاتی در این زمینه برای تکمیل باب توبه اشاره شود.

۱- از صریح آیه شریفه استفاده می شود که حضرت حق از باب لطف و احسان و رحمت و کرامتش به گناهکاران وعده ی قطعی پذیرفتن توبه داده است،

از این جهت هیچ گناهکاری در صورت داشتن فرصت توبه نباید از رحمت حضرت حق و پذیرش توبه اش از جانب خداوند مهربان دلسرد و ناامید باشد، که ناامیدی و دلسردی موجب طغیان بیشتر و عصیان فراوانتر می گردد، و گناهکار از طهارت معنوی و ترک گناه باز می ماند.

تلقین این معنا که آب از سر من گذشته چه یک نی، چه صد نی خلاف حق و امری غیر منطقی و نادرست است، و نعوذ بالله موهم این معناست که خدا قدرت بر پذیرش توبه و آمرزش گناه را ندارد! !

۲- آیه ی شریفه اعلام می کند که پذیرش توبه از سوی حق در صورتی است که اهل گناه توبه را به تأخیر نیندازند، و امروز و فردا نکنند، و به خود تلقین ننمایند اکنون که جوانیم و فرصت زیادی داریم، مدتی را باید خوش گذارنی کرد و سپس روی به توبه آورد!

اولاً ـ چه ضمانتی وجود دارد که گناهکار به پیری برسد، ثانیاً با متراکم شدن گناه و سیاه شدن قلب، و حاکمیت غفلت چه ضمانتی وجود دارد که توفیق توبه نصیب انسان شود؟

این که انسان به امید دارو دست در سوراخ مار و عقرب کند و خود را به اختیار خویش در معرض خطر و هلاکت بگذارد کار عاقلانه ای نیست، و چه بسا پیش از رسیدن به دارو زهر کارگر افتد و مار گزیده را دچار هلاکت نماید.

گناهکار در حال گناه بنا به فرموده ی امام صادق در تفسیر عیاشی جلد یکم صفحه ی ۲۲۸ انسانی بریده از عقل و سبک مغز است، گرچه به گناه بودن کارش آگاه باشد.

«کل ذنب عمله العبد و ان کان به عالماً فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیه ربّه.»

۳- تائبان در پیشگاه حق از مرتبه ای والا و مقامی بلند برخوردارند، و این معنا از اسم اشاره اولئک که اشاره به دور و نشان گر مقام تائبان است استفاده می شود.

۴- در پایان آیه ی شریفه به دو وصف علیم و حکیم توجه داده شده: دائر بر این که اگر گناهکار به علم خدا که احاطه به نهان و آشکار همه موجودات دارد توجه داشته باشد از توبه غیر واجد شرایط، و توبه سطحی و غیر جدی پرهیز می نماید، و یقین می کند که علم و حکمت خدا سبب پذیرش توبه ی جدّی و حقیقی است.

۵- توبه به معنای بازگشت از گناه، و قطع رابطه با معصیت همراه با حالت ندامت است، و هر گناهی توبه ی مخصوص به خود را دارد.

توبه ی ترک فرائض به جای آوردن آن است، توبه ی غصب و رشوه و غارت اموال مردم، و اختصاص دادن ارث صاحبان ارث به خود، بازگرداندن آنها به صاحبان مال است.

توبه از دروغ و بدزبانی و شماتت و. . . . . . سکوت از این نوع سخن هاست.

توبه از پایمال کردن حقوق مردم، باز گرداندن و ادای حقوق آنان است. توبه ی اولین گام در مسیر سلوک به سوی حضرت محبوب است، و آن باید همراه با شرایطی که در آیات و روایات و کتاب های فقهی و اخلاقی بیان شده صورت بگیرد، و خلوص نیت در آن لحاظ گردد، و اگر چنین توبه ای تحقق نیابد از جانب حق توجه به عبد و پذیرش توبه صورت نخواهد گرفت.

جهالتی که در آیه ی شریفه مطرح است اعم از جهل به حکم یا جهل به موضوع است.

۶- تحقق توبه نسبت به اکثر گناهان فرصت زمانی لازم دارد. کسی که سالها نماز نخوانده، روزه نگرفته، با مکر و حیله مال بسیاری از مردم را در مناطق مختلف با ناحق ربوده و به نام خود نموده، در رفت و آمدها به شهرهای گوناگون به افراد و خانواده ها ظلم و روا داشته، با داشتن استطاعت ترک حج کرده، از پرداخت خمس و زکات واجب امتناع ورزیده و. . . . ناگهان لحظه ی مرگ، و آن زمان که پرده کنار رفته و آثار جهان پس از مرگ پدیدار گشته و دو سه نفسی باقی نمانده به خود آید و بر گذشته خویش تأسف خورده و در درونش آه بکشد و بگوید: الان توبه کردم، قطعاً توبه اش پذیرفته نیست و اصولاً این توبه در پیشگاه حق توبه نیست و چنین توبه ای با از دست رفتن فرصت و نبود زمان برای جبران گذشته توبه حقیقی نخواهد بود، و چون چنین توبه ای جدّی و واقعی نیست، رحمت حق و مغفرت دوست شامل آن که به خیال خود دست به توبه زده نمی شود.

از فعل مضارع يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئاتِ برمی آید که چنین افرادی اولاًاصرار و پافشاری بر گناهان داشته و ثانیاً معاصی آنان تا هنگام مرگشان پیوسته و مستمر بوده است، البته از عدالت و حکمت بسیار بسیار دور است که توبه ی چنین اشخاصی پذیرفته شود و آنان در قیامت در عرصه ی بهشت کنار مؤمنانی قرار گیرند که عمری را به عبادت گذرانده و غرق در عمل صالح و اخلاق حسنه و انجام کار خیر بوده اند.

ص:۸۵

بنابراین کسانی که اندک بهره ای از ایمان داشتند ولی تا پایان عمر و لحظه ی مرگ مصر بر گناه بودند، و پیوسته به معصیت تن می دادند سپس لحظه ی مرگ بدون این که شرایط توبه تحقق یابد بگویند الان توبه کردیم، از آنان پذیرفته نیست، و قطعاً به طریق اولی از کسانی که عمری در کفر به حقایق دست و پا می زدند توبه لحظه ی مرگ پذیرفته نخواهد شد، و چگونه توبه ی آنان پذیرفته شود در حالی که حق را قبول نداشتند، و از عمل صالح روی گردان بودند، و با مؤمنان در هر زمینه ای مخالفت می کردند، و وجودشان برای جامعه و حتی خانواده خودشان منبع شرّ و زیان بود؟ ! !

۷- عذاب دردناک که همان آتش دوزخ است بدون شک انعکاس نیات پلید و عمل سوء و اخلاق زشت است که نهایتاً دامن گیر گناهکار می شود و قطعاً معصیت کار از آن چاره ای نیست و به عبارت دیگر آتش دردناک تولید خود خطاکار و ملک ابدی و همیشگی اوست که راهی برای جدا کردن آن از گنهکار وجود ندارد.

این گنهکار است که با انحرافات و پلیدی ها راه فیوضات و رحمت و مغفرت خدا را به روی خود بسته است، و اقتضای قبول توبه را منتفی کرده است.

داستان شاگرد فضیل

فضیل که عارفی نامدار و تائبی واقعی و از رجال طریقت است شاگردی داشت که از برترین شاگردان او بود، هنگامی که دچار بیماری شد و به بستر احتضار افتاد فضیل به بالینش آمد و مشغول خواندن سوره ی یس شد.

محتضر به فضیل گفت: استاد این سوره را مخوان، فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لَآ إِلَٰهَ إِلَّا اَللّهُ.»

گفت نمی گویم به خاطر این که من از توحید بیزارم و در آن حال از دنیا رفت، فضیل از مشاهده ی آن وضع بسیار پریشان و بدحال شد، از کنار بستر شاگرد به خانه ی خود رفت و از خانه بیرون نیامد، تا در خواب دید شاگردش را به سوی آتش دوزخ و عذاب دردناک می برند!

فضیل به او گفت تو برترین شاگرد کلاس درس من بودی، چه شد که معرفت را از تو گرفتند و با سوء عاقبت از دنیا رفتی؟ !

شاگرد گفت من آلوده به سه خلاف بودم: اول سخن چینی و نمامی دوم حسد بردن به مردم، سوم دچار مرضی بودم که طبیب به من گفته بود سالی یک قدح شراب بنوشم تا بیماری رفع شود، این سه کار خلاف مرا دچار عاقبت سوء کرد و به آن حال که دیدی از دنیا رفتم. (۱)

شیخ پس از نقل حکایت فضیل می گوید: مناسب دانستم این روایت را در رابطه با مشروبات الکلی ذکر کنم: کلینی از ابوبصیر روایت می کند که گفت: امّ خالد معبدیه بر حضرت صادق (ع) وارد شد در حالی که من خدمت آن حضرت بودم، عرضه داشت فدایت شوم مرا مشکلی در شکم بود، طبیبان عراق از من خواستند نوعی از شراب را با قاووت بخورم، ولی من از خوردن آن امتناع کردم و علت امتناعم این بود که می دانستم شما از آن کراهت داشتید، دوست داشتم درباره ی آن

۱- ۱) - مجموعه آثار محدّث قمی۴۷.

از خود شما بپرسم، آن حضرت فرمود: چه چیز تو ار از خوردن آن مانع شد؟ گفت ای پیشوای من، گردنبند طاعت تو را به گردن انداخته ام تا روز قیامت بگویم جعفر بن محمد مرا در شکل دادن زندگی امر و نهی نمود.

حضرت روی به من کرد و فرمود ای ابوبصیر آیا گوش به سخن این زن و مسائل او نمی دهی، سپس به امّ خالد فرمود: به خدا قسم تو را در خوردن یک قطره شراب اذن نمی دهم، همانا از خوردن آن پشیمان می شوی هنگامی که جانت به گلو برسد و این مطلب را سه بار تکرار کرد، آنگاه فرمود: آیا دانستی چه گفتم؟ !

گوشه ای از عذاب الیم در قیامت.

امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از براء بن عازب نقل می کند که معاذ بن جبل در خانه ابو ایوب انصاری نزدیک پیامبر اسلام نشسته بود، ناگهان معاذ گفت: یا رسول الله از قول حق تعالی که در قرآن فرمود:

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً (۱)

روزی که در صور دمیده شود، پس شما گروه گروه به قیامت در آئید.

مرا خبر ده، حضرت فرمود: ای معاذ از مسئله ی عظیمی پرسیدی، پس پیامبر گریست و فرمود: ده صنف از امت به طور گروه گروه محشور می شوند که خدا آنان را از مسلمانان امت جدا کرده و صورت هایشان را به این صورت ها تغییر داده است:

۱- گروهی به صورت بوزینه باشند

۱- ۱) - نبأ ۱۸.

۲- جمعی به صورت خوک

۳- بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورت هایشان از زیر و آنان را به صورتشان به محشر بکشند.

۴- بعضی کور باشند و با همان کوری رفت و آمد کنند.

۵- عده ای کر و لال باشند که چیزی را فهم ننمایند.

۶- بعضی زبان خود را بمکند و عوض آب از زبانشان چرک روان باشد به نحوی که اهل قیامت آنان را پلید شمرند.

۷- گروهی بی دست و پا باشند.

۸- عده ای به تنه های درخت آتشین آویخته اند.

۹- جمعی از مردار گندیده تر باشند.

۱۰- بعضی لباس از سرب گداخته بر تن دارند که همه اندامشان در آن پوشیده باشد و به پوستشان چسبیده است.

۱- اما آنان که به صورت بوزینه اند، کسانی هستند که در میان مردم سخن چینی نمامی می کردند.

۲- آنان که به صورت خوک باشند آنانی هستند که دچار کسب حرام بودند.

۳- نگونساران ربا خوارانند.

۴- کوران حاکمان جائر و ستم کارند.

۵- کوران و لالان آنانند که نسبت به اعمال خود دچار عُجب بودند.

۶- کسانی که زبان خود را می مکند عالمان و قاضیانی هستند که اعمالشان مخالف اقوالشان می باشد.

۷- دست و پا بریده ها آزار دهندگان همسایگانند.

ص:۸۹

۸- آویختگان به درخت آتشین جاسوسان بر ضد مردم نزد سلطان اند.

۹- گندیده تر از مردارها اشخاصی هستند که غرق در شهوات و امتناع کنندگان از پرداخت حقوق مالی مانند خمس و زکات اند.

۱۰- پوشیده های به لباس سرب گداخته فخر فروشان به مردم و متکبران اند. (۱)این ده طایفه بر اساس آیات قرآن و روایات پس از محاکمه، محکوم به عذاب الیم می شوند، عذابی که محصول نیات پلید و اعمال زشت خود آنان است.

گوشه ای دیگر از سبب عذاب الیم

«عن ابی عبدالله قال: ثلاثه لا یکلمهم الله تعالی و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم منهم المرءه توطی «علی» فراش زوجها:» (۲)

خداوند با سه طایفه سخن نمی گوید و آنان را از آلودگی پاک نمی کند و عذاب الیم برای آنان است از این سه طائفه زنی است که مردی اجنبی را در بستر همسرش به خود راه دهد و مرتکب زنا گردد.

«عن ابی عبدالله قال: امیرالمؤمنین (ع) : الا اخبرکم باکبر الزنا؟ قال: هی امرءه توطیء فراش زوجها فتاتی بولد من غیره فیلزمه زوجها فتلک التی لا یکلمها الله و لا ینظر الیها یوم القیامه و لا یزکیها و لها عذاب الیم.» (۳)

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۲۳ تفسیر سوره ی نبأ.

۲- ۲) - عقاب الاعمال ص ۶۰۰.

۳- ۳) - عقاب الاعمال ص ۶۰۰.

امام صادق (ع) از امیرمؤمنان روایت می کند که آن حضرت فرمود: آیا شما را به بزرگ ترین زنا آگاه نکنم؟

بعد فرمود: آن عمل زنی است که مرد اجنبی را به بستر شوهر خویش راه دهد و از آن اجنبی فرزندی بیاورد و او را به شوهر خود نسبت دهد، پس خدا با آن زن سخن نمی گوید و روز قیامت بر وی نظر رحمت نمی اندازد و او را از گناهش پاک نکند و برای او عذاب دردناک باشد.

«قال ابوعبدالله: من اکل من مال اخیه ظلماً و لم یرده علیه اکل جذوه من النار یوم القیامه:» (۱)

حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس پاره ای از مال بردار دینی [یا انسانی خود را] به ستم بخورد و آن را به او بازنگرداند در روز قیامت پاره ای از آتش خواهد خورد.

عن ابی جعفر (ع) قال: ان فی جهنم لجبلاً یقال له الصعدی و ان فی الصعدی لوادیاً یقال له سقر و ان فی سقر لجبا یقال له هبهب کلما کشف غطاء ذلک الجب ضج اهل النار من حره و ذلک منازل الجبارین: (۲)حضرت باقر فرمود: به یقین در دوزخ کوهی است که آن را صعدی گویند و در آن کوه درّه ای است که آن را سقر نامیده اند، و در آن سقر چاهی است که آن را هبهب خوانند، هر بار که پرده از روی آن چاه برگیرند از شدت حرارتش اهل دوزخ فریاد کنند و آن چاه جایگاه بیدادگران و جباران است.

۱- ۱) - عقاب الاعمال ۶۲۳.

۲- ۲) - عقاب الاعمال ۶۲۶.

«عن ابی ولاد الحناط قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» (۱)

ابی ولاد حناط می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود: هر کس خودکشی کند و عمداً به دست خود به عمرش خاتمه دهد در آتش دوزخ جاویدان خواهد بود.

«عن ابی عبدالله انّه سئل عمن قتل نفساً متعمداً قال: جزاءه النار:»

از حضرت صادق سئوال شد: درباره ی کسی که کسی را از روی عمد به قتل برساند فرمود: پاداشش آتش است.

۱- ۱) - عقاب الاعمال ۶۳۱.

تفسیر آیه ۱۹

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً.

ای اهل ایمان ارث بردن از زنان در حالی که زندگی با آنان خوشایند شما نیست [و فقط به طمع بدست آوردن اموالشان پس از مرگشان با آنان زندگی می کنید] برای شما حلال و مشروع نمی باشد.

و آنان را در تنگنا مگذارید تا بخشی از آنچه را به عنوان مهریه به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آن که کار زشت آشکاری مرتکب شوند، و با آنان به صورتی نیک و شایسته رفتار نمائید، و اگر به علتی از آنان نفرت داشتید باز هم با آنان به طور شایسته برخورد کنید چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

شرح و توضیح

در آیه ی شریفه سه موضوع بسیار مهم در رابطه با حفظ حقوق زنان مطرح است.

۱- حرمت ارث بردن از زنان در شرایط خاص.

۲- حرمت پس گرفتن بخشی از مهریه یا آنچه به وسیله ی مرد به آنان جهت ادامه زندگی پرداخت شده است.

۳- وجوب رفتار نیک و پسندیده در هر شرایطی با زنان.

حرمت ارث بری مرد از زن در شرایط خاص

گرچه درباره ی حقوق زنان و جایگاهشان در جهان هستی، و شخصیتشان در اسلام، و رعایت امورشان در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بر اساس فرهنگ حق در آیات پایانی سوره ی مبارکه ی بقره و در آیات اوائل سوره ی نساء بحثی مفصل که در سایر تفاسیر شیعه و سنی سابقه نداشته مطرح شد، ولی در این آیه و قسمتی از آیات بعد نکات بسیار مهمی ذکر شده که لازم است توضیح داده شود.

زنان چون مردان مخلوق و مملوک حضرت حق هستند، و نیم از مسائل حیات و زندگی مرهون وجود آنان است.

زنان در صورتی که در جایگاه خاص خودشان قرار داشته باشند، اولاً مایه ی سعادت و نشاط و تحرک شوهر در امور مثبت هستند، ثانیاً بار سنگین شوهرداری و حمل و تربیت فرزند، و قوام دادن به خانه و زندگی، و حفظ حقوق خانه و خانواده را به دوش می کشند، و برای همسر خود تکیه گاهی مناسب، و حافظ او از گناه، و نگاه دارش از افتادن در شهوات حرام اند.

آنان کانون شگفت آوری از محبت، و منبعی از مهربانی و دلسوزی، و عنصری با ارزش برای تشکیل زندگی با شرکت مردان اند.

ص:۹۴

اموال زنان چه ذاتا از خودشان باشد، که از پدر و مادرشان به ارث برده اند، یا از راه هبه و بخشش، یا از طریق کار مشروع مانند خیاطی، گل دوزی، معلّمی، هنر مثبت به دست آورده باشند، یا شوهر به عنوان مهریه به آنان تملیک نموده، یا بخششی جهت ادامه زندگی از طرف شوهر به آنان صورت گرفته باشد، محترم است، و بدون رضایت آنان احدی حق تصرف در آن اموال را ندارد.

آنان گاهی مانند مردان دچار اشتباه جزئی در زندگی می شوند که بر شوهران واجب اخلاقی است از آنان گذشت کنند و زندگی را به آنان تلخ نکنند، که تلخ کردن زندگی بر زنان کاری نامشروع و ظلم به بنده حق، و ستم به انسانی است که کمتر می تواند از خود دفاع کند.

از آنجا که مرد توقع دارد در اشتباهاتش مورد گذشت زن قرار گیرد، و نمی خواهد زندگی بر او تلخ شود، همین حال را نیز زن دارد، متوقع است که اشتباهاتش مورد گذشت واقع شود، و زندگی بر او تلخ نگردد.

مرد ابداً آزاد نیست هر تصمیمی که بخواهد و هر کاری که میلش باشد ظالمانه در حق زن به جریان بیندازد، مرد و زن از نظر حقیقت خلقت و انسان بودن یکی هستند و در ذات آفرینش تفاوتی با هم ندارند، او را ضعیف شمردن، و برده خود دانستن، و این که مرد در هر کاری نسبت به زن آزاد است اموری نامشروع و ضد حق و برخلاف انسانیت و مخالف فرهنگ پاک اسلام است.

مرد و زن وظیفه دارند برای استحکام پایه های زندگی بکوشند، و زمینه عشق و محبت به یکدیگر را فراهم نمایند، و از جدال و گفتگوی بی منطق بپرهیزند و بویژه در این زمینه بخاطر سلامت روح فرزندانشان لازم است فضای خانه را آرام

نگاه دارند و در برابر دید فرزندان احترام یکدیگر را رعایت نمایند، و عشق ورزی به یکدیگر راآشکار کنند، و شخصیت خود را حفظ نمایند.

برای مرد نسبت به زن تسلط قرار داده نشده تا بتواند با همسرش به صورت سلطان ستمگر نسبت به زیر دستش و ارباب وار نسبت به رعیتش رفتار کند، زن اولاً امانت خدا در اختیار شوهر است، ثانیاً سرمایه ی عظیمی در زندگی مرد است، ثالثاً بر عهده ی مرد از حقوق لازم و واجبی برخوردار است که مرد باید آن حقوق را تحت هر شرایطی رعایت نماید.

درباره ی جایگاه زنان روایات فراوانی در کتاب های حدیث می خوانیم که نمونه ی آنها را در هیچ فرهنگی نمی توانیم سراغ بگیریم.

رسول خدا می فرماید:

«الدنیا متاع و خیر متاعها المرءه الصالحه:» (۱)

جهان هم چون متاع و مایه ی بهره وری است و بهترین مایه ی بهره وری آن زنان نیکوسیرت و شایسته اند.

امام صادق درباره ی زنان شایسته یعنی آن زنانی که در همه ی شئون زندگی در جایگاه مخصوص به خود قرار دارند، و منبعی از درستی و کرامت هستند می فرماید:

«فامّا صالحتهن فلیس خطرها الذهب و الفضه، هی خیر من الذهب و الفضه:» (۲)

۱- ۱) - جامع الاصول ج ۱۲ ص ۱۲۳.

۲- ۲) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۷.

مقام و مرتبه اینگونه زنان در زنـدگی چون طلا و نقره نیست، اینان از طلا و نقره برترنـد و هیچ جواهر پر ارزشـی در برابر آنان ارزش و بها ندارد.

و در حدیثی دیگر می فرماید:

«اکثر الخیر فی النساء»

بیشترین خیر و برکت و مایه های ارزشی در وجود زنان است.

بـا وجـود این حقـایق در بخش اول آیه مورد بحث خداونـد مهربـان که خیرخواه همه ی مردان و زنـان است به مردان هشـدار جـدی می دهـد چنانچه زندگی با همسـرتان را خوش ندارید، و او را با محروم نمودن از همه ی حقوق و به ویژه حق زناشوئی در خـانه ی خود نگـاه داشـته، و کـاری به او نداریـد، و فقـط به انتظار این نشسـته ایـد که با مرگ او اموال فراوانش را به ارث ببرید، این ارث بر شما نه این که حلال نیست بلکه حرام و نامشروع است، و بردن مال او به ظلم و ستمگری است.

شما اجازه نداریـد با زنی که خوش ندارید با او زندگی کنید برخلاف انسانیت و برخلاف اخلاق حسـنه برخورد نمائید و با او تلخی کرده سوء رفتار داشـته باشـید، و وی را آزار روحی دهید، در صورتی که موجبات صحیح طلاق فراهم باشد، و طلاق به صورت ظالمـانه واقع نشود، او را طلاـق داده و همه ی اموالش را در اختیارش قرار دهیـد، و مهریه اش را بپردازیـد تا اگر مایل باشد پس از عده ی طلاق با مرد دلخواهش ازدواج کند و زندگی شادی را برای خود فراهم آورد.

راسـتی چه ظلم عظیمی است که مردی همسـرش را در صورتی که زنـدگی بـا او را خوش نـدارد، به اسـارت بگیرد، و همه ی حقوق او را پایمال کند، و وی را از نظر عواطف و ارضای غرائز محروم نماید، و از همه بدتر به انتظار مرگ و

هلاکت او بنشیند، که پس از او مالی ناچیز را به ارث ببرد! ! این ظلم فاحش را حضرت حق نپسندیده، لذا به ارث بردن ثروت زن را به این صورت حرام شرعی اعلام کرده است.

حرمت پس گرفتن مهریه یا هبه و بخشش از زن

برخی از مردان به طمع پس گرفتن بخشی از مهریه پرداخت شده به زن، یا پس گرفتن قسمتی از مالی که جهت تداوم زندگی به او داده اند، دام بداخلاقی و بدرفتاری و در مضیقه گذاردن زن را می گسترانند، و بلاهائی به سر زن می آورند تا نهایتاً از وضعی که پیش آمده به تنگ آید، و میدان زندگی را به مرد واگذار نماید و حاضر شود، برای نجات خود از آن همه آزار و ظلم بخشی از مهریه یا مالی که از شوهر به آنان رسیده به شوهر بازگرداند! !

این مردان بی رحم در این خیال اند که مهریه پرداخت شده، یا مال بخشیده شده هنوز در مالکیت آنان است و زن حقی به آن ندارد! در صورتی که این خیالی باطل و پوچ است، و بر اساس آیات قرآن و روایات مهریه یا مالی که به زن داده شده و در آن تصرف نموده است ملک واقعی اوست و بدون اذن مالک واقعی تصرف در مال او حرام و معصیت است.

آری اگر زن به گناه ثابت شده ای که از آن گناه آیه ی شریفه تعبیر به مبیّنه نموده آلوده شود مرد می تواند با رعایت شرایط لازم و با اخلاق پسندیده بخشی از مهر یا مال بخشیده شده را از زن خود مطالبه نماید، قید مبیّنه برای این است که مرد به صرف شنیدن این موضوع که همسرش مرتکب گناه زشتی شده، حق ندارد از او مطالبه بخشی از مهریه یا مال واگذار شده به او را نماید، و با تهمت

ص:۹۸

زدن و افترا بستن به زن، برای او چنین حقی ثابت نمی گردد، تا از این راه دستی به مال غیر دراز کند و از همسر قانونی اش مطالبه مال نماید.

وجوب رفتار نیک با زنان در هر شرایط و موقعیتی

مرد خانه در هر شرایطی باید نسبت به زن گرچه به عللی او را نخواهد، یا زن تمایلی به شوهر نداشته باشد، از خشم و کینه و بدرفتاری و سخت گیری و در مضیقه قرار دادن او بپرهیزد، و نسبت به او بر اساس عقل و شرع و عرف رفتاری پسندیده و شایسته داشته باشد، تا زمانی که اگر لازم باشد و ظلمی صورت نگیرد، با طلاق همراه با رعایت حقوق همه جانبه طرفین گره از کار گشوده شود، یا غبار کدورت و بی میلی از خیمه ی زندگی بیرون رود، و محیط خانه از مودت و رحمت آکنده گردد، و زندگی صورت طبیعی به خود گرفته و تداوم یابد، و به هر جهت به قول قرآن مجید اگر هم ناخوشایندی در کار باشد نظام خانواده باقی بماند و این ساختمان ملکوتی فرو نریزد، که چه بسا در دل این ناخوشایندی به رحمت حق سبب خیر کثیری تحقق یابد، از قبیل این که مهر و محبت فراوانی حاکم شود، یا فرزندی از آن دو به وجود آید، که به مقامات و درجات بالای علمی و انسانی برسد و برای مملکت و ملتی منبع خیر و اثرگذاری های مثبت گردد.

آری زن در کنار مرد خانه بنده ای از بندگان خدا و امانتی از امانات حضرت حق است، و مرد باید همواره با چنین هویتی به او نظر کند، و باید از خدمات مرد در تأمین زندگی اش از مسکن و پوشاك و خوراك و استراحت و امنیت که حقوق واجبه ای از زن بر عهده ی مرد است بهره مند شود.

وای بر مردی که به سبب عصبیت جاهلی و از روی خشم و کینه، و غفلت و شرارت، بر زن سخت گیری کند و زندگی را بر او تنگ نماید، و وی را از حقوقش محروم کرده و بر او ظلم و ستم روا دارد، و رفاه و راحت و عیش را از او سلب نماید، چنین مردی باید به انتظار انتقام و جریمه و عکس العمل حضرت حق باشد، زیرا خداوند وعده داده که انتقام مظلوم را از ظالم بگیرد، و به فرموده ی امیرمؤمنان (ع) روز ظالم از روز مظلوم که مورد ظلم ظالم بوده بدتر و سخت تر است.

مرد باید توجه داشته باشد که دیگر انسان ها هم مانند خود او دارای جهات ضعف و منفی بوده و نباید از زن توقع مقام عصمت و شخصیتی داشت که از همه ی عیوب و نواقص پاک باشد.

گذشت و مدارا و بردباری و صبر و حوصله و بدی را با نیکی تلافی کردن همه وقت و همه جا باید بکار گرفته شود، که بکار گرفتن صفات پسندیده و اخلاق حمیده سبب استواری نظام خانواده و عبادت خدا و موجب رحمت و مغفرت حضرت حق برای مرد و زن است.

اسلام خواهان حاکمیت عشق و محبت و مودت و رحمت بر فضای خانواده است، و از مرد و زن می خواهد به خاطر آرامش و امنیت خودشان و مصون ماندن کودکانشان از لطمات روحی و روانی و فکری و اخلاقی حقوق یکدیگر را با نرمی و محبت رعایت کنند، تا از آثار عظیم رعایت حقوق یکدیگر و اخلاق حسنه بهره مند شوند، و با چنین فضائی که بر زندگی دنیائی خود حاکم می کنند سبب آبادی آخرتشان شوند و به رضایت حق و بهشت عنبر سرشت در جهان آخرت زیر سایه رحمت و عنایت حق دست یابند.

المیزان تفسیر قرآن به قرآن و متکی به روایات و مباحث عقلی و اجتماعی می گوید:

محیط خانه و خانواده باید کانون عشق و صفا باشد، تا خستگی ها در این محیط جائی نداشته باشد و بی مهری ها چون موش وحشی رشته ها را نجود و از هم نگسلد، و فرزندان در آن محیط در سایه ی عشق و محبت پرورش یابند. و زن و شوهر با الهام از قوانین حیات بخش اسلام و فرهنگ سعادت ساز حق، زندگی مسرت بخش و بهشتی داشته باشند.

با چنین شکلی از زندگی روح مودت و رحمت و عشق و محبت بر اعضاء خانواده سایه می اندازد و آنان را از سلامتی و هم آهنگی و پیشرفت برخوردار خواهد کرد، فرزندان این نوع خانواده ها، انسان هائی دلسوز و مهربان و عنصرهائی پرکار و متعهد نسبت به جامعه و سایر امور بار خواهند آمد، و چنان چه روح ناسازگاری در میان زن و شوهر حاکم گردد، و هر دقیقه نزاع و درگیری و تلخی رخ نشان دهد، علاوه بر این که زندگی جهنمی و پر آشوبی را باید سپری کنند، فرزندان چنین خانواده ای که صحنه های نامناسب برخوردهای پدر و مادر خود را می بینند، انسان هائی شرور و خطرناک ببار خواهند آمد، و مزاحم فرد و جامعه شده، به امنیت مردم لطمه سختی خواهند زد.

باز هم لازم است این معنا به مرد توجه داده شود که زن امانت خدا و گل خوشبوی گلستان هستی برای شوهر است [که با هزار آرزو و دنیائی امید از خانه ی پدر و مادر به خانه ی شوهر هجرت نموده، تا ارضای عواطف و غرائز و احساسات طبیعی خود را در آغوش پر مهر شوهر بیابد و در کنار او احساس امنیت نماید، و فرزندانی نیکو سیرت و با شخصیت به دست آورد.] شوهر باید در حفظ و پرورش این گل زیبا و معطر و امانت الهی کمال همت و انسانیت را

بکار گیرد، تا علاوه بر انجام تکالیف دینی و اجتماعی، از آثار شیرین و گرانبار برخورد صحیح با همسر بهره مند گردد.

به چند نمونه از برنامه های سعادتبخش اسلام در این زمینه توجه کنید:

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. . . . (۱)

از نشانه های [قدرت و حکمت و رحمت] خدا این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا در کنار آنان آرامش یافته و انس بگیرید و در میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد.

در این آیه ی شریفه زن، عامل آرامش و آسایش شوهر بیان شده و با توجه به دو واژه ی مودت و رحمت که در آیه آمده است، باید رابطه زن و شوهر بر اساس عشق و مودت و مهربانی و دلسوزی باشد، و ریشه این ارزش ها از ایمان به خدا و قیامت و حسابرسی دقیق روز محشر الهام بگیرد، زیرا هوس های زودگذر و محبت های موسمی که از نگاه به نامحرم سرچشمه می گیرد و برای فرونشاندن آتش شهوت و هیجان غریزه ی جنسی بکار گرفته می شود، دوام نمی یابد و با کمترین برخورد با مانعی از می گسلد و پیوند ازدواج به هم خورده و ساختمان خانواده متلاشی گشته و بنای نکاح فرو می ریزد!

وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. . . . . (۲)

با زنان به صورتی نیکو و شایسته و با رفتاری که عقل و شرع و عرف جامعه می پسندد رفتار کنید.

ص:۱۰۲

۱- ۱) - روم ۲۱.

۲- ۲) - نساء ۱۹.

کلمه معروف که به معنای احسان و نیکی است در قرآن مجید در رابطه با معاشرت با همسر دوازده بار بکار گرفته شده و تکرار این کلمه جز ارزش و اهمیت این مسأله را نشان نمی دهد.

چه خوب است در این زمینه به روایات بسیار مهمی که از رسول خدا و اهل بیت رسیده و نمونه ی آن ها در هیچ مکتبی از مکاتب شرق و غرب دیده نمی شود توجه ویژه لحاظ گردد.

رسول خدا می فرماید:

«انما المرءه لعبه فمن اتخذها فلیصنعها:» (۱)

زن برابر شوهر دلبر و معشوق فوق العاده ای است، هر کس با زنی ازدواج کند باید او را در سایه ی نوازش و محبتش قرار دهد و از او مواظبت نماید.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اتخذ امرءه فلیکرمها، فانما امرءه احدکم لعبه فمن اتخذها فلا یضیعها:» (۲)

کسی که همسر انتخاب کرد باید به او و شخصیتش احترام بگذارد و در حفظ او بکوشد، همسر هر یک از شما معشوقه و دلبر اوست، وقتی کنار او قرار گرفتید و زندگی مشترک شروع کردید حقوق او را تباه و ضایع نکنید.

با توجه به معنی لغوی (لعبه) که به چیزی می گویند که کودک عاشق آن باشد، این معنا استفاده می شود که زن باید مورد عشق و علاقه ی شوهرش قرار گیرد و

۱- ۱) - مستدرک وسائل ج ۲ ص ۵۵۰.

۲- ۲) - قرب الاسناد ۳۴.

در حفظ و حقوق او کوتاهی نشود، و دل او را با اظهار محبت واقعی و رفتار شایسته به خود جلب کند، زیرا هر گونه معاشرت محبت آمیز مرد، در عواطف زن و تحریک عشق و رغبت او به شوهرش بسیار مؤثر است.

از رسول خدا روایت شده:

«قول الرجل للمرئه انی احبک لا یذهب من قلبها ابداً:» (۱)

گفتار شیرین شوهر به همسرش که: من تو را دوست دارم که هرگز از قلب زن فراموش نمی شود.

فرهنگ سعادت بخش اسلام به پیروانش فرمان می دهد که هر که را دوست داشته باشند به او اعلام کنند، زیرا این اظهار دوستی در تحکیم رابطه و مودت مؤثر است.

حضرت صادق می فرماید:

«اذا احببت رجلاً فاخبره بذلک فانه اثبت للموده بینکما:» (۲)

کسی را که دوست می داری به او خبر ده، زیرا این اظهار دوستی، در پابرجا کردن محبت میان شما بسیار مؤثر است.

اگر این دستور زیربنائی و زیبای اسلام در جامعه به ویژه در میان اعضاء خانواده عملی شود، جامعه و خانواده به کانون عشق و محبت تبدیل می شوند.

در این مورد احساس شرم و حیا که مانع از این حقیقت است بسیار بی مورد است، زن و شوهر و افراد جامعه لازم است با اظهار محبت های گوناگون، عامل

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۰.

۲- ۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۶۴۴.

گسترش صفا و صمیمیت و عشق و مهربانی در میان خود گردند و به این وسیله موجب تحکیم و استواری میان یکدیگر شوند.

هدف اساسی اسلام نسبت به خانواده

زندگی مسالمت آمیز، و رفتار حکیمانه، و پیوند عاشقانه در کانون خانواده، و در فضا و عرصه ی خانه، از هدف های اساسی و ریشه ای فرهنگ الهی است، و کسی که به این حقیقت با دیده ی دقت و نظر عقلی بنگرد و آن را بکار گیرد، انسانی متدین و متعهد است، و هر گاه شخصی این واقعیت را نادیده انگارد، بدون شک از نظر ایمانی ضعیف و فاقد ارزش مذهبی و اخلاق انسانی است.

پیامبر اسلام می فرماید:

«کلما ازداد العبد ایماناً ازداد حباً للنساء:» (۱)

هر چه ایمان و اعتقادات مذهبی انسان اضافه شود و قدرت یابد، به همان اندازه نسبت به همسرش مهربانتر می شود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«احسن الناس ایماناً احسنهم خلقاً، و الطفهم باهله و انا الطفکم باهلی:» (۲)

مؤمن ترین مردم کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد، و نسبت به خانواده اش از همه مهربان تر قلمداد شود، بدانید که من از همه شما نسبت به خانواده ام مهربان ترم.

ص:۱۰۵

۱- ۱) - مستدرک ج ۲ ص ۵۳۲.

۲- ۲) - وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۰۷.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اشدّ لنا حباً، اشتد للنساء حباً:» (۱)

کسی که محبتش به ما شدید شود، عشق و محبتش به همسرش شدید می شود.

راستی عجیب است، امام معصوم محبت شیعه را به همسرش به محبت اهل بیت علیهم السلام ربط داده و گویا محبت و عشق ورزی به همسر مرحله ای پس از محبت و عشق ورزی به اهل بیت است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما اظن رجلًا یزداد فی الایمان خیر الا ازداد حباً للنساء:» (۲)

گمانم این نیست که هر چه به ایمان مردی از جهت خیر و خوبی اضافه شود، محبتش به همسرش اضافه نگردد.

از این روایات بسیار عالی و مهم استفاده می شود که اولیاء الهی و پیامبران عظام و امامان بزرگوار، همسران خود را دوست داشتند و به آنان محبت می نموده و احترام می گذاشتند، و به پیروان خود سفارش می کردند که زنان را گرامی بدارند، و این مسأله را جزء ایمان و نتیجه ی اعتقاد به مبدء و معاد معرفی می نمودند، و اینگونه مردان را در پیشگاه حق محبوب ترین و مقرب ترین انسان ها می دانستند، تا جائی که رسول اسلام خود را از نظر عمل به این قانون حق پیشگام ترین انسان ا معرفی می نماید و در احادیث آمده که نادیده گرفتن این

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۷.

۲- ۲) - فروع کافی ج ۵ ص ۳۲۰.

حقیقت را مایه ی بدبختی و عذاب اخروی می دانند، لازم است به این داستان تاریخی که بس آموزنده است توجه نمائید:

سعد بن معاذ و گرفتاری در برزخ

سعد بن معاذ یکی از بزرگان پرنفوذ انصار و از اولین کسانی است که در میان مردم مدینه به پیامبر گروید و از اسلام برخوردار شد، و در حلقه ی ایمان قرار گرفت.

او در جنگ بدر با شجاعتی کم نظیر و با همه ی وجود مخلصانه از پیامبر اسلام حمایت کرد، و نیز در جنگ احزاب در حالی که بیشتر مسلمانان از ترس دشمن می لرزیدند، به رسول الهی گفت: ما با شمشیرهای خود در برابر متجاوزین خواهیم ایستاد.

وی از نظر آگاهی و تقوا و جایگاه و موقعیت نزد پیامبر اکرم به مرتبه ای رسیده بود که رسول اسلام در تنبیه بنی قریظه او را به عنوان داور انتخاب کرد و امین وحی قضاوت او را درباره ی آن یهودیان عنود حکم جدی خدا قلمداد نمود.

سعد آنچنان محبوب خدا واقع شده بود که عرش در مرگ وی به لرزه آمد و نود هزار فرشته همراه با جبرئیل در تشییع جنازه ی وی شرکت نمودند، و پیامبر خدا با پای برهنه در حالی که تابوت سعد را به دوش گرفته بود، جنازه ی وی را تشییع نمود و لحد سعد را با دست پرمهر خود محکم ساخت، تا جائی که این عمل تا آن تاریخ بی سابقه می نمود.

مادر سعد با دیدن این همه لطف و محبت از جانب پیامبر به وجد آمد، و فریاد زد ای فرزندم بهشت بر تو گوارا باد.

ولی پیامبر اسلام در جواب مادر سعد فرمود: با جزم یقین از جانب خدا خبر مده:

«ان سعداً اصابته ضمه انه کان فی خلقه مع اهله سوءاً.»

این مرد خـدا با همه ی مزایا و ایمان و تقوا و شـجاعتی که داشت با نهایت تأسف اخلاق خانوادگی اش در حد مطلوب نبود و مختصـر تنـدی و خشونـتی در مـورد خـانواده اش به کـار می گرفت از این جهت قـبرش وی را به سـختی فشـار داد. (۱)در هر صورت نیکی و محبت به خانواده مسئله ای است که پاداشـش نزد خداونـد محفوظ، و بدخلقی و خشونت نسبت به آنان قابل چشم پوشی نیست و برزخی با فشار و مضیقه را به همراه دارد!

لزوم معاشرت نیک و صحیح با همسران

در مورد معاشـرت نیکو با زنان و همسـران احادیث اسـلامی آن چنان این موضوع را مورد تأکیـد قرار داده اند که همسـر را به عنوان امانت خدا معرفی کرده اند، و کمترین خطا و بی توجهی به حقوق خانواده را خیانت در امانت الهی محسوب می دارند.

روی این حسـاب بایـد در حفظ و مراقبت از این نعمت و ودیعه حق حـداکثر سـعی و تلاش را به عمل آورد تا در پیشـگاه حق مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

نقـل است هنگـامی که پیامبر اسـلام دخترش صـدیقه مرضـیه را به خانه ی علی (ع) آورد خطاب به داماد با کرامتش گفت: یا علی دخترم در دست تو امـانت است، و این موضوع از گفتـار امیرمؤمنـان به هنگام دفن زهرا و تحویل آن امانت سـتم دیـده و مظلومه به پیامبر معلوم می گردد:

«فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه اما حزنی فسرمد. . . . . .» (۲)

ص:۱۰۸

۱- ۱) - بحار ج ۶ ص ۲۲۰.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ی ۱۹۳.

ای پیامبر امانت برگشت داده شد، و ودیعه و رهینه گرفته شد، اما من پس از این مصیبت برای همیشه اندوهگین بوده و خواب به چشمم نخواهد رفت.

از رسول خدا روایت شده:

«ان النساء عند الرجل لا یملکن لانفسهن ضراً و لا نفعاً و انهن امانه الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعضلوهن:» (۱)

زنانی که در سایه ی سرپرستی مردان قرار دارند و اختیار زندگی آنان در دست مردان است و نفقه و پوشاک و خوراکشان بر عهده ی شوهران است سود و زیانی برای خود مالک نیستند، به یقین آنان امانت های خدا نزد شمایند به آنان به هیچ صورت زیان وارد نکنید، و آنان را در مضیقه و فشار قرار ندهید.

و در پاسخ همسر عثمان بن مظعون که درباره ی حقوق زن و شوهر از آن حضرت پرسید فرمود:

«اخبرنی جبرئیل و لم یزل یوصینی بالنساء حتی ظننت ان لا یحل لزوجها ان یقول لها اف یامحمد اتقوا الله عزوجل فی النساء، فانهن عوان بین ایدیکم اخذتموهن علی امانات الله. . . .» (۲)

برادرم جبرئیل از حقوق زن و شوهر به من خبر داد و همواره نسبت به زنان از جانب خدای عزوجل به من سفارش نمود تا جائی که گمان کردم اف گفتن در حق آنان نیز مجاز نمی باشد، و به من گفت از خدا پروا کنید و با زنانتان مدارا نمائید، زیرا آنان تسلیم خواسته ی شما شده اند، آنان را به عنوان امانت الهی به همسری خود در

۱- ۱) - مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۵۱.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۵۱.

آورده اید و به جان و ناموسشان مسلط شده اید، جز نیکی و احسان در حق آنان روا مدارید.

امیرمؤمنان در سفارشی به محمد حنفیه و حضرت مجتبی می فرماید:

«فدارها علی کلّ حال و احسن الصحبه لها فیصفو عیشک:» (۱)

در هر حال با همسرت مدارا کن و با او به نیکی معاشرت داشته باش تا زندگی ات غرق صفا و یکرنگی و آرامش شود.

همسران ناسازگار و تندخو

چه بسا اتفاق افتد که گاهی بخاطر ناآگاهی و غفلت به سبب دور بودن از تربیت صحیح اسلامی یا علت دیگر زنی نسبت به شوهرش دچار روح ناسازگاری باشد و شوهر را در رنج و مضیقه قرار دهد، و صفا و صمیمت خانه را به کدورت و تلخی تبدیل نماید.

در این زمینه لازم است شوهر به جای تندی و خشونت و اضافه کردن تلخی و کدورت به دقت عوامل ناسازگاری را بررسی کند، و چنانچه خود قدرت علاج نداشته باشد، به وسیله ی شخصی بیدار و عالمی متعهد، و بزرگی از خانواده به رفع مشکل اقدام نماید، و برای خشکاندن ریشه های ناسازگاری همراه با تحمل و بردباری بکوشد، با چنین برخوردی به یاری خدای توانا نارسائی ها و ناسازگاری ها از میان خواهد رفت، و نظام خانواده استحکام خواهد یافت و طلاق روی زشت خود را نشان نخواهد داد.

همه ی مردان و زنان به ویژه مردان و زنان جوان باید به این نکته توجه داشته باشند که هیچ زنی برای هیچ شوهری، و هیچ شوهری برای هیچ زنی، عنصر

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

کامل و ایده آل نیست، زن و شوهر باید راه سازش و محبت و نوازش و مهر را بر راه ستیز و نزاع و تلخی و تندی و خصومت و اهانت مقدم بردارند.

زنـان ناسازگار را می توان از راه نصیحت به هنگام لحظات عاطفی و بـدور از چشم دیگران به سازگاری واداشت، و با بیان و تشریح زیان های ناسازگاری و اشکالات عدم تفاهم وی را قانع ساخت، که نتیجه ی این گونه ناسازگاری ها سرانجام به خود او باز خواهد گشت، و وی را به انواع محرومیت های عاطفی و غریزی، و بی یار و یاور شدن دچار خواهد ساخت.

از نکاتی که بایـد به ویژه شوهران جوان آن را همواره رعایت کنند، اجتناب از اهانت به همسـر و احترام به او و خانواده ی وی و توسعه در زندگی و تأمین نیازهای جنسی و روحی همسر است، که هر گونه بهانه را از دست او می گیرد.

ترغیب همسـر به اسـتقلال فکری و کوتاه کردن دخالت های نابجای دیگران نه خیرخواهی و هدایت دلسوزان، ترسیم آینده ی زنـدگی مشترک، و در میان گـذاردن مشـکلات زندگی بدون ملاحظه و حجب و حیا و اسـتمداد از خود وی برای پیروزی بر مشکلات مزبور یکی از راه های بسیار مناسب برای ادامه ی زندگی مشترک است.

برای مردانی که با همسری ناسازگار سر و کار دارند توجه به زندگی انبیا و ائمه و سازگاری آنان با سلاح اخلاق حسنه و عفو و گذشت لازم است، تا از زندگی آن بزرگواران و صبر و تحملشان درس های آموزنده ای بگیرند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«کانت امرءه عند ابی تؤذیه فیغفر لها:» (۱)

پدرم زن ناسازگاری داشت که همواره آن حضرت را رنج و آزار می داد ولی پدرم با کمال بزرگواری از او گذشت می کرد.

حضرت هود (ع) که از پیامبران خداست و در بسیاری از آیات قرآن از وی سخن به میان آمده، همسری داشت که وی را آزار می داد، و گاهی دشمن را بر ضد هود می شورانید، ولی آن حضرت سلامتی و زنده بودن او را از خدا می خواست و می فرمود: مؤمن را کسی آزار و رنج می دهد و چه بهتر که این آزار از جانب زنی باشد که در اختیار شوهر است.

برخورد با زن ناسازگار با اخلاق حمیده و رفتار پسندیده، و گذشت از او نهایتاً او را سر عقل خواهد آورد، و به پشیمانی وادار خواهد ساخت، و در آتش ناسازگاری او را خاموش خواهد نمود، و وی را به تواضع و فروتنی و عذرخواهی از شوهر خواهد کشاند، و چنانچه چنین زنی از راه خطا بازنگشت، و به تلخی و ناسازگاری ادامه داد، آخرین داروی درد را که طلاق است باید بکار گرفت.

ولی تا جائی که ممکن و میّسر است نباید از حربه ی طلاق استفاده کرد، زیرا اسلام طلاق را مبغوض ترین حلال دانسته و از شوهران می خواهد که در برابر زنانی که به طور کامل ایده آل آنان نیستند صبر و استقامت و حوصله و بردباری به خرج دهند تا از پاداش عظیم حق به خاطر صبرشان بهره مند گردند.

سازش با چنین زنانی و نادیده گرفتن خطاهای جزئی آنان تا حدودی زندگی مشترك را از تبدیل شدن به طوفان های سهمگین جلوگیری می کند، و از غم ها و

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۲۱.

غصه ها می کاهد، زیرا دنبال کردن اختلافات و بزرگ کردن آنها عمر را تباه و بدن را می گدازد و خانه را به صحنه ی جنگ و میدان نزاع و خصومت تبدیل می کند.

آری غم ها و غصه ها که اغلب از خانواده و اختلاف در این کانون متوجه انسان می شود آدمی را به پیری زودرس و خراب شدن ساختمان بدن دچار می سازد. در این زمینه به روایت بسیار مهم که از امیرمؤمنان روایت شده توجه کنید:

«الهّم ینحل البدن:» (۱)

غم و غصه بدن را گداخته و ساختمان جسم را ویران می کند.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«من حسن بره باهله زاد الله فی عمره:» (۲)

هر کس با خانواده اش معاشرت نیکو داشته باشد، و اهل گذشت و عفو از همسر و اهل خانه باشد و زندگی مشترک خود را با همسرش ادامه دهد خداوند عمرش را افزایش می دهد.

حسن معاشرت باید در چهارچوب قوانین اسلام و خواسته های حق صورت گیرد، بی غیرتی نسبت به زن و آزاد گذاردن وی برای ارتکاب گناه، و اجازه دادن به او برای شرکت در هر مجلس خلاف اخلاق و ضد دین و تجویز بی حجابی و عروسک قرار دادن زن در خانه و بیرون مجامع سوء معاشرت و سبب دچار شدن به خشم خدا و عذاب آخرت است. (۳)

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۱۶ حکمت ۴۲۱.

۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۵.

۳- ۳) - مسائل ازدواج و حقوق خانواده ۲۰۷ با اندکی تصرف.

تفسیر آیه ۲۰–۲۱

اشاره

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اِسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضىٰ بَعْضُكُمْ إِلىٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً.

و اگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین جایگزین کنید و به همسر پیشین مال فراوانی [به عنوان مهریه یا بخشش] پرداخته اید، چیزی از آن را پس مگیرید، آیا آن کار را با تکیه به تهمت و گناهی آشکار پس می گیرید؟ !

و چگونه و به چه دلیل آن را پس می گیرید، در حالی که با تماس روحی و آمیزش جنسی و معاشرت به یکدیگر رسیده اید [و حقوقی عظیم بر عهده ی یکدیگردارید] و آنان از شما به وسیله ی قرارداد ازدواج پیمانی محکم گرفته اند.

شرح و توضیح

در این آیه ی شریفه مانند آیه ی گذشته از ظلم به زن و پایمال کردن حقوق او به ویژه حق مالی با شدت و حدّت نهی شده، و از شوهران می خواهد از تجاوز به حق مالی زن اجتناب نمایند.

آیه ی شریفه اشاره به موارد مهمی از حفظ حقوق زن دارد، و این که مرد نباید با دسیسه بازی میدان تجاوز به حقوق همسر را در اختیار بگیرد.

ص:۱۱۴

۱- از جمله اول آیه استفاده می شود که مرد می تواند در صورت جمع بودن شرایط لازم، و با توجه به مقررات اسلامی بدون این که کمترین ستمی بر زن وارد شود، همسر خود را طلاق دهد و همه ی حق و حقوق مالی وی را که پیش از طلاق با رضایت خاطر به او تملیک نموده در دست او باقی بگذارد.

با توجه به شرایط لازم اختیار طلاق به دست همسر است، و با فقد شرایط، و عدم رعایت حقوق زن، و در صورت ظلم و ستم به زن مسئله ی طلاق باید به دست حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط یا وکیل عادل و آگاه او انجام بگیرد، و زن نباید در این زمینه متحمل کمترین زیان و ضرر و خسارت گردد.

این نیست که مرد هر وقت و هر گاه و به هر علت نامناسب و بی پایه همسرش را طلاق دهد و او را در معرض ظلم و ستم و خواسته های نابجا از همسرش قرار دهد.

۲- قنطار به معنای مال فراوان و ثروت قابل توجه است، و اگر مهریه با توافق طرفین به این صورت مقرر شود خلاف شرع انجام نگرفته، ولی در روایات اهل بیت سفارش اکید شده که هر چه صداق و مهریه را کمتر قرار دهند بهتر است، زیرا ثروت فراوان خوشبختی نمی آورد، و مال اندک سبب بدبختی نیست، سعادت با دینداری و تقوا حاصل می شود، و شقاوت محصول گناه و پای بند نبودن به خواسته های خداوند است.

۳- این که مردی به علل قابل قبول و بخاطر اموری منطقی رابطه محبتی اش از همسرش قطع شود، و ادامه ی زندگی با او طاقت فرسا گردد، و نهایتاً منجر به طلاق شود و شدت به ازدواجی دیگر تمایل پیدا کند مجوزی برای پس گرفتن

آنچه به عنوان مهریه یا بخشش مالی به همسر خود داده حتی به مقداری اندک از مهریه یا بخشش انجام گرفته اش نمی شود.

مردی که بین خود و خدا می داند مهریه و افزون از مهریه را به عنوان حق قانونی به زن تملیک نموده، نمی تواند به انکار این حقیقت برخیزد و به دروغ و بهتان بگوید من آنچه را به زن داده ام به نیت تملیک نبوده، بلکه در نیت داشتم که اگر او را نخواهم از او پس بگیرم، او نمی تواند با این دروغ و بهتان مالک چیزی از بخششی که به زن نموده حتی به اندازه ی دانه ی ارزن شود، مهریه و آنچه به زن عطا شده ملک حقیقی اوست، و پس گرفتن از وی با قلدری و زور و یا با تکیه بر قدرت غیر گناه آشکاری است.

۴- مرد نه این که مجاز نیست چیزی از مهریه و بخششی که به زن شده پس بگیرد، بلکه اگر می خواهد همسری را به جای همسر پیشین انتخاب کند، اخلاق و انصاف و مردی و مردانگی اقتضا می کند از همسر اولش برای تن دادن به ازدواج دوم اجازه بگیرد و رضایت قلبی او را جلب کند، و موافقت او را به دست آورد، و چنانچه زن بخواهد به این خاطر از شوهر جدا شود و همسری با او را ادامه ندهد، مرد باید زندگی خوش و بی دغدغه ای را برای او تدارک ببیند و وی را در فضائی آرام و امن جای دهد.

افسوس که اغلب مردان مسلمان به قوانین اسلام توجهی ندارند، و عواطف و احساست زن و غرائز او را نادیده می گیرند، و با اخلاق حیوانی با غیر خود معامله می کنند، و به خود و به دیگران ضرر زده، و نهایتاً برای چند روز دنیا، و شهوات زودگذر آن آخرت خود را تباه و رضایت حق را از دست می دهند.

و با کمال تأسف بسیاری از زنان در این زمان از رعایت حقوق شوهران امتناع می ورزند، و سبب رنج و آزار آنان می شوند، و محیط خانه را به جهنمی سوزان تبدیل می کنند و عرصه زندگی را بر همسران تنگ می کنند و آنان را به گردونه ی طلاق دادن همسران می کشند و نظام خانواده را ویران می سازند، و از این راه اگر دارای اولاد باشند شدیدترین خسارت را به فرزندان وارد می کنند و مرتکب خیانت غیر قابل جبرانی به امانات حق که همان فرزندان هستند می شوند!

در هر صورت پس گرفتن آنچه به زن داده شده و تصرف در آن، آن هم از کسی که مرد مدت مدیدی با او معاشرت و مصاحبت داشته، و هم راز و هم آغوش بوده، و اسراری نزد هم دارند خلاف وجدان و عقل و شرع و عرف است، و به همین خاطر با کلمه ی مبین از آن تعبیر شده، یعنی عملی که ذاتاً روشنکننده تقصیر و مسامحه ی مرد در انجام وظیفه ی الهی است.

رسول خدا جمله ی بسیار زیبا و پرمعنائی در این زمینه دارند، که لازم است با همه ی وجود به آن توجه شود، تا مکانت زن بیشتر فهمیده شود:

«اخذتموهن بامانه الله و استحللتم فروجهن بکلمه الله:» (۱)

زن امانت خداست، این امانت به وسیله ی پدر و مادرش به دست شوهر سپرده شده، و حضرت حق رسیدگی و تولیت امور و تأمین زندگی اش را به عنوان نفقه واجب به عهده ی شوهر گذاشته، و بر مرد لازم است همه ی اهتمامش را در رعایت حقوق او و عافیت و آسایش و امنیت زن بکار گیرد.

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۵۰.

کلمه ی خدا یعنی نکاح و ازدواج و حلال شدن زن بر مرد صغیه و کلمات مخصوصی صورت می پذیرد، و این معنی از الطاف خاص حضرت حق درباره بندگان است، و لازم است مرد و زن به خصوص مرد نسبت به همسرش این لطف مخصوص را قدردانی کرده، و حقوقی را که حضرت حق از باب ولایت بر طرفین مقرر نموده به نحو کامل رعایت کرد و مورد عمل قرار داد. (۱)۵- در آیه بعد با بکارگیری حرف «کَیْفَ» که از حروف تعجب است، می فرماید چگونه مهریه یا عطائی که با تحقق صیغه عقد به زن تملیک کرده اید، و در زمان خوشی و معاشرت نیک و در فضائی آرام و شاد به او داده اید می خواهید از او پس بگیرید، این کار شما دور از اخلاق انسانی، و عملی بر ضد عدالت و انصاف، و کاری خلاف مردی و مردانگی نیست؟ !

با توجه به عقد و آمیزش و مصاحبت و معاشرتی که با هم داشتید، و در روزهای خوش ازدواج اشیاء و مال به هم بخشیدید، و صمیمانه به یکدیگر تملیک کردید، اکنون پس گرفتن آن گرچه اندک باشد حرام است.

شما مردان به اندازه وسع و تمکن خویش به عنوان مهر و هزینه جشن عقد و عروسی و خرید جنس و طلا و جواهرات از دارائی خود هزینه کرده اید، و چه بسا اضافه بر مخارج لازم اضافه هم پرداخت کرده و نهایتاً برای رسیدن به همسر خود بدهکار هم شده اید.

۱- ۱) - تفسیر روشن ج۵، ص ۳۰۸.

و زنان نیز گذشته از تعهدات و خدمات، خود را از لحاظ عمل و استمتاع در اختیار شوهران قرار داده اند و اضافه بر این امور، وسائل زندگی و جهیزیه همراه خود به خانه شوهران آورده اند، با این همه برنامه به راحتی مجازند زندگی به هم زده، و تلخی ببار آورند، و مرد هم با کمال بی انصافی در حالی که به وسیله عقد و قراردادهای خارج از عقد پیمان محکم و تعهد استوار به زن سپرده داده های خود را از زن پس بگیرد! !

در آیات بعد به مسئله حرمت ازدواج با برخی از زنان، و مجوز نکاح با زنانی که اعلام شده اشاره شده که به نظر می رسد توضیح زیادی لازم نداشته باشد.

ص:۱۱۹

تفسیر آیه ۲۲

اشاره

وَ لاٰ تَنْکِحُوا مٰا نَکَحَ آبٰاؤُکُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سَبِیلاً.

و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید مگر آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته باشد یقیناً این عمل عملی بسیار زشت، و به شدت مورد نفرت، و بد راهی است.

شرح و توضیح

در تفسیر قمی آمده که حضرت باقر فرمود: در روزگار جاهلیت این عادت زشت و مخالف وجدان و عقل وجود داشت که چون مردی از دنیا می رفت و همسری از او باقی میماند یکی از خویشان او یا یکی از فرزندانش لباسی بر سر او انداخته و او را به زنی و زوجیت به ارث می برد!

مهریه و صداق او همان بود که میت در زمان حیاتش پرداخته بود و چیزی از جانب خویشاوند یا فرزند به او تعلق نمی گرفت.

هنگامی که ابوقبیس بن اسلت از دنیا رفت فرزندش محصن بن ابی قبیس لباس خود را بر سر زن پدرش انداخت و زوجیت او را وارث شد، آنگاه پس از مدتی او را ترک کرد و از پرداخت نفقه اش امتناع ورزید.

ص:۱۲۰

آن زن که کبیشه دختر معمر بن معبد بود خدمت رسول اسلام آمد و جریان زندگی خود را به آن حضرت عرض کرد و گفت محصن مانع از الحاق من به خانواده ام می شود.

رسول اسلام فرمود: به خانه خویش برگرد تا حکم الهی نسبت به تو اعلام شود، پس از بازگشت او این آیه شریفه نازل شد، و این برنامه را غیر قانونی و حرام و زشت و مایه دشمنی و راهی بد و امر غریزی با چنین زنی را زنا اعلام کرد.

بسیار عجیب است که فرهنگ جاهلیت زن را از انتخاب و اختیار و تشخیص محروم کرده بود، و با وی هم چون برده و اسیر رفتار می کرد، و هر کاری که دل خواه بود، با زن انجام می داد، و هر تصمیمی که می خواست گرچه به طور کامل به زیان زن بود بر ضد او می گرفت، و هر ظلم و ستمی را به او تحمیل می کرد.

به حقیقت هیچ فرهنگی را نمی توان یافت که چون اسلام به زن خدمت کرده باشد، و شخصیت او را زنده کرده او را از دست گرگان شهوت و جنایت و ظلم و خیانت آزاد نموده در جایگاه انسانی خود مستقر سازد.

ص:۱۲۱

تفسیر آیه ۲۳

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ وَ بَنَاتُ اَلْأَخِ وَ بَنَاتُ اَلْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ اَللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ اَلرَّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اَللاَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اَللاَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ اَلَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ اَلْأُخْتَيْنِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اَللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً.

ازدواج با این زنان بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان، و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی تان، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامان شمایند از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته اید و اگر آمیزش نداشته اید بر شما گناهی نیست که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید و نیز ازدواج با همسران پسرانتان آن پسرانی که از نسل شما هستند بر شما حرام است و نیز جمع میان دو خواهر در یک زمان ممنوع است جز آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته، زیرا خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

اعلام حرمت ازواج با زنانی که در آیه شریفه بیان شده به خاطر این است، که طهارت نسل و پاکی ولادت لحاظ شود، و شخصیت زن و حقوق حقه او محفوظ بماند، و حرمت و حریم روحی و ناموسی زن رعایت گردد.

ص:۱۲۲

تفسیر آیه ۲۴

اشاره

وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ كِتٰابَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ مٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوٰالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ اَلْفَرِيضَةِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً.

و ازدواج بـا زنـان شوهردار بر شـما حرام است مگر زنـانی که به سـبب جنگ با شوهران کافرشان از راه اسـیر نمودشان مالک شـده ایـد، این احکام مقرر شـده خدا بر شـماست و دیگر زنان غیر از آنان که بر شـما حرام شده ازدواج با آنان بر شـما حلال اسـت، کـه آنـان را بـا هزینه کردن اموالتـان به عنـوان ازدواج بخواهیـد در حـالی که قصـدتان این است که بـا ازدواج مشـروع پاکـدامن باشـید نه زناکار، بنابراین از هر یک از زنان از راه آمیزش بهره بردید مهریه او را به عنوان واجب مالی بپردازید و در آنچه پس از تعیین مهریه نسـبت به مـدت عقـد یا کم و زیاد نمون مهریه با یکـدیگر توافق نمودید، بر شـما گناهی نیست، یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

ص:۱۲۳

آیه شریفه حاوی نکات بسیار با ارزشی است که لازم است به شرح و توضیح هر یک از نکات اقدام شود.

۱- ازدواج با زن شوهردار و بهره گیری غریزی از او به شدت حرام است.

حرمت این ازدواج و بهره گیری جنسی شامل زن مسلمان و غیر مسلمان می شود.

چه خیانتی از این سنگین تر که مردی در کمال نامردی و بی انصافی با زن شوهرداری چه مسلمان و چه غیر مسلمان رابطه برقرار کند، و او را با مکر و حلیه و فریب به دام اندازد، و دامن پاکش را آلوده نماید، این عمل از گناهان بزرگ و سنگینی است که دارای دو عذاب است، عذاب دنیا و عذاب آخرت.

و کدام خیانت از این شدیدتر که زنی در غیاب شوهرش با طنازی و عشوه گری و مکر و حیله زنانه مردی را به دام اندازد، و او را آلوده به زنا کند.

نسل یک زن و شوهر باید پاک بماند، اختلاط نسل به زیان فرد و جامعه است، فرزند اگر بفهمد حرام زاده است به شدت از مرد و زن زناکار که سبب به وجود آمدن او شدند گرفتار نفرت می شود، و همیشه در دورن خود دچار عقده حقارت و شکست شخصیت است، پاکدامنی مردان و عفت زنان مسلمانان و غیر مسلمان باید پا برجا بماند، و کسی که به این حریم با ارزش تجاوز نماید البته باید دچار عذاب دنیا و آخرت و سرشکستگی شود، در رابطه با زنای با زنان شوهردار و غیر شوهردار چه این که مرد سبب این کار باشد یا زن در توضیح گناهان کبیره مسائل مهمی مطرح خواهد شد.

۲- کافرانی که جنگ را بر مسلمانان تحمیل می کنند و با شکست مفتضحانه ای روبرو می شوند، و برخی از مردان و زنانشان اسیر می شوند برای تحمیل این جنگ باید به این صورت جریمه شوند که مردانشان برده جهادگران و زنانشان در

عین داشتن شوهر، در ملک مبارزان درآیند، و مبارزان مجاز باشند از آنان به عنوان همسر استفاده کنند، زیرا علقه زوجیت آنان با شوهران کافرشان «کان لم یکن» می شود.

۳- غیر از زنانی که در آیه قبل و این آیه شریفه حرمت ازدواج با آنان اعلام شد، ازدواج و بهره گیری مشروع از زنان دیگر همراه با هزینه مال به عنوان مهریه و دیگر امور لازم مجاز است، این حلیت در صورتی است که مرد به طور واقعی قصد ازدواج با زن را داشته باشد، و بخواهد به پاکدامنی سلامت وجودش تداوم بخشد، ولی اگر با هزینه مال بخواهد به طور غیر مشروع به زنی برسد، علاوه بر این که قصدش شیطانی و عملش حرام، هزینه کردن آن مال هم حرام و غیر مشروع است، و در قیامت باید دو جریمه ببیند یک جریمه برای جرم عملی اش که زناست، و یک جریمه برای این که نعمت مال را در راه حرام مصرف کرده است.

۴- با توجه به جمله ی «مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ ، و أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ و فاء تفریع» روی جمله ی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً استفاده می شود که مراد از چنین ازدواجی که واجب است با بهره مند شدن از آن که در حقیقت آمیزش جنسی است مهریه زن به زن پرداخته شود ازدواج موقت یا به عبارت فقهی متعه است، زیرا پرداخت مهریه در ازدواج دائم بدون استمتاع هم واجب است، چون به مجرد جاری شدن صیغه دائم پرداخت مهریه بر عهده ی مرد واجب می شود، و وجوب آن منوط به انجام آمیزش نیست، با توجه این مسئله فقهی که وجوب پرداخت مهریه در ازدواج موقت منوط به بهره گیری جنسی است ولی در ازدواج دائم وجوب پرداخت صداق مشروط به بهره گیری

جنسی نیست باید حرف گروهی از علمای اهل سنت که رشد یافته در مکتب سقیفه اند و می گویند آیه ارتباطی با متعه ندارد مردود باطل قلمداد می شود، و سخنی ضد قرآن به حساب می آید.

این که اولاً در آیه ی شریفه ابتغاء ازدواج به اموال ذکر شده، و ثانیاً عنوان استمتاع و متعه به آن داده شده، ثالثاً ضمیر به حرف ما که مراد اموال است برگردانده می شود، رابعاً پرداخت مال به عنوان مزد متعه به حساب آمده، خامساً با کلمه ی فریضه قید شده است که اندازه ی قرار دادن مال و تعیین مزد در عقد متعه واجب و لازم است به دست می آید که این ازدواج جز ازدواج موقت و به تعبیر فقهی جز متعه نیست، زیرا این پنج قید در عقد نکاح دائم لحاظ نشده است، به ویژه این که در نکاح دائم توجه به استمتاع با مال و پرداخت اجرت معین نیست.

اما ارتباط جمله ی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ با جمله ی سابقش به لحاظ استفاده با مال در جهت بهره گیری مشروع و قانونی از زن است و با جمله ی بعدش این است که چون استطاعت ازدواج دائم برای برخی میسر نیست تا زمان میسر شدن مجازند از این طریق پاک دامنی و عفت خود را حفظ نمایند.

پیش از آن که به بحث متعه به طور مشروح بپردازم لازم می دانم نگاه عقلی و شرعی برخی از علمای اهل سنت را که نوعاً مخالف با متعه هستند، و به پیروی از دومین زمامدار فرهنگ سقیفه آن حرام می دانند بیان کنم.

ص:۱۲۶

دوست دانشمند و دلسوز و فعالم که برای رساندن فرهنگ اهل بیت به اهل سنت عمری را در سفر به کشورهای عربی به ویژه مصر گذرانده جناب آقای سید مرتضی کشمیری مؤلف با کرامت مع رجال الفکر فی القاهره، و چاپکننده کتاب با ارزش وسائل همراه با مستدرک در شهر قاهره برای اینجانب نقل کرد که در گفتگوی مذهبی ام با یکی از علمای الازهر که از چهره های شاخص علمی اهل اسنت است به بحث متعه بر اساس این آیه رسیدیم، آن عالم سنی به من گفت جوانان دانشجو به ویژه آنان که به بورسیه دولت مصر یا با هزینه ی خودشان برای ادامه ی تحصیل مجبور به مسافرت به کشورهای دیگرند و از ایمان به اسلام هم بهره مند هستند به من مراجعه می کنند و می گویند در چنین زمانی که عوامل ایجاد هیجانات شهوت جنسی بسیار زیاد است اگر شما عالمان دین ما بگوئید خود را حفظ کنید برای اغلب ما میسر نیست، به ناچار ممکن است برای ارضاء خود دچار خودارضائی یا زنا شویم و شما به حکم اسلام می گوئید خودارضائی و زنا حرام است، و زناکار اهل آتش و مورد نفرت خداست، در این میان تکلیف ما چیست؟ ما که بسیار مشکل است خود را حفظ کنیم، ما که با ارتکاب زنا باید اهل دوزخ شویم و آخرت خود را به باد دهیم! !

من در جواب آنان می گویم از شما نمی خواهم در چنین دوره ای خود را حفظ کنید چون امکان حفظ بسیار بسیار مشکل است، و نمی توانم به زنا مشروعیت دهم چون مخالفت صریح با حکم تحریم خداوند است، در فقه ما اهل سنت هم برای حل این مشکل ارائه ی طریق نشده و فقه ما گاهی برای حل مشکل انسان دچار بن بست است، بنابراین برای بیرون رفت از این بن بست و مشکل حاد به فقه شیعه که فقه اهل بیت است مراجعه کنید و به ازدواج موقت و متعه تکیه

نمائید تا در فشار سخت غریزه که تحمل آن بسیار سخت است قرار نگیرید، و به گناه کبیره زنا هم دچار نشوید، ولی به دانشجویان می گویم این فتوا را از قول من نقل نکنید، زیرا عالمان متعصب اهل سنت مرا در مضیقه خواهند گذاشت و به جرم این که جوانان را برای حفظ عفت و پاکی شان به این صورت دلالت کرده ام برایم ایجاد مشکل خواهند نمود! !

راستی شگفت آور است، خداوند مهربان که خیرخواه انسان و آگاه به همه ی مصالح و مفاسد آدمی است و قانون گذاری عالم و حکیم و عادل است برای کسانی که شرایط ازدواج دائم برای آنان میسر نیست، و فعلاً نمی توانند از عهده ی ازدواج دائم و رعایت حقوق همسر و فرزند برآیند و توان مالی برای این کار ندارند ازدواجی با محدودیت زمانی و با شرائطی سهل و آسان قرار داده، ولی بسیاری از علمای چهار مذهب اهل سنت به خاطر دل عمر به این حکم حق که مشکل گشای گروهی از مردم به ویژه جوانان است نه این که تن نمی دهند بلکه با مقاومت شدید آن را حرام اعلام می کنند! !

نظر آنان حتماً این است که هر صاحب غریزه ای باید خود را در برابر هیجانات غریزه جنسی حفظ کند، که البته برای اغلب میسر نیست، و یا برای آزاد شدن از فشار غریزه به خودارضائی یا زنای محصنه و غیر محصنه روی آورند! !

این است اسلامی که در این بخش از زندگی تربیت شدگان مکتب سقیفه و مکتب اموی و عباسی ارائه می دهند!

ولی مکتب اهل بیت بر اساس این آیه شریفه متعه را با رعایت شرائطش جایز دانسته و آن را برای مردان و زنانی که توان ازدواج دائم و قبول مسئولیت

همسرداری و اولاد داری ندارند مشکل گشا، و سبب حفظ دین و تقوا و عفت و پاک دامنی دانسته اند.

این نکته را نیز بایـد توجه داشت، مرد و زنی که قـدرت ازدواج دائم و تربیت اولاـد صالـح، و تشـکیل بنای زنـدگی با شـرایط دارند لازم است ازدواج کنند و پس از ازدواج حقوق همه جانبه یکدیگر را رعایت کرده و به تربیت اولاد که از اعظم عبادات است بپردازند.

اسـلام مخـالف این است که مردان و زنـان به قصـد شـهوت رانی گرچه بـا عقـد موقت به حرام سـرا سـازی روی آورنـد و هر کدامشان هر روز در کنار کسـی باشند، و در این زمینه مال فراوانی هزینه کنند و به جوانانی که حتی از عهده ی ازدواج موقت برنمی آیند بخندند، و فقط ارضاء غرائز خود و اشباع لذات خویش را دنبال کنند.

اسـلام پیروی از هوا و هوس و شهوات و بازیچه قرار دادن زن را درست نمی داند، و از این مکتب حمایت نمی کند، بلکه دله بودن در شـهوات، و حیوان صـفتی را انسانی و اسـلامی نمی داند و سوء استفاده از قانون را مجاز نمی شمارد، طرح این مسائل مشـکل گشا در اسـلام برای این نیست که راه هوا و هوس و شهوت رانی را به روی مردان باز کند، تا آزاد باشند که به حقوق دیگران به ویژه همسران خود تجاوز کرده نسبت به کرامت و شخصیت آنان بی اعتنا باشند.

ازدواج غیر دائم

هدف واقعی و اصـلی از ازدواج گاهی تشـکیل خانواده و ایجاد محیط امن و صـمیمیت است که نتیجه ی آن اتحاد و همکاری مشترک در زندگی و تربیت اولاد صالح و خدمتگزار به جامعه و انسانیت است، این هدف با عقد ازدواج دائم

ص:۱۲۹

حاصل می شود و به وسیله ی آن یک نوع محبت و مودت و قرارداد زندگی مشترک میان زن و شوهر پی ریزی می گردد.

اسلام هر قدمی را برای این کار و تداوم آن به ویژه رعایت حقوق زن از جانب مرد، و رعایت حقوق مرد از جانب زن و رعایت حقوق اولاد را از طرف زن و شوهر عبادت می داند.

گاهی نیز ممکن است هدف اصلی از ازدواج امور دیگری باشد، اموری که عقلائی و عرفی است، از قبیل ایجاد محرمیت و نظائر آن، یعنی یک زن و مرد که به جهاتی آمادگی برای پذیرش تمام شرایط همسری دائمی ندارند، و نمی خواهند یا نمی توانند همه مسئولیتها و تکالیف زوجیت دائمی را به عهده بگیرند، و یا در بعضی موارد برای این که بتوانند تماس و برخورد معمولی با یکدیگر داشته باشند، پیش از انعقاد قرارداد ازدواج دائمی برای شناسائی بیشتر مرد از زن یا زن از مرد در نظر می گیرند با یکدیگر یک نوع معاشرت عادی داشته باشند، به طوری که در این معاشرت از نظر دینی احساس گناهکاری نکنند، یعنی میل شدید دارند از نظر دین و قانون و حفظ حرمت خانواده راهی برای این چنین روابط وجود داشته باشد، در اینگونه موارد است که برای تأمین این خواسته های طبیعی، لزوم یک نوع قرارداد ازدواج غیر دائم میان زن و مرد احساس می شود، و وظیفه ای بر عهده ی قانون گذار حکیم و علیم می آید.

لزوم قانون کامل و جامع

قانون کامل و جامع آن است که در آن قانون ملاحظه تمام طبقات در تمام حالات شده باشد، و در این مورد خاص با توجه به این که برای همه کس و در

ص:۱۳۰

هر حال پذیرفتن مسئولیت ازدواج دائم مقدور و میسر نیست، بخوبی روشن خواهد شد که اگر نکاح و ارتباط قانونی میان زن و شوهر منحصراً نکاح دائمی باشد موارد زیادی پیش می آید که زنان و مردان خود را ناچار می بینند که خارج از دایره ی قانون با یکدیگر ارتباط پیدا کنند، و این قانون گذار است که باید توجه به نیازهای غیر قابل جامعه و احتیاجات طبیعی زن مرد تدبیری بیندیشد، تا نوع مردم بتوانند در هر حال داخل در عرصه ی قانون و مرز مقررات روابط خود را تنظیم نمایند، و تأمین نیازمندی های لازم و عاقلانه زندگی، آنان را ناچار نسازد که خود را از چهارچوب قانون خارج نموده، برای یک زندگی عادی و عاقلانه ناچار شوند برخلاف مصالح و به اصطلاح مردم به طور قاچاق اقداماتی کنند، و نهایتاً دچار احساس شرمندگی گردند، و بخصوص از نظر فطرت و دین هم احساس گناه و دوری از خدا و جدائی از حق در قلب آنان ایجاد شود، و یا یک نوع عقده ی دینی و بی مبالاتی و بدبینی در باطنشان به وجود آید.

این نکته قابل توجه است که اگر به خاطر نادیده گرفتن احتیاجات زندگی حتی در موارد ویژه جریان به اینجا برسد که دیگر توانائی کنترل از بین برود و رعایت مقررات مقدور نباشد، یک نوع عصیان و نافرمانی قهری و بی ایمانی نسبت به قانون و قانون گذار در افراد ایجاد می شود که عواقب سوء و ناپسندی به دنبال خواهد داشت.

مثلاً برای کسانی مانند سرباز یا دانشجو و غیر آنان که دور از شهر و محل سکونت خویش زندگی می کنند یا به طور کلی درباره ی زنان و مردانی که نمی توانند یا نمی خواهند مقید به شرایط تشکیل خانواده به عنوان زندگی دائمی و تربیت فرزند شوند، یا به جهت اشتغالات تحصیلی و غیره قدرت پرداخت نفقه و

یا انجام تعهدات کامل زناشوئی را ندارند، از آن طرف هم به علل و جهاتی احساس نیاز شدید به معاشرت و رابطه ی صمیمی [گاهی هم بدون نظر جنسی و شهوانی] می نمایند و یا گاهی شدید در فشار قوای جنسی قرار گرفته اند، در صورتی که یک رابطه قانونی دیگری غیر از ازدواج دائم از طرف قانون گذار برای آنان در نظر گرفته نشود و با توجه به این که زنا و ارتباط نامشروع هم که موجب تزلزل بنیان خانواده است در همه ی ادیان و قوانین مترقی جرم شدیدی تلقی و موجب تزلزل بنیان خانواده شناخته شده است.

آیا از دید یک قانون گذار جامع و خیرخواه و واقع بین، چنین قانونی قادر است احترام و نفوذ خود را حفظ کند؟ و بالاخره عملاً در معرض فساد یا تخلفات و نقص های متعدد قرار نخواهد گرفت؟

بنابراین آن دسته از قانون گذاران که مخالف ازدواج های غیر دائمی هستند و ارتباط غیر قانونی و رسمی زن و مرد یعنی «زنا» را هم جایز نمی شمارند، یا باید ادعا کنند که هیچ یک از مردان و زنان خارج از ازدواج رسمی دائمی هیچ گونه رابطه ی جنسی با هیچ کس دیگر ندارند، و یا اگر عملاً می بینند که تا حدود قابل ملاحظه ای ارتباطهای گوناگون آزاد عشقی بین زنان و مردان وجود دارد، بایستی ضمن تجدید نظر در روابط قانونی ازدواج، اعتراف کنند که بی توجهی به برخی از نیازها و ضرورت ها موجب این تخلفات و روابط نامشروع و ایجاد عقده ها یا بی بند و باری ها شده است و برای آن ناچار باید تدبیری اندیشید.

در نتیجه این گونه بی توجهی ها عملاً ـ مقررات و قوانین از طرف نوع مردم مورد بی اعتنائی و تخلف قرار می گیرد، آیا نباید از طرف قانون گذار که به منظور ارشاد و هدایت مردم با توجه به نیازمندی های طبیعی و فطری آنان وضع و اجرا

می شود، برای این قبیل موارد از ضرورت های اجتماعی پیش بینی های لازم به عمل آید؟

و آیـا چنین نیست که اگر برای رفع احتیاجات طبیعی از راه قانون گـذاری، فکری نشود و داوری ها یا منع های سـطحی وجود داشته باشـد، خواهی نخواهی تخلف و انحراف پیش می آیـد، که اولین نتیجه اش نقض عملی قـانون و احساس تخلف و گناه در افراد جـامعه است، بنـابراین بایـد گفت روابـط نامشـروع و غیر قانونی جنسـی هم بلامانع باشـد! یا بایـد غیر از رابطه ازدواج رسمی دائم راه دیگری نیز برای حل این مشکل در نظر گرفت.

«با توجه به این که امروزه دو جنس زن و مرد در صحنه های مختلف زندگی از دانشگاه تا اداره و کارگاه و راه ها و بازارها و گردش هـا گاههـا به ناچـار و از بـاب ضـرورت زمان یا بخاطر حاکمیت فرهنگ غرب، در کنار یکـدیگر زنـدگی می کننـد و برخوردهائی دارند، و با توجه به نقشی که قانون در حفظ مصالح عامه دارد و بایستی از یک طرف نیازهای ضروری را در نظر گرفت، و از طرفی جلوی هرج و مرج های ظاهری و باطنی را بگیرد، و برای رفع نیازمندی ها راه بهتر را در هر مورد پیش بینی کند، در این زمینه چه مقرراتی می تواند جواب گوی عاقلانه اینگونه نیازمندی های اصیل جوانان باشد؟

آیا می توان غریزه تمایل و رغبت میان مردان و زنان و دختران و پسران جوان را نادیده گرفت و یا انکار کرد؟

آیا این به مصلحت افراد جامعه و حتی خود همان دختر و پسر جوان است که آنان را در روابط عشق های آزاد و موسمی با بی بند و باری به حال خود گذاشت تا هر چند گاه با کسی به دروغ و راست و درست و نادرست اظهار

عشق و علاقه کنند، و چندی سرگرم خوشی های سطحی گردند، و احیاناً دیر یا زود گرفتار عقده های مختلف شوند.

آیا این برنامه عملی است که آنان را طوری بار آوریم که ابداً با یکدیگر انس و الفت نداشته باشند و با نظر بی اهمیتی و حقارت و بی شخصیتی و بدبینی به یکدیگر نگاه کنند و به ایجاد رابطه دوستی با یکدیگر هیچ گونه احساس حاجتی نکرده و اظهار علاقه ای ننمایند؟ ! و بالاخره کاری کنیم که غریزه رغبت و تمایل آنان سرکوب گردد.

آیا می توان جوانان را مجبور کرد که به هیچ فردی از غیر جنس خود علاقه پیدا نکنند و بلکه نسبت به آنان بی علاقه و احیاناً بدبین باشند؟

و آیا می توان تجویز کرد که پسر و دختری که به یکدیگر علاقه مند شده اند و مهیای همسری دائمی نیستند آزادانه مدت ها در آغوش یکدیگر باشند، و هیچ رابطه ی قانونی میان آنان وجود نداشته باشد؟

آیا بدون هیچ گونه تعصب مثبت یا منفی نمی توان فکر کرد راهی عملی و به صلاح نزدیک تر نیز ممکن است وجود داشته باشد؟

آری با توجه کافی به این گونه مطالب اصیل و ریشه ای است که به آسانی می توان دریافت که غیر از عقد ازدواج دائمی وجود یک گونه قرارداد همسری نیز که از طرفی قانونی بوده و کاملاً بی قید و شرط نباشد و از طرف دیگر قیود و شرایط سنگین ازدواج کامل دائمی را نیز که به هدف اتحاد در زندگی است نداشته باشد لازم و ضروری به نظر می رسد و آن همین قرارداد ازدواج غیر دائم یا «عقد متعه» است که بعضی به آن ازدواج بدون اولاد نیز گفته اند، از این جهت که برخلاف ازدواج دائمی، مرد و زن با عقد متعه اختیار دارند از پیدا شدن اولاد

جلوگیری نماینـد و این جلوگیری نیـاز به رضایت مرد یا زن نـدارد، برخلاف ازدواج دائم که بـدون رضایت زن نمی توانـد از تشکیل نطفه جلوگیری کرد.»

در هر صورت بایـد دیـد آیـا برای حفظ حیثیت زنان، اجازه ی رابطه ی نامشـروع و ارتباط آزاد با هر که از مردان میسـر باشـد مناسب تر است، یا این که بهتر است آن گونه ارتباطها از یک راه قانونی که توأم با راحتی وجدان نیز هست تنظیم گردد؟

آیا می توان گفت رابطه ی جنسـی اگر بـدون قصـد تشـکیل خانواده باشـد و این رابطه قانونی هم انجام بگیرد ماننـد سـرقت و کلاه برداری یک نوع جرم است؟ !

و هر رابطه ای بین زن و مرد بایستی به قصـد تشـکیل خانواده و زوجیت دائمی باشد وگرنه گناه نابخشودنی است؟ قضاوت در این باره با خود شـما خواننـده ی محترم است، تذکر این نکته هم لازم است که این گونه راه حل ها برای موارد خاص عقلانی است و نه برای این که وسـیله ی هرزگی و بی بنـد و بـاری و سوء اسـتفاده از قـانون قرار گیرد تـا تصور نشود تجویز آن سـبب تزلزل خانواده هاست.

اینـک بـا توجه به مشـکلات فعلی جوانـان و ملاـحظه ی وضع موجود جهـان، و آنچه عملاًـ در جریان است و آن این که اکثر جوانان از دختر و پسـر که بین ۱۸ و ۳۰ سـالگی هسـتند به جهات مختلف آماده ی زنـدگی زناشوئی تحت عنوان ازدواج دائم نیسـتند، باید دید آیا وجود یک قانون دیگر به عنوان ازدواج غیر دائم مفید و لازم به نظر نمی رسد، که رفع این مشـکل را هم از جهت دفع ضرورت ها و هم از نظر عدم احساس گناه و انحراف بنماید؟

در قرارداد متعه برخلاـف عقـد دائم ذکر مـدت لازم است و در صورتی مقررات ارث و نفقه بین طرفین حاکم می شود که آن را شرط کرده باشند، ولی اگر

فرزنـدی از این ازدواج به وجود آمد، با سایر فرزندانی که محصول ازدواج های دائمی هسـتند از نظر ارث و حمایت و مراقبت و تربیت هیچ تفاوتی ندارند. (۱)

بحثی دیگر در ازدواج موقت

بسیاری از مردم بخـاطر نداشـتن امکانـات مـالی و گرفتـاری هـای دیگر، دسترسـی به ازدواج دائم ندارنـد، و نیز مسافرت های طولانـی و مـأموریت های درازمـدت باعث می شونـد که مردها از همسـرانشان محروم گردنـد و نتواننـد در انجام وظائف مهم اجتماعی و خانوادگی گام های مؤثری بردارند و چه بسا بعضـی از ماموران بی همسـر باشند که خود موجب گرفتاری بیشتری است، و از طرفی گرفتـاری هـای زنـان در دوران عـادت ماهـانه یـا بیماری های دراز مـدت و روزگار حمل و بارداری و احیاناً سایر ایام مردانشان را از آمیزش و بهره مندی جنسـی محروم سازد، و نیز طولانی بودن ایام تحصیل در این دوران اخیر و بعد از آن، و قرار گرفتن در مدار دانشـجوئی آن هم توأم با فقر مالی و احیاناً رفتن به کشور دیگر برای دیدن دوره تخصـص، با توجه به مشـکلات و مسـئولیت های ازدواج دائم که انجامش دانشـجو را با مشکلات فراوان تری روبرو می کند، و بالاخره زنان بیوه دارای فرزنـد که در جوامع شانس ازدواج دائم کمتر دارند، و چه بسا ازدواج دائم برای این گونه زنان مشـکلات افزون تری را بر مشـکلاتشان اضـافه نمایـد، بایـد از مخالفـان ازدواج موقت چه از سـنی مسـلکان و چه از روشـنفکران که دنبـاله رو فرهنگ دیگرانند پرسید این گروه ها و نظائر اینان که در جامعه کم نیستند با هیجانات شهوت و حملات

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم ۲۲۲.

سنگین غریزه جنسی باید چگونه مبارزه کنند؟ و خود را از ناراحتی های طاقت فرسای این نیروی پرقدرت چگونه نجات دهند؟

آیا در این فرض ها استفاده کردن از داروهای مهلک و نابودکننده غریزه ی جنسی معقول است، و آیا رهبانیت و ریاضت کشیدن و سرکوب غرائز با دست خود که در اسلام به شدت ممنوع است راه گشای این مشکل پیچیده است؟ و نهایتا آیا در این موارد پناه بردن به دامن فحشاو بی بند و باری و تهدید حیثیت خانواده ها و جامعه را به لجن فساد عام آلوده کردن از نظر عقل و منطق صلاح است؟

چنانچه این راه ها منطقی و عقلی و شرعی نباشد، دانشمندان اهل سنت که اکثرشان با ازدواج شرعی زمان دار مخالفند و جامعه شناسان در این مورد چه راه حلی ارائه می کنند؟

برای نجات از این راه پر پیچ و خم و خطرناک آقای راسل فیلسوف معروف انگلیسی همان روش غربی ها و پناه بردن به فحشا و منکرات و شکار شدن مردان را پیشنهاد می کند، و گروهی نیز هر چند تعداد زیادی نیستند راهنمائی به ریاضت و رهبانیت می کنند، و علمای اهل سنت یا پاسخ نمی دهند، یا راهی که حضرت حق در آیه ی بحث به روی انسان باز کرده به خاطر خوشنودی عمر و به دنبال فرمان او دایر بر حرمت ازدواج زمان دار حرام اعلام می کنند، ولی اسلام ناب محمدی و فرهنگ قرآنی و فقه اهل بیت که در هر روزگاری حلال مشکلات و راه گشای انسان ها هستند می گوید، راضی به سرکوب غرائز و اشاعه ی فحشا، و تخریب اخلاق، و بی آبرو شدن مردان و زنان و خانواده ی آنان نیستم، بلکه نیازهای طبیعی باید به صورتی مشروع پاسخ داده شود و چاره این نوع مشکلات

فقط ازدواج موقت و به عبارت دیگر متعه است، چنان که در آیه ی ۲۴ سوره ی نساء به طور صریح به این حقیقت اشاره شده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«احلها فی کتابه و علی سنه نبیه فهی حلال الی یوم القیامه:» (۱)

خداوند آن را در قرآن مجید و سنت پیامبرش حلال نموده و تا روز قیامت حلال و مشروع است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«لیس منا من لم یؤمن برجعتنا و لم یستحل متعتنا:» (۲)

هر که منکر رجعت ما و ازدواج موقت باشد و آن را حلال و مشروع نداند از ما نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«المتعه نزل بها القرآن و جرت بها السنه:» (۳)

متعه حکمی است از جانب خدا و پیامبرش که در قرآن و سنت از آن یاد شده است.

اهل سنت و متعه

با توجه به روایات اهل بیت و روایات فراوانی نظیر آنها در کتاب های اهل سنت و از همه مهم تر با نظر به آیه ی ۲۴ سوره ی نساء و مشروعیت و حلیت ازدواج موقت یک موضوع مسلم انکار ناپذیر و کاری شرعی و ضرورت اسلامی

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۳۷.

۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۳۲۰.

۳- ۳) - روضه المتقین ج ۸ ص ۴۶۷.

و اجتماعی است، و هیچ مسلمانی دلیل قانعکننده ای بر عدم حلیت آن نمی تواند اقامه کند.

در کتاب های معتبر اهل سنت و از جمله در صحاح سته که علمای مذاهب مختلف سنت آنها را هم چون قرآن صحیح و معتبر می دانند روایات مهمی نقل شده که ازدواج موقت بر اساس حکم حق در قرآن و سنت پیامبر تشریع شده و صحابه و در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر به آن عمل کردند، جز این که عمر به میل خودش آن را بر مسلمانان حرام و ممنوع نمود.

علامه امینی صاحب کتاب جهانی و استوار الغدیر پس از بررسی کامل کتاب های اهل سنت احادیث مربوطه به حلیت متعه را از خود آنان نقل کرده و نهایتاً می گوید:

«نزلت آیه المتعه فی کتاب الله عزوجل و لم تنزل آیه بعدها تنسخها:» (۱)

این جمله از صحاح آنان نقل شده که مؤلفان همه آنها می گویند: آیه متعه و ازدواج موقت در قرآن مجید آمده و سپس هیچ آیه ای این حکم را نسخ نکرده است.

مسلم که از علمای مورد توجه اهل سنت است می گوید: جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که ما در زمان رسول خدا و ایام حکومت ابوبکر به آیه ی متعه عمل می کردیم و این سنت جاری بود تا این که عمر آن را ممنوع و حرام اعلام کرد! روزی ابوحنیفه که رهبر مذهبی گروه زیادی از اهل سنت است به محضر

۱- ۱) - الغدیر ج ۶ ص ۱۹۸.

حضرت صادق آمد و از آن حضرت درباره ی ازدواج موقت سئوال کرد و گفت: از قانون متعه به من خبر ده که آیا قانون حقی است، حضرت با تعجب فرمودند:

«سبحان الله ما قرأت کتاب الله عزوجل: فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه.»

سبحان الله مگر آیه ی ۲۴ سوره ی نساء را نخوانده ای، سپس آیه را قرائت کرد، ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند گویا من تا به حال این آیه را ندیده ام!

در کتاب صحیح ترمذی که فوق العاده مورد اطمینان اهل سنت است آمده: شخصی از اهالی شام از عبدالله بن عمر فرزند حاکم پس از ابوبکر در مورد حج تمتع و در حدیثی دیگر درباره ی متعه سؤال کرد که نظرت در این مورد چیست؟ فرزند عمر با کمال صراحت پاسخ داد من اینها را حلال می دانم، مرد شامی گفت: مگر پدرت اینها را حرام نکرده؟ عبدالله گفت: اگر پدرم از این امور نهی کند، پیامبر خدا آنها را اجازه داده، آیا من سنت مقدس رسول خدا را رها کرده و از گفته ی پدرم تبعیت نمایم، آنگاه برآشفت و گفت برخیز و از نزد من بیرون رو.

فرزند متعه مخالف متعه

مسلم از عالمان اهل سنت نقل می کند که عبدالله بن عباس «که از راویان مورد وثوق اهل سنت است» به شدت ازدواج موقت را تبلیغ می کرد، و در برابر عبدالله بن زبیر با این قانون مصرانه مخالفت می ورزید و از آن منع می کرد، و از این جهت با عبدالله بن عباس به شدت دشمنی می ورزید و او را مسخره می کرد. (۱)

۱- ۱) - شرح من لا یحضره الفقیه ج ۸ ص ۴۵۷.

روزی عبدالله بن زبیر در اوج قدرتش که بر بخشی از سرزمین اسلامی حکومت داشت در مکه مشغول سخنرانی بود، بناگاه عبدالله بن عباس وارد مسجد شد، پسر زبیر از دیدن او به خشم آمد و خطاب به مردم گفت: این مرد نابینا که به سوی شما می آید، خداوند قلبش را نیز مانند چشمش کور کند که به عایشه ام المؤمنین و اصحاب پیامبر لعن و نفرین می کند و ازدواج موقت را که نوعی زناست حلال می داند!

عبدالله که در اواخر عمرش نابینا شده بود این سخنان را شنید و با کمک غلامش عکرمه به نزد عبدالله بن زبیر آمد و به او گفت: ای پسر زبیر به این دستور الهی و سنت نبوی در زمان رسول خدا عمل شده و هیچ حکمی بر نسخ و باطل کردن آن نیامده است، و دلیل من گفتار فرزند صحاک «یعنی عمر حاکم پس از ابوبکر است» که فریاد زد: دو متعه حج و نکاح در زمان رسول خدا حلال بوده و من آنها را حرام اعلام می کنم، و هر کس به آنها عمل کند وی را شکنجه نموده و به کیفر می رسانم، ای پسر زبیر ما شهادت عمر را در حلال بودن آنها می پذیریم اما تحریم و بدعت او را ابداً قبول نمی کنیم، و این مسئله را آگاه باش که تو از متعه و ازدواج موقت متولد شده ای و اگر باور نداری هنگامی که نزد مادرت رفتی از او بپرسی که جریان عبای عوسجه چیست؟

ابن عباس این را گفت و سپس به راهی که در پیش داشت ادامه داد، فرزند زبیر در حالی که لبریز از خشم و ناراحتی شده بود نزد مادرش آمد و قصه را گفت، مادرش داستان را به این صورت بیان کرد: روزی پدرت زبیر نزد پیامبر بود و از نداشتن همسر شکایت داشت، رسول خدا یکی از دو عبا را که عوسجه به آن حضرت داده بود به پدرت بخشید، و سپس پدرت با مهریه قرار دادن آن عبا با من ازدواج موقت کرد و تو ثمره آن ازدواج هستی، ای پسر مگر به تو نگفتم

که با بنی هاشم از در مجادله و درگیری وارد مشو، زیرا هرگز نمی توانی در برابر بیان و گفتار محکم آنان مقاوت نمائی؟ (۱)

تحریم متعه به دلخواه حاکم

اگر کتاب های مهم فقهی و حدیثی اهل سنت را بررسی کنید، نشان می دهد که ده ها حدیث معتبر در باب متعه و مشروعیت ازدواج موقت در آنها ثبت است و اعلام شده که اصحاب رسول خدا به این حکم الهی و سنت نبوی عمل نموده اند و از همه روشن تر گفتار عمر بن خطاب حاکم معرفی شده ابوبکر است که با کمال صراحت شهادت می دهد که این نوع ازدواج در زمان رسول خدا مشروع و حلال بوده، ولی من از پیش خود حرام می کنم و انجام دهندگانش را مجازات می نمایم.

در کتاب صحیح مسلم آمده که عمر بر فراز منبر پیامبر خطاب به مردم فریاد زد:

«ثلاث کن فی عهد رسول الله و انا احرمهن و اعاقب علیهن متعه النساء و متعه الحج و قول حی علی خیر العمل:» (۲)

عمل به سه چیز در زمان پیامبر در جریان بوده و حلال دانسته می شد، اکنون من حرمت آن سه حکم را اعلام می کنم و انجام دهندگانش را کیفر می دهم و آنها عبارت انداز: ازدواج موقت، حج تمتع و جمله حی علی خیر العمل در اذان و اقامه.

ص:۱۴۲

۱- ۱) - مستدرک الوسائل ج۲، ۵۸۷.

۲- ۲) - صحیح مسلم ج۳، باب المتعه ص ۳۸.

این گفتار به وسیله عمر در موارد متعدد و برای تهدید مردم تکرار می شد از این جهت با تغییر اندک و حذف بعضی از عبارات نیز نقل شده است مثل این عبارت:

«ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و احرمهن و اعاقب علیهن متعه الحج و متعه النساء.» (۱)

ای مردم دو متعه در زمان رسول خدا حلال بوده ولی شخص من آنها را حرام اعلام می کند و هر کس مرتکب آنها شود او را به شدت کیفر می دهم و آن دو عبارت انداز متعه حج و ازدواج موقت!

صاحب جواهر این فقیه بزرگ که اعاظم فقها بر سر سفره کتاب بی نظیرش جواهر متنعم اند پس از نقل این داستان از عمر دائر بر تحریم ازدواج موقت به توجیه بی پایه اهل سنت برای تبرئه عمر که حلال خدا را حرام نموده پرداخته که آنان چنین می پندارند: پیامبر خدا در تشریع قوانین الهی اجتهاد نموده و بر مجتهد دیگر جایز است بر اساس اجتهاد شخصی اش با پیامبر و قوانین محکم حق مخالفت کند، و عمر بر پایه این معنی با قانون حلال ازدواج موقت مخالفت نموده و آن را بر ضد خواسته خدا و پیامبر حرام کرده است و عمر چون مجتهد بوده این اختیار را داشته که حلال خدا را حرام و حرام حق را حلال کند! !

برادران اهل سنت که در این مورد و موارد دیگر خطاهای ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر حاکمان را در دولت بنی امیه و بنی عباس و حتی خالد بن ولید را در کشتن مالك بن نویره و افراد قبیله اش و انجام زنای محصنه با زنان قبیله به اجتهاد

۱- ۱) - جواهر الکلام ج ۳۰، ص ۱۳۹.

نسبت داده اند و با کمال جسارت اعمال ضد قرآن و سنت نبوی آنان را توجیه می نمایند بدون تردید ناصحیح و بدون شک راه غلط و خطا می پیمایند زیرا این نوع اجتهادها «در صورتی که اجتهاد کنندگانش از معارف الهیه و علوم اسلامیه و ابزار اجتهاد تهی بودند» اجتهاد در برابر صریح احکام الهی و صریح دستورات پیامبر و به اصطلاح فقهی اجتهاد در برابر نص است که عقل عاقلان حتی عقل کم سوادان و بی سوادان آن را مردود می داند، و این اختیار و آزادی و این حق از جانب خدا و پیامبر به کسی داده نشده که هر زمان دلخواهش بود به تغییر احکام قرآن و سنت پیامبر برخیزد و حقایق دین را مورد هجوم قرار دهد و کجی و اعوجاج در صراط مستقیم ایجاد کند، و اسلامی بر خلاف اسلام خداوند بسازد.

کسی حق ندارد با این استدلال واهی و بی پایه و سبک که با اجتهاد می توان به تغیر قوانین محکم حق دست یازید با قوانین خدا و سنت پیامبرش مخالفت کرد.

آیات ۴ و ۳ سوره نجم، آیات ۶۵ و ۶۶ و ۶۱ سوره نساء، آیه ۳۶ سوره احزاب آیه ۷ سوره حشر و دیگر آیات قرآن اینگونه استدلال های شکمی، و توجیهات خنک و سبک را که سبب وارد کردن ضربه های مهلک به اسلام ناب و عامل فرقه فرقه شدن مسلمانان است باطل و حرام و ممنوع اعلام می کند.

بر اساس این آیات در مقام تشریع و قانون گذاری نه تنها اصحاب پیامبر و حاکمان حق اجتهاد و دخالت و تغییر احکام را ندارند، بلکه بر طبق آیه قرآن مجید رسول خدا در تدوین احکام مطیع فرمان حق بوده و از پیش خود رأساً اختیاری ندارد.

مصراً از علمای اهل سنت که در ورطه هولناکی افتاده، و برخلاف عقل و منطق جنایات حاکمان و عوامل آنان را، و تغییراتی که در احکام خدا داده اند، و

دامن به هر معصیتی آلوده نموده اند به تکیه بر مسئله اجتهاد توجیه می نمایند و آنان را عادل و مصیب می دانند، شگفت آورترین مصونیت را برای آنان قائل اند می خواهم گرچه برای یک لحظه هم شده، به خاطر خدا و برای نجات خود از این توجیهات ضد منطق و حکمت و برای حفظ قیامت خودشان که در دادگاه های الهی محکوم نشوند به متن این آیه شریفه که صراحت کامل دارد پیامبر هم از پیش خود نمی تواند امری را تشریع، یا حقیقتی را تغیر و تبدیل دهد دقت کافی کنند، باشد که از این توجیهات خطرناک و خطرزا رهائی یافته و استواری و عظمت مکتب اهل بیت و فقه شیعه را که برگرفته از امامان معصوم است درک کنند و به جای تبعیت از دیگران از امامان تعیین شده از جانب رسول خدا تبعیت کنند.

وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ اَلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنَا اِئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مٰا يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ إِنِّى أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: (۱)

چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که دیدار قیامت و محاسبه شدن اعمالشان را امید ندارند می گویند: قرآنی غیر این قرآن بیاور یا آن را به آیاتی دیگر که خوش آیند طبع ما باشد تغییر ده بگو مرا نرسد که آیات الهی را از نزد خود تغییر دهم

۱- ۱) - یونس ۱۵.

من جز آنچه را بر من وحی می شود پیروی نمی کنم من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

علمای اهل سنت و توجیه گران اعمال ناروای سردمداران سقیفه و اربابان اموی و عباسی ملاحظه می کنید که در این آیه شریفه تغییر و تبدیل احکام حق حتی اگر به دست رسول خدا صورت بگیرد موجب عذاب و کیفر در آخرت شمرده شده است.

امیرمؤمنان علی (ع) که از دیدگاه شما اهل سنت واجب الاطاعه شمرده شده و از خلفای راشدین محسوب می شود در زیان و خسارت تحریم متعه که از جانب عمر بر خلاف آیه ۱۵ سوره یونس اعلام شده می فرماید:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه مازنی الاشقی:» (۱)

اگر عمر ازدواج موقت را حرام اعلام نمی کرد، جز افراد بدبخت و بی شرافت کسی زنا نمی کرد.

۱- ۱) - مجمع البیان ج۵، ص ۶۱- المیزان ج۴، ص ۳۱۳.

تفسیر آیه ۲۵-۲۶

اشاره

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ اَلْمُحْصَنٰاتِ اَلْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ فَإِذٰا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى اَلْمُحْصَنٰاتِ مِنَ اَلْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ اَلْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

و از شما کسی که به سبب تنگدستی نتواند با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، با کنیزان جوان با ایمانتان ازدواج کنید، [و اظهار ایمان از سوی کنیزان در جواز ازدواج با آنان کافی است] و خدا به ایمان شما که کدام ظاهری و کدام حقیقی است داناتر است، آزاد و کنیز در اصل و نسب و رابطه ایمانی از یکدیگر و اعضای یک پیکر هستند پس با کنیزان با اجازه صاحبانشان ازدواج کنید.

ص:۱۴۷

و مهریـه آنـان را به طـور شایسـته و درخـور شأنشـان به خودشـان بپردازیـد، جـواز این ازدواج مشـروط به آن است که کنیزان پاکـدامن باشـند نه زناکـار، و مشـروط به آن است که در پنهـان بـا کسـی رابطه ی دوسـتی نگیرنـد، پس زمـانی که به ازدواج درآمدنـد، اگر مرتکب کـار زشت شونـد بر آنـان نصف مجـازاتی است که بر زنـان آزاد است، این جواز ازدواج با کنیز برای کسـی از شـماست که از فشار غریزه جنسـی و دچار شدن به زنا بترسد و شـکیبائی کردن برای شما [در برابر هیجانات شهوت] بهتر است و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

خداونـد می خواهـد احکام و مقرراتش را برای شـما بیان کند و شـما را به روش های پاک و صـحیح کسانی که پیش از شـما بودند راهنمائی نماید و رحمت و مغفرتش را نصیب شما کند و خدا دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

دو آیه شـریفه مسائـل بسـیار مهمی را در حـل مشـکلات ازدواج، و راه سالم مانـدن خانواده و جامعه، و برابری برده و آزاد در اصـل انسـانیت و شخصـیت، و اجتناب از ازدواج با شـهوت رانان و کسانی که حـدود الهی و پاکـدامنی و عفت را رعایت نمی کنند، و پرداخت مهریه کنیزان به شخص خودشان، و بیان سنن صحیح گذشتگان مطرح کرده که هر یک را به تناسب موضوع به خواست حق توضیح می دهم.

۱- از روزگـاران گذشـته ازدواج با زنان آزاد و به ویژه با زنانی که از خانوادههای اشـراف و ثروتمنـد و صاحب نام بوده انـد، مقیـد به هزینه سـنگین و گاهی طاقت فرسا و همراه با رسوم و عادات خاص بوده، و بر فرض اگر جوانی آراسـته و شایسـته می خواسـته با چنین خانواده هائی وصلت کند میسر نبوده، ولی در همان زمان ها که بازار برده داری و به کنیزی گرفته شدن زنان تحت شرایط خاص رواج

داشته، ازدواج مردان آزاد با کنیزان مقید به هزینه ی سنگین و عادات و رسوم دست و پا گیر نبوده است.

مسئله ی برده داری و اوضاع بندگان و کنیزان در میان اقوام و ملل و نگاه اسلام به این مسئله، و عنایت فرهنگ حق به بردگان تا رسیدن به مرز آزادی، و قوانین الهی و انسانی مکتب حق در رابطه با رفتار مالکان نسبت به بردگان به طور مفصل و مشروح در توضیح آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره ضمن کلمه رقاب گذشت.

خداوند مهربان برای زمان برده داری که اکنون به آن صورت از میان رفته، و چه بسا در آینده دوباره این مسئله رخ نشان دهد می فرماید: اگر مردی مسلمان تمکن مالی ندارد، و نمی تواند متحمل هزینه ی سنگین شود، و عادات و رسوم خانواده های صاحب نام را عملی سازد هیچ مانعی نیست که با کنیزی صاحب ایمان و آراسته به عقاید حقه ازدواج نماید، چنین کنیزی بخاطر مؤمن بودنش در پیشگاه حق از ارزش برخوردار است و در شخصیت انسانی و ایمانی با زنان آزاده مؤمنه فرقی نمی کند و بین پاداش او در انجام عمل صالح و بکارگیری اخلاق حسنه و زنان مؤمنه آزاد هیچ تفاوتی وجود ندارد.

اگر مردان مؤمن تعصبات بیجا و بی منطق را کنار بگذارند، و در ازدواج با کنیزان احساس حقارت و شکست شخصیت که احساسی شیطانی است نکنند، و به حکم حضرت حق با دختر جوان مؤمنی که از خانواده ای معمولی است، و از ثروت آن چنانی برخوردار نیست، به ویژه اگر شایسته ی همسری باشد، ازدواج نماید عبادت عظیمی انجام داده و دختری پاک دامن را گرچه کنیز باشد از این که محروم از ارضای عواطف و احساسات و غرائز جنسی زندگی کند و ضربات

سختی به روحیه اش بخورد به ساحل نجات رسانده و سبب خوشنودی پروردگار مهربان عالم را فراهم آورده است.

یقیناً مرد مؤمن و جوان آراسته ای که با کنیزی گمنام و از خانواده ای معمولی ازدواج می کند، و تشکیل زندگی می دهد و شرایط لازم و حقوق انسانی را در فضای خانواده رعایت می نماید مورد محبت حضرت حق قرار می گیرد و چه بسا فرزندانی صالح نصیب او شود که آن فرزندان سبب تأمین خیر دنیا و آخرت پدر و مادر گردند، این حقیقت در میان مسلمانان و حتی در خانواده ی امامان معصوم اتفاق افتاده که از کنیزی پاکدامن فرزندانی با کرامت و شایسته به وجود آمده که گاهی آن فرزندان چهره هائی علمی و اثرگذار در میان ملت و جامعه ی اسلامی شده اند.

این نکته مهم را نیز نباید فراموش کرد، که اگر ازدواج با زنان آزاد و بسیاری از خانواده ها سخت باشد، و مردان و جوانان به خاطر این که طرف ازدواج کنیز یا دختری از خانواده ای گمنام و معمولی است، تن به ازدواج ندهند فساد شیوع پیدا می کند و خدای نخواسته چه مرد چه کنیز چه زنی که از خانواده ای معمولی است ممکن است آلوده به گناه شوند، و برای کاستن از فشار هیجانات شهوات به معصیت روی آورند، و از این طریف برای ساعتی لذت به حسرتی طولانی بنشینند، و دنیا و آخرت خود را خراب، و از خیر این جهان و آن جهان، و از سعادت ابدی و لذت واقعی و سرمدی محروم گردند.

ازدواج حقیقتی است که همه ی مردان و زنان به طور طبیعی به آن نیازمندند، و اگر جوانان و دختران در سن لازم و در زمان رشد، و آنگاه که می توانند از عهده ی کارگردانی برای تشکیل خانواده برآیند، به دستورات اسلام در این زمینه گردن نهند، و آن را آسان گرفته و آسان برگزار کنند، و از قیود سنگین و دست و پا گیر و رسوم و عادات غیر منطقی بپرهیزند، از فیوضات ویژه ی حضرت حق

بهره منـد می شونـد، و راه فسادهـای سـنگینی کـه بر اثر عـدم ازدواج بـه روی آنـان بـاز اسـت بسـته می شـود، و سـفره روابط نامشروع، و عشق های شهوانی و خودارضائی و زنا و لواط برچیده می گردد.

آیـا پـدران و مـادرانی که جهت ازدواج جوانانشـان شـرایط طـاقت فرسـا، مهریه ی سـنگین که پرداختش دردسـر زیادی دارد، پیشـنهاد می کننـد، و جوانان بخاطر عـدم قدرت در جهت انجام شـرایط، و ترس از این که نتوانند مهریه را بپردازند، حاضـر به ازدواج نمی شونـد مرتکب گنـاه نمی گردنـد، و بـا محروم نمودن جوانان از ازدواج در گردونه ی سـتم و سـتمگری قرار نمی گیرند، و سبب ازدیاد فساد و فحشاء و منکر نمی شوند؟ !

خداونـد مهربان و پیامبر اسـلام مصـراً از اهل ایمان می خواهند که راه ازدواج را برای جوانان آسان کنند، و موانع این راه را با کرامت برطرف نمایند، و حتی اگر برای آنان زمینه ای بود علاوه بر جوانان خودشان وسیله ی ازدواج دیگران را فراهم آورند، و از مال و ثروت خویش در این راه خیر هزینه نمایند، و تا بتوانند روزنه های فحشا و فساد را مسدود کنند.

ازدواج بنـائی الهی و ساختمانی اسـلامی است، که همگان نسبت به تحقق آن مسـئولیت دارنـد، و بایـد آن را وظیفه و تکلیفی مهم بر عهده ی خود بدانند.

قرآن مجید می فرماید:

وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ: (۱)

ص:۱۵۱

۱- ۱) - نور ۳۲.

جوانان و دختران بی همسر خود، و غلامان و کنیزان شایسته خویش را همسر دهید، اگر مشکل مالی دارند خداوند آنان را از فضل و احسانش بی نیاز می کند، خدا بسیار عطاکننده و داناست.

ملاحظه می کنید خداوند مهربان در این آیه از همه اهل ایمان می خواهد جوانان را زن دهند، و دختران را به خانه ی شوهر بفرستند، و بردگان و کنیزان را نیز مانند فرزندان خودشان و بدون هیچ ملاحظه ای در عرصه ی ازدواج قرار دهند، و جوانان و دختران از مشکل مالی نترسند، خداوند آنان را با احسان وجودش غنی و ثروتمند می کند.

لازم است درباره ی مسئله ی بسیار مهم ازدواج همه ی خانواده ها به این نکاتی که خلاصه ای از آیات قرآن و روایات اهل بیت است توجه نمایند:

۱- هر یک از زن و مرد که قصد ازدواج دارند بایستی به اندازه ی کافی درباره ی یکدیگر برای تشخیص وضعیت همسر آینده خود تحقیق نمایند.

شایسته است با تضرع و زاری و با حالی ملکوتی و خالصانه از حضرت حق بخواهند که وسیله ی انتخاب همسری متناسب که در خوشبختی آنان مؤثر باشد، و از هر جهت شایستگی شرکت در زندگی را داشته باشد برای آنان فراهم آورد.

البته نباید در ازدواج و قبول همسری، منظور و هدف اصلی را با جمال و زیبائی ظاهری و سطحی، یا ثروت بدون توجه به امور اخلاقی و جهات دیگر قرار داد، بلکه باید کوشید همسری نجیب و با عفت و دین دار و باوفا انتخاب کرد، و پوشیده نیست که خوبی همسر در سعادت شخص و وضع جسمی و روحی فرزندان او بسیار مؤثر است، و بر اساس گفتار رسول خدا پس از نعمت دین درای و خداپرستی بهترین نعمت های خدا همسری شایسته است، و هیچ نعمت دیگر هم پای آن نیست.

ص:۱۵۲

۲- ازدواج با همسران بدخلق و تربیت نشده مکروه است، گرچه حسن ظاهر و یا مال و یا شهرت خانوادگی داشته باشند، و هم چنین است ازدواج هائی که مستلزم مخارج سنگین و خارج از طاقت است، و ازدواجی که در جنب آن کارهای ناشایستی انجام می شود، از قبیل قماربازی و مشروب خواری، و نواختن موسیقی حرام، و اختلاط مردان و زنان آن هم زنانی که در برابر آن همه میهمان و شرکتکننده نامحرم خود را هفت قلم آرایش کرده و به عمد مترصد دلبری از نامحرمان آند! !

و نیز باید ازدواج هائی که به جهات مختلف موجب ایجاد اختلاف و کشمکش و نگرانی هائی می شود، که در حقیقت یک نوع اسارت است، نه قبول همکاری صمیمانه.

دورنمائی از شرایط همسر

انتخاب شوهر بدخلق، کج فهم، گنهکار، و به ویژه شرابخوار، و بی نماز، و دارای کسب حرام، و معاشر با بدکاران و فاسقان، و بی اعتنای به دین و مقررات حضرت حق روا نیست، اگر چه دارای ثروت و مقام ظاهری باشد.

در حدیثی آمده: کسی که همسر بدکاری را برای کسی در نظر بگیرد، و چنین ازدواجی را پیشنهاد کند قطع رحم کرده است و درباره ی او ظلم روا داشته و وی را در معرض جفا قرار داده است.

و نیز همسر مرد نباید کم درک، خالی از شعور، پرتوقع، و کسی باشد که به عفت و وفا پای بندی نداشته باشد، چنین همسری لایق و شایسته نیست که شریک زندگی مرد شود، مگر آن که مرد احتمال نزدیک به یقین دهد که چنین زنی قابلیت تربیت خود را از دست نداده باشد، و شایسته باشد که بتوان او را به ارزش ها دلالت نمود، و در راه درستی و پاکی و صداقت انداخت، که البته در

پاره ای از موارد این گونه اقدامات دارای ارزش خاصی است و در پیشگاه حق عبادت محسوب می شود.

خواستگاری طبق معمول و رسوم عادی در هر زمان و مکان به عمل می آید، ولی سزاوار است دختر در قبول شوهر به صلاح دید و خیرخواهی پدر احترام بگذارد، و خود را صرفاً تسلیم دلخواه و هوس های آنی و زودگذر ننماید.

زیرا ممکن است دختر بر اثر غلبه ی احساس و عاطفه تصمیمی بگیرد، که نتیجه اش برای او مثبت نباشد، و بررسی کافی نکردن در همان ابتدای ازدواج به اختلاف و کشمکش های شدید و جدی منتهی گردد.

البته بر اساس اسلام دختر را نمی توان به ازدواجی که خودش به آن راضی نیست مجبور نمود، چنان که در حدیث است:

دختری نزد رسول خدا آمد و یادآوری کرد که پدرش در سن کم او را به کسی شوهر داده است، ولی خود او حالا ـ که به تشخیص و رشد رسیده است به این کار راضی نیست و آن را به صلاح خود نمی داند، پیامبر چون عدم رضایت او را حس کردند و ملاحظه فرمودند که این زن از این کار خوشنود نیست، ادامه همسری با آن مرد، یا ترک شوهر و تن دادن به طلاق را به اختیار خود او واگذار کردند.

و از حضرت باقر (ع) پرسیدند: دو طفل نابالغ را اولیای آنان «برابر با رسمی که حاکم بود» به عقد ازدواج یکدیگر در آورده اند، حکمش در اسلام چیست؟ فرمود: هر یک از آن دو نفر زمانی که به حد بلوغ و رشد رسیدند در صورتی که به آن ازدواج راضی نبودند می توانند آن را به هم زده و رشته ی ازدواج را بگسلند.

قرار نامزدی و گفتار اولیه درباره ی ازدواج یک پسر و دختر نمی تواند پایه و اساس ازدواج باشد، زیرا ممکن است طرفین به علل مختلف نتوانند توافق کامل

ص:۱۵۴

کنند و بعد از چندی منصرف گردند، در صورتی که پس از قرار نامزدی یکی از دو طرف از عقد ازدواج امتناع نماید، در صورتی که به هم زدن آن قرار علت موجهی نداشته باشد و ضمناً موجب خسارتی برای طرف دیگر شده باشد، باید در حدود امکان جبران خسارت شود، زیرا اسلام هیچ خسارتی را برای هیچ کس راضی نیست.

۳- شرایط ازدواج را نباید سنگین قرار داد، و نیز نباید هدف اصلی از قبول همسر را که ایجاد انس و محبت و آرامش خاطر است فراموش کرد و آن را چنانچه امروزه معمول شده به صورت خرید و فروش در آورد، این وظیفه سران قوم و ریش سپیدان در هر منطقه است که در این زمینه پیش قدم شوند، و مسئله ی ازدواج را از وضع زننده داد و ستد بیرون آورند و به آن صورت صحیح اسلامی دهند. (۱)

سفارشی به زنان بر اساس آیات و روایات

از آنجا که دیدن بعضی از مناظر شهوت انگیز سهم بزرگی در تحریک قوای شهوانی دارد، و غالباً زمینه افکار انحرافی را در جوانان تربیت نشده، و مردان کم ایمان به وجود می آورد، لذا زنان با ایمان و معتقد به قیامت، و همه ی زنانی که اندک توجهی به واقعیات و منافع و مضار انسانی دارند باید به سهم خود در راه حفظ و تقویت عفت عمومی و بقای اخلاق انسانی و تداوم شرف و کرامت مردم

---

۱ – ۱) – اینجانب در زمینه ازدواج و شئون آن کتابی به نام نظام خانواده در اسلام نوشته ام که دارای سی بخش است و تاکنون ۲۷ بار در ایران و به شش زبان خارجی ترجمه شده، مفصل این بحث را می توانید در این کتاب مطالعه کنید.

تشریک مساعی نموده و از کارهائی که سبب ایجاد فکر گناه در دیگران می گردد خودداری نمایند، از جمله خود را از آرایش و خودنمائی هائی که موجب جلب توجه دیگران می شود حفظ کنند و به سهم خود طبق وظیفه ی اسلامی و انسانی در ایجاد تقوا و نیکی همکاری و تعاون داشته باشند، و هیچ گاه به هدف این که مورد نظربازی و تماشای این و آن قرار گیرند، با آرایش از خانه بیرون نیایند و بدانند که وجودشان در عرصه ی خلقت بالاتر و برتر از این است که وسیله ی اجرای گناه و پیدا شدن فکر و طرح گناه و بی عفتی در دیگران شوند.

زنان فهمیده و عاقل خود را بزرگ تر از این می دانند که آنان و هم جنسانشان طوری عمل کنند که به منزله ی اسباب بازی و به عنوان یک موجود سرگرمکننده و وسیله ی هرزگی و شهوت رانی مورد توجه مردان و نظربازان قرار گیرند، و تنها بر اسس این فکر کودکانه به فکر خودآرائی باشند و همه ی همت آنان پوشیدن لباس های رنگارنگ و آرایش های خارج از حد معمول و تبعیت از مُدهای زننده بیرون از حدود اخلاق حسنه باشد.

زنان مسلمان باید بدانند شخصیت انسانی و به ویژه مقام مادری آنان بسیار محترم تر از این است که در روش زندگی از فرهنگ یهودیت و مسیحیت در برابر فرهنگ غنی و سعادت بخش اسلام پیروی کنند، زنان باید هم جایگاه انسانی خود را درک کنند و هم به طور شایسته و متناسب رفتار نمایند، و همه ی همت و کوشش آنان این باشد که در دامن آنان شخصیت های ارزنده و بلند همتی تربیت شوند، و از این طریق به ملت اسلام و کشور و وطن خدمات بزرگی ارائه دهند. (۱)

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم، با اندکی تصرف در عبارات ۲۰۸.

۲- از دیدگاه اسلام در شخصیت انسانی و پاداش و عقوبت اخروی برده و آزاد هیچ فرقی نیست، برده، برده به دنیا نیامده، و کنیز، کنیز متولد نشده، به عللی از جمله جنگ به ناحق بر ضد یک ملت سبب شده که ملت مظلوم برخی از ظالمان را به اسارت بگیرند و به کیفر جنگی که بر آنان تحمیل شده داغ بردگی بر مردان متجاوز و مهر کنیزی بر زنان متجاوزان بزنند، اسلام در حد رعایت حقوق بردگان و کنیزان این معنا را به عنوان جریمه ی ظالم پذیرفته و اکیداً سفارش نموده تا جائی که میسر است به ویژه اگر غلام و کنیز مسلمان شدند آنان را آزاد کنند.

اسلام به همه وصیت کرده که با برده و کنیز با خوش رفتاری برخورد شود، و حق آنان بخصوص حق طبیعی غریزه و عواطف آنان لحاظ شود و در صورت تمایل داشتن آنان به ازدواج وسیله ی ازدواج آنان را فراهم کنند، چنان که در آیه ی مورد شرح ملاحظه کردید، خداوند از آنان که نمی توانند با زنان آزاد ازدودج نمایند خواسته با کنیزان با ایمان ازدواج کنند و مهریه آنان را به عنوان حق واجب بپردازند، و ادعای آنان را در مؤمن بودن بپذیرند، و در این زمینه به دنبال پی جوئی های سخت نباشند، که امور باطنی و قلبی و پی جوئی آن آنهم در دنیا بلکه در قیامت به عهده ی حضرت حق است وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ

و کسی که با کنیز ازدواج می کند باید به این حقیقت که از جانب خداوند ارائه شده توجه داشته باشد که از نظر گوهر انسانی برده و کنیز مانند دیگر انسان ها هستند، و در این زمینه تفاوت و اختلافی میان انسان ها وجود ندارد: بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

۳- به کسانی که می خواهند به ازدواج آسان تن دهند، و بخاطر فرار از هزینه های کمرشکن با کنیز عقد نکاح ببندند سفارش می کند که در این زمینه

تحقیق و پی جوئی کنید که دامن کنیز از زنا و رفیق بازی و داشتن معشوقه پنهانی پاک باشد، که محیط زن و شوهری و عرصه ی خانه از سلامت بهره مند گردد، و فرزندانی شایسته از این ازدواج به دنیا آید، گویا آیه ی شریفه می خواهد بگوید با کنیز آلوده به زنا، و دارنده ی رفیق نامحرم، ازدواج مناسب نیست، مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ.

۴- در میان سنن و روش گذشتگان روش ها و سنت های حسنه ای وجود داشته که به خیر و صلاح آنان تدوین یافته بود، از آنجا که خدواند نسبت به بندگانش دارای رحمت است و خیر و صلاح همه را می داند و کار حضرتش بر پایه ی حکمت و استواری است، اراده فرموده روش ها و سنن صحیح گذشتگان را بیان کند، تا مردم ها با تبعیت از آنها به تأمین خیر و سعادت خود برخیزد، و بنائی محکم از ازدواج بنا کنند و عمری را در امنیت و رفاه پاک دامنی به سر ببرند، و زندگی و حیاتی توأم با نور و نورانیت داشته باشند، و از فیوضات الهیه در سایه ی چنین زندگی و حیاتی برخوردار گردند وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ. . . .

ص:۱۵۸

تفسیر آیه ۲۷-۲۸

اشاره

وَ اَللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلشَّهَوٰاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً.

يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ اَلْإِنْسٰانُ ضَعِيفاً.

و خداوند می خواهد با تدوین مقرراتی که به صلاح شماست، و شئون و شخصیت شما را حفظ می کند به شما توجه ویژه کند، و آنان که از شهوت حیوانی پیروی می کنند می خواهند شما در روابط جنسی از حدود و مقررات حق به انحراف بزرگی دچار شوید.

خداوند می خواهد با تشریع ازدواج با زنان مؤمن و ازدواج با کنیزان آراسته به ایمان و ازدواج موقت بار مشکلات زندگی و هجوم سنگین غریزه جنسی را بر شما آسان نماید و این انسان است که در برابر مشکلات و فشار شهوت جنسی ناتوان آفریده شده است، و لازم است قوانین و مقررات بر اساس توان و طاقت انسان تدوین شود تا مشکلی به مشکلاتش افزوده نگردد، و کمر زندگی اش با قوانین سنگین نشکند.

شرح و توضیح

انسان اگر حرمت و حریم احکام حق را رعایت نماید، و در برابر هیجانات شدید و سخت غریزه جنسی به مقررات الهی گردن نهد، و در این زمینه از فرهنگ ابلیسی بیگانگان پیروی نکند و خود را برده بی بند و باری یهودیت و

مسیحیت ننماید، و خود را از افتادن در چاه غرب زدگی حفظ کند، یقیناً زمینه ی توجه و نگاه رحمت حضرت حق را به سوی خود فراهم کرده است وَ اَللّٰهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ.

جامعه ی اسلامی و به ویژه جوانان لازم و واجب است هشدار خداوند را در رابطه با شهوت رانان بی قید و شرط که با همه ی وجود می کوشند آنان را از طریق مسائل جنسی با نابود کردن حجاب زنان و دختران، و فراهم آوردن روابط آزاد و نامشروع و رسیدن زنان و مردان به یکدیگر با آسان ترین راه، و تحمیل فرهنگ اختلاط زن و مرد، و. . . . . جدی گرفته و از مدار مقررات سعادت بخش اسلام که شریعت سمحه و سهله است بیرون نروند.

احکام خداوند بر اساس علم و حکمت رحمت بی نهایتش تدوین شده و روزنه ای به افراط و تفریط ندارد، و هدف از آن احکام حفظ سلامت روح و بدن، و امنیت ظاهر و باطن، و بقای ساختمان انسانیت، و تأمین خیر دنیا و آخرت همه ی مردان و زنان است.

هواپرستان داخلی و خارجی، و حسودان نسبت به ارزش ها، و امنیت و سلامت مردان و زنان مسلمان و رابطه ی آنان را با حضرت حق و فرهنگ پاکش بر نمی تابند، از این جهت برای پاسخ دادن دعوت به شهوات خودشان، و پوک کردن مردم به وسیله ی هجوم شهوات آزاد جنسی، و غارت ثروت مادی و معنوی مسلمانان می کوشند که مردم را به انحرافات جنسی که انحرافات عظیم و خسارت باری است دچار کنند، و زمینه را برای جنایات خود چنان که در بعضی

از کشورهای اسلامی آماده نموده اند فراهم آورند، و به سبب شهوات آزاد مردم را از رحمت و توجه حق دور کنند.

آری خواست حضرت حق این است که همه ی انسان ها در همه ی شئون زندگی سبک بار و سبکبال باشند و بخاطر این حقیقت مقرراتی از جانب خدا به ویژه در مسائل ازدواج وضع شده که مردم از مشقت و سختی و رنج و زحمت در امان باشند.

خانواده ها و جوامعی که نسبت به قوانین الهی راه تکبر و روی گردانی می پیمانند، دچار گرفتاری ها و مشقت و رنج های طاقت فرسا هستند.

در زمان ما فریاد افراد و خانواده ها و جوامع از هجوم مشکلات گوناگون چه در امر ازدواج و روابط جنسی، چه در مسئله ی اقتصاد و چه در برنامه های سیاست بلند است، و راه حلی هم از طریق قوانین وضع شده خودشان که معلول عقل ضعیف آنان است پیدا نمی کنند.

مردم دنیا از محصولات تلخ ویران شدن نظام خانواده، و به هم ریختن روابط مشروع، و حاکمیت عشق های زودگذر کامشان تلخ، اعصابشان مختل، روانشان آزرده، و بسیاری از آنان به خاطر آلودگی های جنسی دچار امراض گوناگون، یا گرفتار اعتیاد یا در گوشه ی زندان ها بسر می برند، که باید به همه ی آنان گفت:

هر که گریزد زخراجات حق بارکش غول بیابان شود

ص:۱۶۱

این انسان که در برابر غول پر قـدرت غریزه ی جنسـی ناتوان آفریده شده، و عقلش از تدوین قوانینی که زندگی را بر او آسان نماید، و راه بیرون رفت از مشکلات را برای او فراهم آورد عاجز است، لازم است برای آسان شدن زندگی

قوانین خالق خود را بپذیرد و آن ها را به اجرا بگذارد، و به رنج و مشقت و بدبختی خویش خاتمه دهد.

چه خوب است برای فهم آثار قوانین حق و این که محصولش آرامش و امنیت و آسان شـدن زنـدگی است به زنـدگی مؤمنان واقعی مراجعه شود، و برای فهم محصول تلخ بی بند و باری و شـهوت رانی به زندگی غربیان و شـرقیان غرب زده مراجعه کرد تا عظمت آیه ی مورد بحث روشن شود.

ص:۱۶۲

تفسیر آیه ۲۹-۳۰

اشاره

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَکُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنکُمْ وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا.

وَمَن یَفْعَلْ ذَلِکَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَارًا وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرًا.

ای مؤمنان اموال یکدیگر را در میان خود از راه حرام و نامشروع تصرف ننمائید، مگر این که بر اساس تجارتی صحیح و بر پایه ی رضایت میان خودتان صورت گرفته باشد و خودکشی مکنید، یقیناً خداوند همواره به شما مهربان است.

و هر کس تصرف در مال مردم به باطل و خودکشی یا دیگرکشی را از روی تجاوز از حدود حق، و ستم برخورد یا بر دیگران مرتکب شود به زودی او را در آتشی آزاردهنده و سوزان در آوریم و این کار بر خدا آسان است.

شرح و توضیح

در رابطه با مال حرام و تصرف نابجا در اموال و اجناس دیگران بحث مفصل و مشروحی در ضمن آیات ۱۶۹ و ۱۶۸ سوره ی بقره گذشت، در اینجا فقط به نکاتی چند که در سطور گذشته به آن پرداخته نشد اشاره می کنم.

۱- منظور از «اکل به باطل» فقط خوردن نیست، بلکه مطلق تصرف در اموال دیگران از طریق ربا، غصب، رشوه، قمار، کم فروشی، دزدی، و اختلاس

است، که تصرف در اموال مردم از طریق این امور تجاوز از حدود الهی و عین ستم کاری است، و گناه و معصیت و پلیدی و ناپاکی است، و چنین اموالی برای متصرف آن هیچ برکتی به دنبال نخواهد داشت.

۲- منظور از لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ به احتمالی به معنای این است که در صدد قتل یکدیگر به خاطر متاع قلیل دنیا، و پولی اندک، و زمینی مختصر و غیر مختصر برنیائید.

و به احتمالی به معنای این است که به خاطر مال دنیا، و ثروت از دست رفتنی که نصیب شما نشده و مورد فشار عصبی و حال خشم قرار گرفته اید خود را نکشید و دست به قتل نفس نزنید.

و به احتمال قریب به یقین به این معناست که با ارتکاب محرمات، و تصرف نابجا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از طرق نامشروع و دیگر معاصی خود را در چاه هلاکت و شقاوت، و بدبختی و تیره روزی نیندازید.

۳- تصرفات نابجا، و به دست آوردن ثروت های نامشروع به دست قلدران و متجاوزان و ستم کاران موجب اختلال در زندگی اقتصادی دیگر مردم، و دچار شدن آنان به تهیدستی و نهایتاً نابودی آنان است.

تصرفات نابجا و غارت اموال و ثروت و معادن یک ملت چنان که تجربه ی ثابت کرده است موجب قیام مستضعفان بر ضد مستکبران و در نهایت خون ریزی و سبب بروز جنگ های برون مرزی، یا جنگ داخلی مردم یک مملکت علیه زورمندان و غارت گران و بجا ماندن صدها و گاهی هزاران کشته از دو طرف است، لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ

ص:۱۶۴

مهربـانی حضـرت حق به بنـدگانش اقتضا کرده که احکام اقتصادی صـحیحی برای بنـدگانش تـدوین کنـد، تا هر کس برابر با اسـتعداد و توانش از عرق جبین و زحمت بازوی خود از سفره ی نعمت حق بهره مند گردد، و چشم طمع به مال و حق دیگران ندوزد، و سلامت و امنیت جامعه در سایه ی اقتصادی سالم و دور از عیوب و مفاسد محفوظ بماند.

۴- گرفتن وام بدون قدرت بر پرداخت، یا به نیت نپرداختن از مصادیق اکل مال به باطل است.

تصـرف نابجـا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از راه نامشـروع، و خوردن لقمه ی حرام همه و همه حجـاب هـائی بین عبـد و خـدا، و موجب کسالت روحی، و زمین گیر شـدن در برابر عبادت حق، و سـبب وارد آمدن خسـران دنیائی و آخرتی به انسان است.

کسب و تجارت

کسب و تجارت و هر کار و حرفه ای که افراد انسان به آن بپردازند، از نظر وضـعیت کسـی که آن کار را شـغل خود قرار داده است، و نیز از جهت نوع آن کار و خدمت ممکن است یکی از پنج صورت را داشته باشد.

اول واجب و آن بر دو قسم است:

۱- راه منحصـر به دست آوردن وسـیله ی معاش کسـی، آن حرفه و شـغل باشد به شـرط آن که هیچ کس از آن شـغل متضرر نشود، و آن شغل هم از نظر شرع و قانون ممنوع اعلام نشده باشد.

ص:۱۶۵

۲- کاری که دیگران به آن احتیاج دارنـد، اگر چه خود انسان از نظر وسـیله ی امرار معاش چنـدان نیازی به آن نداشـته باشـد، ولی به جهت برطرف کردن نیاز سایر افراد بدان کار اقدام می شود، و یا از نظر احتیاج جامعه، به جهت وجود تخصص و مانند آن، بایستی به آن کار اقدام نمود.

مانند استاد و طبیبی که در مورد خاصی تخصص دارد، و نیز هر کارشناسی در مورد تخصص خود، در صورتی که جامعه احتیاج به کار او داشته باشد.

دوم: مستحب و آن کاری است که موجب توسعه ی زندگی و به دست آوردن درآمد بیش تر از راه صحیح و مفید می شود، و علاوه بر گذرانـدن زنـدگی، در امور خیر دیگری نیز می توان شـرکت کرد، و نیز عهـده دار شـدن کارهای تولیـدی و آنچه بیشتر از کارهای دیگر مورد استفاده جامعه قرار می گیرد و یا در تعلیم و تربیت افراد اثر بیشتری دارد.

سوم- مباح: و آن کسی است که نه از نظر معاش خود شخص، و نه کسانی که به وسیله او زنـدگی ایشان اداره می شود نیاز زیادی به آن کار دارند، و نه کاری است که مورد حاجت شدید اجتماعی باشد، بلکه تنها برای اشتغال بیشتر انجام می شود، و البته در هر حال کاری که انجام می شود از نظر دینی و اجتماعی نباید ممنوع و مضر و موجب آلودگی باشد.

چهارم- مکروه و آن کارهائی است که: مستلزم ضـرر و صـدمه شخصـی اعم از بدنی و اخلاقی باشد، که البته اگر به حدی از ضرر و صدمه برسد که جبرانش مشکل باشد ناروا و حرام است، و یا کم کم حالتی در انسان ایجاد کند که طبعاً از گرفتاری و رنج مردم نگران نباشد، و یا احیاناً برای رونق کار خود، آرزوی گرفتاری دیگران را بنماید، مانند شغل رسمی قرار دادن معامله آزوقه های

عمومی، انبار کردن مایحتاج عمومی به امید گرانی آن اجناس، در صورتی که به مرز احتکار نرسد، که اگر برسد در آن صورت حرام است، و اشتغال به امور اموات به قصد دریافت مزد.

پنجم- حرام: و آن کارهائی است که یا به زیان قطعی و شدید خود شخص است و یا بر خلاف مصالح اجتماعی و عمومی است که از آنها تعبیر به مکاسب محرمه می شود و بر چند قسم است:

معامله چیزهای نجس و زیان آور مانند مسکرات، خوک، حیوانات مرده و امثال آن، از اموری که از نظر دستورات دینی به خلاف مصالح عمومی مردم است، و یا موجب امراض جسمی یا روحی انسان خواهد بود.

«در مورد خرید و فروش سگ گله و پاسبان و سگ شکاری از این جهت که منافع صحیح دارند مانعی از نظر اسلام وجود ندارد، و نیز چیزهای نجس دیگری که به منظور منافع عاقلانه و صحیحی خرید و فروش می شوند، مانند کودهای زراعت و نظایر آن.»

۲- معامله چیزهائی که حقیقتاً مال نیست، یعنی نیازی لازم را بر طرف نمی سازد دو از هر جهت بی فایده است و داد و ستدش تضییع مال است.

اسلام راضی نیست مال که رکن مهم اجتماعی و قوام زندگی انسان هاست، و وسیله ای برای جریان صحیح زندگی می باشد، برای امور غیر مقید و لازم مصرف شود، مثل این که چیزهائی صد در صد تجملی و بی فایده و مضّر به کشوری وارد کنند و به عناوین مختلف از مردم غافل و ناآگاه پول بگیرند، و در جیب بیگانگان بریزند، بدون این که در برابر آن کار صحیحی که عاقلانه و خدا پسندانه باشد برای آنان انجام شود.

۳- برد و باخت یعنی قمار و خرید و فروش لوازم و آلات مربوط به آن، و انجام هر گونه امور موهوم و خلاف رشد عقلی و انسانی مانند فال بینی و رمالی و سوء استفاده های دیگر، از بی خبری و عقاید خرافی مردم و خرید و فورش بلیطهائی که مستلزم ضررهای اجتماعی و اقتصادی، و وسیله تأمین منافع عده ای خاص است که به نام های فریبنده از دسترنج مردم، و طبقات مختلف آنان به ویژه طبقات پائین، ثروت های بی زحمتی به دست می آورند، و به طور کلی تصرف کردن در مال دیگران بدون استحقاق، و انجام کار مفیدی برای صاحبان اصلی آن حرام است.

۴- انتشار دادن کتاب ها و نوشتجات و مطالب باطل و گمراهکننده به منظور ایجاد هرج و مرج فکری در میان طبقاتی که در معرض آلودگی روحی و گمراهی هستند، و مشوش کردن افکار به وسیله های تبلیغاتی مختلف، و تعریف و تمجید از اشخاص ظالم و نشان دادن راه های بی عفتی و خیانت و اغفال کردن مردم و تهیه پول از این راه ها و بالاخره بازی با افکار و عقاید را راهی برای تجارت و ایجاد انحراف فکری قرار دادن.

۵- آنچه موجب انجام گناه و یا آسانی آن می شود مانند آماده کردن وسایل شراب خواری و قمار بازی و لهو و لعب و امثال آن و فروختن وسائل آنها و یا اجاره داده مکان جهت این امور و اسباب حمل و نقل آنها را فراهم آوردن.

۶- تقلب در معامله مانند فروختن جنس مخلوط به نام خالص، و هم چنین ضرر زدن به اشخاص از راه های فریب و به صورت های مختلف، و تعدی به اموال و جان و آبروی آنان و نیز از راه مکر و حقه بازی پول درآوردن.

۷- کم فروشی و بیش از اندازه لازم از مردم پول گرفتن و کمتر از میزان استحقاق آنان متاع یا کار در اختیار آنان گذاشتن.

ص:۱۶۸

۸- رباخواری که در اسلام اکیداً منع شده است و موجب شکاف های عمیق طبقاتی می باشد و عقوبت شدیدی دارد و از معاصی کبیره است، «این فقیر در توضیح آیات ۲۷۵ به بعد سوره بقره به طول مفصل مسئله ربا را مورد بحث قرار داده و مطالب لازم را در این زمینه نوشته ام.»

بر متصدیان حکومت اسلامی و بر کارگردانان امور دینی و ثروتمندان مؤمن است که درباره تأسیس موسسات مالی و بانگی بر مبنای تعالیم عالیه اسلام همت گمارند و با رعایت تمام جهات در برطرف کردن حوائج عاقلانه مردم از طریق تأسیس مؤسسات لازم و مؤثر از راه های مشروع بکوشند.

۹- معامله در مورد چیزهائی که از راه غصب یا سرقت و کلاه برداری و مانند آن به دست آمده است، و آنجا که مسلمان مال در معرض فروش را از طرف فرشنده بداند از این راه ها تحصیل شده حتماً نباید نسبت به این قبیل اموال معامله ای انجام دهد و آن را بخرد یا بفروشد یا دانسته و فهمیده نگهداری و حمل و نقل کند.

۱۰- رشوه دادن و گرفتن که بسیار ناپسند است و به ویژه در امور مربوط به قضا و داوری که موجب هرج و مرج و بی اعتمادی و بدبینی عموم و بی نظمی در امور می گردد و در حقیقت اگر رشوه در کشوری با تشکیلاتی رائج شد هیچ اعتمادی به حکومت قانون و عدل و حل و فصل دعاوی به وجود نخواهد آمد و یأس و بدبینی جای امید و فعالیت را می گیرد.

در روایت آمده:

«الراشی و المرتشی کلاهما فی النار:»

رشوهدهنده و گیرنده هر دو مستحق آتش و عذاب دوزخ هستند.

ص:۱۶۹

۱۱- به طور کلی آنچه از راه ارتکاب کار ناروا به دست می آید مثل این که کسی را وادار کنند از کسی بدگوئی کند یا در هجو و مذمت اشخاص مطالبی بگوید یا بنویسد و موجب از بین رفتن حقی یا رواج باطلی شود و یا سبب بی احترامی به اشخاص و یا تجاوز به حقوق آنان گردد.

همه و همه حرام است و پولی که از این راه ها به دست می آید نامشروع و تصرف کردن آن پول موجب خشم خداست.

۱۲- کارها و معاملاتی را هم که موجب از بین رفتن یک وظیفه واجب دینی گردد از کسب های حرام شمرده اند، مانند خرید و فروش به هنگام نماز جمعه و یا اشتغال به کسب و کار و بی اعتنائی به غریق و حریق و مانند اینها.

آداب و روش کسب

کسی که می خواهد وارد کسب شود، و دست به خرید و فروش بزند، لازم است اول مسائل مربوط به کسب و دستورات دینی و احکام حق را در این زمینه بداند که به حرام مبتلا نشود، در این زمینه به پاره ای از احادیث راجع به آداب کسب عنایت کنید:

پیامبر اسلام فرموده رعایت چهار مسئله موجب پاکی کسب و تجارت است:

الف: به هنگام خریدن جنس از دیگران، آن را کم ارزش جلوه ندهد و برای کالا عیب نشمارد.

ب- وقتی جنس را می فروشد بیش از اندازه از آن تعریف و تمجید نکند.

ج- جنس را همان طور که هست معرفی نماید و طرف خود را فریب ندهد و او را به خسارت نیندازد.

د- به هنگام معامله و خرید و فروش از سوگند بپرهیزد.

امیرمؤمنان بارها در میان بازار و در برابر بازاریان فریاد زد:

«الفقه ثم المتجر»

ای اهل کسب اول یادگرفتن مسائل و آداب کسب و کار سپس وارد تجارت شدن، و مکرر در بازارها گردش کرده می فرمود: کسی که وظایف و آداب خرید و فروش را نمی داند در بازارها ننشیند و به تجارت و کسب اقدام نکند و ضمن سفارش به فروشندگان اجناس می فرمود:

۱- با مشتریان سهل گیر باشید نه سخت گیر.

۲- نسبت به خریداران نرمی کنید و سبب نزدیک شدن و رغبت آنان گردید نه این که در آنان ناراحتی و نفرت ایجاد کنید.

۳- به حوصله و بردباری خود را زینت دهید.

۴- از سوگند بپرهیزید.

۵- کاملاً مراقب باشید که به دروغ آلوده نگردید.

۶- در داد و ستد هیچ گونه تجاوز و ستم روا مدارید.

۷- تا می توانید به کسانی که مورد ستم و تجاوز دیگران قرار گرفته اند مهربانی کنید و تا می توانید در معامله با طبقات ضعیف تر مدارا نمائید.

۸- مبادا به ربا نزدیک شوید.

۹- متاع را به اندازه دهید و حق مردم را به واسطه کم فروشی از بین نبرید.

۱۰- با رعایت نکردن شرایط کسب و تجارت صحیح سبب فساد در روی زمین نگردید و ضمناً می فرمود: تاجر باید به اندازه حق خود بگیرد و حق دیگران

را نیز تمام و کامل بدهد و گرنه فاجر و بدکار می باشد، و بدکار نیز به نتایج زشت کاری های خود گرفتار و مبتلا خواهد شد.

حضرت صادق (ع) کسی را که به قصد تجارت عازم سفری بوده است به این کلمات نصیحت فرمود:

۱- بر تو باد که زبانت راستگو باشد.

۲- عیبی را که در متاعت هست پنهان مکن.

۳- کسی را مغبون مکن «به ویژه آن که به تو اعتماد کرده است» که حلال نیست.

۴- راضی مشو برای دیگران، مگر همان طور که میل داری دیگران آنگونه با تو معامله و رفتار کنند.

۵- حق بگیر و حق بده.

۶- کمتر از آنچه باید بدهی تحویل نده و در خرید و فروش تقلب و دوروئی مکن.

۷- از سوگند دوری کن و آگاه باش که تاجر راستگو جزء بندگان صالح و شایسته خداست. (۱)

داستان تجارت دوست امام صادق

هنگامی که یکی از تجار که خود را از پیروان امام صادق (ع) می دانست قصد سفر تجارتی داشت امام شاید برای این که او و تجار دیگر شیعه را به مسایل مربوط به تجارت آگاه تر سازد پیشنهاد کرد که اگر راضی باشد سهم مختصری نیز از جانب امام به او داده شود که در این تجارت مورد استفاده قرار گیرد، آن شخص با خوش روئی این پیشنهاد را پذیرفت و خداحافظی کرد و رفت، پس از

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم، ص ۲۴۶.

چنـدی که بازگشت اصل مبلغ را با معادل آن به عنوان سود در برابر حضـرت گذاشت، حضـرت فرمود در این سـفر کوتاه چه شد که این سود زیاد و منفعت برابر با سرمایه ی عائد شده است؟ !

آن مرد گفت وقتی بـا همکـاران خود نزدیـک کشور مورد نظر شـدیم، فهمیـدیم متاعی که در اختیار داریم و در آنجا کمیاب است و مورد حاجت و نیاز مردم نیز هست، به این خاطر قرار گـذاشتیم متاع را به قیمتی گران بفروشـیم و کمتر از آن به دسـت مشتری ندهیم لذا نفع زیادی عاید ما شد، حضرت اصل سرمایه ای که برای تجارت پرداخت کرده بودند برداشت و آن سود را نپـذیرفت، و یادآوری کرد که مسـلمان نبایـد از اینگونه موقعیت ها سوء اسـتفاده کنـد و جنس مورد نیاز را به چنـد برابر قیمت بفروشد تا مردم را که ناچار از تهیه ی آن جنس هستند در مضیقه اقتصادی قرار دهد، و بخاطر سود خود در ناراحتی عمومی و بالا رفتن سـطح قیمت ها اثر منفی بگـذارد. (۱)شایـد بتوان گفت: آنچه مردم را در عمـل نکردن به آداب کسب و تجـارت، و رعایت نکردن حلال و حرام به خدا و سـنت پیامبر و امامان وادار می کند صـفت ناپسند حرص به اندوختن ثروت است، انسان وقتی به درآمـد حلال، و روزی قطعی خداوند قناعت نکند و بر اثر شدت محبت به مال در گردونه ی جمع ثروت وارد شود به حـالت حرص و زیـاده خواهی از هر راه و از هر کجا باشـد دچار می شود، و برای جمع مال از آداب و قوانین کسب چشم می پوشد، و به حقوق مردم تجاوز می کند، و به هر حرامی در امر تجارت آلوده می گردد.

از امیرمؤمنان درباره ی حرص سئوال شد، حضرت پاسخ داد:

۱- ۱) - وسائل ج

«هو طلب القلیل باضاعه الکثیر:» (۱)

حرص طلب چیزی اندک و بی مقدار به وسیله ی تباه ساختن چیزی بسیار و با ارزش است.

احتمالاً ـ مراد از طلب اندک در برابر تباه ساختن گوهری با ارزش هزینه کردن همه عمر گران بها برای بدست آوردن متاع اندک فانی شونده و از دست رفتنی باشد که نهایتاً سعادت ابدی و آخرت سرمدی را هم نابود خواهد کرد.

بسیاری از مردم متأسفانه دچار این زیان غیر قابل جبران و این خوی زشت شیطانی و بیماری مهلک می باشند.

اینان شبانه روزبا تلاش بی وقفه و کوششی فوق طاقت دنبال به دست آوردن ثروت بدون حساب از هر راهی گرچه نامشروع و ضربه زنند به مردم باشد هستند، و حتی استراحت و خواب و خوراک لازم را بر خود ممنوع نموده، و هیچگونه راحت و آسایشی را برای خود نمی خواهند، و چه بسا موفق نشوند با زن و فرزند نشستی داشته و از آنان تفقد کرده و همراه آنان بر سر یک سفره بنشینند.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«مثل الحریص علی الدنیا مثل دوده القز کلما ازدادت من القز علی نفسها لفاً کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غماً:» (۲)

داستان شخص حریص و زیاده خواه نسبت به مادیات و پول و ثروت، داستان کرم ابریشم است که هر اندازه تنیدن تار ابریشم را زیاد می کند و تاری از آن بر اطراف

۱- ۱) - بحار ج ۷۳ ص ۱۶۷.

۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۱۶.

وجود خود می تند به همان اندازه از خارج شدن از پیله و نجاتش از آن زندان خود ساخته دور می شود، و راه خروجش مسدودتر می گردد تا بر اثر غم و اندوه نابود شود.

آری حریص بر امور مادی و عاشق دل باخته ثروت هر چه برای ازدیاد مال و افزودن اسکناس بکوشد، برای هلاکت جسمی و فکری و روحی خود کوشش بیشتری کرده است، زیرا هر چیزی از امور مادی که همه وجود انسان را تسخیر کند و آدمی برای به دست آوردنش و ازدیادش فعالیت بیش از طاقت کند سبب هلاکت و از پا در آمدن است.

آتش هنگامی که شعله بیشتر بکشد، و زبانه ی سخت تری از خود نشان دهد، و از کنترل خارج گردد به صورت عاملی مهلک و زیان بخش درمی آید، که ممکن است در اندک زمانی خانواده ها و کاسبان و تاجرانی را از اوج زندگی به حضیض سقوط بکشاند، و آنان را به خاک سیاه بنشاند.

طغیان آب به صورت سیل های غیر قابل کنترل سبب ویرانی مزارع، جاده ها، خانه ها و کارخانه هاست.

آتش بسیار بسیار مفید است، در صورتی که در کنترل و به اندازه ی لازم باشد، آب بسیار بسیار سودمند است در صورتی که به اندازه باشد، و از آن چشمه ها به جریان افتد، و رودها پر شود، و مزارع و باغات سیراب گردد، و در حد متعادل به خانه ها برسد.

ثروت و مال خوب است به شرطی که از راه حلال و مشروع و با حفظ حقوق مردم به دست آید، و تحصیلش موجب تعطیل وظائف و تکالیف الهی و انسانی نگردد، و انسان از مال به دست آورده برابر با شئونش هزینه کند و مازاد آن را در مسیر زکات و خمس و انفاق و صدقه و امور خیر مانند ساختن مدرسه،

مسجد، درمانگاه، بیمارستان، پل، جاده، و حوزه ی علمیه قرار دهد، تا از طرفی فضای زندگی دنیائی حیات طیبه شود، و از طرف دیگر آخرت آدمی آباد گردد.

حضرت باقر (ع) در وصیتی به جابر فرمود:

«و اطلب بقاء العز باماته الطمع، و ادفع ذل الطمع بعزّ اليأس، و استجلب عز اليأس ببعد الهمه:» (۱)

عزت جاودان را در سایه ی نابود کردن طمع بخواه، و زبونی حرص و طمع را به عزت چشم پوشیدن از مال و منالی که در دست مردم است از خود بران، و عزت چشم پوشی از مال مردم را به سبب بلند همتی به سوی خود جلب کن.

امام صادق (ع) فرمود:

«من تعلق قلبه بالدنيا، تعلق قلبه بثلاث خصال: هم لا يفنى، و امل لا يدرك، و رجاء لا ينال:» (۲)

آن کس که دلش خارج از حد طبیعی به امور مادی بسته شود، و به اسارت پول خواهی افزون از اندازه در آید، خود را دچار سه خصلت کرده است: غم و اندوهی که پایان ندارد، آرزوئی که قطعاً به آن نخواهد یافت، و امیدی که به متعلق آن نخواهد رسید.

لقمان در سفارشی به فرزندش گفت:

ص:۱۷۶

۱- ۱) - سفینه البحار ج، ص ۹۳.

۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۲۰.

«و اقنع بما قسم الله لیصفوا عیشک، فان اردت ان تجمع عز الدنیا فاقطع طمعک مما فی ایدی الناس فانما بلغ الانبیاء و الصدیقون ما بلغوا بقطع طمعهم:» (۱)

فرزندم به آنچه از مال دنیا از طریق مشروع خداوند نصیب تو نموده قانع باش، تا زندگیت با صفا و و گوارا و پاک و پاکیزه شود، و اگر خواستی همه عزت دنیا را به دست آوری ریشه طمعت را نسبت به ثروتی که در دست مردم است قطع کن، زیرا پیامبران و صدیقان به مقامات و درجاتی که رسیدند به سبب پاک بودن وجودشان از طمع بود.

حضرت صادق در کلامی بسیار بسیار با ارزش و راه گشا به صحابی با کرامت خود حماد بن عیسی فرمود:

«یا حماد طالبا للعلم آناء اللیل و النهار و ان اردت ان تقر عینای و تنال خیر الدنیا و الآخره فاقطع الطمع مما فی ایدی الناس:» (۲)

ای حماد در همه شب و روز خواهان دانش باش و اگر خواستی دلم را شاد کنی و به خیر دنیا و آخرت برسی ریشه طمعت را از ثروت و مالی که در دست مردم است قطع نما.

خواری و بی آبروئی مرد طمع کار

۱- ۱) - سفینه البحار، باب حرص و طمع ص.

۲- ۲) - سفینه البحار ج ص.

بهلول دانشـمند برجسته ای که برای حفظ جانش از جنایت کاری مأموران بنی عباس خود را به دیوانگی زده بود، آنچه پول از مخارجش زیاد می آمد در گوشه ی خرابه ای زیر خاک پنهان می کرد تا پول ها به سیصد درهم رسید.

یـک روز ده درهم زیـاده از مخارجش را برداشـته به طرف خرابه رفت تا ضـمیمه ی پولهایش کنـد، مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد، همین که بهلول پول را پنهان کرد و از خرابه دور شد، آن مرد وارد خرابه شد و پول ها را از زیر خاک بیرون آورده و از آنجا دور شد، تا آن را به اموال خود، ضمیمه کند.

بهلول پس از چند روز به خرابه آمد تا به پول خود سرکشی کند، هنگامی که خاک را کنار زد اثری از پول خود ندید، فهمید که دسـتبرد به پول کار همان کاسب همسایه است، بهلول نزد مرد کاسب آمد و گفت: من خواهشی دارم و می خواهم به شما زحمتی بـدهم و آن این است که می خواهم پول هـائی را که در مکـان های مختلف پنهان کرده ام جمع زده و نتیجه ی آن را برایم بگوئی، زیرا نظرم این است که تمام آن ها را از مکان های متفرق بردارم و در جائی که مقدار سـیصد درهم پنهان نموده ام قرار دهم زیرا محل سیصد درهم از مکان های دیگر امن تر است.

کاسب بسـیار خوشـحال شـد! و حاضـر شـد پول های بهلول را جمع بزنـد، بهلول یک یک پس اندازهای خیالی را با نام محل هـایش می گفت و کـاسب جمع می زد تـا مجموع آنهـا به سه هزار درهـم رسـید، در این هنگام از جای برخاسـته و از کاسـب خداحافظی کرد و رفت

مرد کـاسب پیش خود گفت چه خوب است سـیصد درهم را به محلش بـازگردانم تـا سه هزار درهم تجمیع شـده را به دسـت آورم، لذا آن را به همان محل بازگردانید.

ص:۱۷۸

بهلول پس از چند روز دیگر به خرابه آمد و سیصد درهم را یافت، پول ها را برداشت و به جای آن غایط کرد و روی آن خاک ریخت و از خرابه خارج شد، مرد کاسب که در کمین بهلول بود و چشم به سه هزار درهم داشت پس از خروج بهلول به خرابه رفت و همین که خاک را کنار زد دستش در کثافات فرو رفت. بسیار دچار حسرت شد و به زیرکی و نقشه ی بهلول آگاهی یافت.

بهلول پس از چند روز دیگر نزد کاسب آمد و گفت: خواهش می کنم این چند رقم جدید را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد، هشتاد درهم به اضافه ی پنجاه درهم، به علاوه صد درهم و آنگاه پس از ذکر چند رقم گفت: مجموع این مبلغ را به بوی بدی که از کف دستت استشمام می کنی بیفزای سپس ببین چقدر می شود؟ ! این را گفت و پا به فرار گذاشت، کاسب به تعقیب او برخاست ولی به وی نرسید و جز ذلت و شرمساری و اندوه تأسف که محصول تلخ طمع او بود برایش باقی نماند! !

ای کاش حریصان و طمع کاران از کسانی که پیش از آنان بودند و اینان آنان را می شناختند که عمری را با حرص و طمع ثروت کلان اندوختند و بدون این که کاری برای آخرت خود انجام دهند ثروت را به وارثان بی تقوا و کم تقوای خود واگذاشتند و مردند و به زیر خاک رفتند عبرت می گرفتند!

ص:۱۷۹

تفسیر آیه ۳۱

اشاره

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً.

اگر از گناهان بزرگ و کبیره ای که از آنها نهی می شوید دوری کنید و دامن به آنها آلوده ننمائید گناهان کوچک شما را محو می کنیم و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو می آوریم.

شرح و توضیح

آیه ی شریفه از آیات بسیار قابل توجه قرآن مجید است، که گناهان را به دو بخش تقسیم کرده است: گناهان کبیره و سیئآت، و اعلام نموده اگر از کبائر اجتناب نمائید، سیئات از پرونده ی شما محو می شود، و به عنایت و رحمت حق در جایگاه کریمانه ای وارد خواهید شد، در این جا لازم است تا جائی که اقتضا دارد به گناهان کبیره و آثار آن در فرد و خانواده و جامعه بپردازم تا با روشن شدن مصادیق کبیره سیئات معلوم شود.

اولاً از روایات بسیار مهم که برخی از آن ها جزء روایات صحیحه است، به خصوص از روایات نقل شده از حضرت صادق و موسی بن جعفر به صراحت

استفاده می شود که منظور از گناهـان کبیره در قرآن مجیـد گناهـانی است که خداونـد به مرتکب آن ها وعـده ی آتش داده است:

«الکبائر کلّ ما اوعد الله علیه النار:» (۱)

صاحب کتاب فقهی مانـدگار و جاویدان عروه الوثقی علامه فهّام مرحوم سـیدکاظم یزدی که بحث های مهم علمای حدیث و فقهـای بزرگ را در رابطه بـا گناهـان کـبیره مطـالعه نموده و در ردّ ایراد علمی آنـان دقت کرده نهایتـاً به این نتیجه رسـیده که درباره ی شناخت کبائر این گونه از نظر علمی و فقهی فتوا دهد.

«المعصیه هی کل معصیه و رد النص بکونه کبیره. کجمله من المعاصی المذکوره فی محلها، او ورد التوعید علیها فی الکتاب او السنه صریحاً او ضمناً، او ورد فی الکتاب او السنه کونه اعظم من احدی الکبائر المنصوصه او الموعود علیها بالنار او کان عظیمه فی انفس اهل الشرع:» (۲)

۱- گناه کبیره هر گناهی است که از جانب شرع به کبیره بودنش تصریح شده، مانند پاره ای از گناهان که در کتاب ها روایتی با تکیه بر ورایات صحیحه ذکر شده است.

۲- گنـاه کبیره گنـاهی است در قرآن مجیـد یا روایت به آن به طور شـفاف و روشن یا به صورت کنایه و ضـمنی به آن وعـده آتش و عذاب داده شده است.

۱- ۱) - اصول کافی ج ۲ چاپ اسلامیه ص.

۲- ۲) - عروه الوثقی باب شرایط امام جماعت ص

۳- گناه کبیره گناهی است که در قرآن و روایت از آن به عنوان گناهی بزرگ تر از کبیره یاد شده است.

۴- گناه کبیره گناهی است که نزد اهل ایمان و پای بندان به شریعت اسلامیه کبیره شمرده شده به طوری که انسان یقین حاصل کند که گفته مؤمنان و اهل شرع ریشه در گفتار معصوم دارد.

صریح ترین روایتی که از روایات محکم و استوار است، و یکی از قدیمی ترین کتاب های حدیث، کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا، تدوین عالم بزرگ و محدّث مورد وثوق علما و فقها شیخ صدوق نقل کرده است، روایتی است که حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد از حضرت رضا از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده است که موسی بن جعفر می فرماید:

عمرو بن عبید به محضر مبارک حضرت صادق (ع) مشرف شد و پس از سلام و نشستن نزد آن حضرت این آیه را قرائت کرد:

اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَوٰاحِشَ. . . . (۱)

سپس ساکت شد، حضرت صادق (ع) به او فرمود: علت سکوتت چیست؟ عرضه داشت دوست دارم کبائر را از طریق آیات قرآن بشناسم حضرت فرمود: بزرگ ترین گناه در میان کبائر شریک قرار دادن برای خداست: خداوند می فرماید:

مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ اَلْجَنَّةَ: (۲)

ص:۱۸۲

۱- ۱) - نجم ۳۲.

۲- ۲) - مائده ۷۲.

و هر کس برای خدا شریکی به عنوان معبود قرار دهد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام می سازد.

و بعد از شرک به حق ناامیدی از رحمت خداست، که خداوند نسبت به آن می فرماید:

لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْكٰافِرُونَ: (۱)

و از رحمت خداوند جز کافران ناامید نمی شوند.

سپس احساس امن از عذاب خداست، خداوند می فرماید:

فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخٰاسِرُونَ: (۲)

و از عذاب خدا جز کافران خود را در امان نمی دانند و از کبائر عاق پدر و مادر شدن است، خدای سبحان عاق را سرکش و بدبخت قرار داده است:

جَبّٰاراً شَقِيًّا: (۳)

و کشتن انسانی که خداوند جانش را محترم دانسته مگر این که کشتنش بر اساس حق مانند قصاص باشد، خداند بزرگ درباره ی عذاب قاتل می فرماید:

فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا: (۴)

پس کیفر او دوزخ است در حالی که در آن جاودانه است.

و از گناهان کبیره تهمت زدن به پاکدامن است، خداوند می فرماید:

۱- ۱) - یوسف ۸۷.

۲- ۲) - اعراف ۹۹.

۳- ۳) - مریم ۳۲.

۴- ۴) - نساء ۹۲.

لُعِنُوا فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ: (۱)

آنان که به زنان پاک دامن مؤمن تهمت زنا بزنند در دنیا و آخرت مورد لعنت هستند و برای آنان عذاب بزرگی مقرر است.

و دیگر خوردن مال یتیم به صورتی ظالمانه است، خداوند درباره ی خورندگان مال یتیم می فرماید:

إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: (۲)

خورندگان مال یتیم جز این نیست که در شکم هایشان آتش می خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

از گناهان کبیره فرار از میدان جهاد است، در این زمینه خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّٰ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ: (۳)

و هر کس در هنگامه ی جنگ و جهاد در راه خدا به آنان پشت کند و راه فرار در پیش بگیرد، سزاوار خشمی سنگین از جانب خدا گردد، و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر این که گریزش برای انتخاب محلّی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به جمعی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

و دیگر خوردن ربا و تصرف در مال ربوی است چرا که خداوند بزرگ می فرماید:

۱- ۱) - نور ۲۳.

۲- ۲) - نساء ۱۰.

۳- ۳) - انفال ۱۶.

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ اَلَّذِی یَتَخَبَّطُهُ اَلشَّیْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ: (۱)

کسانی که رباخوار هستند، در میان مردم جهت امر معیشتشان در تکاپو نیستند، مگر مانند تکاپوی کسی که شیطان او را با تماس خود دچار اختلال روانی کرده است.

از گناهان بزرگ جادوگری و سحر است، خداوند متعال می فرماید:

وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اِشْتَرٰاهُ مٰا لَهُ فِی اَلْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ: (۲)

قطعاً یهود می دانستند، هر کس خریدار سحر و جادو باشد، و جهت زیان زدن به مردم وارد این کار شوند، هیچ بهره ای از رحمت خدا در آخرت ندارند.

از دیگر گناهان کبیره زناست، خداوند درباره ی آن می فرماید:

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً (۶۸) یُضٰاعَفْ لَهُ اَلْعَذٰابُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً: (۳)

و هر کس مرتکب زنا شود، به کیفر سختی برسد، عذابش روز قیامت دو چندان شود، و در آن با خوار و سرشکستگی جاودانه خواهد بود.

از دیگر گناهان کبیره سوگند دروغ است، خداوند نسبت به آن می گوید:

اَلَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَیْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ. . . . (۴)

ص:۱۸۵

۱- ۱) - بقره ۲۶۵.

۲- ۲) -

۳- ۳) - فرقان ۶۹.

۴- ۴) - آل عمران ۷۷.

کسانی که پیمان خدا را [که توحید و نبوت و امامت و قرآن است] برای رسیدن به مقاصد مادی به بهائی اندك می فروشند برای آنان در آخرت هیچ بهره ای نخواهد بود.

از گناهان کبیره خیانت به مردم و کینه ورزی به برادران ایمانی است خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ: (۱)

و هر کس خیانت کند روز قیامت همراه آنچه به آن خیانت کرده بیابد.

از گناه کبیره نپرداختن زکات واجب است، زیرا خداند متعال فرموده است:

فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ: (۲)

پس پیشانی و پهلو و پشتشان را با ثروتی که به آن بخل ورزیدند و در آتش دورخ گداخته شده داغ کنند.

از گناهان کبیره شهادت به ناحق و کتمان شهادت است، خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ: (۳)

و کسی که شهادت را کتمان کند تا حق به حق دار نرسد قطعاً قلبش گناهکار است.

از گناهان کبیره نوشیدن هر نوع مستکننده است خداوند از آن چنان که از پرستش بتان نهی کرده است به شدت نهی نموده است.

ص:۱۸۶

۱- ۱) - آل عمران ۱۶۱.

۲- ۲) - توبه: ۳۵.

۳- ۳) - بقره ۲۸۳.

از کبائر ترک نماز از روی عمد است و نیز از معاصی کبیره هر چیزی است که خداوند از آن به عنوان فریضه یاد کرده است، دلیل کبیره بودنش این است که رسول خدا فرمود:

«من ترک الصلاه متعمداً فقد برء من ذمه الله و ذمه رسوله:»

کسی که نماز را از روی عمد ترک کند از امان خدا و پیامبرش بیرون رفته است.

از کبائر شکستن عهد و پیمان و قطع رحم است چرا که خداوند بزرگ درباره ی مرتکبین این دو گناه می فرماید:

لَهُمُ اَللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ:

برای آنان لعنت و فرجام و دشوار بد سرای آخرت است.

امام هفتم می فرماید: عمرو بن عبید در حالی که فریادش به گریه بلند بود از محضر امام صادق بیرون رفت و در وقت رفتن گفت: کسی که بدون رجوع به شما اهل بیت فتوا دهد، و با شما در فضیلت و دانش به نزاع برخیزد به نابودی و هلاکت دچار شده است.

و نیز در روایتی که صدوق در عیون اخبار الرضا نقل می کند می گوید فضل بن شاذان از حضرت رضا روایت می کند که آن حضرت در نامه ای به مأمون عباسی گناهان کبیره را به این صورت برشمردند:

قتل نفس محترمه، زنا، سرقت، خوردن مشروب مستکننده، عاق والدین، فرار از جنگ، خوردن مال یتیم به ظلم، خوردن میته و خون و گوشت خوک و قربانی شده برای بتان بدون ضرورت، خوردن ربا، خوردن حرام، قمار، کم فروشی، تهمت به زنان پاکدامن مؤمن، لواط، ناامیدی از رحمت خدا، احساس امنیت از عذاب حق، دل سردی از مهر و رحمت پروردگار، کمک به ستمکاران،

میل و رغبت به ظالمان، سوگند دروغ حبس حقوق دیگران بدون تنگدستی و فقر مالی، دروغ، کبر، اسراف، تبذیر، خیانت، دروغ، کبر، اسراف، تبذیر، خیانت، سبک شمردن فریضه ی حج، جنگ با اولیاء خدا، اشتغال به امور بیهوده و بی فایده، پافشاری بر گناه.

برای هر یک از گناهان کبیره و آثار دنیوی و اخروی آن آیاتی در قرآن مجید و روایات مهمی در کتب حدیث است، که رجوع به آن آیات و روایات شما را با حقایقی بسیار با ارزش آشنا می کند، که معرفت به آن آیات و روایات هم سازنده و هم بازدارنده است.

پس از بیان برخی از گناهان، و توضیح برخی از حقوق زنان و اشاره به مال حرام و باطل و بیان توبه و رحمت خدا دوباره مردان را نسبت به حقوق زنان و راه حل اختلاف میان زن و شوهر توجه می دهد.

ص:۱۸۸

تفسیر آیه ۳۲

اشاره

وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اَللّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اِکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اِکْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اَللّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اَللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً.

و نعمت ها و ثروت فراوانی که خدا به سبب آن، برخی از شما را بر برخی برتری داده آرزو مکنید، [که آرزویش مایه ی حسد و فساد است، این تفاوتها و برتری ها لازمه ی زندگی دنیا و بر پایه محاسبات حکیمانه است در هر صورت] برای مردان از آنچه به دست آورده اند بهره ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده اند نصیبی است، به جای چشم داشت به ثروت و مکنت دیگران با کمک تقوا و عمل صالح و دعا از فضل و احسان خدا بخواهید یقیناً خدا همواره به همه چیز داناست.

شرح و توضیح

در آیه ی شریفه به چند مسئله ی مهم طبیعی، مادی و معنوی اشاره شده است:

۱- خداوند مهربان هر گونه نعمتی که مورد نیاز انسان بوده بر سر سفره ی طبیعت قرار داده، و در این زمینه نه این که کمبودی وجود ندارد، بلکه فراوانی نعمت و گستردگی سفره تا جائی است که اگر توزیع عادلانه صورت بگیرد و فساد در اقتصاد پایان پذیرد، و تقسیم ملت ها به زور مدار و ضعیف، ارباب و رعیت، سلطه گر و زیر بار سلطه، استعمارگر و استعمار شده برچیده شود، چندین

برابر جمعیت فعلی روی زمین از سفره ی نعمت حق به شکلی حکیمانه و تفاوتی طبیعی و قابل قبول بهره مند خواهند شد، این بهره مندی نه بصورت غیر عادلانه و ظالمانه است بلکه بر اثر شایستگی های بدنی و عقلی و علمی صورت خواهد گرفت، و برخی از مردم از لحاظ در اختیار داشتن نعمت حق بر برخی دیگر پیش خواهند بود، که البته قرآن مجید برای هزینه شدن مازاد نعمت آنان طرق صحیح و درستی را طرح کرده است.

اگر کسی از باب شایستگی و قدرت بدنی و عقلی و علمی به صورت مشروع بیش از دیگران از مال و نعمت برخوردار شد، در حقیقت مورد احسان و لطف بیشتر حق قرار گرفته و تفاوت او را در ظاهر زندگی و و بر پایه ی امور مادی باید شعاع حکمت و فضل حضرت حق دانست.

آنان که از نعمت های خدادادی کمتر از آن شخص یا دیگر اشخاص برخوردارند، نباید در گردونه ی چشم و هم چشمی و آرزوی دستیابی به داشته های دیگران قرار گیرند، زیرا غفلت از کرم و خزانه ی بی نهایت حق، و چشم دوختن به داشته ی دیگران، و آرزوی دست یابی به حق ملکی و ثروت مشروع مردم اسباب و علل گناه را در باطن انسان، و در ظاهر انسان فراهم می آورد، و باطن را دچار حسادت شدید، و دیگر رذائل اخلاقی و کینه و دشمنی نسبت به دارندگان نعمت می کند، و ظاهر را آماده هجوم به داشته های دیگران از طریق فتنه، مکر و حیله، دزدی و غصب و. . . . می نماید، و زمینه هلاکت و تیره بختی را به خاطر مالی اندک و متاعی محدود مساعد می کند.

قناعت به حق طبیعی خود، و آنچه که از باب شایستگی نصیب انسان می گردد، و حفظ امنیت و آرامش درون با تکیه بر خداوند و عنایات مادی او

ص:۱۹۰

گرچه به صورتی که انسان آرزو می کشد گسترده نباشد، انسان را از آلوده شدن به گناهان باطنی و ظاهری مصونیت می دهد، و موجبات رضایت حق را فراهم می کند و راه رسیده به فیوضات ربانیه را در دنیا و ورود به بهشت در آخرت هموار می نماید.

قطعاً دست اندازی به داشته های دیگران از طریق حرام و از راه باطل ریشه در گناهان باطنی دارد، و سلب حق دیگران و اکل مال به حرام گناه کبیره است و جز خرابی دنیا و آخرت انسان را به دنبال نخواهد داشت.

انسانی که دچار حسد است، و دلی مالامال از کینه به دیگران به خاطر داشته های آنان دارد، و آتش خطرناک طمع و حرص در قلب او شعله ور است، اگر به جای طرح نقشه های شیطانی برای دست اندازی به مال دیگران، به پاک سازی درون و برونش اقدام کند، وسعی در زدودن حسد و کینه و حرص و طمع از باطنش نماید به فرموده ی پیامبر بزرگ اسلام به میدان جهاد اکبر قدم گذارده، و پیروزی اش بر نفسانیات ابلیسی سبب می شود که راه برکات خداوندی به رویش بازگردد، و به جای رسیدن به مال حرام، به فضل و احسان خدا برسد، و خیر دنیا و آخرتش از طریق این جهاد تأمین گردد.

۲- از آیه ی شریفه استفاده می شود که برخلاف تصور برخی از ملت ها در بسیاری از روزگاران و حتی اندیشه انحرافی بعضی از مردم فعلی کره ی زمین که زن را شایسته ی برخورداری از مالکیت، و محصول زحمت خودش نمی دانستند و نمی دانند، و با این اندیشه غلط چه ظلم ها که در تاریخ به جنس زن صورت گرفت و اکثر در معرض غارت اموالش به دست کسانش بود، زن همانند مرد بدون کمترین تفاوت شایسته مالکیت است، و آنچه را از دسترنج مشروع خود

مانند خیاطی، کتابت، معلمی و دیگر کارهای مثبت یا از راه هدیه و ارث و بخشش و نفقه و مهریه به دست می آورد ملک شخصی اوست، و مانند مردان که حق هر گونه تصرف صحیح در مال خود را دارند، زنان هم حق تصرف دارند، و هیچ کس اعم از شوهر و اقوام و فرزندان بی اجازه او حق کمترین تصرفی در مال او را ندارند، و بدون رضایت او تصرف در مالش مصداق یقینی اکل مال به باطل است، آری برای مردان نصیب و بهره ای از ثمره زحمتشان مقرر است، و برای زنان هم بدون تفاوت با مردان ثمره و نصیبی از کسب و زحمت مشروعشان مسلم است.

برخی از مفسران نصیب را در آیه شریفه جهت معنوی داده می گویند هر مردی برابر با انجام تکالیف و مسئولیت های شرعی و قدم های مثبتی که در عبادت رب و خدمت به خلق برداشته بهره ای از پاداش و ثواب اخروی برای اوست، و هر زنی نیز بدون تفاوت و اختلاف با مرد، نسبت به انجام تکالیف شرعیه اش مالک ثواب اخروی است.

و گروهی هم نصیب را ترجمه به ارث کرده اند می گویند مرد از ارث نصیبی دارد، و زن هم از ارث بهره ای را داراست، و باید به ارثی که خداوند مقرر نموده گرچه کمتر از بهره مرد است رضایت کامل داشته باشد و بکوشد که دچار آرزوی بیش از حدّ که مایه حسد و حرص و نهایتاً دست اندازی به داشته دیگران است نگردد.

البته آیه شریفه در طرح مسئله نصیب، تحمل همه این معانی را دارد، و این از محسنات و زیبائی های قرآن مجید است.

۳- مرد و زن به حقیقت اگر خود را به افزون تر از آنچه در اختیار دارند نیازمند می بینند، برای دست یافتن به آن بهترین راه این است که به درگاه

حضرت حق روی آورند و با تضرع و زاری از وجود مقدسش بخواهند که آنان را از فضل و احسانش بهره مند سازد، و نعمتی بیش از نعمت دیگرن در اختیار آنان بگذارد، و از حضرتش آنچه را می خواهند به شرط بخواهند و آن این که بگویند خداوندا تو به هر چیز دانائی، اگر این نعمت افزونی که از تو می خواهیم برای ما فسادی به دنبال ندارد، و سبب علّو و طغیان ما نمی گردد، و از ناحیه ما به کسی آسیب وارد نمی کند به ما عنایت کن، و اگر چنین نیست ما به همان رزق مقسوم خود قناعت می کنیم و از چشم داشت و دست اندازی به مال دیگران می پرهیزیم و به انتظار الطاف تو در زمان مقرر و موعد مسلم صبر و استقامت می ورزیم، و اگر در دنیا افزون از آنچه داریم بر اساس آرزوی ما به ما نرسید امید به آخرت و فضل بی نهایت تو در آن عرصه عدالت می بندیم، که إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً.

ص:۱۹۳

تفسیر آیه ۳۳

اشاره

وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً.

برای هر کسی از آنچه به جای گذاشته وارثانی قرار داده ایم که از میراث بجای مانده پدران و خویشاوندان ارث ببرند، و کسانی که با آنان پیمان [ازدواج یا پیمان های شرعی و عرفی] بسته اید سهم ارثشان را بپردازید یقیناً خداوند بر همه چیز گواه است.

شرح و توضیح

مسئله ارث و ارث بران در آیات یازدهم و دوازدهم سوره نساء در حد لازم توضیح داده شد، مفصل مسئله ارث و ارث بران در کتب فقهی مطرح است، خدانندگان می توانند به آن کتاب ها مراجعه کنند و دیدگاه عادلانه و حکیمانه اسلام را در رابطه با تقسیم ارث و میراث بران ببینند، تقسیمی که اگر غیر از آن صورت می گرفت ناعادلانه و ستم بر میراث بران بود.

ص:۱۹۴

تفسیر آیه ۳۴-۳۵

اشاره

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ بِما فَضَّلَ اَللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اَللّهُ وَ اَللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اُهْجُرُوهُنَّ فِی اَلْمَضاجِعِ وَ اِضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اَللّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً.

مردان کارگزاران و تدبیر کنندگان زندگی زنان هستند این کارگزاری بخاطر این است که خدا مردان را [از جهت توان جسمی و بدنی و تحمل مشکلات و قدرت تصمیم گیری صحیح و بدون احساسات زدوگذر] بر زنان برتری داده و به سبب این که مردان از اموالشان هزینه زندگی زنان را به عنوان نفقه واجب می پردازند، پس زنان صالحه درست کار با رعایت قوانین شرعی و مقررات حق فرمانبردار و مطیع شوهراند، و در برابر حقوقی که خدا به نفع آنان بر عهده

شوهرانشان نهاده است در غیاب شوهر حقوق و اموال و اسرار شوهران را حفظ می کنند.

و زنـانی که از سرکشـی و نافرمـانی آنـان بیم داریـد در مرحله اول پنـدشان دهیـد و بـا نصـیحت به فرمان بردن از خود بازشان گردانیـد، و اگر نشـد از آنـان در خوابگـاه دوری کنیـد و راه قهر و قطع رابطه حکیمانه در پیش گیریـد، و اگر اثر نبخشـید [به گونه ای که سـبب آزار بـدنی آنـان نشود، و کار به دیه نرسـد] آنان را مورد تنبیه قرار دهیـد، نهایتاً اگر به فرمان بردن از شـما بازگشتند هیچ راهی برای آزار دادن آنان مجوئید، به یقین خداوند بلند مرتبه بزرگ است.

و شـما ای حاکمـان شـرع و عقلاـ و بزرگـان خانواده، اگر از ناسازگاری و جـدائی میان زن و شوهر بیم داشتیـد، پس قاضـی و داوری از خـانواده مرد، و داوری از خانواده زن برای رفع اختلاف برانگیزیـد که اگر هر دو داور به حقیقت قصـد اصـلاح میان زن و شوهر را داشـته باشـند خداونـد میان آنان توافق و سازگاری ایجاد می کنـد تا به صـلاح زن و شوهر قضاوت نماینـد یقیناً خدا همواره به نیات و اعمال شما دانا و آگاه است.

شرح و توضیح

دو آیه شـریفه متضـمن مسائل بسـیار مهم برای تحکیم و اسـتواری میان زن و شوهر، و راه گشا برای حل مشکلات و اختلافات آنـان، و تشـکیل دادگـاه خـانواده در چهـارچوب خانه و بیرون از دادگاه های عریض و طویل دولتی است، دادگاهی که زن و شوهر را در فضای پاک خانه آشتی می دهـد و از این که با رفت و آمـدهای طولانی در دادگاه های دولتی، عمر آنان را هـدر دهد، و دچار عوارض

گوناگون و گاهی فسادانگیز کند امنیت می دهد، و هر چه زودتر آنان را به حقوق خودشان می رساند، و از به وجود آمدن آتش کینه و حقد و غضب و دشمنی جلوگیری می کند.

۱- از طریق علم و تجربه و مشاهدات حسی و راه های دیگر این حقیقت روشن و مسلم است که نوع مردان از نظر توان جسمی و قدرت تصمیم گیری غیر عجولانه و بدور از عواطف و احساسات آنی و زودگذر، و گاهی از نظر کسب و تجارت و به دست آوردن مال و ثروت و مهم تر از همه از جهت مدیریت بر زنان برتری دارند، و بر آنان مقدم هستند، لذا زنی که شوهر می کند انصاف نیست که با وجود برتری ظاهری مرد مدیریت عرصه خانه و خانواده را بر عهده بگیرد و زیر بار مسئولیت های سنگین و فشار حوادث و پیش آمدها برود، طبع مسأله اقتضا دارد که زن با حفظ شخصیت و کرامتش بر اساس خواست حکیمانه حق و مقتضای وضع مرد، مدیریت و کارگزاری مرد را نسبت به خود و فرزندان و خیمه زندگی بپذیرد و با تسلیم به خواسته خداوند، عرصه آرام و به دور از جنجال و عوارض روزمره را برای خود فراهم آورد.

یقیناًاگر زن بخواهد نسبت به شوهرش حالت حاکمیت و سلطنت بگیرد، و بی در و پیکر و همسرش فرمان براند، و هر خواسته غلط و نابابی را بر او تحمیل کند، و بیرون از قواعد شرعی و عقلی و عرفی با او زندگی کند، طبع مرد را نسبت به خود رم می دهد، و وی را دچار آزردگی خاطر می کند، و محبت و عشق و علاقه اش را به زن لطمه زده و سست می کند، و آرامش او را سلب می نماید و نهایتاً کار به اختلاف ونزاع می کشد و دردسر ایجاد کرده، گاهی مشکل را به جائی که قابل حل نخواهد بود می رساند، و خدای ناخواسته پای

ص:۱۹۷

طلاق را که مبغوض ترین حلال است به میان می کشد و نظام خانواده را ویران می سازد، و زن را به بی شوهری و شوهر را به تنها شدن از همسر سوق می دهد و اگر دارای فرزند یا فرزندانی باشند، فرزندان را دچار افسردگی و سرانجام گرفتار سردرگمی و فشار عصبی و تیرهبختی می کند! !

زن اگر نسبت به مدیریت درست و صحیح مرد که وظیفه اسلامی و انسانی مرد است تن دهد، و از شوهر در امور عرفی مثبت و مسائل اسلامی و اخلاقی اطاعت کند، و حقوق مرد را رعایت نماید چنان که بر مرد هم واجب است حقوق زن را مراعات کند، و از تدبیر عاقلانه مرد و کارگردانی صحیح او بهره ببرد، سبب یک زندگی پاک و آرام و پر از امنیت و ارزش خواهد شد، و کمک بسیار مهمی برای مرد در جهت فعالیت او در بیرون خانه است، تا بتواند به کسب و کارش برای اداره معیشت خانه و خانواده با خیال راحت ادامه دهد.

رفتار زن به این صورت قطعاً رفتاری عبادت گونه است، و چنین رفتاری موجب کسب پاداش و ثواب اخروی خواهد بود، و چنین روش و برخوردی قطعاً رضایت حق را به سوی زن جلب خواهد کرد.

موضع گرفتن زن در برابر مدیریت و کارگردانی صحیح مرد علاوه بر این که امر ناپسند و خلاف خواسته حق است: اَلرِّجٰالُ قَوّٰامُونَ عَلَی اَلنِّسٰاءِ موجب آزردگی خاطر مرد و رنج باطنی او و اذیت و آزار کشیدن وی از ناهنجاری زن، و احساس هجوم به شخصیت و کرامت اوست.

زن مایه آرامش مرد آفریده شده، اگر مایه به هم زدن این آرامش گردد، بر خلاف طبیعت خلقت خود حرکت کرده و چنانچه سبب ویرانی بنای خانواده گردد از عذاب دنیا و آخرت ایمن نخواهد بود.

ص:۱۹۸

زن مرد آزار از رحمت حق دور، و در گردونه خشم خدا، و به هر صورت ظالم و ستمگر محسوب می شود، و قیامت سختی را برای خود رقم می زند.

از رسول خدا روایت شده است:

«لاـ تؤذی امرءه زوجهـا فی الـدنیا الا قالت زوجه من الحور العین لاتؤذیه قاتلک الله فانما هو عنـدک دخیل یوشک ان یفارقک الینا:» (۱)

هر زنی که همسرش را در دنیـا آزار دهـد، همسر بهشتی اش، در ملکوت عالم می گویـد، او را میازار، خداونـد تو را از میان بردارد، او بـا این آزار تو نزد تو ماننـد یـک بیگـانه است، نزدیک است که از تو جـدا شود و به همسری من درآیـد. و نیز آن حضرت به عایشه فرمود:

«ایما امرءه توذی زوجها بلسانها الاجعل الله لسانها یوم القیامه سبعین ذراعا ثم عقد خلف عنقها. . . .» (۲)

هر زنی که همسرش را با درشت گوئی، و هجوم به شخصـیت او، و پشت هم انـدازی آزار دهـد، خداوند زبانش را در قیامت هفتاد زراع قرار می دهد، سپس به گردنش می بندد! !

و در برابر چنین زنانی نسبت به زنان صالحه و آنان که دنبال رضایت شوهر هستند فرمود:

«ایما امرءه ماتت و زوجها عنها راضی دخلت الجنه:» (۳)

۱- ۱) – سنن ترمذی ۱۱۷۴ و سنن ابن ماجه ۲۰۱۴.

۲- ۲) – روح البیان ج۲، ص ۲۴۸

۳- ۳) – سنن ترمذی باب رضاع ۱۱۶۱.

هر زنی که بمیرد، در حالی که همسرش از او بخاطر رفتار درست و صحیح اش، و کردار انسانی و اخلاقی اش خوشنود و راضی باشد وارد بهشت می شود.

قابل توجه زنان آزاردهنده به همسر

نافرمانی زن از خواسته های به حق شوهر، و ناامن کنند خانه برای همسر، و تن ندادن به کارگزاری و تدبیر مرد، و تلخی ایجاد کردن در محیط خانه، و آزار دادن به شوهر با عمل و رفتار و با زبان، و اصرار برخواسته های نابجا و خارج از قدرت و توان مرد همه و همه بدون شک جنبه معصیت و گناه دارد، گناه و معصیتی که خشم خدا و عذاب قیامت را در پی خواهد داشت، و قطعاً عاقلانه نیست که زنی با آزار دادن به شوهر و سرپیچی از او در ا مور حق، خود را مستحق عذابی کند که برای هیچ صاحب حیاتی قابل تحمل نیست.

لازم می دانم به چند روایت که درونمائی از عذاب قیامت را بیان می کند اشاره کنم.

از ابوبصیر مردی که مورد وثوق و اطمینان حضرت صادق (ع) بوده به سند صحیح روایت شده که می گوید به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا مرا با بیان کردن عذاب الهی بیم ده که دلم به شدت دچار قساوت شده است.

فرمود: ای ابومحمد برای زندگی دور و درازی که زندگی آخرت است آماده باش، زندگی و حیاتی که نهایت و بن بست ندارد، به راستی نسبت به حیات آخرت اندیشه کن، و برای آن توشه مناسب فراهم نما.

به راستی که امین وحی روزی به محضر رسول خدا آمد در حالی که قیافه ای در هم داشت و آثار اندوه در چهره اش آشکار بود، در حالی که پیش از آن هرگاه به نزد پیامبر می آمد خندان و خوشحال می آمد.

رسول خدا فرمود: ای جبرئیل چرا امروز خشمگین و اندوهناک آمده ای؟ عرضه داشت امروز دم هائی را که بر آتش دوزخ می دمیدند متوقف کردند، پیامبر پرسید دم های آتش دوزخ چیست، پاسخ داد ای رسول الهی خداوند فرمان داد که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، اکنون سیاه و ظلمانی است، اگر قطره ای از ضریع که عرق بدن زنان زناکار اهل جهنم است و در دیگ های دوزخ جوشانده می شود و به عوض آب به جهنمیان می خورانند، در آب های اهل دنیا بریزند بناچار همه اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زراع است و بر گردن اهل دوزخ می گذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازند، و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند!!

چون امین وحی این مسائل را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل به شدت متأثر شدند، خداوند مهربان فرشته ای به سوی ایشان فرستاد که: پروردگار به شما سلام می رساند و اعلام می کند که من شما را از این که دچار عذاب شوید ایمن نمودم، بعد از آن هر وقت جبرئیل خدمت آن حضرت آمد متبسم و خندان بود.

آنگاه حضرت صادق (ع) فرمود که: در آن روز اهل آتش به عظمت دوزخ و عذاب خداوند پی می برند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه می شوند، و چون دوزخیان وارد دوزخ شوند، هفتاد سال می کوشند تا خود را به بالای جهنم می رسانند، چون برسند فرشتگان عذاب با گرزهای آهن به سر آنان

می کوبنـد تـا به قعر جهنم درافتنـد، در میـان دوزخ پوست بـدن آنـان را تغییر می دهنـد و پوست تازه بر آنان می پوشاننـد که عذاب بیشتری را بچشند.

سپس حضـرت صـادق (ع) به ابوبصـیر فرمـود: آنچه گفتم برای تـو بس است؟ عرضه داشـتم آری برای من کـافی است. (۱)از امیرمؤمنان (ع) روایت شده: برای اهل معصـیت میان آتش راه های باریک زده اند، و پاهایشان را در زنجیر کرده اند، و دسـت هـای آنـان را به گردنشـان غل نموده انـد، و بر بـدنهایشان از مس گـداخته پیراهن پوشانیـده انـد، و جبه ها از آتش برای آنان بریـده انـد، و در میان عـذابی گرفتارنـد که حرارتش به نهایت رسـیده، و درهای جهنم را به روی ایشان بسـته اند، و هرگز آن درها را نمی گشایند و ابداً نسیمی وارد آن نمی شود، و غمی از آنان بر طرف نمی گردد.

عذابشان پیوسته شدید است، و عقابشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می گردد، و نه عمرشان به سر می آید، به مالک التماس و اسـتغاثه می کننـد که از پروردگارت بخواه به عمر ما خاتمه دهـد و ما را بمیراند، و او در پاسخ گوید: همیشه در این عـذاب خواهید بود. (۲)به سـند معتبر از حضـرت صـادق (ع) روایت شـده است: در جهنم چـاهی است که اهل جهنم از آن به خدا پناه می برند و آن چاه محلّ عذاب هر متکبر جبار و معاند و هر شـیطان متمرد، و هر متکبری است که به روز قیامت ایمان نداشته باشد، و جای هر کسی است که با اهل بیت از در عداوت و دشمنی برآید.

۱- ۱) - تفسیر قمی ۴۳۸- بحار ج۸، ص ۲۸۰ باب ۲۴ حدیث اول.

۲- ۲) - بحار ج۸ ص ۲۹۲.

و فرمود: آن که در دوزخ عذابش از دیگران سبک تر است کسی است که در دریای آتش باشد، و دو نعل از آتش بر پایش قرار دارد، و بند کفشش آتشی است که از شدت حرارت آن مغز سرش چون آب دیگ در جوش و غلیان قرار دارد، و گمان کند که عذابش از همه اهل دوزخ بدتر است در حالی که عذاب او از همه آسان تر می باشد. (۱)۲- آیا تأمین هزینه های زندگی از سوی مردان که این تأمین اغلب با مشقت و زحمت صورت می گیرد، و گاهی برای آنان طاقت فرساست، و مسئله ای است که از طرف خداوند بر آنان به عنوان نفقه واجب و لازم شرعی مقرر شده است، مایه تشریع حق کارگزاری و مدیریت و سرپرستی صحیح آنان بر همسرانشان نباید باشد؟ البته پاسخ فطری و عقلی هر منصفی مثبت است، قطعاً این معنا درست نیست که مردان با کمال رغبت و به عنوان فریضه الهی از عرق جبین و کدّ یمین زندگی زن را در حد لازم اداره کنند آنگاه همه مهار زندگی و طرح و نقشه آن و مدیریت و کارگزاری با سلب اختیارات مرد به دست آنان باشد.

۳- زنانی که در آیه ی شریفه از آنان به عنوان صالحات یاد شده در حقیقت زنانی هستند که به ایمان به خدا و روز قیامت آراسته اند، و تسلیم خواسته های پروردگارند، و در برابر شوهر نرم خو، بردبار، زن زندگی و رعایتکننده حقوق همسر هستند، و این حالات و ارزش ها که عناصر شخصیتی آنان را ساخته سبب شده قانتات یعنی مطیعان همسران باشند، و با اطاعتشان در برنامه های حق و امور مثبت، و کارهای پسندیده برای همسران تولید آرامش کنند، و رضایت آنان را جلب نمایند، و نگذارند تلخی وارد زندگی گردد، و مردانشان از طرف آنان به اندوه و غصه و فشار عصبی دچار شوند، و چنین زنانی حافظات للغیب هستند،

۱- ۱) - تفسیر قمی ص ۵۸۵.

یعنی در غیاب شوهران به حفظ حقوق آنان، حقوقی که از مردان از جانب خدا به عهده آنان است و نیز حفظ اسرار شوهران پای بندند، و در این زمینه نمی گذارند حقی پایمال گردد، یا سرّی فاش شود، آنان زنانی هستند که خود را در غیبت طولانی شوهران حفظ می کنند، و از خیانت به بستر شوهر با قدرت ایمان و تقوا اجتناب می نمایند، و از اموال شوهران به شدت مراقبت کرده، نمی گذارند هزینه غیر ضروری بر مرد تحمیل شود.

دقیقاً سلامت عرصه زندگی و نظام خانواده، و برپائی صحیح امور حیات، مرهون مدیریت درست مرد، و تأمین مخارج و معیشت زن و فرزند از سوی او، و اطاعت و حفظ حقوق شوهر از جانب زن است.

اگر به این حقایق و سفارشات حضرت حق به زن و شوهر عمل شود از نزاع و کشمکش جلوگیری می شود و پای خطرناک اختلاف به میان نمی آید، و سلامت خانواده تهدید نمی شود، و زندگی به صورتی که خدا می خواهد تداوم می یابد.

۴- زنی که به عللی غیر شرعی، و با اقامه کردن مسائلی غیر منطقی، و بر اساس غلبه احساسات بی ریشه، و نهایتاً بخاطر تکبر در برابر حق، حقوق واجبه و حقه شوهر را رعایت نکند و از اطاعت او در امور لازم سرپیچی نماید، و خانه و زندگی را به آشوب بکشد، و امنیت و آرامش را به هم بزند از نظر قرآن ناشزه محسوب می شود، ناشزه در لغت به معنای سرکشی و سرپیچی است، کاری که پسند خدا و عقل نمی باشد، و موجب تضییع حقوق شوهر است.

خداوند برای خاموش کردن شعله ی نشوز پیشنهاد به شوهر داده، که باید به ترتیبی که قرآن مجید نظم داده به کار گرفته شود، و شوهر باید دقت کند که به همان ترتیب قرآن عمل نماید:

۱- موعظه و نصیحت.

۲- دوری از همخوابگی.

۳- تنبیه بدنی.

مردانی به این حقیقت باید توجه داشته باشند که آشکار شدن نشانه های نشوز، مجوز برای به اجرا گذاردن سه مسئله بیان شده در آیه شریفه است، اما اگر هیچ نشانه ای بر نشوز وجود نداشته باشد، مرد مطلقاً حق آزدن همسر خود را که همسری شایسته و قانت و حافظ حقوق است ندارد، و اگر بی علت شرعی و منطقی به آزار زن دست یازد مرتکب ستم شده، و آلوده به معصیت و گناه گشته، و خود را در معرض خشم حق قرار داده است.

۱- نصیحت با زبانی نرم، و همراه با کلماتی زیبا، و با هزینه کردن عاطفه و محبت به هنگام موعظه و بیم دادن به زن از عاقبت سوء نشوز، ممکن است در روحیه زن اثر بگذارد، و او را از مدار زشت نشوز خارج کند، و به گردونه اطاعت از شوهر بازگرداند، و آرامش روحی و امنیت خاطر برای مرد فراهم گردد، البته در این زمینه امید به اصلاح مجوز موعظه و نصیحت یا ترک هم خوابگی و تنبیه بدنی است.

اگر زن ثابت کند که نمی خواهد با شوهر ادامه زندگی دهد، و مصّر به جدائی است، و در گردونه لج بازی و کینه توزی قرار گرفته، باید مرد از نصیحت و ترک هم خوابگی و تنبیه بدنی چشم بپوشد، و خود را بیهوده معطّل بازگرداندن زن به زندگی نکند، و خود را در معرض ستم او قرار ندهد.

۲- ترک هم خوابگی نسبت به زنی که علاقه مند به ادامه زندگی است، و شوهر خود را دوست دارد، تدبیری است که به عاطفه و احساس زن زخم می زند، و ممکن است تحمل نکند، و از شوهر عذرخواهی کرده از نشوز و عدم

اطاعت از همسرش دست بردارد، و به آغوش زندگی آرام بازگردد، و خواسته های به حق شوهر را تأمین نماید.

۳- در سطور گذشته بنابر روایات خاطرنشان شد که زنان اصالتاً امانات الهی و مایه سعادت و خوشبختی و عامل خداوند کنار همسر و ریشه آرامش دل ها و نسل های پاک، و بستر ملکوتی برای به وجود آمدن فرزندان صالح و شایسته هستند.

آیا چنین عناصر با ارزش را آزادانه و بدون شرایط لازم، و خارج از حدود مقررات الهی می توان تنبیه کرد، آیا کبود کردن و مجروح ساختن اندام آنان ظلم و ستم نیست، آیا اسلام شکستن دل های رئوف و نازک این فرشتگان زمینی را تجویز می کند؟ !

بیائید جمله ی وَ اِضْرِبُوهُنَّ را در آیه ی شریفه با روایات وارده از پیامبر و اهل بیت که معلمان قرآن و آگاهان به مفاهیم کتاب خدا، و عالمان به حدود مسائل هستند نگاه کنیم، من با ذکر یک مقدمه به تحلیل وَ اِضْرِبُوهُنَّ می پردازم.

اما تنبیه زنان بالذات، و زدن آنان با تجویز غضب و خشم و عصبانیتی که به مرد به خاطر بی گذشتی و کمگذشتی دست می دهد امری حرام و ظلمی فاحش، و عملی ضد انسانی است.

از رسول خدا روایت می کنند که با زدن زنان به شدت مخالف بوده:

«انه نهی عن ضرب النساء من غیر واجب:» (۱)

۱- ۱) - مستدرک ج ۲ ص ۵۵۰.

آن حضرت از زدن زنان مگر آنجا که چاره ای از آن نباشد، آن هم زدنی که کمترین زیانی به زن وارد نکند، نهی اکید فرموده است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایضرب احدکم المرءه ثم یظل معانقها:» (۱)

آیا کسی که از شما همسرش را می زند، سپس او را در آغوش می گیرد؟

رسول الهی با کمال تعجب این پرسش را مطرح می سازد که چه اندازه بی شرمی و بی حیائی است که کسی همسرش را بزند و سپس با او آمیزش نماید، این برخورد در حقیقت مصداق کوسه و ریش پهن است! !

امیرمؤمنان می فرماید:

«العاقل یتعظ بالادب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» (۲)

روش تربیتی انسان ها باید مؤدبانه و همراه با آداب اخلاقی و رفتار شرعی و انسانی باشد، ولی روش تربیتی و آرام کردن حیوانات از طریق زدن میسر است آن هم زدنی که جنبه ی ظلم به حیوان نداشته باشد، مردانی که به کمترین بهانه ای که ابداً مجوز زدن نیست زنان را به باد کتک و مشت و لگد می گیرند، آیا آنان را جزء انسان ها و عاقلان نمی دانند؟ !

از رسول خدا روایتی مهم به این مضمون رسیده است:

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۱۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ی ۳۱.

«انی اتعجب ممن یضرب امرءته و هو بالضرب اولی، لا- تضربوا نسائکم بالخشب فانه فیه القصاص ولکن اضربوهن بالجوع و العری حتی تریحوا فی الدنیا و الآخره:» (۱)

در شگفتم از شوهری که همسرش را می زند، در حالی که خود او به کتک خوردن سزاوارتر است.

هان ای مسلمانان زنانتان را با چوب مزنید که موجب قصاص است، چنانچه در زدن آنان در آخرین مرحله ی لازم مجبور شوید، با سخت گیری در غذا و لباس آنان را از نشوز مانع شوید، این روش به سود شما در دنیا و آخرت است.

شخصی از رسول الهی از حقوق زنان پرسید، حضرت فرمود:

«ان لا یضرب وجهها و لا یقبّحها:» (۲)

به رویش نزدند و با او با ترش روئی برخورد نکند.

رسول خدا فرمود:

«الا اخبرکم بشر رجالکم؟ فقلنا بلی فقال. . . الضارب اهله و عبده:» (۳)

شما را به بدترین مردانتان خبر دهم؟ گفتیم آری فرمود: آن که همسر و کارگرش را بزند.

با توجه به این روایات مردان مجاز نیستند هر زنی را بزنند، تا جائی که موعظه اثر می بخشد باید موعظه کنند، و در صورتی که موعظه نقشش را ایفا

۱- ۱) - سفینه البحار ج ۲ ص ۵۸۶.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۲۷.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۸.

نکنـد بایـد از طریق ضـربه به عواطف و احساسات که همان دوری از بستر اوست وارد شد، و بعد از آن چنانچه جای گذشـت باشـد باید از او گذشت کرد و راه عفو و بخشـش را در پیش گرفت، اما اگر زمینه شـرعی برای زدن باشد اولاً چه زنی را باید زد، و ثانیاً چگونه و به چه کیفیت باید زد؟

گروهی از زنـان هسـتند که برای حقوق شوهر، و چهـارچوب خـانه احترام قایـل نیسـتند، و در تـأمین نیازهای عاطفی و جنسـی همسـر کوتـاهی می کننـد، و اصـرار و پافشـاری دارنـد که بـدون اجـازه ی شوهر از خانه خارج شونـد و به هر مجلسـی اعم از عروسـی و عزا و مجـالس عیش و نوش زنانه برونـد، کمبود اخلاقی و عاطفی دارنـد، و به صـفا و محبت و صـمیمیت عرصه ی خانه لطمه می زننـد و با دخالت های نابجای خود، و خواسـته های نامعقولشان شوهران خود را زیر فشار عصبی قرار می دهند، این گروه از زنـان اگر بـا تنبیه آن هم برابر بـا مقررات شـرعی و توضـیحاتی که از پیامبر و اهل بیت برای روشن شـدن جمله وَ اِضْرِبُوهُنَّ رسیده، به چهارچوب رعایت حقوق شوهر، و اطاعت از خواسته های منطقی او برگردند، باید تنبیه شوند.

درباره ی چنین زنانی که ضد صالحات و قانتات حافظات للغیب عمل می کنند و روشـی بسیار متفاوت با آنان دارند پیامبر می فرماید:

«شر الاشیاء المرءه السوء:» (۱)

بدترین چیزها زن ناسازگار است.

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۴۰.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اغلب الاعداء للمؤمن زوجه السوء»

پرزورترین دشمنان برای مؤمن همسر ناسازگار است.

در نگاه قرآن و حدیث و فقه اهل بیت، به اینگونه زنان ناشزه می گویند، که ریشه ی آن از غرور و خود برتربینی آنان سرچشمه می گیرد و نهایتاً این گروه استثنائی که در میان زنان با ایمان تعدادشان کم است از شوهران خود پیروی نمی کنند، و زندگی را بر مردانشان تلخ و ناگوار می سازند، و برخی از آنان دچار اختلال روانی نیز هستند، و همیشه دوست دارند قانون شکنی کنند و بر شوهران خود سلطه داشته باشند و از این روش غیر اخلاقی خود هم متأسفانه لذت می برند، و در این زمینه به زنان آرام، متواضع، مطیع شوهر فخرفروشی هم می نمایند!

اسلام راه بیدار کردن این زنان، و بازگشتشان را به زندگی سالم و درست را در این سه موضوع می داند: نصیحت، دوری کردن از بستر، زدن

چه راه و روش منطقی و درستی، خداوند مهربان برای بازگرداندن زن به کرامتش و این که برابر با ریشه ی آفرینشش مایه ی آرامش همسر شود فرمان می دهد در مرحله ی اول زنان ناسازگار را با نصیحت و موعظه راهنمائی کنید و عواقب وخیم حرکات نامناسب آنان را که ممکن است موجب از هم گسستن زندگی شود و به او و به شوهر و به فرزند خسارت وارد آورد، دوستانه و با لحنی پر از عاطفه و محبت تذکر دهید، و اگر از نظر روانی ناآرام هستند آنان را با قواعد روانی و اخلاقی مداوا کنید و تا زمانی که از طریق نصیحت و موعظه می توانید به وضع ناهنجار او خاتمه دهید از راه قهر و خشونت وارد نشوید، اگر زن حق را نپذیرفت و از راه منطقی را تسلیم نشد، خداوند دستور سخت تری را

با استفاده از عوامل عاطفی صادر می کند و می گوید بستر او را ترک کنید و زن را از جهت عاطفی متأثر سازید، زیرا تحمل ترک بستر برای زنان از نظر روانی فوق العاده دشوار است، و اگر به شوهران خود میل و رغبت داشته باشند با این مبارزه منفی از ناسازگاری دست برداشته در راه درست و صحیح قرار می گیرند.

در یکی از روزنامه های خبری آمده بود: یک دختر روسی خودکشی کرده بود، در نوشته ای که از او باقی مانده نوشته بود، هنوز مردی مرا نبوسیده است بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست. (۱)این واقعه این موضوع را تأیید می نماید که زنان دارای عواطف جنسی زیاد می باشند، از نظر پناهگاه به وجود شوهران خود نیازمندند، ترک بستر آنان گرچه در زمان کم، آنان را در فشار روانی سخت قرار می دهد، چنانچه این دو مرحله جواب نداد و در اصلاح زن ناسازگار اثر نگذاشت، نوبت به مرحله ی سوم که تنبیه بدنی است آن هم با حفظ شرایط لازم می رسد.

قرآن و روایات و عقل سالم و قوانین موضوعه در برخی از ملت ها این تنبیه اصلاحی را تأیید می نمایند، زیرا زنان استثنائی که با حرکات دور از عقل و منطق کانون عشق و صفای خانواده را به آشوب می کشانند، و نظم و هم آهنگی آن را به هم می ریزند، و افکار شوهرانشان و اعضاء خانواده را مشوش می نمایند، و از این طریق نظام خانواده و اجتماعی اسلام را منحرف می سازند، اشخاصی متخلف و قانون شکن محسوب می شوند و نباید دارای حاشیه امن باشند و لازم است کیفر

۱- ۱) - نظام حقوق زن ص ۱۸۲.

کردار خود را ببینند، و این روش یعنی به کیفر رساندن متخلفان و قانون شکنان در همه سرزمین های جهان معمول و متداول است، و افراد متخلف را در هر زمینه ای تنبیه و مجازات می کنند، و تنبیه زنان متخلف و قانون شکن هم قطعاً نباید از این قانون عمومی و حاکم بر همه ی ملت ها مستثنی باشد.

رسول خدا تنبیه چنین زنانی را فقط به قصد اصلاح به نیت انتقام آن هم با حفظ حدود مسئله که منجر به خراش و پارگی گوشت و سیاه شدن بدن، و شکستن استخوان و سبب از کار افتادن عضو شود نگردد.

«اضربوا النساء علی تعلیم الخیر:» (۱)

زنان ناسازگار را فقط به قصد اصلاح و تعلیم مسائل مثبت، و یاد دادن برنامه ی خیر تنبیه کنید.

عبدالله بن عباس ظاهراً از رسول خدا روایت می کند:

«فأن رجعت و الا ضربها ضرباً غیر مُبْرَحٍ:» (۲)

اگر زن به سازگاری با شوهر، و اطاعت از او برگشت به او کاری نداشته باشید و اگر تسلیم حق نشد او را به گونه ای تنبیه کنید که گوشت و استخوانش آسیب نبیند.

۵- چنان که حاکم شرع، و بزرگان و ریش سپیدان خانواده از عداوت و کینه و جدائی میان زن و شوهر، البته زن ناسازگار بترسند باید در چهارچوب خانه دادگاهی به دور از قوانین پیچیده به قضاوت حکمی از خانواده ی شوهر، و حکمی از خاندان زن تشکیل شود، و به وسیله ی این دو با رعایت بی طرفی و حفظ حقوق

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۳ ص ۴۴.

طرفین به نیت اصلاح میان زن و شوهر حکم لازم داده شود، و زن و شوهر خود را موظف بدانند که از حکم آن دو قاضی خانواده و دلسوز پیروی کنند، یقیناً اگر دو حکم قصد اصلح میان آن دو را باشند خداوند آنان را در انشاء حکم مؤثر هدایت خواهد فرمود، و نزاع خانوادگی پایان می پذیرد، و آرامش به زن و شوهر بازمی گردد، و سفره ی نزاع برچیده می شود.

زن شایسته و هماهنگ با شوهر

منظور از زن شایسته و هماهنگ با شوهر زنی است که درونش در حد خودش منور به ایمان به خدا و روز قیامت، و باطنش آراسته به حسنات اخلاقی و ظاهرش افق طلوع عمل صالح است.

بدون شک چنین زنی از با ارزش ترین نعمت های خدا در کنار مردان است.

در روایتی همسر شایسته و نیکوسیرت منشأ همه ی خوبی ها و خوشبختی ها معرفی شده است. (۱)براساس معارف اسلامیه همسر صالح و شایسته مایه زندگی، و بستر آرامش دلها و اصلی برای سعادت و خوشبختی است.

از رسول خدا روایت شده است:

«من سعاده المرء الزوجه الصالحه:» (۲)

از جمله خوشبختی های انسان، همسر آراسته به صلاح و درستی است.

از پیامبر اسلام روایت شده که خداوند فرمود:

۱- ۱) - روضه المتقین ج ۸ ص ۹۳.

۲- ۲) - کافی ج ۵ ص ۳۲۷.

«اذا اردت ان اجمع للمسلم خیر الدنیا و الآخره جعلت له. . . . زوجه مؤمنه تسره اذا نظر الیها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله:»

هر گاه بخواهم همه ی خوبی های دنیا و آخرت را برای مسلمانی جمع کنم، همسر شایسته ای را نصیب او می کنم که هر زمان به او نظر کند خوشحال شود، و چنانه شوهر برای مدتی از او غایب گردد از عفت و ناموس خود و اموال شوهرش حفاظت نماید.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«اذا اراد الله بعبد خیراً الهمه فاصلح له زوجته:» (۱)

هر گاه خداوند خیر عبدش را بخواهد، آن خیر را به دل او می اندازد، و همسر شایسته نصیب او می کند.

و از رسول با کرامت اسلام روایت شده است:

«ما استفاد امرء فائده بعد الاسلام افضل من زوجه مسلمه تسر اذا نظر الیها، و تطیعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله:» (۲)

مردی پس از اسلام بهره ای برتر از همسر شایسته نصیبش نشده، چون به او نظر کند مسرور گردد، و هنگامی که به او فرمان دهد به اطاعت برخیزد، و چون از او غایب گردد عفت وجودش را از نامحرمان و مال شوهر را از اسراف و دستبرد حفظ نماید.

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۳۲۰.

۲- ۲) - مکارم الاخلاق ۲۰۰.

خدیجه ی مرضیه، فاطمه ی زهرا، زینب کبری، رباب همسر حضرت حسین از نمونه زنانی هستند که زنان امت می توانند همه شئون آنان الگوی خود قرار داده، و از آنان در همه ی مراحل زندگی درس و سرمشق بگیرند.

آخرین روایت این باب را هم که یکی از مهم ترین روایات مکتب اسلام است ملاحظه کنید:

مردی به محضر رسول خدا آمد و گفت: من همسر شایسته ای دارم که هنگام ورودم به خانه از من استقبال می کند، و زمان بیرون رفتنم مرا چند قدم مشایعت می نماید و چون دچار اندوه و غصه گردم با مهر و محبتش اندوه و غصه مرا برطرف می کند، رسول خدا با یک دنیا لطف و مهربانی به آن مرد فرمود:

«بشرها بالجنه و قل لها انک عامله من عمال الله و لک فی کل یوم اجر سبعین شهیداً:» (۱)

او را به بهشت مژده ده، و به او بگو تو یکی از کارگزاران خدائی، و هر روز معادل هفتاد شهید دارای پاداشی.

زن و شوهر با رفتارهای درست و محبت های متقابل می توانند عشق و علاقه به یکدیگر را افزون کنند، و عرصه ی زندگی را صفا دهند، و با رعایت حقوق یکدیگر و حقوق فرزندان به خیر دنیا و آخرت برسند. (۲)

۱- ۱) - مکارم الاخلاق ص ۲۰۰.

۲- ۲) - مسائل ازدواج ۲۸۱.

تفسیر آیه ۳۶

اشاره

وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اَلْجٰارِ ذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْجٰارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً.

خدا را عبادت کنید، و چیزی را در هیچ مورد شریک او قرار ندهید، و به این طوایف و افراد نیکی نمائید:

پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، از کار افتادگان، همسایه ی نزدیک، و همسایه ی دور، و هم نشینان و همراهان، و از راه ماندگان، و خدمتکاران که در تصاحب ملکی شما هستند، یقیناً خداوند متکبر خودستا را دوست ندارد.

شرح و توضیح

در رابطه با عبادت و بندگی، و مسئله ی بسیار خطرزای شرک، و احسان به پدر و مادر، و اقوام و یتیمان و از کار افتادگان و از راه ماندگان و کنیزان و بردگان در ضمن آیات سوره ی حمد و آیه ۱۷۷ سوره ی بقره، و آیات مربوط به توحید و شرک مشروح و گاهی بسیار مفصل بحث شد.

آنچه به نظر می رسد تا حدی شرح و توضیح آن لازم است سه مسئله است: همسایه، و همنشین و همراه، کبر و خودپسندی.

ص:۲۱۶

همسایه

از آنجا که اسلام می خواهد امت اسلامی با یکدیگر رابطه داشته باشند، و به وضع همدیگر رسیدگی کنند، و کمبود و خلأهای زندگی یکدیگر را برطرف نمایند، و مشکلات میان خود را حل نمایند همه را مسئول هم دیگر دانسته و به همگان لقب راع داده است:

رسول خدا می فرماید:

«کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته:»

همه شما را چون چوپان می دانم، و همه ی شما نسبت به رعیتش در پیشگاه خدا مسئول است.

بر اساس این امور به رعایت حق همسایگان نزدیک چه از نظر مکانی و چه از نظر دینی، و همسایگان دور چه دور مکانی و چه دور معنوی و فرهنگی سفارش نموده است.

از رسول خدا روایت شده است:

«الجیران ثلاثه: جار له ثلاثه حقوق: حق الجوار، و حق القرابه، و حق الاسلام، و جار له حقان: حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق الجوار، المشرک من اهل الکتاب:» (۱)

همسایگان سه طایفه اند: همسایه ای که از او بر عهده ی انسان سه حق است: حق همسایگی، حق خویشاوندی، و حق اسلام.

و همسایه ای که دارای دو حق است: حق همسایگی، حق اسلام.

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۵ ص ۸۳.

و همسایه ای که دارای یک حق است و آن مشرک از اهل کتاب است.

حق آنـان به این است که از آنـان دیـدن شود، به وقت بیمـاری عیـادت گردنـد، به هنگام گرفتاری از آنان رفع گرفتاری شود، چون پولی قرض خواستند به آنان پرداخت گردد، چون حاجتی خواستند، حاجت آنان برآورده شود.

به راستی در کجای دنیا چنین فرهنگی را سـراغ داریـد، که اینگونه به رعایت حقوق همسایگان سـفارش کرده باشـد، و اصولاً برای آنـان حقوق واجبه قائل باشـد، مسـئله ی همسایه و حق او در فرهنگ اسـلام و آئین اهل بیت تا جائی است که امیرمؤمنان دقایقی مانده به شهادتش و لحظاتی مانده به از دنیا رفتنش به دو فرزندش حسن و حسین و همه ی فرزندانش و همه ی کسانی که نهایتاً وصیتش به آنان می رسد اکیداً درباره ی همسایگان سفارش و وصیت می کند و می فرماید:

پیـامبر پیوسـته مـا را به همسایگـان سـفارش کرد، تـا جـائی که مـا گمـان کردیم همسایه از ما ارث می برد. (1)در هر صورت همسایه چه مسلمان و چه غیر مسلمان از همسایه اش توقع احسان و نیکی و تفقد و رعایت حال دارد، و این توقع امری فطری و انسانی است که خداوند بر اساس آن حقوق معینی را از همسایه بر همسایه قرار داده است.

در کتـاب بـا ارزش ثواب الاعمال شـیخ صـدوق عناوینی را در رابطه با حقوق مؤمن بر مؤمن یا حقوق انسان بر انسان می بینیم که نشاندهنده ی نگاه الهی اسلام به مردم است و برای هر یک از عناوین روایاتی مهم ذکر شده است.

۱- ۱) - نهج البلاغه.

ثواب خوشحال نمودن مؤمن، ثواب آن که از مؤمنی رفع گرفتاری کند، ثواب سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن، ثواب قرض الحسنه به مؤمن، بخشیدن بدهی مؤمن تهیدست، ثواب برآوردن حاجت مؤمن، ثواب رفتن به ملاقات مؤمن و مصافحه و معانقه با او، یاری دادن به مؤمن. . . . . که همه ی این عناوین شامل همسایگان نزدیک و دور می شود.

هم نشین و همراه

صاحب به جَنْب از نظر لغت و اصطلاح به کسی گفته می شود که رفیق و مصاحب و در کنار انسان باشد، چه در حضر، چه در سفر، چه در اقل اوقات، چه در اغلب اوقات، که از نظر اسلام لازم است حقوق اسلامی و انسانی او که در عناوین کتاب ثواب الاعمال آمده رعایت شود.

در زمینه معاشر و رفیق و مصاحب این فقیر کتاب مفصلی به عنوان معاشرت تدوین کرده ام، که به لطف خداوند چندین بار چاپ شده، عزیزان برای معرفت به موضع اسلام درباره ی رفیق حضر و سفر می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

در حدیثی از رسول خدا درباره ی رفیق چه در حضر چه در سفر آمده:

«ما اصطحب اثنان الا کان اعظمها اجرا و احبهما الی الله عزوجل ارفقهما بصاحبه:» (۱)

رفیق و معاشر و همنشین و همسفر نیست، مگر آن که محبوب ترین آنها در پیشگاه حق و مأجورترین آنان از نظر پاداش آن کس است که رفق و مدارایش با رفیق و همراه خود بیشتر باشد.

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۶۶۹.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«المروه مروتان، مروه الحضر و مروه السفر. . . . و اما مروه السفر فبذل الزاد و المزاح فی غیر ما یسخط الله و قله الخلاف علی من صحبک و ترک الروایه علیهم اذا انت فارقتهم:» (۱)

جوانمردی دوتاست، یکی در سفر و دیگر در حضر، جوانمردی در سفر آن است که از توشه ی وزادت به هم سفران و دوستانت بذل کنی و با شوخی در غیر آنچه خدا را به خشم می آورد آنان را شاد و مسرور نمائی، و با رفیق همسفر مخالفت نکنی و چون از آنان جدا شوی چیزی که به زیان آنان است پشت سرشان نگوئی.

رفیق هم سفر

حضرت صادق (ع) می فرماید: روزی امیرمؤمنان با مردی یهودی رفیق راه شد، یهودی پرسید شما ای بنده ی خدا به کجا می روید؟ حضرت فرمود: قصد کوفه دارم، هنگامی که سر دو راهی رسیدند و یهودی جدا شده راه خویش را در پیش گرفت، دید هم سفرش به دنبال او می آید، یهودی گفت: آیا شما قصد کوفه نداشتید؟ فرمود چرا قصد کوفه داشتم، گفت راهی که با من می آئی راه کوفه نیست، فرمود: می دانم گفت: با این که راه کوفه را می دانی چرا از آن منحرف شده ای؟ حضرت فرمود: این کار را به قصد تکمیل حق رفاقت انجام دادم. که مرد هنگامی که رفیقش از او جدا می شود، چند قدمی لازم است با وی رفته و او

۱- ۱) - بحار.

را بدرقه نماید، این برنامه ای است که رسول خدا ما را به آن فرمان داده است، یهودی گفت فرمان رسول خدا است، حضرت فرمود: آری یهودی گفت: آنان که پیرو رسول خدا شدند به خاطر این روش پسندیده است، اکنون من گواهی می دهم که بر دین تو هستم، و اسلام را قبول نمودم، و در این گیر و دار بود که امیرمؤمنان را شناخت! (۱)

کبر و خودپسندی

در رابطه با کبر و خودپسندی مطالب آموزنده ای در ضمن آیات سوره ی بقره نگاشته شد، در این زمینه به یکی دو نکته اشاره می کنم:

مختال اسم فاعل از باب افتعال و از ماده ی خیل است، و خیل و خیال صورت و حالت مخصوصی است، که در ذهن یا در خارج شکل بگیرد، و مفهوم تکبر و تبختر و عجب و ظن و وهم و غیر اینها از مصادیق این معناست، و نهایتاً خیل هر صورتی است که در نزد انسان متشکل شده و واقعیتی نداشته باشد، و خداوند بزرگ هرگز چیزی را که واقعیت ندارد و حق نباشد دوست ندارد، زیرا آنچه ضد حق باشد باطل است، و از مصادیق باطل افتخار کردن است، و معنای فخر عبارت است از ادعا کردن فضیلتی که ممتار و برجسته باشد در برابر دیگران، و این فخرفروشی و خودستائی و احساس بزرگ منشی از صفات بسیار زشت است، و این امور بی واقعیت نتیجه صفت اختیال است که انسان را وادار می کند خودش را با صورت و نقشه ی فکری ممتاز و برجسته

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۶۷۰.

ببیند، و به دنبال آن دعوی برتری کند، این دو صفت یعنی اختیال و افتخار در برابر بندگان حق مانع عبادت و بندگی، و عامل توقف دادن فرمان و اعبدوا الله در عرصه ی حیات است. (۱)طبرسی عالم بزرگ شیعه و مفسر کم نظیر قرآن می گوید: این آیه، فراز جامعی است که بیان ارکان اسلام را عهده دار است، آیه مردم را به ارزش های اخلاقی آگاه می سازد، کسی که در این آیه آن چنان که باید تدبر کند، و آن طور که شایسته است پند بگیرد، او را از کثیری از مواعظ بلیغان بی نیاز می کند، و وی را به بسیاری از علوم دانشمندان هدایت می نماید.

۱- ۱) - تفسیر روشن ج ۵ ص ۳۷۱ با اندکی تصرف در عبارات.

تفسیر آیه ۳۷-۳۸-۳۹

اشاره

اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً.

وَ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ اَلنّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ اَلشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً.

وَ ما ذا عَلَیْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اَللّهُ وَ کانَ اَللّهُ بِهِمْ عَلِیماً.

آنان که از انفاق اموالشان در راه خدا بخل می ورزند و مردم را هم به بخل ورزی فرمان می دهند، و بخاطر بخلشان آنچه را خدا از ثروت و مکنت به آنان داده از دید مردم پنهان می نمایند کافرند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده ایم.

و آنان که اموالشان را از روی ریا و خودنمائی انفاق می کنند و به خدا و روز قیامت ایمانی اصیل و ریشه دار ندارند شیطان همدم آنان است، و هر کس شیطان قرین و همدمش باشد، بداند بد همدمی است.

آنان را چه خسارت و زیانی بود اگر به خدا و روز قیامت ایمان می آوردند، و از آنچه خدا به آنان عنایت کرده انفاق می کردند؟ و خدا همواره دانای به آنان است.

شرح و توضیح

ص:۲۲۳

مسـائلی که در این آیـات مطرح است عبارت است از بخل ورزی که در رابطه با آن در آیه ۱۸۰ سوره آل عمران بحث شد، و فرمـان دادن به مردم که نسـبت به هزینه کردن اموالشـان بخـل بورزنـد، که در رابطه بـا این مسـئله در آیات مربوط به یهود در سوره ی بقره که مردم و هم کیشـان خود را دعوت به منکر و زشتی می کننـد مطـالبی به میان آمـد، و کتمان فضل خـدا که از زشت ترین امور است در آیات مربوط به کتمان حق و حقیقت و نعمت الهی در سوره بقره حقایقی ذکر شد، عذاب این دسـته از مردم در ضمن سطور گذشته در دو سوره بقره و آل عمران و بخشی از آیات گذشته سوره نساء رقم زده شد.

بخل ورزان بدبخت، که شـقاوت دنیا و آخرت خود را به دوش می کشـند از احسان به پدر و مادر، و اقوام و ایتام و مساکین و همسایه نزدیک و همسایه دور، و رفیق سـفر و حضـر و از راه مانـده و نیکی به بردگان به خاطر این صـفت زشت به محرومیت نشسـته اند، و از نیکی به این طوایف و افراد که از اعظم عبادات است و نیز پاداش عظیم آن بازمانده اند، راستی این چه صفت پلیـد و زشـت و مخربی اسـت کـه دارنـده اش را وادار می کنـد کـه دیگر مردم را کـه از ثروتی قابـل هزینه کردن در راه خـدا برخوردارند با زبان بازی و سفسطه به بخل دعوت کنند! !

البته کیفر این حیوان صـفتان و جمعیتی که دلی چون سـنگ دارند و از رحمت و مهرورزی به مردم دریغ می ورزند جز عذاب خوارکننده نباید باشد.

انفاق ریاکارانه که محصول بی ایمانی به خدا و آخرت است در حقیقت هم قرینی با شیطان است، شیطانی که بد قرینی است.

ص:۲۲۴

در رابطه با انفاق و عبادت مخلصانه و دور از ریا و به ویژه درباره شیطان در آیات اوائل سوره حمد و سوره بقره چون آیه ۳ و آیه ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ بحث بسیار مشروح و مفصلی گذشت.

بخیل که محروم از فیوضات ربانیه است، چنانچه در زندگی اش مقتضی انفاق پیش آید، و از آن چاره ای نداشته باشد، از روی ریا انفاق خواهد کرد، و دست به این عمل شیطانی خواهد زد، عملی که هیچ پاداش و مزدی ندارد، بلکه چنین انفاقکننده ای از گردونه محبت حضرت حق خارج، و خداوند به او نظر رحمت نخواهد داشت.

خداوند به ظاهر و باطن همه مردم آگاه است و می داند چه کسی عبادت مخلصانه، و چه کسی کار ریا کارانه انجام می دهد.

مخلص را گرچه عملش اندک باشد پاداش عظیم می دهد، و ریاکار را اگر چه عملش بزرگ و چشم گیر باشد به کیفر می رساند.

ص:۲۲۵

تفسیر آیه ۴۰-۴۱-۴۲

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً يُضٰاعِفْهٰا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً.

فَکَيْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِيداً.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا اَلرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ اَلْأَرْضُ وَ لاٰ يَکْتُمُونَ اَللّٰهَ حَدِيثاً.

مسلماً خدا به اندازه وزن ذره ای به احدی ستم نمی کند، و اگر هم وزن آن ذره کار نیکی باشد آن را دو چندان می کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می دهد.

پس چگونه است حال مردم هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است بر اعمالشان] بیاوریم و تو را بر آنان [که امت تو هستند] گواه آوریم؟

در آن روز کسانی که کفر ورزیده اند، و از رسول نافرمانی کرده اند، آرزو می کنند ای کاش با زمین یکسان می شدند، و در آن بازار محاسبه اعمال، هیچ سخنی را از خدا که در دنیا درباره قرآن و پیامبر به باطل و ناروا می گفتند نمی توانند پنهان کنند.

شرح و توضیح

۱- در رابطه با ظلم که به معنای تجاوز از حدود و کاری ضد عدل است در آیات سوره بقره و آل عمران مطالبی نگاشته شد، در این بخش به نکته ای مهم اشاره

می کنم و آن نکته این است که ظلم به معنای تجاوز و ستم به غیر و به مال و منال و آبروی دیگری است، آن که گرچه به صورت اعتبار مالک هویت و حیثیت و ثروت و مکنت و آبروی خود است، و با دیدن ظلم و ستم به مالکیت و مکنت و مال و ثروت و آبرویش زیان وارد شود، و چنین مسئله ای درباره حضرت حق مطلقاً تصور ندارد، زیرا همه هستی و تمام آفرینش با همه مخلوقات بزرگ و کوچک و ریز و درشت و پیدا و پنهانی که در آن هستند مملوک و برده و بنده ی اویند، و در محضر حضرتش از هیچ ملک و مال و منال و مکنت و هویتی برخوردار نیستند، و هر گونه تصرفی از جانب او در هر مملوکی نسبت به هر چیز آن مملوک تصرفی مالکانه از جانب او در ملک خودش می باشد، و در حقیقت از جانب او تصرف در ملک غیر معنا و مفهوم ندارد.

بنابراین آیه شریفه که در جمله اولش می گوید: یقیناً خدا به وزن یک ذره ظلم و ستمی نمی کند، حقیقتی مسلم و واقعیتی درست است، او تصرفش در مملوکش عالمانه و حکیمانه و عادلانه و بر اساس مصلحت است، گرچه کیفیت تصرف او به نظر ما عقلی نیاید، این محدودیت عقلی ما و جزئی بینی ما و انحراف در اندیشه ما، و ناآگاهی ما از حقایق به ویژه صفات حضرت اوست که ما را در قضاوت نسبت به فعل او که در حقیقت تجلی اسماء و صفات اوست به اشتباه می اندازد و گاهی برخی از افراد ما را به دایره ابلیسی افترا و تهمت به حق کشانده، فعل حکیمانه و عالمانه اش را جاهلانه به تحقیق ظلم از جانب او نسبت می دهیم!

او کریمی است که کرمش بی نهایت، و محسنی است که احسانش نامحدود، و کانون مهر و رحمتی است که مهر و رحمتش بی حساب و بی اندازه است، و به همین خاطر در بخش دوم آیه شریفه می فرماید: اگر هم وزن یک ذره کار نیکی

به درگاهش برده شود آن را دو چندان کرده و آن چنان به رشد و نمو می رساند که در زمانی ابدی تبدیل به پاداش جاودانی گردد.

در این زمینه اکیداً سفارش می کنم به شرح و توضیح آیه ۲۵ سوره بقره مراجعه کنید تا دقایق عنایات خدا که در توضیح آن آیه به صورتی مفصل و بی سابقه که در دیگر تفاسیر به آن مفصلی نخواهید دید بیان شد برای شما روشن شود که چگونه خداوند مهربان عمل نیکی را گرچه به وزن ذره باشد، تبدیل به نعمت ابد و بی حساب بهشت می کند و بهره مندی از آن را به صورتی خالد و جاویدان در اختیار انسان قرار می دهد.

البته در دنیا هم گرچه ظرفیتش محدود است به نیکوکار مؤمن و مخلص به تناسب عملش گرچه اندک باشد، چند برابر یا دو برابر پاداش مادّی یا معنوی می دهد.

۲- پیامبر هر امتی در قیامت به عنوان شاهد و گواه و میزان و معیار حق و باطل اعمال آن است به وسیله خداوند آورده می شود، و پیامبر اسلام هم به عنان گواه و شاهد و میزان اعمال امت اسلام با عنایت خداوند به محشر آورده می شود و حالات و اخلاق و اعمال امت را با حالات اخلاق و اعمال آن حضرت می سنجند، تا برای خود امت حق و باطل حالات و اخلاق و اعمالشان روشن شود و سپس آنان که به تناسب طاقت و ظرفیت خود هماهنگ با پیامبر بوده اند به پاداش حالات و اعمال پیامبر گونه شان به بهشت وارد شوند، و آنان که هماهنگی با رسول الله نداشته و فرهنگشان فرهنگ ابلیسی و طاغوتی بوده گرچه عنوان امت داشته باشند به دوزخ وارد شده و کیفر ناسپاسی و ظلم و قانون شکنی خود را ببینند.

۳- آن روز کافران و ناسپاسان و آنان که بر اثر کبر در برابر حق نسبت به پیامبر عصیان و سرکشی داشتند، و قرآن و نبوت را به مسخره گرفتند، و آلوده به هر گناهی شدند و آخرت را به دنیا فروختند آرزو می کنند ای کاش با خاک مساوی

بودند و آفریده نمی شدند، و به چنان عذاب جاویدانی دچار نمی گشتند، آنان با شاهد و گواهی چون پیامبر و کرام کاتبین، و رقیب، و اعضا و جوارحشان و زمین و پوست بدنشان هیچ راه و روزنه ای برای کتمان ظلم و ستم خود به حق، و جنایات و گناهانشان و مطالب و یاوه ای که بر ضد قرآن و پیامبر داشتند ندارند.

پایان این بخش ۱۴/۱۱/۱۳۸۸ مصادف

با اربعین حضرت سید الشهداء (ع)

نزدیک اذان ظهر

ص:۲۲۸

تفسیر آیه ۴۳

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَفُوًّا غَفُوراً

ای اهل ایمان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که مستی شما برطرف شود و از روی هوشیاری بدانید که در حال نماز چه می گوئید، و در حال جنابت هم به نماز نزدیک نشوید تا غسل کنید مگر در حال سفر که در صورت نیافتن آب با تیمم نماز بخوانید و اگر بیمار باشید یا در سفر هستید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمده یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی برای وضو و غسل نیافتید به خاکی پاک روی آورید و بخشی از صورت و دست هایتان را با آن مسح کنید، یقیناً خداوند همواره چشم پوش و بسیار آمرزنده است.

شرح و توضیح

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: ۱- حکم مست نسبت به نماز ۲- حکم جنب نسبت به نماز ۳- حکم چهار گروه نسبت به تیمم ۴- کیفیت تیمم.

حکم مست نسبت به نماز

در آیه ۲۱۹سوره مبارکه بقره به تفصیل درباره مشروبات الکلی و مسکرات و قمار بحث شد، در این بخش از آیه خداوند مهربان به وضع مست نسبت به نماز اشاره می کند، و می فرماید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، نماز و حتی مسجد که محل نماز است حریم حضرت حق، و عرصه معنوی و ملکوتی است، و کسی که حرمت حکم تکلیفی را حفظ ننموده، و خود را به حرام آلوده کرده، و خون و گوشت و قلب و مغز را به چنین نجاستی نجس نموده، حق ورود به عرصه عرشی نماز و مسجد را که جای عبادت برای حضرت مولاست ندارد.

نمازگزار باید از حرام تهی باشد، از طهارت معنوی نصیب داشته باشد، در نماز نیت خالص و توجه به مفاهیم سوره حمد و سوره توحید و ذکر رکوع و سجود و تشهد بیاورد و بفهمد که در برابر چه کسی ایستاده و چه سفری را به سوی چه مقصدی شروع کرده است؟ و توجه داشته باشد که فلسفه و حکمت نماز پاک شدن از فحشا و منکرات است، و نماز حقیقی بازدارنده از هر زشتی و بدی و حافظ انسان از سیئات روحی و اخلاقی است، و مستی حایل و سدّی و حجاب و مانعی در برابر تحقق همه این واقعیات است، و اتفاقاً سکر و سکاری به معنای سدّ و حجاب است، و مستی میان عقل و انسان مانع می شود و در نظام فکری و عقلی و روحی اختلال ایجاد می کند و نمی گذارد انسان در محضر

حضـرت دوست حاضـر شود، و بـا او عاقلانـه و عاشـقانه مناجـات کنـد، و علاوه بر اصل مستی چه بسا که مستی نظم و ترتیب سوره حمد و توحید و بقیه اذکار نماز را به هم بزند و از این طریق نیز مانع از تحقق نماز به معنای واقعی گردد.

نمـاز اعلام تسـلیم همه وجود به خداونـد، و گردن نهادن به حکم او، و قرار گرفتن در محضـر مبارک حضـرت حق و نمایشـی معنوی از ادب عبد در برابر مولا و حرکت به سوی لقاء و قرب است، و مست در عین ورود به نماز از همه این فیوضات محروم است و چه بهتر که در حال مستی خود را به زحمت نیندازد و به کاری باطل و بیهوده وارد نشود.

به این نکته باید توجه داشت که مستی نه فقط محصول تلخ مسکرات است، بلکه مستی به فرمود امیرمؤمنان (ع) چند نوع است و بر هر عاقلی واجب و لازم است از هر نوع مستی بپرهیزد:

«ینبغی للعاقل ان یحترس من سـکر المال، و سـکر القـدره، و سـکرالعلم، و سـکر المدح، و سـکر الشّـباب فان لکل ذلک ریاحاً خبیثه تسلب العقل و تستخّف الوقار.» (۱)

شایسته است انسان عاقل از مستی ثروت، و مستی قدرت و مستی علم و دانش، و مستی ستایش و مدح و مستی جوانی بپرهیزد، زیرا هر کدام از این مستی ها بادی پلید دارد که عقل را می رباید و وقار را از میان بر می دارد.

۱- ۱) - غررالحکم، ۱۰۹۴۸.

هریک از این مستی ها به تناسب خودش بین انسان و عقل حاحب و سـد می شود، و در نظام فکری و روحی اختلال ایجاد می کنـد و نمی گذارد آن چنان که باید انسان وارد حریم ملکوتی نماز شود، و آن نمازی که شارع مقدس از انسان خواسـته اقامه کند، و شرایط آن را به جای آورد و عملی مقبول و قابل پذیرش به پیشگاه حق عرضه بدارد.

انسانی که همه وجودش غرق ثروت خواهی است و شب و روزش مشـغول تکاثر است، و اتصالی به قناعت ندارد، چنانچه اهل نماز باشد آیا با مستی نسبت به مال قدرت دارد نمازی که خداوند با شرایط لازم از او خواسته به جای آورد؟ !

کسـی که بر تخت قـدرت به هر نسـبتی تکیه زده، و قلب و فکر و جـانش مسـحور آن است، و برای حفظ آن با همه وجود می کوشـد و در همه دقایق شب و روز نسـبت به آن دغـدغه دارد و آنی از آفات راحت نیست می تواند مانند اهل نماز، اهل نماز باشد؟ !

آن که مغرور به علم است و در برابر توده مردم دچـار خود تورّمی و کـبر و غرور است و در نهـایت دچـار حجـاب اکبر اسـت کجا می تواند نمازی با خلوص نیت، و توجه به حقایق آن، از خود ظهور دهد؟ !

کسـی که به خاطر انجام بعضـی از امور مثبت، و حتی برای کار انجام نـداده، هر لحظه متوقع سـتایش مردم و مـدح گوئی آنان نسـبت به خود است، و اگر از او ستایشی نشود به شدت ناراحت و اندوهگین است، می تواند نمازی در خور مقام دوست ارائه دهد؟ اگر هم ارائه دهد با آغشته بودن به حال شیطانی ریا انجام می

ص:۲۳۲

دهد تا بخاطر نمازش مورد مدح و ثنا قرار گیرد و نهایتاً عملی باطل و غیر قابل قبول انجام می دهد.

جوانی که غرق هیجانات شهوت است، و دچار زیاده خواهی است و به اندام و زیبائی اش می نازد و در مستی و سکر جوانی است کجا می تواند وارد حریم نمازی که مولا از او خواسته گردد و نمازی برابر با خواسته شارع اقامه کند؟ !

میبدی می گوید: سکر مستی است و مستی بر تفاوت است و مستان مختلف اند یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت یکی از حبّ دنیا یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی، و این از همه صعب تر است، که خویشتن دوستی گبر مسلکی است، و تخم بیگانگی و پرده بیدولتی و اصل و ریشه همه تاریکی.

او که از خمر مست است و در آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقت است در آتش عقوبت گرش نیامرزد، و باشد که خود بیامرزد که فرموده است: إِنَّ اَللّٰهَ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ جَمِیعاً .

اما آن کسی که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است و مایه وی زیان و عمل وی بر وی تاوان، در خطر استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان. (1)در پاره ای از روایات آمده که منظور از سکر حالت خواب یا کسالت، یا چرت، یا خواب برخاسته از سنگینی معده بر اثر پرخوری است، در این حالات

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۳۱.

نباید قیام به نماز کرد، زیرا در این حالات نماز به آن صورت که شارع از انسان طلبیده نماز با نیت، با توجه، با حال، اثر گذار، تحقق پیدا نمی کند.

عیاشی از زراره از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«لاتقم الی الصلاه متکاسلاً ولامتناعسا ولامتثاقلا فانها من خلال النفاق فان الله نهی المؤمنین ان یقوموا الی الصلاه و هم سکاری یعنی من النوم:» (۱)

در حال کسالت، چرت، سنگینی خوابآور برای نماز برنخیز زیرا چنین نمازی از خصلت های منافقانه است زیرا خداوند اهل ایمان را از این که در حال مستی به نماز روی آورند نهی کرده، و سکاری به معنی خواب است.

داستانی از مشروب خواری عمر به روایت اهل سنت

زمخشری که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب مشهورش ربیع الابرار، ج۴، ص۵۱ نقل می کند: خداوند در حرمت خمر سه آیه نازل کرد: آیه ۲۱۹ سوره بقره: یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ، ولی مسلمانان در برابر آیات تحریم خمر دو دسته بودند، گروهی می خوردند و گروهی از خوردنش اجتناب کردند، تا یکی از گروه خورنده مشروب خورد و وارد نماز شد و هذیان گوئی کرد، پس آیه ۴۳ سوره نساء نازل گشت: یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ. . . پس از نزول این آیه عده ای از مسلمانان می خوردند، یکی از آنان که خمر و مادّه مست آور خورد عمر بود، در حال مستی

ص:۲۳۴

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۴۲.

استخوان چانه شتری را گرفت، و سر عبدالرحمن بن عوف را به شدت شکست، سپس روی زمین نشست و با اشعار دشمن اسلام و پیامبر اسود بن یعفُر بر کشتگان بدر مشغول نوحه و گریه و عزاداری شد، چون خبر به پیامبر رسید خشمگین به سوی عمر آمد در حالی که ردای او را به عنوان اعتراض می کشید، و آنچه در دست داشت بالا برد تا این مشروب خوار جسور را بزند، ولی عمر گفت: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می برم، پس خداوند آیه نود و یک سوره مائده را که ابتدایش إِنَّما يُرِيدُ اَلشَّيْطانُ و پایانش فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ است نازل فرمود، چون عمر جمله آخر آیه را که خداوند می فرماید آیا دست از خوردن شراب بر می دارید شنید گفت: دست بر داشتیم.

عمر یکی از بزرگان اهل سنت است و کسی است که نزد آنان بسیار بسیار معتبر است، ولی با این همه حال و با توجه به زندگی ایام شرک و کفرش، و زندگی پس از اسلام آوردنش که به نقل خودشان به حرمت مشروب خواری احترامی نمی گذاشت، و موارد بسیاری از فلتات و اشتباهات او را روایت کرده اند او را مقتدا و امام واجب الاطاعه میدانند، به راستی باید از پیروی هوای نفس با همه وجود به حضرت حق پناه برد.

از رسول خدا روایت شده:

«احذرو کل مسکر فان کل مسکرحرام:» (۱)

از هر نوع مستی آور دوری کنید، زیرا هر مست کننده ای حرام است.

ص:۲۳۵

۱- ۱) - کنزالعمال، ۱۳۱۳۹.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«کل شراب مسکر فهو حرام:» (۱)

هر نوع نوشیدنی مست کننده حرام است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ما اسکر کثیره فقلیله حرام» (۲)

آنچه زیادش مستی آورد، اندک آن نیز حرام است.

از امیرمؤمنان روایت است:

«السکر اربع سکرات: سکرالشراب و سکر المال و سکر النوم و سکر الملک:» (۳)

مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال و ثروت، مستی خواب، مستی حکومت.

و نیز آن حضرت فرمود:

«فافق ایها السامع من سکرتک و استیقظ من غفلتک و اختصر من عجلتک وانعم الفکر فیما جاءک علی لسان النبی الامی مما لابد منه ولامیحص عنه:» (۴)

۱- ۱) - کنزالعمال، ۱۳۷۶۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۹، ص۱۳۱.

۳- ۳) - بحار، ج ۱۰، ص۱۱۴.

۴- ۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

ای شـنونده از مستی ات بهوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از عجله و شتاب بکاه و نسبت به آنچه به زبان پیامبرت به تو اعلام شده و چاره ای از آن نیست به دقت اندیشه کن.

حکم جنب نسبت به نماز و مسجد

از صـریح آیه شریفه استفاده می شود که نماز جنب باطل است، بنابراین جنب تا بر جنابت است نباید به اقامه نماز برخیزد، زیرا نماز پاکی ظاهر و باطن می طلبد و آز آنجا که جنب همه بدن او آلوده است حق ورود به حریم ملکوتی نماز را ندارد.

غسل در اشک زنم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز

و اگر مقصود از صـلاه در آیه شـریفه با اسـتفاده از جمله عابری سبیل مساجد باشد ورود جنب به مسجد حرام است مگر اینکه از دری وارد شود و از در دیگر بدون توقف در مسجد خارج شود.

حمران این مسئله را اینگونه بیان می کند:

«سألته عن الجنب یجلس فی المسجد؟ قال لا ولکن یمرّبه الاالمسجد الحرام و مسجدالمدینه:» (۱)

ص:۲۳۷

۱- ۱) - تهذیب، ج۶، ص۱۵.

از حضرت صادق (ع) پرسیدم، آیا جنب می تواند در مسجد بنشیند؟ حضرت فرمود نه، اما می تواند از آن عبور کند مگر مسجد الحرام و مسجد پیامبر در مدینه.

جنب با غسل کردن یعنی شستن همه بدن به ترتیبی که در فقه مقرر شده مثل «هذا فاشتریت و توضأت و ما یشتری بذلک مال کثیر:» (۱)

صفوان می گوید از حضرت رضا (ع) درباره مردی که نیازمند به وضو برای نماز واجب است پرسیدم که این مرد با جستجوئی که کرده آب نیافته، ناگهان به مقداری که وضو بگیرد آب می یابد، ولی برای بدست آوردن آن آب صد درهم یا هزار درهم باید بپردازد، و قدرت بر پرداختن هم دارد، آیا آب را به این قیمت بخرد و وضو بگیرد یا تیمم کند؟ ! حضرت فرمودند: تیمم جایز نیست، بلکه باید آب را به قیمتی که قدرت دارد بخرد خود من به چنین مسئله ای برخورد کردم، آب خریدم و وضو گرفتم، مالی که با آن آب خریده می شود در پیشگاه خدا مال فراوانی به حساب می آید.

۱- ۱) - تهذیب، ج۱، ص۴۰۶.

تفسیر آیه ۴۴-۴۵

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتَابِ يَشْتَرُونَ اَلضَّلاَلَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا اَلسَّبِيلَ

وَ اَللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفىٰ بِاللَّهِ نَصِيراً

آیا به کسانی که بهره ای انـدک از دانش کتاب [آسمانی تورات و انجیل] به آنان داده شده ننگریستی که گمراهی را می خرند و می خواهند شما هم از راه مستقیم حق گمراه شوید؟

خداوند به دشمنان شما از شما داناتر است و بس است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خداوند یاور و یار شما باشد.

شرح و توضیح

در رابطه بـا یهود به ویژه احبار و دانشـمندان این قوم عنود از آیه ۴۰ تا ۱۱۳سوره مبارکه بقره بحث بسیار مشروح و مفصلی به میان آمد که چنان بحث مفصلی در دیگر تفاسیر سابقه نداشته، چنانچه آگاهی بر احوال این قوم بخصوص عالمان بی دین و منحرفشان را بخواهید به توضیح آن آیات مراجعه کنید.

آری این قوم ناسپاس که بهره ای اندک از حقایق تورات داشتند، می توانستند با همان مقدار آگاهی به حقایق کتاب آسمانی به صراط مستقیم حق درآیند و زندگی چند روزه دنیا را در طریق هدایت سپری کنند، و از این عرصه پاکی و نور و میدان فضیلت و حقیقت، گوی سعادت دنیا و آخرت را ببرند و برای ابد رضای حق را برای خود فراهم آورند و به بهشت عنبر سرشت آخرت وارد شوند ولی این تیره دلان بدبخت و فراریان از صدق و صداقت و دست پروردگان هوا و شهوت به خاطر این که جیب خود را از مالی اندک پر کنند و با آن مال اندک نان و نوائی دست و پا کنند و با ثروت حرام چند روزی را به خیال خامشان خوش باشند، حقایق کتاب را از قوم خود پنهان کردند و به تحریف ظاهر آیات و معانی آیات اقدام نمودند و نهایتاً گمراهی و ضلالت را به عوض هدایت خریدند، و با این جنایت و خیانت درهای رحمت حق را به روی خود بستند و مستحق خشم و غضب خدا شدند و خویش را از بهشت ابدی قیامت محروم کردند و با کمال بی حیائی چنان که در پایان آیه ۴۴ مطرح است به گمراه کردن مسلمانان هم برخاستند تا در امت اسلام فتنه رخ دهد و چراغ دین خدا به خاموشی گراید و حق از خیمه حیات انسان رخت بربندد و نهایتاً گمراهی و ضلالت و شقاوت و تیره بختی بر همه مسلط گردد و نشانه های درستی و زمینه های سلامت مادی و معنوی از میان برود!

در آیه ۴۵ خداوند مهربان به امت اسلام هشدار می دهد که اگر این عالمان یهود و این پلیدان عنود با همدستانشان در برابر شما چهره دوستی و دلسوزی نشان می دهند و به ظاهر برای شما غم و غصه می خورند و با وسوسه های

فریبنـده دل شـما را به خود متمایل می سازند گول نخورید و در دام فریبشان نیفتید که خدا دشـمنان شـما را از همه کس بهتر می شـناسد و فکر نکنید که اینان را راهی بر مسلّط شدنشان بر شما هست و میدانی برای پیروزی بر امت اسلام در اختیار دارند شما دل به خـدا ببندیـد و به او امیـدوار باشـید و زندگی خود را در همه شـئون با فرهنگ او هماهنگ سازید که خداوند برای یاوری و سرپرستی شما و یاری دادن به امت در همه عرصه ها کافی است.

وقتی خدا ولایت و سرپرستی اش بر سر شما سایه داشته باشد و هرگز از یاری دادن به امت دریغ نکند شما بر این دشمنان قسم خورده هر چند به ظاهر خود را تواناتر از شما نشان دهند پیروز هستید.

از این که این عالمـان گمراه و بنـدگان هوا و هوس بـا تکیه بر مال و منال و عُـدّه و عـدّه خود را در برابر شـما صاحب قـدرت نشان می دهند و دانش خود را به رخ شـما می کشـند و از این طریق برای خود در خیال شـما مقام و موقعیت ساخته اند واهمه نکنید اکنون که پروردگار شـما اینان را به عنوان دشمن شما معرفی کرده دیگر به عنوان این که صاحب مقام و موقعیت هستند به اینـان نظر نکنیـد بلکه آنـان را به عنوان دشـمن خود بشناسـید که این طایفه خبیث هـدایت حق را از دست داده و به گردونه گمراهی در آمده اند و نه این که ذره ای دلسوزی به شـما ندارند بلکه به خاطر دشـمن بودنشان نسبت به شما می خواهند شما را از حق جدا کنند و درهای رحمت خدا را به روی شما ببندند و شما را هم چون خودشان آلوده به گمراهی کنند و از خدا و پیامبر جدا نمایند و به کفر و ضلالت سوق دهند و نهایتاً شما را چون خود به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار کنند.

ص:۲۴۱

امروز هم اگر پاره ای از مسلمانان باور ندارند که دشمن ترین دشمنان آنان عالمان یهود و صهیونیست دست پخت آنان است بایـد با توجه به این آیه شریفه دشمنی آنان را باور کنند و بر ضد آنان موضع گیری نمایند و دولت های خود را وادار به قطع رابطه آنان کنند و چنانچه دولت ها حاضر به قطع رابطه با این دشمنان عنود نشدند با قیام علیه آنان به سقوطشان کمک کنند و دولتی براساس اسلام ناب تشکیل دهند و زندگی با امنیتی بی تسلط یهود و این قوم نژادپرست غارت گر برای خود فراهم سازند و بدانند که در طریق این قیام خداوند مهربان به عنوان ولی و سرپرست و یاور آنان برای آنان کافی است و آگاه باشند که ملتی که در سایه ولایت خداست و حضرت حق در همه میادین به آنان نصرت می دهد و یاری می رساند قطعا پیروز می شوند و به زندگی پاک و بی دردسری بدون مزاحمت دشمنان می رسند.

ص:۲۴۲

تفسیر آیه ۴۶-۴۷

اشاره

مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا وَ اِسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ وَ رٰاعِنٰا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی اَلدِّینِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اِسْمَعْ وَ اُنْظُرْنٰا لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لٰکِنْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ فَلاٰ یُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلیٰ أَدْبٰارِهٰا أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ اَلسَّبْتِ وَ کٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً

برخی از یهود حقایق کتاب آسمانی تورات را با تفسیرهای نابجا و تحلیل های غلط و ناصواب از جایگاه های اصلی و معانی حقیقی اش تغییر می دهند و به زبان ظاهر به پیامبر می گویند: دعوتت را شنیدیم و در باطن می گویند از دعوتت سرپیچی کردیم و از روی توهین به پیامبر بر ضد او فریاد می زنند سخنان ما را بشنو که ای کاش ناشنوا شوی! ! و با پیچ و خم دادن زبان و آوازشان و [به نیت عیب جوئی از دین می گویند] ما را رعایت کن [یعنی قوانینی براساس خواست ما بیاور] اگر آنان به جای اهانت و درخواست نامعقول از روی صدق و درستی می گفتند دعوتت را پذیرفتیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده تا معارف اسلام را درک کنیم

ص:۲۴۳

قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده نهایتاً جز عده اندکی ایمان نمی آورند.

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده به قرآنی که بر پیامبر اسلام نازل شده که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید پیش از آن که چهره هائی را از شکل و شخصیت انسانی محو کنیم و به کیفر تکبر در برابر قرآن و پیامبر به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم لعنت کنیم و فرمان خدا همواره شدنی است.

شرح و توضیح

تفصیل و شرح تحریف کتاب در آیه ۷۵سوره بقره، وسمعنا و عصینای یهود که برخاسته از عناد و لجاجت آنان نسبت به حق است در آیه ۹۳ همان سوره و مسئله راعنا که در لغت یهود معنای توهین آمیز دارد در آیه ۱۰۴ گذشت.

خداوند از باب رحمت و رأفت چنان که در آیات ۵۴ و ۶۰ و ۱۰۳ سوره بقره و آیه مورد بحث مطرح است به طور مکرر یهود را به ایمان و دست برداشتن از فساد و توبه از جنایات و گناهانشان دعوت نموده ولی این چهره های پلید و آلودگان به قساوت قلب و حسودان نسبت به پیامبر و قرآن از دعوت حق به ایمان و توبه سرپیچی کردند و می کنند و نشان می دهند که ابداً مستحق لطف و احسان خدا نیستند و خود دچار شدنشان را به عذاب دوزخ فراهم می آورند!

اگر یهود و دیگر اقوام زمان پیامبر مانند مسیحیان و صابئین و مشرکان و منافقان بر محور قرآن مؤمن واقعی می شدند و به صورت ملّتی یک پارچه در می آمدند و خود با اعتقاد و عمل و اخلاقشان حافظ فرهنگ حق می شدند اسلام بدون مزاحم تا امروز سراسر جهان را زیر سیطره ملکوتی خود می گرفت

ص:۲۴۴

و جهـانی متمـدن، سـالم، آگـاه، دارای امنیت و رفاه به وجود می آمـدو جامعه از ترس و حزن در امان می مانـد و جهانیان مزه نمونه ای از زندگی بهشتی را می چشیدند.

ولی یهود و به تبع آنان دیگران از پاسخ به این دعوت روی گردانیدند و به کیفر عنادشان شخصیت انسانی آنان نابود گشت و حیوانیت از درونشان سربرکشـید [نطمس و جوهاً] و به کفر و ضلالت بازگردانده شدند یا آماده دریافت لعنت خدا به صورتی که اصـحاب سـبت لعنت شدنـد و از پی آن لعنت دچار مسـخ شدنـد در آنان پدیـد آمـد یا نهایتاً اگر در دنیا مهلت یافتند ولی عذاب سخت دوزخ و برگشت چهره انسانی آنان به صورت حیوانات بر آنان حتم و مقرر شد و این حکم و فرمان حق و قضای عادلانه او امری حتمی و تخلّف ناپذیر است. وَ كانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً.

داستانی شگفت انگیز از کیفر خداوند

محدث بزرگوار، علامه فهیم، خدمتگذار کم نظیر به فرهنگ اهل بیت مرحوم مجلسـی از محی الدین اربلی نقل می کند که او گفته: روزی به زیارت پدرم رفتم، مردی نزد او نشسته بود چشمش به چرت زدن گرم شد در این حال عمامه از سرش افتاد اثر زخمی که مربوط به شمشـیر بود بر سـرش به چشم آمد پدرم درباره آن زخم از او پرسـید، گفت: این زخم اثر شمشیری است که در جنگ صفین به سرم رسیده.

حاضـران در آن مجلس از روی اعتراض به او گفتند: مسئله صفین در گذشته به وقوع پیوسته و تو آن زمان را درک نکرده ای از کجا می گوئی این زخم مربوط به جنگ صفین است! !

پاسـخ داد من روزی به قصـد رفتن به مصـر حرکت کردم شخصـی از اهالی غز با من هم سـفر شد در میان راه سـخن از جنگ صفین به میان آمد آن شـخص به من گفت: اگر من ایام جنگ صـفین را درک می کردم و در آن صحنه حاضر بودم شمشیرم را بـه خـون علی بن ابی طـالب و یـارانش سـیراب می کردم من نیز در پاسـخ او گفتم: اگر من هم در آن نـبرد حاضـر بـودم به امیرمؤمنان یاری می دادم و شمشیر خود را با خون معاویه و اصحابش رنگین می نمودم.

در این گیرو دار با هم قرار گذاشتیم که همان محل گفتگو صفین باشد، او از یاران معاویه و من نیز از اصحاب امیرمؤمنان (ع) باشد، ناگهان حس کردم شمشیری به سرم فرود آمد به روی زمین افتاده و از هوش رفتم وقتی چشم باز کردم دیدم شخصی با سر نیزه اش مرا بیـدار می کنـد از مرکب پیاده شد و دسـتش را به زخم سـرم کشـید همان لحظه سـرم از زخمی که خورده بود معالجه شد، سـپس فرمود: تو همین جا باش تا من بیایم، از نظرم غایب شد پس از ساعتی بازگشت، سـربریده آن شخص را که به من زخم زده بود بـا مرکب هایمان آورد و به من خطاب کرد: این سـر دشـمن توست، چون تو به کمک ما برخاستی، ما نیز تو را کمک کردیم، خداوند کسانی را که برای خدا به ما کمک می کنند یاری می دهد، پرسـیدم شما کیستید، خود را به من معرفی کنید؟ گفت من محمدبن حسن

صاحب الامر می باشم چنانچه درباره این زخم از تو پرسیدند بگو: این زخم در جنگ صفین به من رسیده است. (۱)آری جریمه آنان که نیت و عملشان شیطانی است و در برابر حق از روی کبر و خودبینی می ایستند و بنای توبه و بازگشت ندارند حتمی و قطعی است، و هیچ گونه روزنه و راهی برای فرار از کیفر گناهان باطنی و ظاهری ندارند چنان که در پایان آیه مورد بحث آمده: وَ کانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً.

فلسفه شرور و عذاب ها و مصائب دنیائی

از دیدگاه قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام همه مصائب و شکنجه های رسیده به آن دسته از افراد آگاهی که مرتکب گناه می شوند، دستاورد خود آنان و نتیجه گناهانشان می باشد:

وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ (۲)

هرگونه بلا و رنجی و عذاب و شکنجه ای به شما می رسد دستاورد خود شماست و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد.

این سخن به این معناست که مصائب و ناملایماتی که متوجه جامعه می شوند مانند: قحطی، گرانی، طوفان، زلزله و. . . همه به سبب گناهانی است که مردم مرتکب می شوند، هر چند کیفر همه گناهان آنان نیست چرا که خداوند متعال

۱- ۱) - بحار، ج۵۲، ص۷۵ - سفینه البحار، ج۵، ص۱۲۵.

۲- ۲) - شوری ۳۰.

بسیاری از گناهان را براساس رحمت و حکمت خود مورد عفور قرار می دهد و گرنه جنبنده ای در زمین باقی نمی ماند:

وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّةٍ: (1)

و اگر خداوند مردم را به کیفر همه گناهانی که مرتکب شده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت!

قرآن با صراحت اعلام می کند: اگر انسان مرتکب معصیت و کارهای ناشایست نشود و در مسیر زندگی راه صحیح و صراط مستقیم حق را انتخاب نماید برکات الهی از آسمان و زمین او را فرا خواهند گرفت.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (2)

اگر مردم شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه می ساختند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم ولی آیات خدا را تکذیب کردند و به انکار حقایق برخاستند، پس به کیفر دستاوردشان آنان را دچار مؤاخذه ساختیم.

مصائب و ناکامی هایی را که به سبب کردار ناشایست انسان گریبان گیر او می شوند می توان به سه دسته تقسیم کرد:

مجازات

ص:۲۴۸

۱- (۱) - فاطر ۴۵.

۲- (۲) - اعراف ۹۶.

از دیدگاه قرآن مجید، مصائب و ناکامی های افرادی که هیچ نقطه مثبتی در زندگی ندارند، و حیات آنان سراسر فساد و تباهی است، بخشی از کیفر اعمال آنان است، این کیفر قراردادی و اعتباری نیست، بلکه کیفر تکوینی است و نتیجه طبیعی کردار ناشایست گناهکار و مجرم است.

اقوام و ملت های مختلفی در طول تاریخ، دچار بلاهای گوناگونی چون زلزله، طوفان و دیگر مصائب شده اند که قرآن آن بلاها را نتیجه طبیعی گناهان آنان می داند.

در سوره عنکبوت، پس از نقل سرگذشت قوم نوح و ابراهیم و لوط، و بیان مخالفت قوم عاد و ثمود و نیز مقابله فرعون و هامان و قارون با پیامبران الهی و امتناعشان از پذیرش دعوت آنان آمده است:

فَکُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّیْحَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ اَلْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما کانَ اَللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ: (۱)

پس همه را به سبب گناهانشان مؤاخذه کردیم، بر برخی از آنان طوفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم] و بعضی را فریاد مرگ بار به نابودی کشید، و برخی را به زمین فرو بردیم، و جمعی دیگر را در امواج دریا غرق کردیم، خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که بر خود ستم نمودند.

تأدیب

ص:۲۴۹

۱- ۱) - عنکبوت ۴۰.

فلسفه و حکمت بخشی از مصائب و ناکامی های انسان تأدیب و آگاه سازی او از خطر گناه و کجروی است، پیامبر اسلام در این باره می فرماید:

«ان البلاء للظالم ادب:» (۱)

بلا برای ستم پیشه تنبیه است.

قرآن مجید، نقش مشکلات زندگی را در آگاه سازی مردم به این صورت تبیین می نماید:

ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی اَلنّٰاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ: (۲)

بخاطر گناهانی که مردم مرتکب شده اند، در خشکی و دریا فساد پدیدار شده است، تا کیفر بعضی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشاند.

تطهیر

حکمت بخشی دیگر از مصائب و بلاهائی که به انسان می رسد تطهیر انسان از گناه است، کردار ناشایست، معاصی و زشتی ها جان انسان را آلوده می کند و آئینه روان را تیره می سازد.

بلاها و گرفتاری های زندگی، یکی از عوامل پاکسازی زنگارها و آلوده گی های جان هستند، چرا که روح انسان در آتش مصائب، پاک و خالص می شود،

۱- ۱) - جامع الاخبار، ص ۳۱۰، ح۸۵۲.

۲- ۲) - روم ۴۱.

البته اگر انسان به این حقیقت توجه داشته باشد، یعنی بلاها و مصائب را به عنوان پاکسازی وجودش ببیند و بپذیرد.

از رسول خدا روایت شده:

«ما اصاب المؤمن من نصب ولا وصب ولاحزن حتی الهم یهمّه الاکفر الله به عنه من سیئاته:» (۱)

رنج و درد و انـدوه و حتی نگرانی به مؤمن نمی رسـد مگر این که خداونـد به وسـیله آن گناهانش را می زدایـد بر این اساس سختی های زنـدگی برای اهل ایمان و آنان که توجه به حقایق دارنـد، از جمله نعمت های بزرگ خداوند محسوب می شوند، چنان که از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است:

«لله فی السراء نعمه التفضل و فی الضراء نعمه التّطهیر:» (۲)

خداوند در آسایش نعمت احسان و در سختی ها نعمت پاک سازی دارد.

سختی های سازنده

حکمت بخشـی از شـرور و سختی ها و گرفتاری های زندگی، آزمودن انسان و سازندگی اوست، قرآن مجید تصریح می کند که انسان به وسیله شر و خیر آزمایش می شود:

وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ اَلْخَیْرِ فِتْنَهً (۳)

شما را به رنج و راحت، و رفاه و سختی به خاطر آزمایش می آزمائیم.

۱- ۱) - تحف العقول ۳۸.

۲- ۲) - تحف العقول ۳۶۱.

۳- ۳) - انبیاء ۳۵.

شر شامل انواع سختی ها، بیماری ها، مشکلات زندگی و خیر شامل انواع نعمت ها و خوشی هاست.

در راویتی از حضرت صادق (ع) آمده که: امیرمؤمنان بیمار شد و گروهی به عیادت رفتند، آن حضرت در پاسخ احوال پرسی برخلاف متعارف فرمود:

«اصبحت بشرّ:»

عیادت کنندگان که انتظار این گونه پاسخ را از امیرمؤمنان نداشتند با تعجب پرسیدند سبحان الله این کلام از مثل تو زیبنده است؟ ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

« «ونبلوکم بالشر والخیر فتنه والینا ترجعون» فالخیرالصحه والغنی والشر المرض والفقر ابتلاء و اختیاراً:» (۱)

شما را برای آزمایش به بد و نیک می آزمائیم، خیر سلامت و ثروت است و شر بیماری تهیدستی به خاطر آزمایش و انتخاب.

آیه ای که در کلام امیرمؤمنان آمده، دلیل روشنی است بر این که حکمت بخشی از مصائب آزمایش است تا انسان در نتیجه شکیبائی و موفقیت در امتحان به کمال برسد، این معنا در آیه دیگر چنین آمده است:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ اَلْخَوْفِ وَ اَلْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلْأَمْوٰالِ وَ اَلْأَنْفُسِ وَ اَلثَّمَرٰاتِ وَ بَشِّرِ اَلصّٰابِرِينَ (۲)

۱- ۱) - جعفریات ۲۳۳.

۲- ۲) - بقره ۲۵۵.

قطعاً شما را با مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می آزمائیم و شکیبایان را مژده بده.

بر این اساس شرور و سختی هائی که برای آزمون و سازندگی انسان اند نه تنها منافاتی با عدالت و حکمت خداوند ندارد بلکه عین حکمت است.

آری در نظام حکیمانه جهان، سختی ها و مشکلاتی که به اهل ایمان می رسند به منظور پرورش استعدادهای درونی و تکامل آنهاینـد، در واقع خداونـد متعـال جـان دوسـتان خود را در این جهان با بلا و آزمایش تغـذیه می نمایـد و به تعبیر زیبای پیامبر اسلام:

«ان الله لیغذی عبده المؤمن بالبلاء کما تغذی الوالده ولدها باللبن:» (۱)

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه که مادر فرزندش را با شیر تغذیه می کند.

عوامل ناکامی مستضعفان

اشاره

آنچه درباره حکمت شرور و مصائب گفته شد، در خصوص افراد آگاهی است که پیام خداوند به آنان رسیده و حجت بر آنان تمام شده است.

اکنون باید دید شرور و ناکامی هائی که گریبان گیر افراد مستضعف «ناتوان یا ناآگاه» می شوند چه حکمتی دارند؟

۱- ۱) - بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۵.

به سـخن دیگر در طول تاریـخ بسـیاری بوده انـد و هسـتند که به دلایل گوناگون، پیام خداونـد به آنان نرسـیده و یا به اقتضای خلقتشان نتوانسـته اند مسئولیت پذیر باشند، تا با عمل کردن به وظیفه خود هدف مورد نظر از آفرینش را برای خود رقم بزنند، کودکان بی پناه، عقب مانده های ذهنی و دیوانگان، مصادیق بارز این گونه انسان ها هسـتند، ناکامی های اینگونه افراد که در اصطلاح مستضعف نامیده می شوند را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ اجمالی این پرسش این است که:

مسـئولیت ناکامی های انسان های مستضعف به استثنای مواردی که حکمت های خاصی دارند بر عهده انسان های آگاه است، جهت روشن شدن مطلب توجه به حقایقی که ذکر می شود ضروری است:

۱– سوء استفاده از آزادی

سوء اسـتفاده انسان های آگاه از آزادی است که پدیـد آمـدن دو طبقه ظالم و مظلوم، و اسـتثمارگر و اسـتثمار شـده را موجب گردیده است، نه خواست آفریدگار هستی تا عدالت او با آن مورد سئوال قرار گیرد و به فرموده امیرمؤمنان (ع) :

«ما جاع فقیر الابما تبع به غنی:» (۱)

هیچ گرسنه و نادارى گرسنه و تهيدست نشد، مگر به خاطر خوشگذرانى ثروتمندى.

بنابراین گرسـنگی گرسـنگان جهان و به ویژه مردم آفریقا که روی گنـج های عظیمی از معادن زنـدگی می کنند، نتیجه زیاده خواهی های مستکبران جهان است

۱– ۱) – نهج البلاغه حکمت ۳۲۸.

که باید با آگاهی و اتحاد ملت های تحت ستم و برپائی نهضت های آزادی بخش چنین سرنوشتی تغییر یابد.

۲- آثار تکوینی گناه

در جهان اسباب و علل، کردار ناشایست انسان های آگاه به طور طبیعی و تکوینی در سرنوشت جامعه مؤثر است، شخص گناهکار، نه تنها زندگی خود را تباه می کند بلکه جامعه را در سراشیبی انحطاط و سقوط قرار می دهد.

وَ اِتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (۱)

و از آسیب و بلائی که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید.

براساس نظام حکیمانه آفرینش نتیجه ظلم فراگیر امت، در این جهان آتش که در گرفت خشک و تر می سوزند، کردار ناشایست انسان، نه تنها مایه فساد جامعه می شود بلکه محیط زیست را نیز تباه می سازد:

ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِي اَلنّٰاسِ: (۲)

به سبب گناهانی که مردم مرتکب شده اند در خشکی و دریا فساد نمودار شده است.

در جهان اسباب و علل، هنگامی که توده مردم در برابر تجاوز و حق کشی ها سکوت می کنند، همه آنان و حتی مستضعفان به انواع بلاها که آثار تکوینی گناه اند دچار می شوند، و دعای نیکان نیز برای تغییر سرنوشت جامعه ثمربخش نخواهد بود چنان که امیرمؤمنان (ع) فرمود:

۱- ۱) - انفال ۴۵.

۲- ۲) - روم ۴۱.

«لاتترکوا الامربالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم تدعون فلایستجاب لکم.» (۱)

۳- رعایت نکردن مسائل بهداشتی

در جهـان اسـباب و علل تنها گناه نیست که در سـرنوشت جامعه و از جمله انسان های مستضـعف «ناآگاه و ناتوان» مؤثر است، بلکه اشتباه پدران و مادران و رعایت نکردن مسائل بهداشتی به وسیله آنان نیز در پیدایش افراد معلول و عقب مانده ذهنی مؤثر است.

در این گونه موارد، مسئولیت ناکـامی این گونه افراد مسـتقیماً متوجه انسـان هـای آگـاه است و بر خداونـد متعال ایرادی وارد نیست.

۴- حکمت های ناشناخته

افزون بر عواملی که دربـاره ناکـامی هـای مستضـعفان به آنها اشاره رفت، چه بسا حکمت های نهفته ای وجود دارنـد که بر ما مجهول انـد، و اگر راز آنها گشوده شود، مشـخص می گردد که آنچه به وقوع پیوسـته عین عدل و حکمت است، چنان که در جریان همراهی موسی با آن مرد عالم هنگامی که آن مرد عالم پسر بچه به ظاهر بی گناهی را به قتل رسانید موسی به شدت به وی اعتراض کرد که:

أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً: (۲)

ص:۲۵۶

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۴۷.

۲- ۲) - کهف ۷۴.

آیا شخص بی گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی، واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی.

آن گاه آن مرد عالم برای بیان این که کارش صحیح و حکیمانه بوده است به موسی می گوید:

وَ أَمَّا اَلْغُلاٰمُ فَكٰانَ أَبَوٰاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينٰا أَنْ يُرْهِقَهُمٰا طُغْيٰاناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنٰا أَنْ يُبْدِلَهُمٰا رَبُّهُمٰا خَيْراً مِنْهُ زَكٰاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً: (۱)

و اما نوجوان، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، ترسیدیم مبادا آن دو را به طغیان و کفر بکشاند، پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد.

بنابراین با توجه به محدودیت علم انسان درباره راز هستی، با نگاه سطحی نمی توان ناکامی های مستضعفان را برخلاف عدل و حکمت دانست، این در حالی است که خداوند مهربان ناکامی مستضعفان را که خود هیچ نقشی در آنها ندارند در جهان دیگر جبران خواهد نمود. (۲)

۱- ۱) - کهف ۸۱ ۸۰.

۲- ۲) - حکمت نامه پیامبر ۴۵۰.

تفسیر آیه ۴۸

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً

مسلماً خداوند از این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد، و هر که برای خدا شریک قائل شود، بی تردید گناه بزرگی را مرتکب شده است.

شرح و توضیح

در رابطه با مسئله شرک در آیات سوره بقره و سوره آل عمران به تفصیل بحث شد.

وجود مقدس حق غنی بالذات، و قدرت بی نهایت، و کمالاتش نامحدود و صفات جمال و جلالش بی حدّ و مرز است، هستی و موجوداتش را آفرید، و براساس نظمی حکیمانه و استوار اداره می کند، آفریدن مخلوقات و تداوم دادن به حیات آنها گرچه غیرقابل شمارش باشند برای حضرت او آسان و سهل است.

در زمینه آفریدن و کارگردانی و حکمرانی و اداره بساط خلقت نیاز به احدی نداشته و ندارد، باید به وحدانیت او در ذات و صفات و افعال ایمان داشت، تا عنوان مؤمن بر انسان صادق باشد.

ص:۲۵۸

آنان که به او شرک می ورزند و حقایق مربوط به ذات و صفات و افعال را منکر می شوند، جز در خیالات و اوهام خود غوطه ور نیستند، اینان در مسئله شریک به حضرت حق افترا می بندند، و چیزی را که وجود خارجی ندارد وجود می دهند. اینان مرتکب گناه بزرگ و ظلم عظیم هستند، یهود و به ویژه عالمانشان که نه به موسی و تورات ایمان درستی داشتند و دارند و نه حاضر شدند به پیامبر اسلام و قرآن مجید ایمان بیاورند از مصادیق قطعی آیه مورد بحث هستند.

اینان خداوند را در آفریدن و حکمرانی مستقل نمی دانند، و حاضر شدند و حاضر هستند که هر چیزی را به خاطر یک سلسله امور مادی و ریاستی برای خدا شریک بگیرند، و عقیده مند باشند که اگر اموری را که شریک در ربوبیت و عبودیت گرفته ایم در زندگی ما نباشد زندگی ما به دلخواه ما اداره نخواهد شد.

باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که وقتی تا آخر عمر یک فرد، یا یک خانواده، یا یک جامعه مسئله شرک به هر شکلش در میان باشد، و اعتقاد بر این قرار گیرد که خدا قدرت و استقلالی در اداره امور ندارد، و برای اداره امور لازم است به قدرتی غیر خدا هم تکیه کرد، ابداً عبودیتی صورت نخواهد گرفت، تا مسئله آمرزش در میان آید، آمرزش حق کسی است که موحّد است و عابد گرچه به غفلت یا به علّتی دیگر گناهی از او صادر شود، چنین شخصی با لحاظ اعتقاد به توحید اگر توبه کند قطعاً به آمرزش حق می رسد، و اگر توبه نکند داخل در یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ می شود که بر اثر شفاعت شفیعان یا قدرت عمل صالح خودش به آمرزش می رسد، جمله وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ دلیل بر این نیست که خدا همه گناهکاران غیر مشرک یا هر گناهی را می آمرزد، زیرا اگر چنین باشد بعثت انبیاء و نزول کتاب های آسمانی و امامت امامان لغو می شود.

مشرک یا کافر چنانچه با داشتن فرصت توبه از شرک و کفر دست بشوید، و به گردونه اسلام راستین درآید، و گذشته خود را اصلاح نماید، و به عمل صالح

و اخلاق حسنه در حدّ خودش آراسته شود، براساس آیات قرآن مجید قطعاً آمرزیده می شود، و از گناه شرک و کفر پرونده اش پاک می گردد.

در روایتی از رسول خدا آمده:

«لا تزال المغفره تحل بالعبد مالم یقع الحجاب، قیل یا رسول الله و ما وقوع الحجاب؟ قال: الاشراک بالله عزوجل ثم قراء ان الله یغفر ان یشرک به:» (۱)

پیوسته مغفرت بر عبد وارد می شود، در صورتی که حجاب بر او نیفتد، گفته شد یا رسول الله حجاب وقوع بر عبد چیست؟ فرمود شرک به خدای عزوجل سپس آیه شریفه را قرائت کرد که: خدا شرک ورزی را نمی آمرزد.

در روایتی دیگر از رسول خدا آمده:

«من لقی الله عزوجل لایشرک به شیئا دخل الجنه ولم تضره معه خطیئه کما لو لقیه یشرک به شیئاً دخل النار ولم تنفعه حسنه:» (۲)

کسی که به لقاء خداوند عزوجل نائل گردد در حالی که هیچ شرکی به او نداشته باشد وارد بهشت می شود و خطیئه با او زیانی به او نمی رساند، چنان که اگر کسی حق را ملاقات کند و چیزی را شریک او دانسته باشد به دوزخ وارد می شود و خوبی او سودی به او نمی رساند.

و نیز در روایتی فرمود:

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲- ۲) - کشف الاسرار میبدی، ج ۲، ص ۵۳۶.

«یابن مسعود ایاک ان تشرک بالله طرفه عین وان نشرت بالمنشار او قطعت او صلبت او احرقت بالنار:» (۱)

ای پسر مسعود بترس از این که لحظه ای به خدا شرک ورزی، حتی اگر ارّه شوی، یا پاره پاره ات کنند، یا به دارت زنند، یا به آتشت بسوزانند.

رسول خدا از شدت نفرت به مشرکین فرمود:

«انا لانستعین بمشرک:» (۲)

ما در امورمان از مشرک کمک نمی گیریم.

۱- ۱) - مکارم الاخلاق، ج۲، ص۳۵۷.

۲- ۲) - حکمت نامه پیامبر، ص۵۹۳.

تفسیر آیه ۴۹-۵۰

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اَللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً

اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللَّهِ اَلْكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثْماً مُبِيناً

آیا به کسانی که خود را به فضایل خیالی می ستایند نظر نکردی؟ [این خودستائی هیچ ارزش و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هرکه را بخواهد [براساس ملاک های واقعی] می ستاید و آنان که خود را به ناحق می ستایند در کیفر و مجازات به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

با تأمل بنگر چگونه قوم یهود [با ادعای پاکی خویشتن با اموری واهی در پیشگاه حق] بر خدا دروغ می بندند، و همین گناه آشکار برای خواری و عذاب آنان کافی است.

شرح و توضیح

از قرائن در آیات پیداست که منظور از يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ قوم یهودند، گرچه هر کس را که به دروغ به عنوان دارنده پاکی ها خودستائی نماید شامل می شود.

این قوم عنود می دانستند و می دانند آنچه را درباره خود می گویند و فضائلی که به خود نسبت می دهند تا خود را مقرّب حق و پاک و پاکیزه از رذائل در میان

ص:۲۶۳

مردم بنمایانند دروغ و کذب محض است، انسان می داند آنچه را از امور مثبت بخود می بندد و در او وجود ندارد دروغ است، لذا در آیه شریفه پس از مسئله افتراء کلمه کذب بکار برده شده است، تا به جهانیان بفهماند یهود به دروغ خود را می ستایند، و آنچه در آنان نیست به خود می بندند، و ادعا می کنند که خدا با ماست، ما نژاد برتریم، ما مورد محبت خدائیم، خدا بندگانی بهتر و پاکیزه تر از ما ندارد و. . . از این طریق به خداوند افتراء می زنند.

آنان به فرموده خداوند چنین اموری را که وجود خارجی ندارد به عنوان این که خدا برای ما مقرر نموده است از روی افترا و دروغ به خدا می بندند:

۱- وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّارُ إِلاّ أَيّاماً مَعْدُودَةً: (۱)

ادعا دارند که آتش دوزخ جز چند روزی معین و معلوم به ما نمی رسد، و این خداوند است که مشیتش بر این تعلق گرفته که ما دوزخی و دچار عذاب ابد نباشیم!

۲- وَ قالَتِ اَلْيَهُودُ وَ اَلنَّصارىٰ نَحْنُ أَبْناءُ اَللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ: (۲)

یهود و نصاری مدعی هستند که ما پسران خدا و دوستان او هستیم!

این بدعت گذاران سبک مغز، خداوند را پدر فرض کرده و خود را فرزندان او قلمداد می کنند و می خواهند با این ادعا بگویند ما از همه جهانیان به خدا نزدیک تر هستیم و سایه او بر سر ما سایه پدری است، و دیگر مردم جهان نسبتی با خدا ندارند، و عجیب تر از این مطلب این که بر صرف ادعای محض و بدون

۱- ۱) - بقره ۸۰.

۲- ۲) - مائده ۱۸.

تکیه بر دلیل عقلی و نقلی می گویند ما محبوبان خدا هستیم و دیگر مردم مورد محبت خدا نمی باشند.

۳- ادعای دیگر اینان است که ما اولیاء خداوندیم در حالی که حضرت حق در سوره جمعه به آنان اعلام می کند اگر شما از اولیاء خدا هستید، نهایتاً به صورت جدّی و به راستی آرزوی مرگ کنید تا پس از مرگ به نعمت های بهشت و به رضوان الله برسید، در صورتی که هرگز درخواست مرگ نخواهید کرد، و این عدم درخواست بخاطر گناهان و جنایاتی است که مرتکب شده اید، و خداوند به همه امور ستمکاران داناست.

کشف الاسرار می گوید: یهود گاهی طفلان خود را نزد پیامبر می آوردند، و می گفتند: ای محمد آیا این طفلان را گناهی هست؟ حضرت می فرمود: نه! به حضرت می گفتند ما نیز هم چون طفلان پاک و بی گناهیم، چرا که هر گناهی در روز مرتکب شویم شب بر ما می بخشند، و هر گناهی در شب انجام دهیم روز ما را می آمرزند! ! (۱)در هر صورت خودستائی برافراشتن علم استقلال در برابر حضرت حق است، و شرعاً و عقلاً- کار زشتی است، چرا که انسان با همه وجود مملوک خداست، و ذات و ماهیتش جز فقر محض چیزی نیست، و ازلاً و ابداً از خود چیزی ندارد، این هدایت و رحمت خداست که وقتی شامل حال انسان شود، و انسان هم از خود قابلیت نشان دهد به فضائل و ارزش های معنوی آراسته می شود، و لیاقت دریافت تعریف و تزکیه از حضرت حق پیدا می کند: بَلِ اَللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ

ص:۲۶۵

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۳۷.

آری قابلیت، پذیرش هدایت حق، آراسته شدن به کرامات و فضائل همه و همه تجلی لطف او به انسان است، و هرگز شایسته نیست انسان آنچه را خدا به او عنایت کرده از خود بداند و به خود ببندد و نسبت به آنها سینه سپر کند و فریاد منیت بردارد، و به دیگران فخرفروشی کند.

اگر حضرت حق خود ستایان را جریمه کند، و دچار عذاب نماید، خودستایانی که کلامشان دروغ، و نسبت های ناروایشان به خدا افتراء محض است، کمترین ستمی حتی به اندازه رشته نازک میان حصه خرما به آنان روا نمی دارد.

اگر وجود مبارک پروردگار از شایستگان و اهل لیاقت و آراستگان به فضائل تعریف و تمجید کند، تعریفش عین عدالت و دور از افراط و تفریط است، و در این تعریف به اندازه سوراخ ریز حصه خرما به آنان ستم روا نمی دارد.

تفسیر آیه ۵۱-۵۲

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ اَلطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً

آیا به کسانی که بهره ای اندک از دانش تورات به آنان داده شده نظر نکردی که به هر معبودی غیرخدا و هر طغیان گر گمراه کننده ای ایمان می آورند؟ ! و در قضاوتشان نسبت به کافران می گویند: آنان از کسانی که ایمان به قرآن و پیامبر آورده اند راه یافته ترند!

اینانند که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت.

شرح و توضیح

به راستی بسیار شگفت انگیز است که عالمان یهود و نصاری با علم به حقایق الهیه و آگاهی به نبوت پیامبر و حقانیت قرآن مجید که همه را از طریق دو کتاب آسمانی تورات و انجیل به دست آورده بودند، با ظهور پیامبر و طلوع قرآن کریم به تکذیب و انکار برخاستند، و حتی توحیدی را که به آن اقرار داشتند واگذاشته به عبادت جبت و اطاعت از طاغوت روی آورند، و در قضاوتشان نسبت به

مؤمنـان در حـالی که مـایه آنان اعتقاد به توحیـد و عمل به قرآن بود، و مشـرکان در حالی که بت پرست و پلیـد و ظالم بودند بدین گونه قضاوت کردند که: اهل مکه و پیروان آنان راهشان از راه اهل ایمان بهتر و برتر و بلکه مشـرکان از مؤمنان راه یافته ترند! !

بخاطر این قضاوت ناعادلانه، و حکم سـتمکارانه، و توسّل به این دروغ بسـیار بزرگ مورد لعنت خداوند قرار گرفتند، و کسـی که مورد لعنت حق شود یاری برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت نخواهد یافت، اینان برای جلب نظر مشرکان و پر کردن جیب از مال حرام آخرت را فروختند و لعنت ابد حق را خریدند.

بـه این نکته بایـد تـوجه داشت که هر کس در هر لباسـی بر ضـد ملت اسـلام و اهـل ایمـان بـا کـافران و مشـرکان و قلـدران و طاغوتیان و اسـتعمارگران و اسـتثمار کنندگان همسو شود، و فرهنگ اسـلام را بکوبد، و فرهنگ شـیطان و کافران را در اذهان بزرگ و پر سودتر جلوه دهد مستحق لعنت خدا خواهد شد، و یار و یاوری برای نجات خویش از عذاب دنیا و آخرت نخواهد یافت.

شأن نزول

اکثر مفسـران در رابطه با شأن نزول این آیه شـریفه می گویند: کعب بن اشـرف پس از جنگ احد با هفتاد نفر از یهودی ها به مکه رفتنـد تا با قریش بر ضـد پیامبر هم دست شونـد، در حالی که کعب و مریـدانش با پیامبر عهد بسـته بودند که با مشـرکان برضد پیامبر هم پیمان نشوند.

ص:۲۶۸

کعب در مکه به ابوسـفیان وارد شد، ابوسفیان از او استقبال کرد و وی را گرامی داشت و منزل مناسبی در اختیارش گذاشت و همراهان او را در منازل قریش جای داد.

قریشـیان به کعب و همراهـانش گفتنـد: مـا به شـما اعتمـاد نـداریم، در صورتی اعتمـاد ما به شـما جلب می شود که به جبت و طاغوت دو معبود قریشیان سجده کنید و به هر دو بت مؤمن شوید، کعب و همراهانش به جبت و طاغوت سجده کردند و اقرار نمودنـد که ما به هر دو معبود شـما مؤمن شدیم، اکنون سـی نفر از ما و سـی نفر از شـما کنار کعبه رفته بر ضد پیامبر هم پیمان شویم، و بکوشیم که او را از میان برداریم و چراغ دینش را خاموش کنیم.

چون کنـار بیت هم پیمان شدنـد، ابوسـفیان به کعب گفت شـما قاری کتاب هستیـد و به حقایق آگاهی داریـد و ما بی بهره از سواد و کتاب خوانی می باشـیم به ما بگوئیـد که ما راه یافته تریم یا محمد؟ کعب گفت ای ابوسـفیان دین خود را به ما عرضـه کنید تا قضاوت نمائیم ابوسـفیان گفت ما برای حاجیان شتر فربه می کشیم تا به عنوان مهمانان ما از آن بخورند، و برای زائران سقـائی می کنیم، و مردمی میهمـان دوست هستیم، و اسـیران را خریـده آزاد می نمائیم و صـله رحم به جای می آوریم و خانه پروردگـار را تعمیر و سپس بـه طـواف می رویـم و در هر صـورت اهـل حرم هسـتیم، ولی محمـد از آئیـن گذشـتگانش روی گردانده، و از اقوامش بریده، و حرم را رها کرده به مدینه رفته، دین ما همان دین قدیم است، و

دین محمد دین جدید می باشد، کعب بن اشرف گفت والله قسم شما راه یافته تر هستید! ! (۱)کعب بن اشرف پس از پیمان با قریشیان به قبیله خود بازگشت، در حالی که به آنان به شدت دلگرم بود، و امید داشت که اگر از سوی مؤمنان حمله ای به قبیله او شود مشرکان مکه و هم پیمانشان به یاری آنان برخیزند، ولی با حمله مسلمانان هیچ گونه یاری از طرف قریشیان به آنان نرسید، کعب کشته شد و قبیله او به سوی شام رفتند، و عذاب دنیا را چشیده و پس از مرگ به عذاب ابد آخرت هم دچار شدند، و این است کیفر هم سوئی با کافران برضد مؤمنان و این سنت قطعیه الهیه است که تا روز قیامت جریان دارد و کسی را از آن گریزی نیست.

گنهکاران و مجرمان حرفه ای باید بدانند که درصورت داشتن فرصت می توانند توبه کنند، آن هم توبه ای که شرایطش در قرآن و معارف الهیه بیان شده، ولی هنگامی که فرصت از دست برود راه توبه بسته می شود، و مجرم به عذاب دنیا و آخرت گرفتار می گردد، به خصوص اگر گناه صدّ عن سبیل الله باشد، و جرم مجرم این باشد که مانع از مؤمن شدن دیگران گردد، یا کسی را یا کسانی را گمراه نماید و به ویژه اگر گمراه شده بمیرد و برای گمراه کننده راهی برای بازگرداندن گمراه از گمراهی نباشد!

در این زمینه به حدیث بسیار مهم زیر توجه نمائید که حدیثی قابل توجه است.

۱- ۱) - مجمع البیان، ج۳، ص۹۲.

سماعه از حضرت صادق در توضیح آیه شریفه

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا اَلنّٰاسَ جَمِيعاً: (۱)

روایت می کند که آن حضرت فرمود: کسی که مسلمانی را از دین حق و مسیر هدایت خارج کند و به گمراهی سوق دهد او را کشته است و نیز اگر شخصی انسانی را از گمراهی نجات دهد و به گردونه هدایت رهنمودن شود او را زنده کرده است، سپس حضرت فرمود: در روزگار گذشته شخصی می خواست از راه حلال ثروت فراوانی ذخیره کند ولی موفق نشد، تلاش کرد از راه نامشروع به دست آورد نتوانست شیطانی به او گفت: تو با همه تلاشی که نمودی نتوانستی ثروت فراوانی چه از راه حلال، چه از راه حرام بدست آوری، اکنون تو را به کاری دلالت می کنم تا به زودی ثروت هنگفتی به چنگ آوری!

آن شخص پیشنهاد شیطان را پذیرفت، شیطان گفت: دین جدیدی را پایه گذاری کن، تا مردم گرد تو جمع شوند و از این راه پول فراوانی در اختیارت بگذارند، آن شخص دینی را ابداع کرد، و مردم را از راه هدایت گمراه ساخت و در اندک زمانی به ثروتی کلان رسید، ولی روزی به خود گفت: اگر به پیشگاه حق توبه کنم پذیرفته نخواهد شد مگر این که به گروندگان به دینم اعلام کنم این دین اختراع خود من است و بر پایه حق نیست و من به شما دروغ گفته ام، نزد مردم رفت و به آنان گفت آنچه به شما گفته ام دروغ بوده و از جانب حق دینی به من نازل نشده است، از این آئین دروغین دست بردارید، من نیز توبه می

ص:۲۷۱

۱- ۱) - مائده ۳۲.

کنم، مردم گفتند: دین حقیقی همان است که تو به ما تعلیم کرده ای ما از آن برنمی گردیم!

آن شخص زنجیری بر گردن خود انداخت و گفت: زنجیر را از گردن خویش بر نمی دارم تا حضرت حق توبه ام را بپذیرد.

خداونـد به واسـطه یکی از پیـامبرا خود به او اعلاـم نمود که: توبه تو را قبول نمی کنم، گرچه نـاله و فریادت به جائی برسـد تا رگ های گردنت پاره شود، مگر این که کسانی را که با اعتقاد به دین باطلت از دنیا رفته اند زنده کنی و دروغ پردازیت را به آنـان اعلام نمائی! ! (۱)آیا برای علمای یهود و نصاری که از زمان پیامبر اسـلام با انواع ترفنـدها از مسـلمان شـدن مریـدانشان جلوگیری کردند و علاوه بر این میلیون ها نفر را در هر زمان به گمراهی کشـیدند و هنوز هم به این کار خائنانه ادامه می دهند توبه ای در پیشگاه حق خواهد بود؟

آیا برای کسانی هم چون فروید ولنین و استالین و آتاترک و امثال آنان که با ژست علمی و سیاسی صدّ عن سبیل الله شدند، و میلیون هـا نفر را در چـاه ضـلالت انداختنـد، و قـاره هـا و کشورهـا و ملت ها را به انواع مفاسـد دچار ساختنـد راهی برای توبه هست؟ !

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۲۰.

تفسیر آیه ۵۳-۵۴-۵۵

اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ اَلْمُلْكِ فَإِذاً لاٰ يُؤْتُونَ اَلنّٰاسَ نَقِيراً

أَمْ يَحْسُدُونَ اَلنّٰاسَ عَلىٰ مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً

آیا برای اهل کتاب به ویژه عالمان یهود بهره ای از حکومت معنوی و مادی است [که بخواهند کار ساز دنیا و آخرت مردم باشند؟] اگر هم بهره ای باشد پشیزی به مردم نخواهند پرداخت.

بلکه آنان به پیامبر و اهل بیت او به خاطر نبوت و امامتی که به آنان عطا کرده حسد می ورزند، مسلماً ما به خاندان ابراهیم [که پیامبر و اهل بیت او هستند] قرآن و دانش استوار دادیم و به آنان فرمان روائی بزرگی بخشیدیم.

برخی از اهل کتاب به پیامبر [که والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از وی روی گرداندند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه مطالب و مسائل قابل توجهی مطرح است:

بخل شدیـد یهود، حسادت یهود به پیامبر و اهل بیت، فضل و احسان خداونـد به رسول اسـلام و عترت پاک او، ایمان برخی از یهود به پیامبر و اعراض گروهی از آنان از رسول اسلام و فرهنگ سعادتبخش او.

بخل یهود

در آیه ۱۸۰سوره مبارکه آل عمران درباره بخل تا جائی که لازم بود بحث شد، بخل از رذائل اخلاقی و از شدیدترین موانع در مسیر رسیدن فیوضات ربانی و جلوات الهی به انسان است.

یهود و عالمانشـان به این رذیله آلوده انـد، عالمـان یهود که از طریق آیـات تورات آگـاه به حقـایق الهیه و نبوت پیامبر و طلوع قرآن بودنـد، از این که مردم خود را و عوام یهود را از این حقایق آگاه نماینـد بخل ورزیدند و به پنهان کاری دست یازیدند، در نتیجه عوام یهود را در چـاه گمراهی حبس کردنـد، و بسـیاری از غیریهود را هم در شـک و تردیـد نسـبت به واقعیـات نگاه داشتند، و از این طریق هم خود را و هم مردم خویش را از فیوضات رحمانیه محروم نمودند، و ضربه سنگینی به پیکر هدایت و انسانیت زدند، و کوشیدند تا پرچم کفر و شرک و نفاق در اهتزاز باشد.

اینان که با حیله و مکر و فریب مردم ثروت کلانی به دست آوردند، و بر عوام یهود فرمان می راندند، از این که پشیزی از مال و ثروت به اهلش بپردازد دریغ ورزیدند.

اینان با اندک علم و دانشـشان و با اندک فرمان روائی در اوج بخل بودند، به فرموده قرآن اگر نصیب قابل توجهی از حکومت مادی و معنوی داشتند همچنان

ص:۲۷۴

در قلّه بخل به سر می بردند و پشیزی به بندگان خدا نمی دادند و به اندازه ارزنی به کسی نمی بخشیدند!

آیه می خواهد بگوید این نابکاران هیچ نقشی در کشور وجود و در عرصه هستی ندارند، آنچه به خود می بندند ادعائی پوچ و باطل است، و اگر در کشور هستی یا گوشه ای از آن محوریت داشتند به خاطر آلوده بودن باطنشان به نجاست بخل ذره ای به کسی نمی پرداختند و به احدی رحم نمی کردند!

اینان اگر بر جهان مسلط بودند، همه مردم را به بلای فقر و نداری و بستن همه راه های زندگی دچار می ساختند، و حکمت و دانش را اگر دارا بودند در انحصار خود می گرفتند و مردم پنج قاره را به اسارت می نشاندند و هر راه چاره ای را به روی آنان می بستند.

این پیامبر اسلام و اهل بیت پاک او هستند که بنابر آیات قرآن و روایات قابل قبول، دارای ولایت تکوینی و تشریعی هستند، و وجودشان عین خیر، جود، سخاوت، کرم و احسان است، و از تعلیم معارف و علوم و حل مشکلات مردم هیچ دریغی نداشتند، و حتی امروز که در میان مردم حضور فیزیکی ندارند، از طریق قدرت حیات برزخی برای حل مشکلات مادی و معنوی مردم در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند، و مردم را از گرفتاری آزاد می نمایند.

حضرت سجاد (ع) درباره این بزرگواران که همه وقت و همیشه پناه و ملجأ بندگان در همه امورند، در صلوات شعبانیه می فرماید:

«الفلک الجاریه، فی اللجج الغامره، یأمن من رکبها و یغرق من ترکها، المتقدم لهم مازق، والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق،

اللهم صل علی محمد وآل محمد، الکهف الحصین، و غیاث المضطر المستکین، وملجأ الهاربین و عصمه المعتصمین. . .»

پیامبر و اهل بیت گرامش کشتی روان در اقیانوس های عمیق اند، هر کس به این کشتی روان توسل جوید ایمنی یابد و هرکس آن را رها نماید غرق شود، آنان که از این بزرگواران پیش افتند از دین خارج اند، و آنان که از این مأمن مطمئن عقب افتند نابودند، و هر کس ملازم آنان باشد ملحق به حق است. خدایا بر محمد و آلش درود فرست محمد و آلش که پناهگاه محکم، و فریاد رس بیچارگان، و ملجأ گریختگان و دست آویز استوار برای چنگ اندازان هستند.

حضرت هادی در بخشی از زیارت جامعه که از مهم ترین زیارات است و شیخ صدوق در کتاب بسیار مهم من لایحضره الفقیه که یکی از چهار کتاب استوار مدرسه اهل بیت است و در عیون اخبار الرضا نقل کرده، شأن خاندان رسالت را اینگونه بیان می کند:

«انتم الصراط الاقوم و شهداء دارالفناء و شفعاء دار البقاء والرحمه الموصوله والآیه المخزونه والامانه المحفوظه والباب المبتلی به الناس، من اتاکم نجی و من لم یاتکم هلک، الی الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون وله تسلّمون و بامره تعملون والی سبیله ترشدون و بقوله تحکمون، سعد من والاکم وهلک من عاداکم و خاب من حجدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم. . . .»

شما استوارترین جادّه هستید، شما گواهان بر مردم در دنیا و شفیعان آنان در آخرت، و رحمت پیوسته و نشانه مخزون و امانت محفوظ و درگاه حقّی که مردم به آن آزموده می شوند می باشید.

کسی که به سوی شما آمد نجات یافت، و آن که نیامد به چاه هلاکت افتاد، شما مردم را فقط به سوی خدا می خوانید، به جانب او دلالت می کنید، و مؤمن به او هستید، و تسلیم حضرت او می باشید، و به فرمان او عمل می کنید، و همه را به راه او ارشاد می نمائید، و برابر با قانون او داوری می کنید، هر کس درسایه ولایت شما قرار گرفت خوشبخت شد، و هر که به دشمنی با شما برخاست به هلاکت رسید و منکر شما زیانکار شد، و جدای از شما به گمراهی نشست و متمسک به شما رستگار شد و پناهنده به شما از عذاب دنیا و آخرت ایمنی یافت.

وجود مبارک امام زمان در دعای روز سوم شعبان می فرماید: خداوند خاک قبر حسین (ع) را درمان درد قرار داد، این مسئله یعنی شفا دهی خاک قبر حضرت حسین (ع) از روز دفنش تا امروز که هزار و پانصد سال می شود به تجربه ثابت شده، و برخی از ما شیعیان این حقیقت را به چشم خود دیده ایم، وقتی خاک قبر اهل بیت درمان درد باشد، بنگرید وجود خود آنان برای همه مردم چه منبع برکتی هستند، اینان اند که مردم را از گمراهی نجات می دهند و در این دریای طوفانی زندگی به ساحل نجات می رسانند، اینان اند که سبب رها شدن مردم از خزی دنیا و عذاب آخرت، و عامل ورود اهل هدایت به بهشت عنبر سرشت، و علت جلب رضای حق به سوی بندگان هستند.

تربت حسین (ع)

شیخ طوسی که از اعاظم علمای شیعه و فقیه جامع الشرایط، و مفسری بزرگ و محدثی کم نظیر و دانشمندی کم نمونه است در کتاب با ارزش امالی صفحه

۲۰۲ نقل می کنـد که: حسـین بن محمدبن عبدالله از پدرش روایت می نماید: در مسـجد جامع مدرسه نماز می خواندم دو نفر غریب را مشاهـده کردم، در کنارم نشسـته و باهم گفتگو می کنند، یکی از آن دو نفر به دیگری گفت: آیا می دانی دچار چه بلاـئی شـده ام؟ شـکم دردی عـارض من شـد که هیـچ دکتری نتوانست علت آن را بفهمـد، کارم به جائی رسـید که از درمان دردم نـا امیـد شـدم، روزی پیره زنی به نام ام سـلمه که همسایه خانه ما بود به خانه ما آمـد و مرا پریشان حال دیـد، وقتی علت پریشـانی مرا که درد شـکم بود یافت به من گفت: اگر بیماری ات را درمان کنم چه می گوئی؟ گفتم جز این آرزویی نـدارم، پیره زن به خـانه اش بـازگشت، پس از مـدتی ظرفی پر از آب آورد و گفت از این ظرف آب بنوش، چون آب را خوردم پس از لحظه از درد نجـات پیـدا کردم و خود را سـالم یافتم، چنان که گوئی هرگز به آن درد گرفتار نبودم، چنـد ماهی گـذشت و اثری از آن درد ندیدم!

روزی ام سـلمه به خانه ام آمـد گفتم: راست بگو شـربتی که به من دادی و درد مرا علاج کرد چه بود؟ گفت: از یک دانه این تسبیـح که در دست دارم بـا آب مخلوط کردم و تو آن آب مخلوط بـا آن یـک دانه را خوردی و شـفا یـافتی! به او گفتم این تسبیـح از چه خالی است؟ گفت تربت حسـین (ع) است من که با اهل بیت پیامبر رابطه ای نداشـتم از روی شـگفتی و ناراحتی گفتم: ای رافضـیه مرا با خاک قبر حسـین درمان نمودی؟ پیره زن وقتی خشم مرا دیـد از خانه ام بیرون رفت، هنوز به خانه اش نرسـیده بود که درد من دوباره شـروع شـد و به همان صورت اولیه به بدنم بازگشت، اکنون به آن بیماری دچارم و هیچ طبیبی قدرت علاج آن را ندارد و از این درد امان ندارم، نمی دانم عاقبتم با این بیماری چه

خواهد شد؟ در این گفتگو بودند که مؤذن اذان نماز را گفت، به نماز برخاستم، و نمی دانم حال او چه شد.

امیرمؤمنان و یتیمان

امام موحدان، مولای متقیان روزی از راهی عبور می کرد، زن نیازمندی را دید که فرزندانش از شدت گرسنگی می گریستند و او آنان را برای آرام کردن سرگرم کرده بود، از جمله دیگی پر از آب را روی آتش گذاشته بود تا طفلان تصور کنند برای آنان مشغول غذا پختن است، امام پس از مشاهده این وضعیت به همراه قنبر شتابان به خانه رفت و ظرف خرمائی را با کیسه ای آرد و مقداری روغن و برنج به دوش گرفت و رهسپار خانه آن زن شد، قنبر از حضرت خواست که خوراکی ها را او حمل کند ولی امام به این امر رضایت نداد، هنگامی که به محل زن رسید اذن ورود خواست و وارد شد، مقداری از برنج را با روغن در دیگ ریخت و غذای خوش مزه ای آماده کرد.

آنگاه بچه ها را که در خواب بودند بیدار کرد، و با دست خویش از آن غذاها به دهانشان می گذاشت تا سیر شدند، سپس برای سرگرم کردن بچه ها دو دست و دو زانوی خود را به زمین گذاشت و از خود صدای گوسپند در آورد، بچه ها نیز دنبال امام آن صدا را تکرار می کردند و می خندیدند، مدتی بچه ها را سرگرم نگاه داشت تا ناراحتی خود را فراموش نمایند، سپس از خانه یتیمان خارج شد، قنبر به حضرت گفت: ای سرور من امروز دو کار از شما دیدم که سبب یکی را می دانم، ولی علت کار دوم برایم روشن نیست، اول آن که توشه بچه های یتیم را خود به دوش کشیدی و اجازه حمل آن را به من ندادی و دانستم کارت برای

رسیدن به پاداش خدا بود، ولی تقلید از صدای گوسپند را ندانستم چه علتی داشت؟

فرمود: چون به خانه این یتیمان قدم گذاشتم دیدم از گرسنگی گریه می کنند، خواستم هنگامی که خارج می شوم هم سیر شده باشند و هم خنده شادی بر لبانشان نشسته باشد. (۱)ای کاش همه ملل جهان از درون یهود و این که آلوده به رذیلت بخل و کبر و حسد هستند آگاه می شدند و قضاوت خداوند را که آگاه به ظاهر و پنهان است در حق آنان باور می کردند، تا با این قوم عنود و بخیل قطع رابطه کرده و آنان را از خیمه زندگی خود بیرون می کردند و از دخالت های ظالمانه آنان در امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود جلوگیری می نمودند، و برای حل همه مشکلاتشان به پیامبر اسلام و اهل بیت و فرهنگ سعادت بخش این معادن کرامت روی می کردند و به وسیله آنان سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

این بخیلان پست، و نابکاران شیطان پرست، نه تنها دچار بخل هستند، و حاضر نیستند از دانش خود به سود مردم و از مال خود برای حل مشکلات مشکل داران بهره بگیرند، بلکه نسبت به آل ابراهیم که براساس آیات قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت او هستند، به خاطر این که افق تجلی احسان و فضل خدایند، و قرآن بر آنان نازل شده، و دانش استوار نزد آنان است و دارای فرمان

۱- ۱) - شجره طوبی ۳۷.

روائی عظیم بر قلوب و جان شایستگان هستند به شدت و همواره حسادت می ورزند، و می کوشند مانع رسیدن فیوضات حق به آنان و پیروانشان شوند، ولی در این زمینه سخت در اشتباهند، زیرا از زمان تجلی قرآن و طلوع نبوت تا امروز که نزدیک پانزده قرن است روز به روز نور نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش، و روشنائی قرآن رو به فزونی و گستردگی است، و نقشه یهود برای خاموش کردن این انوار نقش بر آب شده، و مسلماً آینده جهان در سایه حکومت نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش قرار خواهد گرفت و اثری از آثار دشمن باقی نخواهد ماند،

فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً.

البته به فرموده قرآن مجید برخی از جهودان انصاف به خرج داده و مؤمن به اسلام شدند و کم و بیش در همه زمان های گذشته به اسلام گرائیدند، و اکنون هم اندکی از آنان به سوی اسلام روی می آورند، ولی برخی دیگر تعصب و لجاجت به خرج می دهند، و بر عناد و دشمنی و بخل و حسادتشان پافشاری کرده از اسلام روی گردان هستد، و حق را که چون خورشید وسط روز برای آنان آشکار و معلوم است نمی پذیرند، و به آزار اهل ایمان و مسلمانان ادامه می دهند که نمونه ای از جنایاتشان دولت نامشروع اسرائیل است، ولی براساس آیات قرآن هرگز روی آرامش و امنیت را نخواهند دید و عاقبت به ننگ شکست ذلت بار تن داده و پس از این دنیا به ناامنی و اضطراب در قیامت و آتش سوزان دوزخ گرفتار خواهد شد، وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً .

ص:۲۸۱

تفسیر آیه ۵۶-۵۷

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا اَلْعَذَابَ إِنَّ اَللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً

وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً

قطعاً کسانی که به آیات ما کافر شدنـد، به زودی آنان را به آتشی سوزان و شکنجه آور در آوردیم، هرگاه پوستشان بر اثر آتش دوزخ بریـان شود پوست هـای دیگری جـایگزین آن می کنیم تـا عـذاب را به طور پیوسته بچشـند یقیناً خداونـد توانای شکست ناپذیر و محکم کار است.

و کسانی که ایمـان آورده انـد و کارهای شایسته انجام داده انـد، به زودی آنان را در بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جـاری است وارد کنیم در حـالی که در آنجا جاودانه انـد، برای آنان در آن بهشت ها همسرانی پاکیزه است و آنان را در زیر سایه ای پایدار، دلپذیر، آرام بخش و خنک درآوریم.

شرح و توضیح

در رابطه با عذاب کافران به آیات حق در آیات سوره بقره و آل عمران که عذاب در آنها مطرح است مسائلی بیان شد.

ص:۲۸۲

و در آیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با بهشت و نعمت هایش و خلود اهل بهشت در آن جایگاه رفیع و ازدواج مطهره بحث بسیار مفصلی به میان آمد.

از دو آیه شریفه صریحاً استفاده می شود که معاد جسمانی است، و آنچه را فلاسفه درباره معاد می گویند و یا آیات و روایات را توجیه می نمایند مورد قبول قرآن مجید نیست.

از آیه شریفه پنجاه ششم استفاده می شود که کتاب های آسمانی و نبوت پیامبران و ولایت اهل بیت از مصادیق قطعی آیات است: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا. . .

که کفر به این حقایق موجب شقاوت ابدی و دچار شدن به عذاب همیشگی است، و چنین کفری به آیات سبب می شود که آلودگان به کفر در پیشرفت نبوت و ولایت و امور مؤمنان مانع تراشی کنند، و عرض خود ببرند و زحمت برای مؤمنان ایجاد نمایند.

از متن آیه پنجاه و هفتم این معنا را دریافت می کنیم، که ایمان واقعی، و انجام کارهای شایسته دو شرط اساسی برای رسیدن به بهشت جاویدان است، هرکس فاقد این دو قدم معنوی باشد راهی به بهشت قیامت ندارد.

اهل بهشت با جفت ها و همسرانی پاکیزه از هر فضول و هر آلایشند، همسرانی به رنگ مروارید و صفاء یاقوت، دارای گیسوانی خوشبو به مشک اذفر، و دست و گردنی به جواهر آراسته، با صدائی خوش و دل نشین این آواز برآرند:

«نحن الخالـدات فلا نموت ابداً، نحن الغاينات فلا نبؤس ابداً، نحن الميقات فلا نظعن ابداً، نحن الراضـيات فلا نسـخط ابداً، نحن الجواری الحسان، ازواج اقوام کرام، طوبی لمن کناله و کان لنا.»

«ما جاودان و ابـدی هستیم، و هرگز نمی میریم، ما ثروتمنـدانی می باشـیم که تهیـدستی سـراغ ما نمی آید، ما برجا و ثابتیم که هجرت و کوچی برای مـا نیست، مـا پیوسـته شـادیم و خشم و غضب بر مـا راه نـدارد، مـا همسایه نیک سـیرت و زیبا صورتیم، همسران مردم با ارزش و بزرگواریم.

خوشا به حال کسی که ما از او هستیم و او برای ماست.

در روایت آمـده: همسـر بهشـتی به شـوهرش می گویـد: ای دوست خـدا در مجـالس ذکری که در دنیـا شـرکت نمودی، و در مجمع های خیری که نشـستی و مرا ازخداوند خواستی، من بر تو آگاه بودم و از خواسـتنت به ناز و طرب قرار داشتم، من به تو مشـتاق تر از تو به من بودم، به خـدائی که مرا به سـبب تو گرامی داشت، و تو را به سـبب من اکرام کرد، که هر بـار مرا از حق خواستی، من تو را هفتاد بار از خـدا خواسـتم، آنگاه بخندد و از خنده او نوری بتابد که روشـنائی آن به همه غرفه های بهشـت برسد» (1)در رابطه با ظلّ طلیل روایت مهمی در کتاب های روایت به این مضمون از رسول خدا نقل شده است:

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۴۵.

«سبعه یظلهم الله تحت ظله یوم لاظل الاّ ظلّه، امام عادل، و فتی نشأ فی عباده الله، و رجل طلبه امرءه ذات جمال و حسب فقال انی اخاف الله و رجل قلبه فی المسجد اذا خرج منه حتی یرجع الیه و رجل ذکرالله خالیا ففاضت عیناه من خیشه الله و رجل تصدق بصدقه فکان یخفیها عن شماله، و رجلان تحابا فاجتمعا علی حب الله تعالی و تفرقا علی حبه:» (۱)

خداوند هفت نفر را در روزی که سایه ای جز سایه او نیست زیر سایه خود قرار می دهد: رهبر عادل، جوانی که در عرصه بندگی خدا رشد کرده، مردی که زنی صاحب جمال از او دعوت به خود کند و او پاسخ دهد من بخاطر بیم از خدا جواب تو را نمی دهم، مردی که بهنگام خروج از مسجد دلش با مسجد است تا به آن بازگردد، و مردی که در خلوت یاد خدا کند تا جائی که چشمش از خشیت خدا اشک بریزد، و مردی که در کمال پنهانی صدقه دهد، و دو مردی که با یکدیگر دوستی کنند، پس براساس محبت خدا با هم قرار گیرند و براساس محبت خدا از یکدیگر جدا شوند.

۱- ۱) - صحیح بخاری، ج۱، ص۲۳۴ - محجه البضاء.

تفسیر آیه ۵۸

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ اَلنّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اَللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ سَمِیعاً بَصِیراً

خداوند قاطعانه به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش باز گردانید، و چون میان مردم داوری کنید به عدالت داوری نمائید، [فرمان بازگرداندن امانت به صاحبانش و عدالت در داوری] نیکو حقیقتی است که خدا شما را به آن موعظه می کند، بی تردید خداوند همواره شنوا و بیناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم، که عامل برپائی حیات معنوی جامعه، و زمینه ساز اعتماد مردم به یکدیگر، و اجرای قانون در جایگاه خودش و به صورت یکسان برای فرد فرد جامعه بدون لحاظ کردن امور اعتباری است اشاره دارد: ۱- ادای امانت به اهلش ۲- داوری به عدالت نسبت به همگان.

ادای امانت

از این که آیه شریفه امانات را همراه با قید ذکر نکرده استفاده می شود که مراد از امانات هم امانت معنوی و هم امانت مادی است.

با بکارگیری حرف تاکید اِنَّ و تکیه دادن کلمه امر به نام مبارک الله و بیان فرمان با جمله خبریه یَأْمُرُکُمْ نشانگر عظمت و شأن والای امانت است، و این که امانت و ردّ آن به اهلش در پیشگاه حضرت حق از ویژگی و جهت خاصّی برخوردار است.

حق بودن قرآن، و وجود پیامبر و رسالت او، اوامر و نواهی حضرت حق، ولایت و امامت، حقایق اخلاقی، اعضاء و جوارح، اموال و اسراری که از مردم نزد انسان است، مسئولیت ها و پست ها و مقام ها که جهت برقراری عدالت جعل شده همه و همه از مصادیق امانات هستند، که بر هر کسی در صورتی که امانتدار است، واجب است آن را به اهلش برگرداند، و به آنان که لیاقت و شایستگی دارند بسپارند، و جداً در هر شرایطی از خیانت در هر نوع امانتی بپرهیزند، که خیانت در امانت و داوری ظالمانه، انسان را در صف یهود عنود قرار می دهد.

آنان حق بودن قرآن و پیامبر و رسالت او را از عوام یهود و دیگر مردم پنهان داشتند و از بیان آن برای هدایت مردم امتناع ورزیدند، و به دست اهلش نسپردند، و نسبت به مؤمنان به پیامبر ستمکارانه داوری کردند و به این خاطر در منطق قرآن خائن شمرده شدند.

قطعاً هر خائن به هر نوع امانت هم مسلک یهود، و در آخرت با آن قوم عنود محشور خواهد شد.

«واژه امانت ضدّ خیانت مصدر و از ریشه امن به معنای آرامش قلب است، و امین به کسی می گویند که دل، در سپردن چیزی به او احساس آرامش کند، هم چنین به چیزی که سپرده شده نیز امانت اطلاق می گردد.

واژه امانت در قرآن و احادیث اسـلامی در همان معنای لغوی آن بکار رفته است، اما در تبیین عرصه های امانت و اقسام امینان نوآوری های جالب توجه و نکات تنبّه آفرینی در متون اسلامی دیده می شود.

از نظر اسـلام عرصه امانت بسیار گسترده است، و هر نعمتی که خداوند متعال به انسان داده، و هر کاری که به او واگذاری می شود و هر مسـئولیتی که به او سـپرده شود در حقیقت امـانتی است که در اختیـار او نهـاده شـده، بنـابراین آیـاتی که مردم را به رعایت امانت ترغیب می کند، شامل همه عرصه های امانت می گردند، عرصه های امانت عبارت اند از:

عرصه سیاسی

در نظـام اسـلامی و حکومت براسـاس فرهنگ حق هر کس از قـدرت سیاسـی برخوردار است، امانتـدار خداونـد متعال و مردم است، و هر انسـانی که جایگـاه سیاسـی بالاـتر و قـدرت افزون تری دارد بـار امانت او سـنگین تر است، بر این اساس بار امانت رهبران جامعه از همه مردم سنگین تر است.

عرصه فرهنگی

پس از مسؤلاـن سیاسـی بـار امانت علما و رهبران فرهنگی جامعه از دیگران سـنگین تر است، دانش و معرفت، بینش و آگاهی امانت خداوند است که مسئولان فرهنگی و عهده داران تربیت جامعه، هم خود باید به آن عمل کنند، و هم زمینه را برای عمل کردن دیگران فراهم سازند.

عرصه اقتصادی

روشن ترین عرصه امـانت نزد عموم مردم عرصه اقتصـادی است، نکته قابـل توجه در امـانت داری اقتصـادی از نگاه اسـلام این است که شخص مسلمان نه تنها

حق نـدارد به حقوق دیگران تجاوز کنـد، بلکه ثروت شخصـی خودش نیز امانتی در نزد اوست و نمی تواند آن را در هر راهی که می خواهد مصرف کند، از این جهت در اسلام اسراف کاری در مال خود نیز خیانت محسوب می گردد.

عرصه اخلاقی

گستره امـانت داری در عرصه اخلاـقی بسـیار وسـیع است، در واقع امـانت داری اتصاف به انواع صـفات نیکو و اجتناب از همه صفات ناشایسـته است به این سـبب در آثار اسـلامی و روایات و معارف الهیه اموری مانند صداقت، ورع، عفت، وفا، همکاری برای اقـامه حق، تلاـفی نمودن خوبی هـای مردم با خوبی و حفظ اسـرار فرد و خانواده و جامعه از مصادیق امانت داری شـمرده شده اند.

عرصه عملی

در اسـلام هر کـاری که به انسـان سپرده شود امـانت محسوب می گردد، از این جهت است که اجیر «پیمانکـار» یکی از امانت داران به حساب آمده است.

عرصه واجبات دینی

برنامه ای که خداونـد بزرگ برای زنـدگی انسان ارائه کرده، در حقیقت بزرگ ترین نعمت و امانت الهی برای تکامل مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی اوست، و همه پیامبران الهی با هدف انتقال این امانت به جامعه بشر مبعوث شده اند.

ص:۲۸۹

به این جهت بهره گیری از این برنامه امانت داری است و مخالفت با آن خیانت محسوب می شود. (۱)

احادیث امانت

از رسول خدا (ص) روایت شده است که خطاب به مردم فرمود:

«لاتنظروا الی کثره صلاتهم و صومهم و کثره الحج والمعروف و طنطنتهم باللیل، ولکن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانه:» (۲)

به کثرت نماز افراد و حج و کار خیر و ناله های شبانه آنان نگاه نکنید، بلکه به راستگوئی و امانت داری آنان توجه نمائید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«لاایمان لمن لاامانه له:» (۳)

کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.

و از آن حضرت روایت شده:

«من خان امانه فی الدنیا ولم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیر ملتی و یلقی الله و هو عیله غضبان:» (۴)

۱- ۱) - حکمت نامه پیامبر ۵۵۴.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۵۱.

۳- ۳) - نوا در راوندی، ص۹۱.

۴- ۴) - امالی صدوق، ص۵۱۶.

هر کس در دنیا به امانتی خیانت کنـد و آن را به صاحبش برنگرداند، و مرگش در رسد بر غیر آئین من مرده است و در حالی با خدا ملاقات کند که خدا بر او خشمگین است.

رسول خدا فرمود:

«ثلاـثه لیس لاحـد فیهن رخصه: الوفـاء لمسـلم کان او کافر، و برالوالـدین مسـلمین کانا او کافرین، و اداء الامانه لمسـلم کان او کافر:» (۱)

سه چیز است که برای احـدی مجاز نیست از آن تخلف نمایـد: وفاء به پیمان خواه طرف مسـلمان باشـد یا کافر، نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه نباشند، اداء امانت چه این که صاحب امانت مسلمان باشد چه کافر!

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحـد فیهن رخصه: اداء الامانه الی البر و الفاجر، والوفاء بالعهد للبر والفاجر، و برالوالدین برین کانا او فاجرین:» (۲)

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف از آن ها را نداده است:

اداء امانت چه صاحب امانت نیکوکار باشـد چه گناهکار، وفاء به عهـد خواه صاحب عهـد اهل خیر باشـد یا بـد عمل، نیکی به پدر و مادر خواه درست کار باشند خواه بدکار.

۱- ۱) - مجموعه ورام، ج۲، ص۱۲۱.

۲- ۲) - کافی، ج۲، ص۱۶۲.

از حضرت صادق روایت شده:

«لاتنظروا الی طول رکوع الرجل و سجود فان ذلک شیئی قد اعتاده فلوترکه استوحش لذلک ولکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته:» (۱)

برای شناخت پاکی و درستی کسی، به رکوع و سجده طولانی او نظر نکنید، زیرا او به این عمل عادت کرده، در صورت ترک دچار وحشت می شود، ولی به راستگوئی و اداء امانتش بنگرید، و از این راه او را بشناسید.

امیرمؤمنان در ضمن عهدنامه بی نظیر خود به مالک اشتر هشدار می دهد:

«وان عقدت بینک و بین عدوک عقده او البسته منک ذمه فحط عهدک بالوفاء وارع ذمتک بالامانه:»

اگر میان خود و دشمنت قرار دادی بستی یا به او امان دادی و او را به آتش بس دلخوش کردی، به قراردادت وفادار باش و به امانی که به او داده ای امین و درستکار.

و نیز در باب امانت از حضرت صادق روایت شده:

«ان الله لم یبعث نبیا الابصدق الحدیث و اداء الامانه:» (۲)

خداوند همه پیامبران خود را فرمان داد که مردم را به راستگوئی و ادای امانت دعوت نمائید.

از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر روایت شده است:

«ان اهل الارض لمرحومون ماتحابوا وادو الامانه و عملوالحق:» (۳)

۱- ۱) - سفینه البحار قدیم، ص۱۸.

۲- ۲) - سفینه قدیم، ج۱، ص۱۸.

۳- ۳) - مجموعه ورام، ج۱، ص۱۲.

تمام ملل و اقوام روی کره زمین می تواننـد پیوسـته در رحمت و آسایش به سـر برنـد، و از فیوضات حضـرت حق و مهربانی او بهره مند شوند در صورتی که به یکدیگر محبت و عشق ورزند، و امین مال و عرض و شرف و اسرار یکدیگر باشند و در رفتار و گفتار خویش به عدالت و حق پای بندی نشان دهند.

در متنی بسیار مهم و کاربردی از رسول خدا روایت شده:

«اقربکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانه و اوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا و اقربکم من الناس:» (۱)

آنـان که درگفتـار راسـتگوتر و در اداء امـانت مواظب تر، و به عهـد و پیمـان وفـادارتر، و در اخلاـق نیکوتر، و با مردم گرم تر هستند، در قیامت از همه به من نزدیک ترند.

امیرمؤمنان در نامه ای بسیار تهدید آمیز و دل سوزانه به عبدالله بن عباس که از طرف آن حضرت به استانداری منطقه ای نصب شده بود، و او با دیدن اموال فراوانی که در خزانه استان انباشته شده بود به طمع و حرص نشست و بیت المال را که امانت همه مردم بود چون بـاز شـکاری، و گرگ تیز رو که بزغـاله مجروح را بربایـد از خزانه مسـلمانان ربود، و در گوشه ای از حجاز به وسـیله آن ثروت کلاـن به عیش و نـوش و خوشـگذرانی پرداخت، و به این خیـانت بزرگ آن هم در اموال مسـلمانان توجهی ننمود نوشت:

« اما بعد، من تو را درامانتم «حکومت بر مردم» شـریک خود نمودم، و نسـبت به خویش از همه نزدیک تر قرار دادم، هیچ یک از خاندانم برای هماهنگی و مدد رساندن به من و رساندن امانت به سویم در نظر من مطمئن تر از تو نبود.

۱- ۱) - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۶۰.

چون دیـدی زمانه بر پسـرعمویت سـخت شده، و دشـمن بر او کینه ورزید، و امانت مردم تباه شد، و این امت به فتنه دچار و به خون ریزی دلیر و پراکنده و بی پناه شدند، پیمانت را با پسر عمویت دگرگون نمودی، و همراه جداشدگان از او جدا شدی، و با آنان که دست از یاری اش برداشتند همراه گشتی و با خیانت کنندگان به او خیانت نمودی!

نه بـا پسـرعمویت همراهی کردی، نه امـانت را ادا نمودی، گویـا تلاشت برای خـدا نبود، و انگار از جانب پروردگارت حجتی نـداشتی، و مثل این که درمقام بودی تا این امت را به خاطر اموالشان فریب دهی، و قصد داشتی غافلگیرشان کرده و بیت المال آنان را غارت کنی.

چـون زمینه تشدیـد خیـانت به امت برایت فراهم شـد، به سـرعت حمله کرده، و به شـتاب از جـای جسـتی، و آنچه توانسـتی از اموالی برای بیوه زنان، و یتیمان نگهداری می شد، مانند گرگ تیز رو که بزغاله مجروح از پا افتاده را برباید ربودی، و آن مال را با خیال راحت به حجاز منتقل کردی، بدون این که در این غارت گری احساس گناه کنی؟ !

دشـمنت بی پدر باد، انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به سوی خانواده ات بردی سبحان الله! آیا به قیامت ایمان نداری و از حسابرسی خدا نمی ترسی؟ !

ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می دانی، در حالی که آگـاهی حرام می خوری و حرام می آشـامی، کنیزان می خری و بـا زنـان ازدواج می کنی، آن هم از مـال یتیمـان و مساکین و مؤمنان جهاد کننده ای که خداوند این اموال را به آنان بخشـیده و به وسیله آنان شهرها را حفظ کرده، از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را

بر گردان، اگر برنگردانی آن گاه که خداونـد به من قـدرت دست یابی به تو را بدهد، چنانت عقوبت کنم که آن عقوبت عذر خواهم نزد حق باشـد، و با شمشـیر گردنت را بزنم، شمشـیری که احـدی را به آن نزدم جز این که وارد دوزخ شـد، سوگند به خدا اگر حسن و حسـینم آنچه را تو انجام دادی انجام می دادند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازستانم، و باطلی که از ستمشان به وجود آمده نابود سازم.

به خـدا جهانیـان سوگنـد آنچه از مال مردم برده ای اگر برایم حلال بود شادم نمی کرد که آن را برای اولادم به ارث گـذارم، در این غارت گری آهسـته بران، که گوئی به مرگ رسـیده ای و زیر خاک دفن شـده ای، و اعمالت برتو عرضه شـده، آن هم در جائی که سـتمکار به حسـرت فریاد بر می دارد، و ضایع کننده عمر درخواست برگشت به دنیا دارد، در حالی که آن زمان، روز رهائی نیست. (۱)امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«یـا کمیـل اعلم وافهم انـا لاـنرخص فی ترک اداء الامانات لاحـد من الخلق، فمن روی عنی فی ذلک رخصه فقـد ابطل و اثم و جزاؤه النار بما کذب، اقسـمت لقد سمعت رسول الله یقول قبل وفاته بساعه مراراً ثلاثا یا اباالحسن ادالامانه الی البر و الفاجر فیما قل و جل حتی فی الخیط و المخیط.» (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه، نامه ۴۱.

۲- ۲) - کلام نور، ج۳، ص۱۸۴.

ای کمیل آگاه باش و بفهم که مال اهل بیت به احدی فرمان تخلف از اداء امانت نمی دهیم، هر کس چنین فرمانی از ما نقل کند به راه باطل رفته و گناهکار است و کیفرش به سبب دروغی که گفته آتش خواهد بود، سوگند می خورم که از رسول خدا یکساعت پیش از رحلتش سه بار شنیدم که می فرمود: ای ابوالحسن امانت را به صاحبش خواه نیکوکار و خواه بد کار باشد، کم باشد یا زیاد حتی ریسمانی و یا سوزنی باشد بر گردان.

و نیز از آن حضرت این جمله نورانی، و این کلام استوار که در هیچ فرهنگی نمونه ندارد روایت شده است:

«رأس الاسلام الامانه:» (۱)

پایه و اساس اسلام امانت است.

و از آن منبع کرامت روایت شده:

«من طابق السرّ علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی ادی الامانه و تحققت عدالته:»

آن که درونش با بیرونش، ظاهرش با پنهانش یکی باشد و عملش با گفتارش هماهنگی نشان دهد امانت را ادا کرده، و عدالتش محقق گشته است.

دزد امین

شاید از این عنوان شگفت زده شوید، و از خود بپرسید مگر دزد هم امین می شود؟ در گذشته دزدان و لوطی ها، و عیاران متصف به اوصافی بودند، که امروزه از چنان افرادی خبری نیست، آنان برای ناموس مردم، و جان مردم و گاهی برای

۱- ۱) - آثار الصادقین، ج۶، ص۳۸۵.

مال مردم احترام قائل بودند، و اگر در کاری بنا بود صفت جوانمردی را اعمال کنند به هر قیمتی بود این صفت را بکار می گرفتند.

در دو سه کتاب مانند جوامع الحکایات عوفی و خلاصه الاخبار دیدم که بزرگی به وقت سحرگاه به قصد حمام از خانه اش بیرون آمد، در راه یکی از دوستانش را دید به او گفت: مرا در رفتن به حمام همراهی کن.

آن دوست گفت: من تا نزدیک حمام با تو می آیم، اندکی که راه را طی کردند، بر سر دو راهی رسیدند، آن دوست بدون آن که آن بزرگ را از جداشدنش خبر کند راه خود را پیش گرفته و رفت.

اتفاقاً دزدی که به قصد دزدی شبانه گشت زنی می کرد، پشت سحر آن بزرگ در حرکت درآمد چون درب حمام رسیدند به خیال این که دوستش می باشد روی به دزد کرد، و در آن تاریکی کیسه ای که دو هزار دینار در آن بود به دزد داد و گفت: ای برادر این را به رسم امانت نزد خود نگاه دار، چون از حمام بیرون آیم به من بازگردان.

دزد کیسه را گرفت و در همانجا نشست تا صاحب کیسه از حمام خارج شد، در روشنائی هوا دید دوستش آنجا نیست به خیال این شاید کیسه را به منزل برده باشد تصمیم گرفت به منزل دوستش برود.

دزد فریاد زد ای برادر بیا کیسه پولت را از من بگیر، صاحب کیسه گفت: تو کیستی؟ گفت من دزد هستم و به خاطر امانت تو از شغلم باز ماندم، صاحب کیسه گفت: چرا پول مرا نبردی، دزد گفت: چون این کیسه را به رسم امانت نزد من سپردی، از جوانمردی و مروت دور دیدم که در امانتت خیانت کنم!

ص:۲۹۷

در سطور گذشته به این نکته توجه داده شد که منظور از امانات در آیه شریفه همه امانات مادی و معنوی است و از جمله مصادیق آن حکومت است، چنان چه در نبود پیامبران و امامان معصوم، و در عصر غیبت حجت الله بنا باشد امر حکومت به کسی یا کسانی واگذار شود، باید حضرت حق و پیامبران و امامان سرمشق قرار گیرند، چنان که خداوند حکومت را در میان مردم به افراد لایق، شایسته، عادل، خیرخواه واگذار کرد، و چنان که پیامبران حکومت پس از خود را به پیامبر بعد از خود یا جانشینی صالح و عادل واگذار نمودند، و چنان که پیامبر اسلام حکومت پس از خود را به شایسته ترین فرد امت علی (ع) که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص بود واگذاشت، و امیرمؤمنان پس از خود حضرت مجتبی را منصوب به حکومت نمود و امام دوم به امام سوم و بهمین صورت تا امام دوازدهم، مردم هم باید از این روش بهره گرفته و این طرح را سرمشق خود قرار دهند، به این معنا که مسئولیت ها و پست ها را به انسان های صالح و مردم شایسته که از دانش و آگاهی و تقوا و زهد و عدالت برخوردارند واگذارند، و به محض انحراف یک مسئول از جاده انصاف و عدالت با تکیه بر قانون شرع و عرف او را از کار برکنار نموده و شخص صالحی را به جای او قرار دهند، تا مردم کامشان در همه زمینه ها از شربت عدالت شیرین شود، و از چشیدن زهر ظلم و ستم در امان بمانند.

حکومت و برقرار کردن نظام قضائی استوار دو امانت عظیم الهی است که باید در نبود معصوم از جانب مردم به صالحان سپرده شود، و در این زمینه ذره ای خیانت روا نیست، و خائن در این دو مسئله گناهش بسیار بزرگ، و راهش به توبه بسیار دور، و مورد لعنت خدا، و محروم از عنایت حق است.

ص:۲۹۸

من دوست دارم در این زمینه به طـور مفصـل به حوادث پس از وفـات پیـامبر، که در واگـذاری حکومت به افراد غیر صالـح با بودن نص بر حکومت امیرمؤمنان بزرگ ترین خیانت در عرصه تاریخ انجام گرفت و تا امروز که این تفسیر نوشـته می شود و پـانزده قرن اسـت امـت اسـلام بخـاطر آن خیـانت بـه عظیم ترین مصـائب و بلاهـا و فتنه هـا و تفرقه هـا و هرنـوع فسـاد و گنـاه گرفتـارست، و تبـدیل بـه لقمـه چربی برای اسـتعمارگران شـده اشـاره کنـم، ولی بحث در آن را اگر خـدا توفیـق دهـد در آیه ۶۷سوره مائده آیه ولایت مشروح و مفصل خواهم نوشت.

آنچه در این زمینه لازم است تـذکر داده شود این است که اگر حاکمـان بخواهنـد حکومت را که امـانت خـداست به صورت اجرای عـدالت بـدون هیچ ملاحظه به اهلش برسانند باید در مسـئله حکومت داری و حکومت کردن وجود مبارک امیرمؤمنان (ع) را الگو و سـرمشق خود قرار دهند، انسانی که در مدت نزدیک به پنج سال حکومتش هدفی جز گستردن عدالت، و تحقق خیر دنیا و آخرت برای فرد فرد مردم، و تأمین سعادت و رفاه برای همگان نداشت.

علی (ع) پس از پیامبر

اشاره

بـا توجه به آیـات قرآن چون آیه ولایـت و آیه ابلاغ و آیه اولوالامر، و جمله یقینی من کنت مولاه فعلی مولاه و صـدها روایت صحیـح و مسـتند که حکومت را پس از پیـامبر برای امیرمؤمنان بخاطر صـلاحیت و لیاقت و شایسـتگی، و علم و زهـد و تقوا و عدالت و به ویژه مقام عصمت ثابت می داند، این پرسش مطرح است که اگر آن حضرت به حکومت تعیین شده، چرا در برابر سقیفه که زمام حکومت را به فردی عادی، کم سواد، عاری از عدالت سپرد، و در این امانت

عظیم خیانت شد، قد علم نکرد، و برای بازگرداندن حکومت به خودش اقدام ننمود؟

این پرسش از همان ساعات اولیه ی پس از وفات پیامبر حتی در محضر خود امیرمؤمنان مطرح شده که باید با دلایلی به این صورت پاسخ داده شود تا هر کس اهل دلیل و حجت است قانع گردد، و هر کس تابع برهان و دلیل نیست در چاه هلاکت سرنگون شود.

۱- نبود نیروی لازم

امام (ع) می فرمایند: کوتاهی و کناره گیری من از مسئله خلافت و حکومت به خاطر ترس از درگیری با اهل سقیفه، و وحشت از مرگ نبود، بلکه سببش کلام رسول خدا بود که به من اعلام کرد:

ملّت نسبت به تو خیانت می نمایند و به پیمانی که من با آنان بستم وفا نمی کنند و تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسائی.

من از پیامبر خدا پرسیدم وظیفه من در زمان خیانت ملت چیست؟

فرمود: اگر نیروئی کافی باشد که تو را یاری دهد و بتوانی حق غارت شده را به خود بازگردانی با مخالفان و خائنان مبارزه کن و حق خود را از آنان بازستان، و هرگاه نیروی لازم در اختیار نداشته باشی صرف نظر کرده و خون خود را حفظ کن تا مظلومانه از این جهان به سرای آخرت رهسپار گردی.

سپس امام می فرمایند: من در این زمینه از هفت نفر از پیامبران گذشته سرمشق گرفتم:

نوح: چون به محضر حضرت حق عرضه داشت:

أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ: (۱)

پرورگارا من در میان قومم مغلوبم، تو مرا یاری کن.

ابراهیم خلیل: که هنگام بی اعتنائی بستگانش به او اعلام کرد:

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ: (۲)

من از همه شما و آنچه را در برابر خدا پرستش می کنید کناره گیری می کنم.

لوط: خاله زاد ابراهیم که به مخالفان خود گفت:

قٰالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ: (۳)

ای کاش قدرت و نیروی مبارزه با شما را داشتم یا می توانستیم خود را به پناهگاه مطمئنی برسانم!

یوسف: زمانی که گفت:

قٰالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّٰا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ: (۴)

پروردگارا زندان را بهتر از عملی که زنان مرا به آن دعوت می کنند دوست دارم.

موسی: هنگامی که گفت:

فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّٰا خِفْتُکُمْ: (۵)

۱- ۱) - قمر ۱۱.

۲- ۲) - مریم ۵.

۳- ۳) - هود۸۳.

۴- ۴) - یوسف ۳۴.

۵- ۵) - شعرا ۲۱.

من به خاطر این که خونم به دست شما فرعونیان بدون نتیجه نریزد خائفانه از دست شما گریختم.

هارون: وقتی پس از بازگشت موسی از کوه طور و اعتراض موسی به او که چرا در برابر گوساله پرستی قیام نکردی و به مبارزه با آنان برنخاستی گفت:

إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی: (۱)

بنی اسرائیل مرا تضعیف کردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، چگونه می توانستم در نبود یار با آنان مبارزه کنم؟ !

محمدبن عبدالله (ص) هنگامی که از دست مشرکین مکه گریخت و وارد غار شد.

آری امیرمؤمنان آن عقل مجسم، و بصیرت کامل، و دانش محض، به دنبال این هفت سرمشق بود که در برابر سقیفه و نیروی آنان، و مشکلاتی که برای آن حضرت به وجود آوردند استقامت کرد، و از هدر دادن خون پاک خودش و اهل بیتش مانع شد، چرا که مبارزه او با اهل سقیفه بدون یار و یاور کار درستی نبود، ورود به جنگ نابرابر که به ضرر خودش و اسلام بود مبنای شرعی و عقلی نداشت.

حضرت پس از رسیدن به حکومت شرح حال غمناک خود را در خطبه شقشقیه چنین بیان می کند:

من فکر کردم که با نبود نیروی لازم و قدرت کافی به مبارزه برخیزم، و با اهل سقیفه وارد جنگ شوم، یا این که با این مصیبت هولناک به غارت رفتن حقم که

۱- ۱) - اعراف ۱۵۰.

درحقیقت حق همه امت بود دست به گریبان باشم و صبر پیشه کنم، پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که پیشه کردن صبر و نشستن در عرصه سکوت عاقلانه تر است.

از حضرت رضا (ع) پرسیدند چرا امیرمؤمنان پس از رسول خدا بیست و پنج سال در خانه نشست ولی در زمان حکومت خود با مخالفان وارد مبارزه شد؟ حضرت پاسخ دادند: امیرمؤمنان از عمل رسول خدا که ۱۴سال و ۷ ماه به مشرکین مهلت داد، و با آنان وارد مبارزه نشد سرمشق گرفت، و سبب ترک مبارزه پیامبر در آن ۱۴ سال و ۷ماه نبود نیروی لازم بود، امام هم پس از پیامبر نیروی کافی در اختیار نداشت تا وارد مبارزه شود.

ما هرگاه آیات شریفه قرآن را به دقت و با تدبر مطالعه کنیم می بینیم در زمینه برخورد با مخالفان دو دسته آیه در قرآن مجید است.

دسته اول آیاتی است که پیامبر و اهل ایمان را در برابر مصائب و ناراحتی ها و مشکلات که منشأش دشمن است فرمان به صبر و حوصله و بردباری می دهد، مانند آیات ۱۲۹سوره نحل و مزمل۱۱، و احقاف۳۵ و قلم ۴۹.

دسته دیگر آیاتی است که فرمان مبارزه و جنگ می دهد مانند آیات سوره محمد۳۸، توبه۱۵، محمد۵ و. . . .

آیاتی که فرمان به صبر و تحمل و بردباری می دهد زمانی نازل شد که پیامبر برای ورود به مبارزه از نیرو و تجهیزات لازم برخوردار نبود، و جای تردید نیست که در چنان زمانی باید رسول خدا از مبارزه و جنگ امتناع می نمود، زیرا مبارزه در صورت نبود نیروی لازم عکس هدف را نتیجه می دهد، و دشمن را در مخالفت و خون ریزی چیره تر می کند و با کشتن طرف مقابل همه اهداف را

نابود می نماید، زمانی که رسول خدا دارای نیروی لازم، و لشگری پرقدرت و تجهیزات جنگی شد، فرمان یافت که نسبت به مشرکین سخت گیری کند و ریشه آنان را قطع نماید.

با این تحلیل روشن شد که صبر در برابر دشمن و دست نبردن به اسلحه گاهی پسندیده است و گاهی ناپسند.

۲- حفظ اسلام

اوضاع پس از مرگ پیامبر به طور واضح و روشن نشان می دهد، که اکثر مسلمانان از اسلامی ریشه دار و پابرجا برخوردار نبودند، و کم و بیش در عقاید خود تزلزل داشتند، و هنوز از نظر تشکیلات و تجهیزات آن نیرو و قدرت را نداشتند که در برابر حوادث خارجی استقامت ورزند و حادثه شکن باشند، به ویژه این که انقلاب اهل ردّه در اطراف جزیره العرب سر برداشته بود، و از طرفی پیامبر در بستر مرگ لشگری برای مبارزه با رومیان آماده کرده بود در حالی که لشگر حرکت نکرده آن حضرت از دنیا رفت، و از همه مهم تر این که رومیان و ایرانیان از هر طرف منتظر فرصت بودند که برضد دولت جدید که به ظاهر نام اسلام را یدک می کشید وارد جنگ شوند و درخت اسلام را از ریشه بخشکانند، با توجه با این اوضاع که از هر طرف خطر بر ضد اسلام و مسلمانان رخ نشان می داد، اگر امیرمؤمنان برای به دست آوردن حق غارت شده اش، با اهل سقیفه که اکثر مردم دنیاپرست مدینه و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را با خود داشتند، به جنگ بر می خاست، اختلاف شدید داخلی، و خون ریزی بی نتیجه ای پیش می آمد، در این صورت ارکان اسلام فرو می ریخت، و حکومت به ظاهر اسلامی به شدت تضعیف می شد، و ساختمان عظمت اسلام منهدم می گشت، و پرچم اسلام که در مصر و عراق و شام در مدت کوتاهی به اهتزاز درآمده بود سرنگون

ص:۳۰۴

می شد، و نهایتاً چراغی که با زحمات طاقت فرسای انبیاء و به خصوص رسول اسلام با نزول قرآن روشن شده بود خاموش می گشت!

راستی رهبری چون امیرمؤمنان و امام اهل تقوا، که باید حافظ دین و مروج شریعت، و نگهدار زحمات رسول حق باشد، آیا خودش سبب فرو ریختن ارکان آن گردد؟ !

آری حضرت به خاطر حفظ فرهنگ اسلام و بقای نبوت سکوت کرد، و وارد مبارزه نشد و از شعله ور کردن آتش جنگ داخلی امتناع ورزید، و کار او بدون شک کاری صد درصد مشروع و عاقلانه و براساس حکمت و مصلحت بود.

قطعاً شما اگر مالی را از شخصی طلب کار باشید و او از پرداخت آن امتناع کند، و برای شما صد در صد معلوم و روشن باشد اگر از او مطالبه نمائید و نسبت به ادای آن اصرار بورزید خون ها ریخته می شود، به خاطر همراهی با مردم و حفظ خون آنان از مبارزه صرف نظر می کنید تا شرایط ادای قرض فراهم گردد.

۳- زهد امیرمؤمنان

حکومت برای امام هدف نبود، امام حرص به مقام و به دست آوردن تخت و صندلی نداشت، امام حکومت را برای رسانیدن هر صاحب حقی به حقش، و جهت گسترانیدن عدالت در همه شئون زندگی مردم می خواست، امام در صورتی می توانست با سقیفه مبارزه کند که مردم حکومتش را بخواهند، چون دید مردم بی اعتنای به حکومت او هستند به سکوت نشست، و صندلی حکومت را که ظاهرش ابداً برای او ارزشی نداشت مگر آن که در کنار آن حقی غارت شده را برگرداند، و باطلی را معدوم سازد به حریصان به تاج و تخت واگذاشت

ص:۳۰۵

و در خانه به انتظار پیش آمدن فرصت اقامت گزید، تا اگر شتر خلافت به طور طبیعی به سویش آمد آن را بپذیرد و مسئولیت های عظیم خود را با کمک حکومت و نیروی لازم ادا کند.

او درباره ظاهر حکومت، حکومتی که لقمه ای چرب برای حریصان و دنیاطلبان، و قدرت پیشگان است فرمود:

«اما والذی فلق الحبه وبرأ النسمه، لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذالله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم ولاسغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها ولایفتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطه عنز:» (۱)

هان! به خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود نیرو و یاور نبود، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم، و پایان حکومت را با پیمانه خالی اولش سیراب می کردم، آن هنگام می دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز کمتر است! !

عارفی آگاه زهد امیرمؤمنان را اینگونه توصیف می کند:

دنیا در نظرش پست تر از خاکستری بود که در برابر گردبادهای طوفانی قرار گرفته باشد، و مرگ در نظر وی آسان تر از خوردن آب هنگام تشنگی شدید بود.

۱- ۱) - پایان خطبه ۴.

۴– دشمنان داخلی

امام در میان مسلمانان که دچار ضعف اعتقاد بودنـد، و هنوز دریافت درستی از توحیـد و حقایق الهیه نداشتند دچار دشـمنان فراوانی بود، دشـمنی و کینه آنـان به حضـرت معلول جنـگ هـائی بود که امـام در آن جنـگ ها فقط بخاطر دفاع حق و با نیتی خالص، پدران و برادران و اقوام آنان را کشته بود، دشمنان توجه به این حقیقت نداشتند که امام بفرمان خدا و برای خدا وارد میدان جنگ شده، و برای حفظ اسـلام و گسترش آن جانفشانی کرده است، هنوز تعصبات قومی و قبیله ای و اخلاق جاهلی بر آن تازه مسلمانان سایه شومش را داشت و به این علت با آن حضرت دشمن بودند و از او در دل خود کینه سخت داشتند! !

قطعاً اگر حضرت در برابر اهل سقیفه که چنان دشمنان کینه ورزی را همراه خود داشتند به جنگ برمی خاست تا حق به غارت رفته خود را بگیرد، دشـمنان به صورتی منافقانه و با دروغ پردازی شدید و با انواع ترفندها، این مسئله را در میان دیگر مردم جا می انداختند که علی بن ابی طالب بخاطر مقام و منصب به خون ریزی برخاسـته و میان مسـلمانان شـکاف انداخته، و ساختمان وحدت را در هم کوبیده، در آن صورت به نام دین برضد آن حضـرت به جنگ بر می خاستند، و دیگران را هم با خود همراه می نمودنـد، تا برای همیشه چراغ وجود او و اهل بیت را خاموش کنند، و قطعاً با کشـته شدن او و اهل بیتش که هم وزن قرآن بودند به عمر اسـلام ناب محمدی و فرهنگ سـعادت بخش قرآنی خاتمه داده می شد، و جز اسـلامی وارونه و ساخت سقیفه و پرداخته امویان و عباسیان چیزی باقی نمی ماند، و هدف حق و پیامبران نابود می شد.

ص:۳۰۷

امام با خانه نشینی و سکوت خود این بهانه واهی را از دست مردم مدینه گرفت و خود و اهل بیتش و یاران بسیار محدودش که به بیش از دوازده نفر نمی رسید به تبیین اسلام ناب قرآنی و فرهنگ سالم محمدی در برابر اسلام سقیفه همت گماشت، و زمینه ای را به وجود آورد که تا روز قیامت حجت بر فرد فرد انسان ها تمام باشد، و احدی را در پیشگاه حق عذر موجّهی نباشد.

امام (ع) در طول بیست و چند سالی که حکومتش به حقش از طرف دنیا خواهان غصب شده بود و در عین این که از طرف حکام سقیفه در مضیقه قرار داشت، ولی لحظه ای از مسئولیت خطیر خود که ابلاغ اسلام قرآن، و فرهنگ ناب محمدی بود آرام نگرفت، و با همه وجود به بیان حقایق الهیه و معارف ملکوتیه ادامه داد، و در این زمینه یاران با وفا و از جان گذشته اش به او یاری می دادند، و در این راه از تحمل مصائب و مشکلات نهراسیدند، و شکنجه و تبعید و ضرب و جرح را به جان خریدند.

مضیقه هائی که در این عرصه برای شخصیت هائی چون سلمان و عمار، و ابوالهیثم بن تیهان و مقداد وارد شد به طور مفصل در کتاب های رجالی و تاریخی و به ویژه در مجلدات الغدیر که در نوع خود کم نظیر است توضیح داده شده است.

۵- حسودان

به خلیل بن احمد گفته شد: چرا اطرافیان رسول خدا با یکدیگر مانند فرزندان پدری و مادری بودند، ولی علی (ع) در میان آنان مانند نابرادری بود؟ !

ص:۳۰۸

خلیل گفت: چون علی پیش از همه آنان به پیامبر گرویده بود، و اسلام را پذیرفت، و از جهت شرافت و علم، و حلم اشرف، و در مسیر راستی و درستی سرآمد همه آنان می بود، به این خاطر به حضرت حسادت می ورزیدند، چرا که مردم به هم فکر و هم سلیقه خود مایل ترند.

به مسیلمه بن نمیل گفتند: چرا با این که علی در هر فضیلت و شرافتی مقدم بود او را ترک کردند؟ !

پاسخ داد: چون چشم آنان طاقت دیدن نور آن حضرت را نداشت.

ابوالهیثم بن تیهان صحابی بزرگوار به امیرمؤمنان گفت: حسادت قریش به شما از دو جهت است: نیکوکاران آنان آرزو می کنند که از جهت احترام و برتری هم شأن شما باشند، ولی اشرار قریش حسادتشان سبب سنگینی قلب ها و بی وزنی اعمال آنان شده است: زیرا آنان شما را دارای نعمتی می بینند که سبب استفاده شما شده و علت محرومیت آنان گردیده، حاضر نیستند به شما ملحق شوند، تا آن که در اندیشه پیش افتادن بر شما افتادند، به خدا سوگند مقصد آنان طولانی است، و مسابقه تمام شده است.

هنگامی که شما بر اثر فضائل پیش افتادید، و آنان عاجز بودند که در ردیف شما قرار گیرند، درباره شما آنچه دیدی انجام دادند!

به خدا سوگند! شما شایسته ترین شخصی هستید که باید قریش از شما سپاس گذاری کنند، زیرا رسول خدا را به هنگام زندگی یاری نمودی، و چون از دنیا رفت به وصیت هایش عمل کردی و دیونش را ادا نمودی.

به خدا سوگند قریش به حق ظلم روا داشتند و پیمان خدا را شکستند، خدا انتقامش را می گیرد، ما جمعیت انصار دست و زبانمان پشتیبان شماست.

با دست با مخالفان حاضر شما مبارزه می کنیم، و با زبان با مخالفان غائب شما.

به راستی با آن جمعیت حسود که عده و نفراتشان کم نبود، برای امیرمؤمنان زمینه جنگ برای احقاق فراهم بود؟

آیـا به آن مردم می توانست اعتمـاد کنـد، آیـا آن مردم را می توانست در بـدنه حکومتش در صورتی که برقرار می شـد جای دهد؟ !

وانگهی دوسـتان و همکاران اهل سقیفه نیروهای خود را بسیج کرده بودند که برای پادشاهی که به ناحق نصب شده بود بیعت بگیرند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد اول صفحه ۷۳ می نویسد:

ابوبکر و عمر و ابوعبیـده و عـده ای از اصـحاب به هر کس می رسـیدند بـدون این که فکر کننـد آیا حاضـر به بیعت با ابوبکر هست یا نیست، او را کشان کشان آورده و دستش را باز کرده به دست ابوبکر بن ابی قحافه می رساندند! !

علی عبدالرزاق که از دانشـمندان و نویسـندگان اهل سـنت است در کتابش الاسلام و اصول الحکم می نویسد «بیعت با ابوبکر بیعت سیاسـی زور بود، و این روش هـا را همه دولت های جدیـد انجام می دهنـد، زیرا حکومت ابوبکر هماننـد حکومت های جهان بر پایه قـدرت و سر نیزه بود، زمانی که یقین کردنـد امام با آنان به هیـچ وجه جنگ نخواهـد کرد، آن حضـرت را میان مبارزه و بیعت مجبور کردند، لذا آن حضرت چون در برابر ضرر بسیار کوبنده و خطرناک جنگ و ضرر

بیعت قرار گرفته بود، و زیان بیعت را نسبت به اسلام کمتر از ضرر جنگ می دید بالاجبار با حاکم بیعت کرد. (۱)

حکومت امیرمؤمنان

پس از آن که عثمان به خاطر خلاف های کارهای فراوانش، و تشدید حکومت عربی در برابر حکومت اسلامی که بخش عمده آن با طرح عمر پایه گذاری شده بود، و مسلط کردن بنی امیه بر مردم و واگذاری پست های کلیدی به آنان به دست اصحاب پیامبر و مردم ناراضی و خشمگین کشته شد، مردم برای بیعت با امیرمؤمنان هجوم کردند، و حضرت حجت را بر خود تمام دید، به ناچار حکومت را پذیرفت.

امام به دو کار بسیار مهم و اساسی همت گماشت، بیرون راندن هواپرستان از بدنه حکومت، و واگذاری پست ها و مقام ها به دست اهل دیانت و عدالت.

اولین و آخرین هدف امام از قبول حکومت فرو ریختن حکومت عربی و دولت سلطنتی، و بپاکردن حکومت اسلامی بود، تا سفره ظلم برچیده شود، و بساط عدالت گسترده گردد.

قانون اساسی حکومت او قرآن، و محصولات وحی، و روش انبیاء و سنت پیامبر، و نتایج دانش و بینش و بصیرت خود او بود.

۱- ۱) - الشیعه و الحاکمون مغنیه، ص ۴۲- ۳۷.

پیش از او جز اندک مدتی در زمان سلیمان مردم مزه عدالت را نچشیده بودند، و بعد از او هم تاکنون رخساره زیبای عدالت در حکومت ها دیده نشده است.

روش حکومت او همان است که در عهد نامه مالک اشتر به تفضیل بیان کرده، که متأسفانه مفاد آن تاکنون از طرف هیچ حکومتی به اجرا گذاشته نشده!

او وقتی زمام حکومت را به دست گرفت جز اجرای حق و عدالت در نظر نداشت، او از احدی در حکومتش حساب نمی برد، و با کسی روی دربایستی نداشت، قلدران در زمان حکومت او به اجرای قدرتشان طمع نمی کردند، و ضعیفان از رسیدن به حقشان دلسرد و مأیوس نبودند.

او در حکومتش جز جلب خوشنودی و رضای خدا را نظر نداشت، زور نگفت، و اِعمال زور نکرد، قدرتش ضامن امنیت، آزادی، رفاه، و خیر دنیا و آخرت مردم بود، هزاران افسوس که مردم داخل کشور قدر دان آن حکومت حکیمانه و دولت صد در صد اسلامی نبودند، سه جنگ ظالمانه برضد او بپا کردند، و با او به گونه ای رفتار نمودند که بارها مرگش را از خدا خواست.

جملی ها که سرانشان چهره ای حق به جانب داشتند، و صفینی ها که در مکر و حیله و مشتبه کردن حق به باطل از روباه مکارتر بودند، و نهروانی ها که دچار جهل مرکّب و کج فهمی شدید از دین بودند، مزاحمت های فراوانی برای او به وجود آوردند، او را راحت نگذاشتند ا دریای بی ساحل علمش را از آسمان قلبش هم چون باران بهاران بر مردم کره زمین ببارد، و پرونده دانش را در هر زمینه ای باز کند، و به او مهلت ندادند تا طعم عدالت را در پنج قاره فراگیر کند، و انسان را از مفاسد نجات داده به ساحل صلاح و سداد و کرامت برساند.

با این همه در آن وقت کم و زمان انـدک، و مدت محدود بهترین الگو و سـرمشق را برای حکومت بر مردم رقم زد، و آنچنان در مملکت داری حجت حق را بر حکومت هـا تـا قیامت تمام کرد که برای هیـچ حاکم و کارگزار، اسـتاندار و فرمانـداری در پیشگاه حق در عرصه قیامت جای عذری باقی نگذاشت.

نمونه هائی از عدالت و قسط در حکومت و روش امیرمؤمنان

در سـال هشـتم هجری که شـهر مکه به دست با کفایت پیامبر اسـلام و اهل ایمان فتـح شـد، و بیت رب از معبودان باطل خالی گشت، رسول خـدا برای نـابود کردن بت پرستی و ویران کردن بت خـانه هـای اطراف شـهر مکه، برای هـدایت مردم جمعیت های تبلیغی گسیل داشت.

گروهی به فرماندهی خالدبن ولید برای ارشاد قبیله جذمیه بن عامر به سـرزمین آنان رفت، ولی برخلاف فرمان پیامبر اسلام که دسـتور داده بود از هر گونه خون ریزی، جنگ، و درگیری اجتناب شود، خالـد با ترفنـد و حیله قبیله را خلع سـلاح کرد و عده ای را کشت، پیـامبر اسـلام کـار خلاف شـرح و اخلاق ظالمانه خالـد را محکوم و امیرمؤمنان را برای رسـیدگی به آن جنایت سنگین به سوی قبیله فرستاد.

امام هنگامی که به منطقه بنی جذمیه رسـید دیه شرعی و قانونی همه مقتولان را پرداخت، و دیه مجروحان را نیز به آنان عنایت فرمود، و همه خسـارت هـای مـالی را جـبران کرد، سـپس قیمت چیزهـای کم ارزش و حـتی کـاسه هـای چوبینی که برای آب خوردن سگ ها به کار گرفته می شد پرداخت، آنگاه به آنان خطاب فرمود:

ممکن است در این حادثه اموالی از شما تلف شده باشد که از آن ها غفلت دارید، لذا مبلغ دیگری را به همین منظور به آنان پرداخت تا به زیان دیدگان داده شود.

چون با نیروی اعزامی به محضر پیامبر بازگشت، رسول خدا از آن معدن کرامت و انسان عادل و عدالت پیشه استقبال نمود و همه کارهای او را نسبت به قبیله بنی جذمیه ستود و خالدبن ولید را سرزنش و از اعمال او در پیشگاه حق بیزاری جست. (۱)امیرمؤمنان در اجرای حق، و برقراری عدالت نسبت به کسی حتی نزدیک ترین اقوامش اغماض و سهل انگاری نداشت.

علی بن ابو رافع وزیر دارائی حکومت امیرمؤمنان می گوید: در میان اموالی که به عنوان بیت المال از بصره به کوفه منتقل شد گردنبند طلائی وجود داشت، یکی از دختران امام در روز عید قربان آن را به مدت سه روز به شرط عاریه مضمونه مردوده از من گرفت، وقتی امام از این مسئله خبر یافت فریاد زد هر چه زودتر ابو رافع را نزد من حاظر کنید!

امام به او فرمود: تو در مقام خیانت به مسلمانان هستی!

عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین پناه به خدا که من به مسلمانان خیانت کنم!

فرمود با چه دلیلی و به چه حقی گردنبندی را که متعلق به همه مسلمانان است بدون اذن من و آنان به دختر من واگذار کردی؟ !

۱- ۱) - کامل ابن اثیر، ج۲، ص۲۵۵.

گفتم: او دختر شماست و من به عنوان امانت مضمونه و مردوده آن را به مدت سه روز به او تحویل دادم، و خود نیز از مال خود آن را ضمانت کردم، و متعهدم که آن را سالم و صحیح به بیت المال بازگردانم.

فرمود همین امروز گردن بند را به جایش برگردان و هشدار که چنین کاری دوباره تکرار شود، که در صورت تکرار تو را به شدت تنبیه می کنم و این را هم بدان اگر فرزندم بدون قید عاریه مضمونه مردوده آن را برده بود نخستین زن هاشمی بود که دستش را قطع می کردم.

ابو رافع می گوید: هر چه زودتر آن امانت را پس گرفته به خزانه دولت بازگرداندم. (1)معاویه در حدود بیست و سه سال پیش از حکومت امیرمؤمنان از جانب عمر و عثمان استاندار شام بود، وقتی مهار حکومت در دست الهی امیرمؤمنان قرار گرفت او را از آن مسئولیت عزل نمود، معاویه در ضمن نامه ای به امیرمؤمنان نوشت:

«قد کنت سألتک الشام علی ان تلزمنی لک بیعه وطاعه فابیت ذلک عنی:»

من از تو خواستم که حکومت بر شام را برای من بگذاری، تا من نیز اطاعت خود را از تو گردن گیرم و از مردم این منطقه برای تو بیعت بگیرم ولی این مطلب را از من نپذیرفتی.

1- 1) - روضه المتقین، ج 10، ص 234- تاریخ طبری، ج 4، ص 120.

گروهی از یـاران و اصـحاب حضـرت از امیرمؤمنـان درخواست نمودنـد که برای مـدتی معین معاویه را در فرمان روائی بر شام مهلت دهد، آنگاه که حکومت حضرت تثبیت شد او را عزل کند، حضرت در پاسخ خواسته یارانش فرمود:

«اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟»

آیه به من دسـتور می دهیـد از راه سـتم کردن بر کسانی که زمامـدار آنان شـده ام یاری بخواهم؟ (۱)آیـا چینن حاکم عادل و چنین حکومتی را در جهان امروز سـراغ دارید، آیا حاکمی حاضر است اطرافیان و اقوام و دوستانش را که در بدنه حکومت او به ستم گری و غارت بیت المال مشغول است معزول نماید و به جای آنان مردمی متعهد، با تقوا و عاشق عدالت قرار دهد؟ ! !

نجاشی عاشق و خدمتگذار امیرمؤمنان در ماه مبارک رمضان شراب خورد و بدمستی کرد، امام به دستگیری او همت گماشت، و هشـتاد تازیانه به عنوان حدّ شـرابخواری به او زد، و سپس وی را به زندان انداخت، و فردای آن روز بیست تازیانه دیگر به او زد!

چون از علت بیست تازیانه از او پرسید فرمود این تعداد به کیفر شکستن حرمت ماه رمضان بود.

طارق بن عبدالله که از بسـتگان نجاشـی بود خدمت امام عرضه داشت، ما تصور می کردیم نزد تو از مکانت و جایگاه خاصـی برخورداریم و با مخالفان شما تفاوت داریم، کار امروز شما درباره نجاشی ثابت کرد که دوست و دشمن

۱- ۱) - خطبه ۱۲۶ ترجمه این فقیر.

در مسئله حدّ و کیفر نزد تو مساوی هستند و ما مجبوریم برای حفظ آبرو به معاویه بپیوندیم، حضرت فرمود ای برادر بنی نهد نجاشی شراب نوشید و او یکی از مسلمانان است و کیفرش همان بود که چشید.

آری حاکم موحد و مسئول و با تقوا در چنین اموری تبعیض قایل نیست، همه را در اجرای عدالت مساوی می نگرد و در این زمینه اهل ملاحظه و تعصب قبیله ای نیست.

امام به طور شگفت آوری پای بند به قانون حق بود، و از اجرای آن در زمان قدرت و حکومتش تحت هیچ شرطی امتناع نداشت، او ضابطه می شناخت نه رابطه، ضابطه را زمینه اجرای عدالت می دانست و رابطه را سبب دوری از حق.

اهل تقوا و امانت و زهد و تعهد را در حکومتش به کار می گماشت و از انتخاب کسانی که لیاقت و شایستگی نداشتند جداً پرهیز می کرد، و هنگامی که احساس می کرد صاحب منصبی فاقد شرایط لازم است بدون معطّلی او را از کار برکنار می کرد.

او با صدای رسا اعلام می کرد:

«ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه:» (۱)

ای مردم کسی برای عهده دار شدن مسئولیت شایسته تر است که در قدرت و مایه معرفتی از دیگران ممتازتر باشد.

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۷۲.

هنگامی که طلحه و زبیر که از خویشان نزدیکش بودنـد، و خـدمات آنان برای پیشـرفت اسـلام و در میدان های جنگ بر همه معلـوم بـود، دو منطقه بزرگی از عراق یعنی کوفه و بصـره را از آن حضـرت، درخواست کردنـد که یکی اسـتاندار کوفه و آن دیگر حاکم بصره شود به آنان فرمود:

«ارضیا بقسم الله لکما، حتی اری رأیی، و اعلما انی لاشرك فی امانتی الا من ارض بدینه و امانته من اصحابی:» (۱)

به آنچه خداوند نصیب شـما نموده راضـی باشید، تا من فکر کنم، و بدانید که من کسی را شریک حکومت خود نمی کنم، تا از دین و امین بودن او مطمئن باشم.

به راسـتی چه غوغـائی در عـدالت امیرمؤمنـان است، خویشاونـدی را در مسـئولیت دادن به هیـچ می گیرد، و شـرط واگـذاری منصب را دین و امانت اعلام می کنـد، و در وجود طلحه و زبیر شایسـتگی منصب پذیری نمی بیند وبی ملاحظه آنان را از این که منصب به آنان بسپارد طرد می کند.

«علی (ع) در تـدبیر و سیاست، در علـم و عمـل، در سـوز و گـداز، در تـوجه بـه مردم به ویژه تهیدسـتان و یتیمـان و در مسئله حکومت و زمامـداری مرد بی نظیری بود، و در مسائـل مالی و معاش اولاً کمال احتیاط را مراعات می کرد و ثانیاً دیگران را بر خود مقدم می داشت، از سخنان آن حضرت است که می فرماید:

من در زمان ازدواج با فاطمه زهرا هیـچ نداشـتم و حتی فرشـی که روی آن استراحت کنیم، ولی در همان تاریـخ از مال دنیا به اندازه ای در اختیارم بود که

۱- ۱) - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۱۳.

اگر صدقه و بخششم را به خانواده های بنی هاشم تقسیم می کردند همه را بس بود. (۱)

این کلام نشان می دهد که مولای متقیان از امکانات مالی برخوردار بود، ولی همه را برای پیشرفت اسلام و دستگیری از یتیمان و تهیدستان هزینه می کرد.

در بخشی از نامه ای که به استاندارش در بصره نوشته می خوانیم:

«ولوشئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذاالعسل و لباب هذاالقمح، و نسائج هذاالقزّ ولکن هیهات ان یغلبنی هوای. . .» (۲)

اگر می خواستم هر آینه می توانستم به عسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم دست پیدا کنم ولی چه دور است که هوای نفسم بر من چیره شود.

او با این فراز اعلام می کند: که من قدرت و تمکن مالی دارم و می توانم در بالاترین و بهترین عرصه رفاه زندگی کنم ولی ملاحظه امکانات محدود مردم، و گرسنگی گرسنگان در حجاز و یمامه، و دردآشنائی و هم سوزی با آنان مرا مکلف می کند که ساده و بدون تکلف زندگی کنم.

اگر پرسیده شود چرا امیرمؤمنان زندگی و معیشتش برابر با پائین ترین طبقات اجتماع بود؟ باید پاسخ داد: علی (ع) الگوی انسانیت در همه دورها برای آحاد مردم است، او باید در کلیه مقیاس ها و معیارها به عنوان سرمشق دیده شود، به ثروتمندان نشان دهد که چگونه می توانند یتیم نوازی کنند.

ص:۳۱۹

۱- ۱) - بحار، ج۴۱، ص۴۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۴۵.

و به داد محرومین و مستمندان برسند، و به بی بضاعت ها و مستمندان و تهیدستان نیز بنمایاند که چسان با بی چیزی و نداری دست و پنجه نرم کنند، و در برابر انواع مشکلات زندگی صبور و بردبار باشند و خم به ابرو نیاورند، و با دیدن زندگی محقرانه و بسیار معمولی امیرمؤمنان نسبت به آنچه دارند سپاس گذار باشند و مبادا سر از کفر و ناسپاسی در آورند او می فرمود:

«ان الله فرض علی ائمه الحق ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبع بالفقیر فقره:» (۱)

خداوند بر پیشوایان حق واجب نموده، زندگی خود را هماهنگ زندگی ضعیف ترین افراد زیردست خود قرار دهند تا تهیدستی بر آنان فشار نیاورد و آنان را نگران نسازد.

و در فرازی دیگر می فرماید:

«لعل بالحجاز او الیمامه من الاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشبع اوابیت مبطانا و حولی بطون غرثی واکباد حری. . . أاقنع من نفسی بان یقال امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر:» (۲)

شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که برای او امیدی به یک قرص نان نیست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد، یا آن که شب را با شکم سیر صبح کنم در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان باشد؟ ! . . .

آیا به این قناعت کنم که به من امیرمؤمنان گفته شود ولی در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم یا در تلخی های زندگی الگویشان محسوب نگردم؟ !

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۰۰.

۲- ۲) - نامه ۴۵ نهج البلاغه.

این جملات دردمندانه نشان می دهد که هر حاکمی و هر دولت و حکومتی وظیفه دارد پیوسته زندگی تهیدستان و مستمندان و ضعیفان را مدنظر خود قرار دهد و پا از گلیم عدالت فراتر ننهد تا به این وسیله آرامشی برای دردهای سخت دردمندان و مستمندان باشد، و نیازمندان با دیدن شکل زندگی او نسبت به امکانات محدودشان صبوری و بردباری نشان دهند.

او با این که معدن همه کمالات، و تابلوی زیبای همه حسنات اخلاقی بود، و علم و دانش از همه جوانب وجودش چون سیل سرازیر بود، بسیار حلیم و فروتن و متواضع و خاکسار بود، و هرگز خود را برتر به حساب نمی آورد، و منصب حکومت و ریاست جمهوری را مسئولیت سنگینی برای خدمت به عباد خدا می شمرد.

بزرگان شیعه که با او زندگی کرده بودند در ضمن بیان او صافش می گویند:

«کان فینا کاحدنا، لین جانب و شدّه تواضع، و سهوله قیاد، وکنانهابه مهابه الاسیر:» (۱)

او در میان ما همانند یکی از ما بود، بسیار نرم و مهربان می نمود، فوق العاده فروتنی داشت، رهبری اش آسان و بی تکلف بود، ولی از چنان مهابت و عظمتی برخوردار بود که همه ما مانند اسیری از او بیم داشتیم.

حبه عرنی می گوید: در جنگ جمل نیروهای رزمی اش ۱۲هزار نفر بودند، چون جنگ با شکست اهل جمل پایان پذیرفت دستور داد بیت المال بصره را تقسیم کنند، و برای هر یک نفر پانصد درهم مقرر داشت، و دقیقاً به هر نفر همان

۱- ۱) - شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۵.

مقدار رسید و بیت المال خالی شد، و خودش نیز مانند دیگران پانصد درهم برداشت، و به بیت المال خطاب کرد

«غرّی غیری»

مرا نمی توانی فریب دهی، دیگری از در معرض فریب قرار ده.

هنگـام مراجعت از جنـگ و پایان کار ناگهان شخصـی از راه رسـید و گفت: یا امیرالمؤمنین! دل من در جنگ با شـما بود، هر چند نتوانستم به موقع لازم در این جنگ شرکت کنم، از این تقسیم سهی هم به من عنایت کن.

حضـرت سهم مخصوص خودش را که مانند دیگر رزمندگان پانصد درهم بود به وی داد و خودش با دست خالی به خانه اش بازگشت! (۱)وجـود مقدسـش ابـداً از قـدرتی کـه در اختیـارش بـود، نسـبت بـه چیزی سـوء اسـتفاده نکرد، او روش و منش حکومتش برخلاف حاکمان و سلاطین و سیاست مداران هر روزگار بود.

او حکومت را ابزار و وسـیله ای برای خـدمت به آحـاد مردم می دانست، و در مسائـل مادی، اجتماعی، سیاسـی، خانوادگی، از آن کمترین سوءاسـتفاده ای نکرد، حضـرتش در موارد زیادی از حقوق ویژه خود صرف نظر نمود و افراد خاصی را مورد عفو و گذشت قرار داد.

روزی در میان اصـحابش نشسـته بود، در این هنگام یکی از خوارج در آن جمع حضور داشت، حضـرت به مناسبتی یارانش را نهی از منکر می کرد،

۱- ۱) - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۵۰.

سخنـانش چنان عالی و اثرگـذار بود که آن مرد کوردل را تحت تأثیر قرار داد، ولی بر اثر کینه درونی اش به حضـرت به خود جرأت جسارت داد و گفت:

«قاتله الله کافرا ما افقهه:»

خداوند این کافر را نابود سازد چقدر دانا و فهمیده است! !

یـاران بـا شـنیدن این جسـارت و دیـدن این سوء ادب خواسـتند او را به هلاـکت برساننـد و به کیفر بی ادبی اش وی را از میان بردارند، ولی امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«رویداً انما هو سب بسب اوعفو بذنب:» (۱)

آرام بگیرید یا در جسارت کلامی اش به همان صورت به او پاسخ بدهید و یا از او گذشت کنید.

قابـل تـوجه است که این جسـارت در زمـانی نسـبت به حضـرت صـورت گرفت که همه گونه امکانـات مردمی و رزمی را در اختیـار داشت و آزادانه هر کاری از دست او بر می آمـد، و با این که کیفر ناصب اعـدام بود ولی نه این که او را اعـدام نکرد، بلکه مانع این شد که یارانش به وی تعرض کنند!

پس از تشـکیل حکـومت حکومت عادلاـنه اش شـبی مشـغول محاسـبه بیت المـال بود ناگـاه عمروبن عـاص وارد شـد، و برای مـذاکراتی کنار امیرمؤمنان نشـست، چون حضـرت از محاسـبه فارغ شـد چراغ مربوط به بیت المال را خاموش کرد و در بیرون حجره از مهتاب و نور ماه استفاده کرد. (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۴۲۰.

۲- ۲) - بحار، ج ۴۱، ص ۱۱۶.

امـام بـا این عملش به همه حاکمـان و کارگزاران و عمّال دولت ها درس امانت داری و چگونه اسـتفاده کردن از بیت المال را داد، و عملاً اعلام کرد که حاکم و کارکنانش نبایـد از وسایل و ابزار اختصاصـی دولت در بیرون از مشاغل اداری و مأموریتی استفاده شخصی کنند.

ولی چه در داخـل چه در خـارج از کشورهـای اسـلامی ملاـحظه می کنیـد که هرکس به دور از چشم قـانون و مـأمور هر نوع اسـتفاده ای را از امکانات دولتی و از اموال عمومی برای خود و خانواده و اقوامش مجاز می دانـد، و در این زمینه هیـچ دغدغه ای هم به خود راه نمی دهد.

قنبر از عاشـقان ولاـیت و سـرسپرده امیرمؤمنـان بود، و افتخار خـدمت گـذاری اهل بیت را داشت، و از نزدیک ترین یاران امام بود، او از نزدیک زنـدگی بسـیار محـدود و پرمشـقت مولایش را می دید، و مشاهده می کرد که آن حضـرت هرچه در اختیار دارد، به دیگران از قبیـل ایتـام، فقراء، مسـتمندان و نیازمنـدان می دهـد و چیزی برای خود نگـاه نمی دارد، به این خـاطر روزی مقـداری از اموال موجود را در خانه امیرمؤمنان پنهان کرد تا حضـرت از آن اسـتفاده کند، امام هنگامی که از این مسـئله آگاه شد فرمود:

«ویحک یا قنبر لقد اجبت ان تدخل بیتی ناراً عظیمةً»

ای قنبر وای بر تو می خواستی آتش سنگینی را به درون خانه وارد کنی؟ !

سپس او را در برابر این کار تنبیه کرد، و اموال موجود را بین نیازمندان تقسیم فرمود.

ص:۳۲۴

قنبر گفت: ای امیرمؤمنـان من دیـدم هرچه هست همه را برای دیگران هزینه می کنی و چیزی برای خود و اهـل بیتت باقی نمی گـذاری، لـذا این مقدار اندک را برای بهره بردن خود و خانواده ات در خانه ات پنهان کردم. (۱)در اوج حکومت امیرمؤمنان دادگاهی تشکیل شد که یکی از طرفین دعوا امام و آن دیگر شخصی مسیحی بود، داستان از این قرار است: امیرمؤمنان پس از پایان جنگ صفین زره جنگی خود را در دست یک مسیحی دید و از او به قاضی کوفه شریح شکایت کرد.

شریح علی (ع) را کنـار مرد مسـیحی به محـاکمه کشـید و از او پرسـید چه دلیل و بینه ای برای ادعای خود که مالکیت بر زره است داری؟

حضرت فرمود: این زره مال من است، نه آن را فروخته ام و نه به کس بخشیده ام.

شریح آیا شاهد داری که این زره مال توست؟ فرمود: فرزندم حسین و قنبر دو شاهد بر ادعای من هستند، شریح گفت: شهادت قنبر بخاطر این که غلام است پذیرفته نیست و حسین به سبب این که فرزند توست به نفع تو شهادت می دهد! !

امیرمؤمنان فرمود: وای بر تو در داوری ات از چند جهت خطا کردی.

نخسـت ایـن که من امـام تـو هسـتم و تـو پیرو منی و می دانی که من اهـل دروغ نیسـتم، تـو سـخن مرا مردود دانسـتی و از من درخواست بینه کردی، دوم این که شهادت و گواهی فرزندم حسین را نپذیرفتی در حالی که می دانی به فرموده

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام علی ۴۴.

رسول خدا وی یکی از دو سرور جوانان بهشتی است، و اشکالات دیگری که در کیفیت محاکمه پیش آمد. . .

سپس خطاب به مرد مسیحی فرمود: دادگاه مرا محکوم شناخت، بنابراین زره را تصاحب کن!

مرد مسیحی هنوز چند قدمی را دادگاه دور نشده بود که با خود اندیشید و گفت: رئیس حکومت اسلامی با این همه قدرت در دادگاه حاضر شد. . لذا مسلمان شد و گفت: زره مال شماست، هنگام رفتن شما روی زمین افتاده بود و من آن را برای خود برداشتم، امام از اسلام او خوشحال شد و زره را به او بخشید و اسبی هم به او داد. (۱)او با دلسوزی کامل و جهت رعایت حق همه مردم، پیوسته کارگزاران حکومت را با نامه و پیام نصیحت می کرد و به آنان هشدارهای حکیمانه می داد و به موعظه آنان می پرداخت و به شدت در برابر خطاهای عمالش از مردم دلجوئی می نمود.

پس از پایان جنگ جمل عبدالله بن عباس را به فرمانداری بصره انتخاب کرد، و اموری را که لازمه حکومت کردن بود به او سفارش نمود، ولی پس از مدتی شنید فرماندار بصره مردم را به سبب جنگ با امیرمؤمنان سرزنش نموده و با آنان با خشونت رفتار می کند حضرت برای جلوگیری از هر گونه توطئه و تحریک دشمن که معمولاً از عدم هماهنگی میان دولت و ملت پیش می آید نامه ای به استاندار بصره نوشت و به او به این صورت تدکر داد:

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام علی ۷۱؛ بحار، ج۴۱، ص۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۰۱.

«واعلم ان البصره مهبط ابلیس و مغرس الفتن فحادث اهلها بالاحسان الیهم، واحلل عقده الخوف عن قلوبهم و قد بلغنی تنمّرک لبنی تمیم و غلظتک علیهم. . .» (۱)

آگاه باش که بصره فرودگاه شیطان و کشت زار فتنه است، مردمش را به احسان دلگرم کن، و گره ترس را از دل هایشان باز کن.

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده ای و با آنان از در خشونت درآمده ای.

از سوی دیگر در نامه ای جداگانه به مردم بصره نوشت:

«وقد کان من انتشار حبلکم و شقاقکم مالم تغبوا عنه فعفوت عن مجرمکم، و رفعت السیف عن مدبرکم، و قبلت من مقبلکم:» (۲)

با پیروی از شیطان رشته طاعتی که گسستید و اختلافی که ایجاد کردید بر شما پوشیده نیست، من از گناهکارتان گذشتم، و از روی گردانتان شمشیر انتقام را برداشتم و روی آورنده شما را پذیرفتم.

گوشه ای از دستورات امیرمؤمنان در رابطه با شیوه حکومت

این سطور گنجایش دستورات امام را که دریاوار در خطبه ها و نامه ها و حکمت ها و روایاتش و نیز سیره عملی آن بزرگوار موج می زند ندارد، به راستی برای بیان و تفسیر حقایق رسیده از او یک دهان خواهد به پهنای فلک و این همه محصول پنج سال فرصتی است که کم و بیش در ایام زمامداری اش پیدا کرد، اگر سقیفه به واسطه هواپرستان و سیاست بازان تشکیل نمی شد، و پس از

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۱۸.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۲۹.

وفات پیامبر کار اسلام و مسلمین به دست او می افتاد و حکومتش بدون مزاحمت دشمنان و حسودان سالیان طولانی تداوم می یافت، و زمینه ظهور علومی که اقیانوس وار در باطنش بود فراهم می گشت خدا می داند بشر پس از او در رشته های گوناگون با چه معارف محکم و گسترده ای روبرو بود، و تمدن و سفره دانش غیر از این بود که الآن در حیات بشر جلوه دارد، و یقیناً جهان حیات از نظر علم و معرفت و فرهنگ و تربیت، و راه بهره وری از امکانات غیر از این بود که الآن هست.

به راستی محاکمه آنان که او را ازحق الهی خودش و از قرار گرفتنش بر مسند حکومت محروم کردند، و در نتیجه بشریت را تا قیامت از فیوضات غیرقابل شمارش و منافع حیات طیبه، و اصول هم زیستی و دگردوستی، و آزادی به معنای واقعی محجوب و مهجور نمودند چه محاکمه سختی است، محاکمه ای که قاضی محکمه اش حضرت حق، و شاهدان محکمه پیامبر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند، و محکومیت محاکمه شوندگان قطعی، و محرومیتشان از رحمت الهیه یقینی است.

امانت به دست اهلش سپرده نشد، امانت چون گوی در میدان دنیاپرستی و حرص به مقام و جاه دست به دست گشت، امانت نهایتاً قریب به صدسال به دست بنی امیه و نزدیک به شصت سال در اختیار بنی عباس قرار گرفت و تا جائی که امکان داشت به امانت خیانت شد، و شربت تلخ آن خیانت به کام مردم ریخته شد، و در فرهنگ الهی تحریفات و تغییرات زیادی به وسیله حدیث سازان و عالمان درباری و شرف فروش رخ داد، و مشقت طاقت فرسائی را برای امامان از هل بیت و تربیت شدگان آنان برای تبیین اسلام ناب محمدی و فرهنگ اصیل

ص:۳۲۸

قرآنی تحمیل کرد، و آنان را در این زمینه از امواج خون و زندان و تبعید و محرومیت از آرامش تا این روزگار گذراند، امروز هم علمای سلفی و آخوندهای درباری وهابی که از امکانات کشوری و اموال فراوان دولتی، و کمک های سرویس های جاسوسی برخوردارند، همان مشقت های طاقت فرسا و کشته شدن و تبعید و محرومیت از امنیت و رفاه را به طرفداران مدرسه اهل بیت و پیروان امامان معصوم به مانند روش اهل سقیفه و امویان و عباسیان تحمیل می کنند و کارهای خود را در این زمینه ها برای توجیه عوام از مسلمانان و اقناع آنان کاری اسلامی و براساس دین می دانند! !

اینان با این ظلم های فاحش خود بر پیروان مکتب اهل بیت، که براساس مدرسه وهابیت انجام می گیرد مصداق قطعی آیات زیر هستند:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ وَزْناً: (۱)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت اعمال آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که خیال می کنند عمل آنان به خوبی و درستی انجام می گیرد، آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقاء او منکر

۱- ۱) - کهف آیات ۱۰۳- ۱۰۵.

شدند در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر گشته، پس روز قیامت میزانی برای آنان برپا نمی کنیم!

آیا کشتن بی گناهان و به زندان انداختن آنان و تبعید کردنشان که جرمی جز پیروزی از امیرمؤمنان و امامان معصوم و عمل بر وفق قرآن ندارند، و زبان آنان زبان حکمت و استدلال و علم و دانش است و کتاب هائی چون الغدیر، عبقات، المراجعات، النص و الاجتهاد، الفین برای اثبات سلامت مدرسه خود ارائه کرده اند، و اسلام اصیل و فرهنگ ناب محمدی را در برابر مکتب های انحرافی از جمله وهابیت باز شناسانده اند از مصادیق اخسر اعمال و تباهی کوشش ها و خیال پردازی ها برای توجیه جنایات نیست، آیا تکذیب امامت امامان و خلافت بلافصل امیرمؤمنان، و انکار عصمت اهل بیت از مصادیق کفر به نشانه های حق نیست، آنان که از نظر عمل زیانکارترین مردم هستند، و بفرموده قرآن اعمالشان تباه و نابود است، و همه کوشش های ظالمانه آنان حبط شده چه ترازوئی برای محاسبه اعمالشان برپا شود، اینان بفرموده قرآن پاداشی جز دوزخ ندارند و پرونده و محاکمه و محکومیتشان بی معطلی جهنم است.

من بر اثر مظلومیت امیرمؤمنان و محروم شدن بشریت از فوائد کامل وجود او چند سطری مجبور به درد دل و گله و شکایت شدم، اینک به ثبت فرازهائی از نقشه های حکومت داری مولای متقیان می پردازم، تا شاید حاکمان به ویژه حاکمانی که ادعای مسلمانی دارند از آن نقشه های حکیمانه که کاخ انسانیت می سازد و بنای کرامت برپا می کند، و دنیائی پر از امنیت و رفاه به دست می دهد، و همه انسان ها را برادر وار و در اوج عشق به یکدیگر کنار هم می نشاند در حکومتشان بهره گرفته و نمونه ای از حکومت امیرمؤمنان را در مملکت ارائه دهند و کام آحاد ملت را با بسط عدالت، شیرین سازند.

«واشعر قلبک الرحمه للرعیه والمحبه لهم واللطف بهم ولاتکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم:»

مهربـانی و محبت و لطف به رعیت را شـعار قلب خود قرار داده، و بر رعیت هم چون حیوان درنـده مبـاش که خوردن آنـان را غنیمت بدانی.

«ولیکن ابعـد رعیتک منک، واشـنؤهم عنـدک اطلبهم لمعائب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها فلاتکشـفن عما غاب عنک منها فانما علیک تطهیر ماظهرلک، والله یحکم علی ما غاب عنک:»

بایـد دروترین رعیت تو از حریم تو و در شـدت کینه ات نسـبت به او کسـی باشد که در حق مردم عیب جوتر است، و دوسـت دارد آبروی مردم را برباد دهـد، البته در مردم عیوبی هست که حاکم در پوشاندن آن عیوب از همه کس سـزاوارتر است، پس در رابطه با عیوبی که از مردم از چشم تو پنهان است کنجکاوی مکن، چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم اسـت وظیفه اصلاح گری داری، و نسبت به آنچه از عیوب رعیت بر تو پنهان است خداوند داروی خواهد کرد.

«ولایکونن المحسن والمسیئی عنـدک بمنزله سواء فان فی ذلک تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاساءه علی الاساءه و الزم کلامنهم، الزم نفسه:»

نیکوکـار و بـدکار نزدت یکسـان نباشـد، زیرا یکسـان معـامله کردن بـا این دو نفر، نیکوکار را در انجام کار نیک بی رغبت و بدکار را انجام زشتی ترغیب می کند، هر کدام را نسبت به کارشان پاداش ده.

«ثم تفقد من امورهم مایتفقد الوالدان من ولدهما:»

چون پـدران و مادرانی که با دل سوزی خاص امور فرزندانشان را چاره جوئی می کنند، مشـکلات مردم را بررسـی کرده و به حلّ آنها اقدام کن.

«ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لاتضیق به الامور، ولاتمحکه الخصوم ولایتمادی فی الزلّه ولایحصر الفئی الی الحق اذا عرفه. . . وافسح له فی البذل ما یزیل علته وتقل معه حاجته الی الناس:»

برای داوری و قضا میان مردم برترین شخص نزد خودت را از نظر شرایط لازم انتخاب کن، کسی که امور داوری او را دچار تنگنا نکند، و بر خورد مدعیان، پرونده مورد رسیدگی را گرفتار لج بازی ننماید، و در خطا پافشاری نورزد، و هنگام شناخت حق از بازگشت به آن درنماند. . .

در پرداخت حقوق مالی به قاضی گشاده دست باش به مقداری که نیازش را برطرف کند و احتیاجش به مردم کم شود.

«ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختباراً. . . ثم تفقد اعمالهم وابعث العیون من اهل الصدق والوفاء علیهم فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوده لهم علی استعمال الامانه والرفق بالرعیه:»

در کارهای مأموران دولتت تأمل و اندیشه کن، و مواظب باش که از روی تجربه و آزمایش آنان را برگزینی و با تشکیل بازرسانی امین در کار آنان به کاوش برخیز، زیرا بازرسی مخفیانه، آنان را به امانت داری و محبت به مردم و احساس مسئولیت وا می دارد.

«ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج لان ذلک لایدرک الابالعماره:»

نگاهت برای آبادی زمین بیش از گرفتن مالیات از مردم باشد، زیرا بدون آبادانی و تولید مالیات به دست نمی آید.

ص:۳۳۲

«فامنع من الاحتکار. . . ولیکن البیع بیعا سمحا بموازین عدل واسعار، لاتجحف بالفریقین من البایع والمتباع فمن قارف حکره بعد نهیک منکل به وعاقبه فی غیر اسراف:»

از احتکار جلوگیری کن، داد و ستد باید آسان و بی کم و کاست با ترازوهای عدالت انجام بگیرد، و خریدار و فروشنده زیان نبینند، هرکس پس از نهی تو از قانون در امر احتکار تخلف نماید او را کیفر ده ولی در کیفر دادن عدالت را مراعات کن و از اندازه نگذر.

«واجعل لذوی الحاجات منک قسما تفرغ لهم فیه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فیه لله الذی خلقک، وتقعد عنهم جندک واعوانک من احرامک و شرطک حتی یکلمک مکلمهم غیر متتعتع. . . ثم احتمل الخرق منهم والعّی:»

برای نیازمندان مجلس عمومی برپا کن، و در آن مجلس شخص خودت بنشیند، سپاهیان و نظامی هایت را از سر راه مردم دور کن، تا هل حاجت بدون نگرانی سخن بگویند، و اگر یکی از آنان برخلاف ادب سخن گفت تو با بردباری سخن او را تحمل کن.

این نکته مهم نیز ناگفته نماند که از نظر شرعی چنانچه مسئول هر وزارت خانه و اداره و یا متصدیان اصلی و مقامات بالای کشور در گزینش افراد سهل انگاری نکنند و کوتاهی نورزند و در هنگام کار و اشتغال به وظیفه خود عمل نمایند و در بازرسی و کنترل عمال و کارگزاران دقت کنند بدون تردید مسئول نیستند، زیرا خطای متخلف در این فرض به مسئول واحد نسبت داده نمی شود، ولی اگر در یکی از این موارد سرپرست مربوطه کوتاهی کند شرعاً و قانوناً در

تخلف کارمندش سهیم خواهد بود، به ویژه اگر در کنار سرپرست به کارش ادامه دهد و ستم کاری اش را به مردم تحمیل نماید، سرپرست اداره اگر واجد شرایطی را به کارگماشت اما در حین کار از او تخلف دید باید جلوی او را بگیرد و وی را نصیحت نماید، و حق به غارت رفته را بازگرداند، چنانچه اصلاح نشد دست او را از کار دولتی قطع کند.

در میان کارگزاران حکومت امیرمؤمنان که با داشتن شرایط لازم انتخاب می شدند کم نبودند که در هنگان شغل اداری دچار تخلف شدند، ولی امیرمؤمنان بدون ملاحظه در مقابل آنان ایستاد و از حکومت عزلشان کرد، و در صورت دسترسی به آنان از مجازاتشان کوتاهی نکرد.

بهترین و ممتازترینشان عبدالله بن عباس بود که حضرت به وی به خاطر دارا بودن شرایط اعتماد کامل داشت، و او را به این جهت به استانداری بصره منصوب کرد، وی هنگامی که به بیت المال خیانت کرده و ثروت کلانی را به مکه منتقل کرد، به شدت امیرمؤمنان را متأثر ساخت، و حضرت را منقلب کرده تا جائی که در میان مردم کوفه به منبر رفت و همراه با گریه و ناله و اشک ریختن گفت:

«هذا ابن عم رسول الله فی عمله و قدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان دونه:»

این هم پسرعموی پیامبر در عمل و قدر و قیمتش که به این صورت خیانت ورزید، من به دیگران که مادون او هستند چگونه اعتماد کنم. (۱)

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام ۸۸؛ بحار، ج۴۲، ص۱۵۲؛ همان مدرک۸۹ و بحار، ج۴۱، ص۱۱۹.

هنگامی که سوده دختر عمار همدانی از ظلم و خیانت یکی از کارگزاران حکومت به امیرمؤمنان شکایت کرد حضرت پس از ثبوت جرم به گریه نشست و دست به سوی خدا برداشت و گفت:

«اللهم انت الشاهد علی وعلیهم و انی لم آمرهم بظلم خلقک ثم اخرج قطعه جلد فکتب فیها. . .

فاذا قرأت کتابی هذا فاحتفظ بما فی یدک من عملنا حتی یقدم علیک من یقبضه منک:»

خدا بر من و آنان شاهدی، من اجازه ندادم به کسی از بندگانت ستم کنند، سپس در قطعه پوستی نوشت به نام خدا، هنگامی که نامه ام به تو رسید امورت را منظم کن و مواظب اموال باش یا کسی از سویم بیاید و مسئولیت را به عهده بگیرد.

آری امیرمؤمنان (ع) با همه توان و قدرت پایه های حکومتش را براساس عدالت و قسط، محبت به مردم، رسیدگی به شکایات ستم دیدگان، احقاق حق، ابطال باطل، جهاد در راه خدا، آزادی عقیده، آزادی بیان، رعایت حقوق اسیران، عفو و گذشت، حلم و بردباری، موعظه و نصیحت، دفاع از کرامت انسان، رعایت کامل حقوق اقلیت های مذهبی، ریشه کن کردن فقر و جهل، گسترش علم و حکمت، تقویت کشاورزی و صنعت، حاکم کردن قانون همزیستی مسالمت آمیز قرارداد و تا قیامت در مسئله حکومت و کشور داری و مردم داری بهترین الگو و سرمشق را از خود به جا گذاشت.

من با اعتقاد راسخ می گویم و بر گفته ام دلیل و برهان دارم که هر حکومتی در پنج قاره جهان در هر زمانی برخلاف روش حکومت امیرمؤمنان باشد، حاکمانش غاصب، طاغوتی، ظالم و در محاکمات قیامت محکوم به عذاب ابد

هستند، و بر همه ملت ها عقلاً و شرعاً واجب است در برابر آنان قیام کرده و تا نابودی آنان از پای ننشینند و با دست توانای خود حکومتی تقریباً مشابه حکومت علوی تشکیل دهند و بدانند که مظلوم ساکت، و ستمدیده پذیرای ستم شریک ظالم و در پیشگاه حق به شدت مسئول است.

داوری به عدالت

به خواست حضرت حق در شرح و توضیح آیه ۱۳۵سوره نساء به طور مفصل درباره دیدگاه اسلام در رابطه با قضا و قاضی و استقلال دستگاه قضا بحثی خواهد آمد.

تفسیر آیه ۵۹

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اَللّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً

ای اهل ایمان از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر هم اطاعت نمائید و از صاحبان ولایت [که بنابر مهم ترین روایات امامان معصوم هستند] اطاعت کنید، و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع و اختلاف داشتید آن را برای فیصله یافتن اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید، این ارجاع دادن برای شما بهتر و از نظر فرجام نیکوتر است.

شرح و توضیح

دو محور عظیم در آیه شریفه قرار دارد: ۱- وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و صاحبان ولایت ۲- رجوع نزاع و اختلاف به خدا و رسول اسلام. اطاعت از خدا و رسول که امری صد در صد واجب و سبب سعادت دنیا و آخرت انسان است مسئله ای است روشن، و اطاعت از صاحبان ولایت که ماهیتاً همان اطاعت از خدا و پیامبر و دارای همان نتیجه است نیز حقیقتی واضح است، آنچه در زمینه این آیه شریفه مهم است یافتن مصداق صاحبان ولایت است که در این امت چه کسانی هستند.

ص:۳۳۷

بنظر می رسد مصداق این حقیقت را از ترکیب أبی و معنوی آیه شریفه می توان یافت.

أُولِی اَلْأَمْرِ در آیه شریفه از نظر وجوب اطاعت از آنان در عرض خدا و پیامبر قرار گرفته، آیه شریفه اطاعت از خدا و پیامبر را مطلق بیان می نماید و مقید به قیدی نمی کند، وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را نیز همانند وجوب اطاعت از خدا و پیامبر بدون قید ذکر کرده و به صورت مطلق بیان نموده، یعنی نمی گوید اولوالامر والیان حکومت و سلاطین، و رهبران سیاسی، و رؤسای جمهور هستند و اطاعت از آنان به شرطی واجب است که دستورات و فرمان هایشان هماهنگ با قرآن و سنت رسول باشد، گرچه خودشان آلوده به گناه یا هر فسقی و فجوری دیده شوند، این اطلاق وجوب اطاعت از اولوالامر یا به عبارت ساده تر صاحبان ولایت نشان می دهد که اینان چون پیامبر در مقام عصمت و پاکی همه جانبه هستند، و این از منطق و سبک و سیاق قرآن به دور است که جمعی را با واو عاطفه در میزان سنجش کنار خدا و پیامبر قرار دهد در حالی که اهل هوا و هوس و عیش و نوش و ظلم و ستم باشند ولی اگر خواسته ها و فرامین آنان مطابقت با قرآن و سنت داشته باشد اطاعت از آنان واجب باشد، با توجه به واو عاطفه که معطوفی چون صاحبان ولایت را به معطوف علیهی چون رسول عطف داده باید گفت تمام احکام و شئون و درجات معطوف علیه متوجه معطوف است، و بر این اساس چون پیامبر در مرحله گرفتن وحی و ضبط آن و عمل به وحی و تبلیغ آن به مردم دارای مقام عصمت است و اگر نبود حجت بر بندگان نمی شد، معطوف در آیه که صاحبان ولایت اند نیز هم شأن معطوف علیه هستند و از مقام عصمت برخوردارند، و به همین سبب به طور مطلق اطاعت از

آنان واجب است، ولی در فرماندهان ارتش، و سلاطین، و رؤسای جمهور با مسلمان بودن همه آنان و حتی دانشمندان اسلامی بر فرض هماهنگ بودن دعوتشان به امور فردی یا اجتماعی یا سیاسی یا مادی یا معنوی با قرآن و سنت اطلاقی در وجوب طاعتشان وجود ندارد، زیرا بر فرض مطابقت اوامرشان با قرآن و سنت اطاعت از آنان در این ناحیه واجب و در غیر این ناحیه حرام است، و این معنی خلاف ظاهر آیه و خلاف ترکیب ادبی و معنوی آن است، زیرا آیه وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را مطلق ذکر کرده است.

و اگر گفته شود مراد از صاحبان ولایت، امیران، سلاطین و حاکمان و رؤسای جمهور و دانشمندان دینی هستند، چنان که اکثر اهل سنت صاحبان ولایت را به این معنا گرفته اند، و اطاعت از آنان به صورت مطلق واجب است با آیه شریفه و دیگر آیات قرآن مخالف است، زیرا اگر اطاعت از آنان به طور مطلق واجب باشد، و آنان از مردم گناه و معصیت و فسق و فجور بخواهند، یا سکوت در برابر مظالمشان را درخواست کنند، و اطاعت در این امور نیز از آنان واجب باشد، با نزول وحی و بعثت انبیاء که برای تصفیه مردم از گناه و برقراری تقوا و عدالت و عبادت آمده اند مخالفت فاحش دارد.

المیزان در جلد چهارم فارسی ص۶۲۰ می گوید: جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ آمده اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی

از ناحیه خدای تعالی می شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی شود.

این سخن عیناً در أُولِی اَلْأَمْرِ نیز جریان می یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آنجا که حجت هائی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن آیه مسلم است، و ظاهراً در اولوالامر اینگونه نیست «بلکه از خود آیه عصمت أُولِی اَلْأَمْرِ استفاده می شود» نه از جهت حجت های عقلی و نقلی.

ممکن است کسی توهم کند که اولوالامری که در آیه ذکر شده لازم نیست معصوم باشند، و معنی آیه شریفه بدون عصمت اولوالامر هم محقق می گردد.

توضیح سخن متوهم این که، آن چیزی که خدای تعالی در این آیه مقرر فرموده، حکمی است که به مصلحت امت جعل شده است، حکمی است که مجتمع مسلمین به وسیله آن از این که دستخوش اختلاف و تشتت گشته از هم متلاشی گردد حفظ شود، و این چیزی زاید بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت ها و مجتمعات نیست، و همان چیزی است که می بینیم مجتمعات - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - آن را در بین خود معمول می دارند، یعنی یکی از افراد جامعه خود را انتخاب نموده و به او مقام واجب الاطاعه بودن و نفوذ کلمه می دهند، در حالی که از همان اول می دانند او هم مانند خودشان جایزالخطاست، و در احکامی که می داند اشتباه هم دارد، ولی هر جا که جامعه فهمید حکم حاکم برخلاف قانون است، اطاعتش نمی کند و او را به خطائی که کرده آگاه می سازد، و هر جا که یقین به خطای او نداشت و تنها احتمال می داد

که خطا کرده به حکم و فرمان او عمل می کند، و اگر بعد از آن معلوم شد که خطا کرده مسامحه می نماید، و با خود فکر می کند مصلحت حفظ وحدت مجتمع و مصونیت از تشتّت کلمه آن قدر بزرگ و مهم است، که مفسده اشتباه کاری های گاه به گاه حاکم را جبران می نماید.

حال أُولِی اَلْأَمْرِ در آیه شریفه و وجود اطاعت از آنان نیز به همین حال است، و آیه چیزی زاید بر آنچه در همه زمان ها و همه مکان ها معمول است افاده نمی کند.

خدای تعالی اطاعت مردم از أُولِی اَلْأَمْرِ را بر مؤمنین واجب فرموده، اگر احیاناً ولی امری برخلاف کتاب و سنّت دستوری داد، مردم نباید اطاعتش کنند، و اینگونه حکم او نافذ نیست، برای این که رسول خدا قاعده کلی به دست عموم مسلمین داده و فرموده:

«لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق:»

هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می دهد نباید اطاعت شود.

و این دستور را شیعه و سنی روایت کرده اند و با همین دستور است که اطلاق آیه تقیید می شود!

و اما اگر عالما عامداً حکم برخلاف قرآن نکرد، بلکه خطا نمود و به غلط چنین حکمی را راند، اگر مردم فهمیدند که حکمش اشتباه است، او را از خطا به سوی حق یعنی حکم کتاب و سنت بر می گردانند، و اگر مردم نفهمیدند و تنها احتمال دادند که ممکن است حکمی که حاکم کرده مخالف کتاب و سنت باشد، حکمش را اجرا می کنند، همان طور که اگر می دانستند مخالف نیست اجرا می

کردنـد، و وجوب اطـاعت حـاکم در این نوع احکـام هیـچ عیبی نـدارد، برای همـان که گفتیم حفـظ وحـدت در امت و بقـای سیادت و ابهت آن، چنان مهم است که مفسده این مخالف کتاب و سنت ها را تدارک می کند.

و سخن کوتاه این که اطاعت أُولِی اَلْأَمْرِ واجب است هر چند که معصوم نباشند، و احتمال فسق و خطا در آنان برود، چیزی که هست اگر مردم بر فسق آنان آگاه شدنـد اطاعتشان نمی کننـد، و اگر از آنان خطا ببینند به سوی کتاب و سـنت ارجاعشان می دهند، و در سایر احکام که علمی به خطای آن ندارند حکمش را انفاذ می نماید، و فکر نمی کنند که ممکن است فلان حکم او برخلاف حکم خـدای تعـالی باشـد، تنها ملاحظه مخالفت ظاهری را می کننـد، چون مصـلحتی مهم تر در نظر دارنـد و آن عبارت است از مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه آنان.

این بود آن توهمی که گفـتیم ممکن است کسـی بکنـد، و خواننـده عزیز اگر در بیـانی که مـا برای آیه کردیم «اطلاـق آیه در وجوب اطاعت از خـدا و پیامبر و اولوالامر» دقت نمایـد کاملاً متوجه می شود که این توهم به شدت بی پایه و بی اساس است. برای این که هرچنـد که ممکن است ما این تقریب را در تقیید آیه به صورت فسق قبول کنیم، و بگوئیم اطلاق آیه مورد بحث به وسیله کلام رسول خدا که فرمود:

«لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»

ص:۳۴۲

و به آیات قرآنی که این معنا را می رساند تقیید می شود مانند آیه شریفه إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ (1)و آیاتی دیگر از این قبیل، و هم چنین ممکن است، و بلکه واقع هم همین است که در شرح نظیر این حجیت ظاهریه که گفته شد جعل شده باشد، مثلاً اطاعت فرماندهان جنگ را که از طرف رسول خدا منصوب می شدند بر سربازها واجب کرده باشد، و نیز اطاعت حکامی را که آن جناب برای بلادی از قبیل مکه و یمن معین کرد، و یا در مواقعی که خود سفر می نمود حاکمی در مدینه جانشین خود می ساخت، بر مردم آن نواحی واجب کرده باشد، یا فتوای مجتهد را بر مقلد او حجت نموده باشد، و یا حجت های ظاهری دیگری را قرار داده باشد ولی به طور مسلم این جعل های حجت های ظاهری آیه شریفه را مقید نمی کند، زیرا صحیح بودن مسأله ای از مسائل به خودی خود یک مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن مطلبی دیگر است.

آنچه آیه مورد بحث برآن دلالت می کند وجوب اطاعت این اولوالامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ به این آیه شود که:

«واطیعوا اولی الامر منکم فیما لم یآمروا بالمعصیه:»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که امر به معصیت نکرده اند.

یا برگشت به این آیه شود:

۱- ۱) - اعراف ۲۸.

«واطیعوا اولی الامر منکم مالم تعلموا بخطائهم:»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که علم به خطای آنان نداشته باشید، و اما اگر شما را به معصیت امر کردند، و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کژی آنان را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه این نیست [و توهم متوهم و گفتار برخی از علمای اهل سنت در تفسیر این آیه باطل و بی ارزش است.]

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که قید، روشن تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت تر از طاعت مورد بحث بوده، آن قید را ذکر کرده، مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرمود:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما (۱)

که قید وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی اطاعت از آنان را حرام و در غیر این صورت واجب دانسته.

با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل به رأسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که رگ و ریشه همه سعادت های انسانی به آن منتهی می شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، به طور مطلق بفرماید:

خدا و رسول او و اولوالامر خود را اطاعت کنید؟ !

۱- ۱) ۱- عنکبوت ۸.

از این هم که بگذریم آیه شریفه بین رسول و اولوالامر را جمع کرده، و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرموده:

وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ

با این که در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولوالامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده چاره ای جز این نداریم که بگوئیم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوئیم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شده، در مورد اولوالامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام منظور از اولوالامر آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (علیهما السلام) دارای عصمت اند.

قید منهم در کنار اولوالامر نظیر قید منهم در آیه شریفه هُوَ اَلَّذِی بَعَثَ فِی اَلْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ

و آیه

رَبَّنا وَ اِبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ

و آیه

رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِی

می باشد و جائی برای معنای دیگر ندارد.

منظـور مـا از این گفتـار این است که خواننـده را متوجه مردود بودن گفتـار برخی از مفسـرین در معنـای کلمه منکم کنیم، آن مفسـر گفته از این کلمه که اولوالامر مقیـد به آن شده به خوبی اسـتفاده می شود که اولوالامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است.

می فرمایـد: اولوالامر را که فردی مثل خود شـما مؤمن است و ماننـد خود شـما گاه گاهی گناه و خطا می کنـد اطاعت کنیـد، مفسر بی توجه با این تفسیر خواسته، اعتبار مسأله عصمت را از اولوالامر بیندازد!

در هر صـورت بایـد بگـوئیم: منظـور از اولوالامر افرادی از امـت هسـتند کـه در گفتـار و کردارشـان معصـوم انـد و به راسـتی اطاعتشان واجب است - به عین همان معنائی که اطاعت خـدا و رسولش واجب است، و چون ما قدرت تشـخیص و پیدا کردن این افراد را نـداریم، بناچـار محتـاج می شویم به این که خود پروردگـار در کتاب مجیـدش و یا به زبان رسول گرامی اش این افراد را معرفی کنـد و به نام آنان را تصـریح نمایـد، قهراً آیه شـریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام تصریح به نام آنان کرده و فرموده اولوالامر اینان هستند.

صـدوق محـدث بزرگوار و عالم خـدمتگزار در حدیثی بسـیار مهم از مفضل بن عمر از یونس بن ظبیان از جابر جعفی نقل می کند که جابر جعفی می گوید از جابربن عبدالله انصاری شنیدم می گوید:

«لما انزل الله عزوجل علی نبیه محمد (ص)»

﴿يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكَمْ.

«قلت يا رسول الله عرفنا الله و رسوله، فمن اولوالامر الـذين قرن الله طاعتهم بطاعتک؟ فقال: هم خلفائی یا جابر و ائمه المسـلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن، ثم الحسـین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التورات بالباقر، ستـدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرء منی السـلام ثم الصادق جعفر بن محمـد، ثم موسـی بن جعفر، ثم علی بن موسـی، ثم محمدبن علی، ثـم علی بن محمـد، ثم الحسن بن علی، ثم سـمّیی و کنیی حجه الله فی ارضه و بقیته فی عبـاده ابن الحسن بن علی، ذلک الـذی یفتـح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی تغیب عن شـیعه و اولیائه غیبه لایثبت فیها علی القول بامـامته الاـ من امتحن الله قلبه للایمـان قـال جـابر قلت له یـا رسول الله فهل یقع لشـیعته الانتفاع فی غیبته؟ فقال ای والـذی بعثنی بـالنبوه، انّهم یستضـیئون بنوره و ینتفعون بولاـیته فی غیبته کانتفـاع الناس بالشـمس و ان تجلّاهاسـحاب یا جابر هـذا من مکنون سرالله و مخزون علم الله فاکتمه عن اهله:» (۱)

ص:۳۴۷

۱- ۱) - کمال الدین وتمام النعمه ۲۵۳- تفسیر برهان، ج۳، ص۱۳۴.

هنگامی که خداوند آیه شریفه

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ

بر پیامبر نازل کرد من به آن حضرت گفتم یا رسول الله خدا و رسولش را شناختیم اولوالامر کسیت که خدا تعالی اطاعت کردن از آنان را دوشادوش اطاعت تو قرار داده فرمود: ای جابر آنان جانشینان من و امامان مسلمان پس از من هستند اولشان علی بن ابی طالب سپس حسن، حسین، علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی است که در تورات معروف به باقر است و تو به زودی او را درک می کنی چون وی را دیدی سلام مرا به او برسان، سپس صادق جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و سپس حسن بن علی و در آخر هم نام من محمد است که هم نامش نام من و هم کنیه اش کنیه من است او حجت خدا روی زمین و یادگار خدا در میان بندگان است، او فرزند حسن بن علی است، او آن کسی است که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرق و مغربش می گستراند و اوست که از شیعیان و دوستدارانش غایب می شود، و فقط کسانی بر اعتقاد به امامتش استوار می مانند که خدا قلبشان را برای ایمان آزموده است.

جابر می گوید به حضرت عرضه داشتم یا رسول الله آیا در حال غیبتش سودی به شیعیانش می رسد؟ فرمود: آری به آن خدائی که مرا به نبوت مبعوث فرمود، شیعیانش به وسیله نور او روشنائی می یابند، و در غیبتش از ولایتش بهره مند می شوند همانطور که مردم از خورشید سود می برند هرچند در پس ابرها

ص:۳۴۸

باشد، ای جابر این از اسـرار نهفته خداست، از اسراری است که در خزینه علم خدا پنهان است، تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان بدار، و جز نزد اهلش فاش مکن.

نمونه این حـدیث از دیگر معصومین در کتـاب هـای تفسـیر قمی ج اول و ینـابیع الموده اهـل سـنت ج۲، ص۹۹ و ۱۰۳ و غایه المرام، و تفسیر عیاشی ج۱، ص۲۴۹ و مناقب ج۴، ص۲۴۹ و کمال الدین ج۱، ص۲۲۸، حدیث۸ نقل شده است، احادیثی که برای هیچ کسی جای تردید باقی نمی گذارد که منظور از اولوالامر در آیه شریفه ۱۲ امام پس از پیامبر هستند.

به حدیث زیر هم که در کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی که از کتب مهم اهل سنت است نقل شده توجه نمائید:

ینابیع از مناقب از سـلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب روایت می کند: که آن حضرت فرمود: حالتی که بنده خدا به خاطر آن به گمراهی نزدیک می شود این است که حجت خدای تبارک و تعالی و شاهد او بر بندگانش را نشـناسد، حجتی که خود حضرت حق بندگانش را امر به اطاعت او نموده، و ولایتش را بر وی واجب کرده است.

سلیم می گوید به امیرمؤمنان عرضه داشـتم اولوالامر و حجت های خدا را برای من وصف کن فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی آنان را قرین خود و قرین پیامبر خود قرار داده درباره آنان فرموده:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ.

عرض کردم، فدایت شوم مطلبم را برایم توضیح بده فرمود: آنان کسانی هستند که رسول خدا در چند مرحله و حتی در آخرین خطبه ای که پس از آن خداوند متعال او را به سوی خودش قبض روح کرد فرمود:

«انی تارک فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتم بهما کتاب الله عزوجل و عترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر قد عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین:»

من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید هرگز پس از من روی گمراهی را نخواهید دید، یکی کتاب خدا و آن دیگر عترت من اهل بیتم می باشد زیرا خدای لطیف خبیر به من عهدی سپرده، و آن این است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من آیند در حالی که [میان دو انگشت، انگشت بزرگ و سبابه اش جمع کرد] با من باشند.

پس به این دو تمسک جوئید و از اهل بیت من پیش نیفتید که گمراه خواهید شد.

با توجه به این گونه روایات که در بسیاری از کتاب های اهل سنت و شیعه نقل شده جائی برای تفسیر اولوالامر به غیر این معنی نمی ماند، و ما و اهل سنت معتقد هستیم ابهام بعضی از آیات یا یک جمله در یک آیه فقط با بیان رسول خدا و راسخون در علم قابل برطرف شدن است، این رسول خدا است و این راسخون در علم هستد که باید مبهمات و متشابهات قرآن را برای ما روشن کنند، این پیامبر است که در قرآن به عنوان معلم قرآن معرفی شده است و این راسخون در علم یعنی امامان معصوم اند که وارث علم پیامبر و خلفای او و هم وزن قرآن اند که رفع ابهام آیات، و تفسیر متشابهات بر عهده آنان است، این که برخی از علمای اهل سنت در تفاسیرشان گفته اند مراد از اولوالامر خلفای بیرون آمده از

سقیفه و حاکمان اموی و عباسی، و سلاطین ممالک اسلامی و یا سرداران جنگ، یا علمائی هستند که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند، قولی سخیف و خلاف نظام آیه شریفه است، زیرا آیه شریفه بنابر بحثی مفصلی که در سطور گذشته مشاهده کردید دلالت بر عصمت اولوالامر دارد، و طبقات بیان شده در کتب اهل سنت بدون شک از عصمت بهره ای ندارند، و این اقوال متکی به هیچ دلیل عقلی و نقلی و برهانی قوی و استدلالی استوار نیست.

لازم است در این زمینه به یک روایت دیگر که از مهم ترین روایات این باب است و تا قیامت پاسخ دهنده به یک اشکالی است که دائم بر سر زبان های مردم به جاهل به حقایق است اشاره کنم.

تفسیر عیاشی در جلد اول ص ۲۴۶ حدیث ۱۵۳ از ابوبصیر نقل می کند که حضرت باقرالعلوم فرمود آیه شریفه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ درباره علی بن ابی طالب نازل شده، من به آن حضرت گفتم: مردم می گویند اگر درباره علی نازل شده چرا نام علی و اهل بیتش در قرآن نیامده؟ امام باقر فرمود: به آنان بگوئید به همان دلیل که خدای تعالی نماز را در قرآن مجیدش واجب کرده ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرد، تا آن که رسول خدا نماز را برای مردم تفسیر کرد، و به همان دلیل که حج را واجب نمود ولی نفرمود هفت طواف کنید تا آن که رسول خدا آن را تفسیر فرمود و هم چنین خدا آیه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ را درباره علی و حسن و حسین نازل کرد ولی نام آنان را نبرد، این رسول خدا بود که فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

ص:۳۵۱

هرکس من به حکم وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ مولای اویم، علی به حکم وَ أَولِی اَلْأَمْرِ مِنْکَمْ مولای اوست و نیز درباره همه اهل بیتش فرمود:

«اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی ان سألت الله ان لایفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک:»

من شما را به کتاب خدا و اهل بیتم وصیت می کنم، من از خدا خواسته ام میان آن دو جدائی نیندازد تا هر دو را کنار حوض به من وارد کند و خداوند این درخواستم را به من عطا فرمود.

و نیز فرمود: پس شما ای مسلمانان به اهل بیت من چیز یاد ندهید که آنان اعلم از شمایند، اهل بیت من شما را تا قیامت از هیچ درب هدایتی بیرون نمی کنند، و به هیچ درب ضلالتی داخل نمی سازند و اگر رسول خدا بیان نمی کرد که اولی الامر چه کسانی هستند قطعاً آن عباس و آل عقیل و آل فلان ساکت نمی نشستند و ادعای خلافت به عنوان اولوالامری می کردند، ولی چون خداوند در کتابش نازل کرد که:

إِنَّمٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً

همه می دانستند که منظور از اهل بیت علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام هستند، چون رسول خدا در خانه ام سلمه دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و داخل کسایشان کرد و ام سلمه پرسید یا رسول الله آیا من از اهل تو نیستم فرمود: تو عاقبت به خیری ولی ثقل من و اهل من و اهل بیت من اینان هستند.

رجوع نزاع و اختلاف

آیه شریفه با بحثی که گذشت بسیار بسیار روشن است، که اگر مسلمانان در امری دچار نزاع شدند اگر خود راه حل آن را از معارف الهیه یافتند، باید به آن گردن نهند تا به مسئله نزاع خاتمه داده شود، اگر نیافتند باید به خدا یعنی وحی و به رسول یعنی حکم و سنت او ارجاع دهند و همه تسلیم حکم خدا و رسول شوند تا نزاع خاتمه پیدا کند، و به وحدت کلمه زیانی وارد نیاید، و اما این که در ارجاع نزاع به اولواالامر ساکت است نیازی به ذکر آن نبود، زیرا با حقایقی که در سطور گذشته بیان شد ثابت گشت که حکم اولواالامر در آیه در مسئله وجوب طاعت از آنان حکم رسول خداست، و حکم تنازع در زمانی که رسول خدا نیست و اولواالامر هست همان حکم تنازع در میان پیامبر اسلام است چنان که آیه مورد بحث و آیات بعدی نیز بر این معنا دلالت دارد، به این معنا که آیه مورد بحث حکم تنازع در زمان غیبت رسول خدا را بیان می کند.

مسأله ردّ تنازع به خدا و رسول که در آیه آمده مختص به صورتی است که مؤمنین با یکدیگر تنازع کنند، و معلوم است که معنای رد به رسول در زمان حضور رسول الله این است که از رسول خدا حکم مسأله ای که در آن نزاع کرده اند بپرسند، یا خود اگر می توانند از کتاب و سنت استنباط نمایند، و در زمان غیبت آن جناب وظیفه اهل نزاع این است که از امام حکم آن را بپرسند.

در مسئله رد امور به اولواالامر که در صریح قرآن مجید آمده به آیه ۸۳ سوره مبارکه نساء مراجعه کنید، با ضم این آیه با آیه مورد بحث مسئله روشن تر می شود و جائی برای اشکال و ایراد نمی ماند.

علاوه بر این روایات مهمی در کتاب هائی چون کمال الدین و تفسیر عیاشی و تفسیر برهان نقل شده که تصریح به رد نزاع به اولواالامر دارد از جمله محمد بن مسلم که از اوثق راویان است از حضرت باقر (ع) نقل می کند: که آن حضرت فرمود:

«فان تنازعتم فی شیئی فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» (۱)

اگر در چیزی از امور دین و احکام و مسائل مورد نیاز دچار نزاع شدید برای دریافت حکم آن به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید.

اگر رد نزاع و رجوع تنازع به اولی الامر منتفی باشد، پس باید گفت اولی الامر در آیه شریفه جائی ندارد و بدون هدف بیان شده و امری زائد است، در صورتی که قرآن مجید از همه این امور مبراست.

یقیناً اطاعت از خدا و اوامر شرعی و حکومتی پیامبر و اولوالامر از اهم واجبات و سبب برپائی نظام زندگی امت و عامل وحدت کلمه آنان است.

تحقق اطاعت واقعی و جدی به این است که آحاد امت به حکم خدا و پیامبر و اولوالامر گردن نهند و از تخلف و سرپیچی بپرهیزند، تا نزاع و کشمکش خاتمه پیدا کند و بدنه امت ضعیف نشود.

قرآن و سنت رسول خدا و فرهنگ اهل بیت در هر روزگاری بخاطر دارا بودن قوانین لازم سبب حل اختلافات و کشمکش هاست.

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۵۰ تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۵۴، حدیث ۱۷۸.

رد اختلاف و نزاع ها به خدا و پیامبر و در حقیقت به قرآن و سنت و فرهنگ اهل بیت از علائم ایمان به خدا و قیامت است، و سرپیچی از این آیه و داوری خواستن از غیرخدا و پیامبر و اهل بیت دلیل بر بی ایمانی به خدا و قیامت و قطعاً رجوع به طاغوت است.

داوری محاکمی که در آنها براساس قرآن و سنت و فرهنگ حکم نمی شود، داوری طاغوتی و رد نزاع به آن محاکم حرام قطعی است.

رد تنازع به خدا و رسول و اولو الامر مایه تحقق سعادت دنیا و آخرت و عامل نجات از مشکلات است چنانکه در پایان آیه آمد: ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً

ص:۳۵۵

تفسیر آیه ۶۰-۶۱-۶۲-۶۳

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحٰاکَمُوا إِلَی اَلطّٰاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ اَلشَّیْطٰانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلاٰلاً بَعِیداً

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلیٰ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ إِلَی اَلرَّسُولِ رَأَیْتَ اَلْمُنٰافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً

فَکَیْفَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جٰاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاّٰ إِحْسٰاناً وَ تَوْفِیقاً

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ یَعْلَمُ اَللّٰهُ مٰا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً

آیا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند نظر نکردی که مایل اند «در مورد نزاع و اختلاف» از طاغوت داوری بخواهند در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند، و شیطان می خواهد «با سوق دادنشان به محاکم طاغوت» آنان را به گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابند] دچار کند.

چون به آنان گویند: برای داوری به سوی آنچه خدا نازل کرده و به جانب پیامبر آئید، منافقان را می بینی که از تو به شدت روی برمی گردانند.

ص:۳۵۶

پس وضع و حالشان چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب کاری که کرده اند حادثه ناگواری به آنان برسد، آنگاه درحالی که به خدا سوگند می خورند، نزد تو می آیند که ما از داوری خواستن از طاغوت نیتی جز نیکی و برقراری صلح میان طرفین نزاع نداشتیم.

اینان کسانی هستند که خدا آنچه را از نیات شوم و کینه و نفاق در دل دارند می داند، بنابراین از آنان روی برتاب، و پندشان ده، و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

شرح و توضیح

در این چهار آیه سخن از کسانی است که به زبان ادعای مسلمانی دارند، ولی دلشان همراه طاغیانی است که گمراه و گمراه کننداند، و هدفی جز مزاحمت برای پیشرفت اسلام و مسلمانان ندارند.

طاغوتی که در همه کتاب های آسمانی به مردم فرمان داده شده به او کافر باشند، و همه امور و شئون او را تکذیب نمایند، و از آنان برای برنامه های خود کمک نخواهند، و برای داوری و محاکمه نزد آنان نروند.

طاغوتی که می خواهد خواهندگانش را در گمراهی و ضلالتی ببرد که هیچ راه نجاتی نداشته باشند و از دسترس رحمت خدا برای همیشه خارج باشند.

طاغوتی که می خواهد خود را در حیات مردم به جای خدا و قرآن و پیامبر قرار دهد، و زمان امور مادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت اسلام را به دست گیرد، و مسلمانان را از خدا و حقایق و معارف و نبوت و ولایت جدا کند، و آنان را به خلأ باطنی دچار سازد، و از آنان ابزاری برای رسیدن به مطامع خود شکل دهد!

ص:۳۵۷

آری کسانی که به دل مؤمن انـد، و منش و روش ظاهرشان انعکاس باطن آنان است، و در عرصه باور جـدی نسبت به خـدا و قیامت و قرآن و نبوت قرار دارنـد، همیشه طاغوت و فرهنگش را از میـدان حیات خود طرد می کننـد، و به خاطر نورانیت باطن گول طاغوت و فریب فرهنگش را نمی خورند، ولی کسانی که به زبان مسلمان و به باطن غیرمسلمان هستند و در یک کلمه منافق اند، به سرعت فریب خورده، و میل به طاغوت و فرهنگش در آنان شدید، و برای او بر ضد اسلام و مسلمانان جاسوسی می کننـد، و نیاز خود را به سوی او می برنـد و به شـدت از پیامبر و قرآن و فرهنگ ناب اسلام روی می گرداننـد، منافقان در زمـان رسول خـدا در پنهان و آشکار با طاغوت و طاغوتیان در ارتباط بودنـد، و سعی داشتند از وجود خود ومال خود در راه طاغوت یعنی سران کفر و شرک و سران یهود و نصاری هزینه کنند تا شاید به قدرت بیشتر، و لذت فراوان تر، و ثروت افزون تر برسند، و منافقان زمان ما که در رأس آنان برخی از حکومت های ممالك اسلامی هستند، با کمال بی شرمی و آشکارا با طواغیت زمان مثل حکومت آمریکا و برخی از دولت های اروپائی نرد عشق می بازند، و تسلیم بی چون و چرای آنان هستند، و زمینه تسلط همه جـانبه آنـان را بر فرهنگ حق و ملت اسلام فراهم می کننـد، و دیگر منافقان که صورت نوچه و از قـدرت کمتری برخوردارند و از همه امکانات مسلمانان و مملکت های اسلامی بهره می برند به نفع طاغوت و به زیان هم نوعان خود کـار می کننـد، هر گـاه به این دولت ها به این نوچه گفته شود بیائیـد قرآن و پیامبر را داور خود قرار دهیـد، به شـدت اعراض کرده و روی برمی گرداننـد، و سخنان نابجـا و باطـل می گوینـد، به راستی روزی که از جـانب طواغیت ضـربه کاری، و زخم سنگین بخورند، و خود را غرق در

خسارت و زیان ببینند با گردن کج به مؤمنان و گرویدگان به قرآن و نبوت که بر آنان پیروز شده اند روی آورده سوگند به خدا می خورند که ما از بازداری اهل اسلام که به قرآن و پیامبر مراجعه نکنند جز خیر و ایجاد هماهنگی میان اهل نزاع از مسلمانان نداشتیم.

وظیفه همه مؤمنان است که از این گونه دولت ها و نوچه های شیطان اعراض نمایند، و آنان را موعظه کنند، و به آنان سخن رسا بگویند، شاید در دلشان اثر کند و از موضع خود که بندگی طاغوت و ضربه زدن به مسلمانان است برگردند.

اهل ایمان باید با دقت تمام به این چهار آیه بنگرند و بدانند که یاری خواستن از طاغوت که یکی از مصادیقش داوری خواستن از آنان است ابداً با ایمان به خدا و قرآن و نبوت و کتاب های آسمانی هم خوانی ندارد.

مؤمن باید به همه آیات قرآن و دستورات پیامبر و معارف الهیه تسلیم باشد، و رفع همه مشکلات را و همه خیر دنیا و آخرت را از این منابع بخواهد.

بر همه مؤمنان واجب و لازم است که به هر طاغوتی چه در شرق چه در غرب، چه این که حکومت داشته باشد چه این که نداشته باشد کافر باشند، و همه امور او را تکذیب کنند، و فریب تمدن و چرب زبانی و امروزی بودنش را نخورند.

مؤمنان باید بدانند که همه طاغوت ها در هر لباسی و در هر کشوری دام های خطرناک ابلیس اند، و آنان که در امور زندگی خود به طواغیت مراجعه می کنند در سیطره ولایت ابلیس قرار می گیرند!

رجوع به طواغیت تأیید آنان، و بسترسازی برای ظلم و تجاوز بیشتر است، رجوع به طواغیت پشت کردن به حق و اعراض از توحید و نبوت و ولایت و کوچک شمردن قرآن مجید است.

مجمع البیان در شأن نزول آیه می گوید: میان مردی از یهود و شخصی از اهل نفاق خصومتی پیش آمد، یهودی گفت داوری نزد محمد (ص) بریم، چون می دانست در داوری پیامبر نه رشوه‌ای هست و نه ظلمی در حکم و قضاوت، ولی منافق گفت: میان من و تو کعب بن اشرف [که از سران طاغوتی و یهودی متعصبی بود] داور باشد زیرا آن منافق می دانست کعب بن اشرف با پذیرفتن رشوه حق را جا به جا و در قضاوت به نفع ظالم حکم می کند.

با این پیش آمد بود که این آیات نازل شد و تکلیف اهل ایمان را تا قیامت نسبت به طواغیت روشن کرد. (1)در زمینه حرمت رجوع به حکّام جور، و پادشاهان ظالم، و ستمگران خائن روایات مهمی در کتاب های حدیث آمده که از نظر مضمون نزدیک به هم هستند، روایتی را از باب نمونه در این زمینه نقل می کنم:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من کانت بینه و بین اخیه منازعه فدعاه الی رجل من اصحابه یحکم بینهما، فابی الا ان یرافعه الی السلطان فهو کمن حاکم الی

۱- ۱) - مجمع البیان، ج۳، ص۱۰۲.

الجبت و الطاغوت و قد قال الله: یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت الی قوله بعیداً.» (۱)

کسی که میان او و برادر دینی اش در حقّی نزاعی هست، از او بخواهد که برای پایان یافتن نزاع به مردی از یاران و اصحاب شیعه اش مراجعه کند، تا او به عدالت میانشان حکم نماید، و او امتناع ورزد و بخواهد مرافعه را نزد سلطان و حاکم جور ببرد، و او هم بپذیرد، در حقیقت مانند کسی است که مرافعه را نزد جبت و طاغوت برده است در حالی که خداوند در آیه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت از مرافعه بردن نزد طاغوت نهی کرده است.

عجیب است که اینان نمی خواهند در حل مرافعات و دعاوی به قوانین قرآن و قضاوت های عادلانه پیامبر رجوع کنند، و اگر از آنان دعوت شود به خاطر حل مشکلات و مرافعات خود به این دو منبع نور مراجعه کنید روی بر می گردانند و به شدت از این دو حقیقت اعراض می کنند، این روی گردانی و اعراض دلیل بر نفاق اینان و دچار بودنشان به این بیماری خطرناک است.

اینان از نوری که خداوند نازل کرده و از دانش و بصیرت پیامبر روی می گردانند، و متکبرانه به سوی طاغوت یعنی حاکمان ستمگر و یهود و نصاری می روند و در نهایت از سوی آنان که رحم به کسی ندارند، و از بینائی دل و بصیرت محروم اند دچار مشکلات و سختی ها و گره خوردگی بیشتر در نزاع و مرافعات می شوند، که باید بشوند زیرا

هرکه گریزد ز خرابات حق ج

بارکش غول بیابان شود

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۵۲.

آری نافرمانی از خدا و رسول ثمری جز مشکلات و مصائب ندارد، ولی وقتی در کنار طاغوت دچار مشکلات و مصائب می شوند برای بیرون رفتن از آن وضع نابسامان به پیامبر مراجعه می کنند و برای توجیه عمل غلط خود به خدا سوگند می خورند که ما اگر داوری نزد طاغوت بردیم هدفی جز برقرای صلح و سازش نداشتیم!

دولت های اسلامی و ملت ها باید بدانند، روی گردانیدن از مقررات حق، و اعراض از بینش و بصیرت گسترده پیامبر سبب گرفتار آمدن به مشکلات و مصائب است.

در این روزگار اخیر حکومت قاجار و حکومت پهلوی هر وقت داوری نزد طاغوت و جبت بردند بخشی از مملکت را از دست دادند، و تسلیم قراردادهای ننگین که خسارت کامل برای دولت و ملت داشت شدند، و به مشکلات و مصائبشان افزون گشت، و زمانی به دین و عالمان دین مراجعه کردند که کار از کار گذشته بود و داروئی برای درمان دردها نیافتند.

خدا از آنچه در دل منافقان است و ترفندهای آنان آگاه است باید از آنان اعراض و پرهیز داشت و پندی رسا و موعظه ای بلیغ به آنان ارائه نمود، باشد که از آن پند و موعظه بهره مند شوند و دست از نفاق و ترفند بردارند و خود را از شر طاغوت خلاص سازند و به سوی دنیا و آخرتی آباد روی آورند.

ص:۳۶۲

تفسیر آیه ۶۴

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً

هیچ پیامبر ی را نفرستادیم مگر آن که به اذن خدا از او اطاعت شود، و اگر آنان هنگامی که با مراجعه به طاغوت به خود ستم کردند نزد تو می آمدند، و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

شرح و توضیح

در آیه شریفه دو محور را می بینیم: ۱- اطاعت از غیرخدا به اذن خدا واجب است ۲- گناه مراجعه به طاغوت در صورت توبه موجب آمرزش است.

اطاعت از غیرخدا به اذن خدا

عقل با این که گوهر بی نظیر و بسیار گران بهائی است، و بخشی از تمدن عظیم انسانی، و کشف بسیاری از مجهولات، از پرتو فعالیت و بکارگیری اوست، ولی دلالت و هدایت او مطلق نیست، و قدرت ندارد در همه زمینه ها به ویژه مسائل تربیتی و معنوی به انسان کمک دهد، و انسان را به رشد لازم و تکامل

مورد نیـاز برسانـد، لـذا نیـاز به بعثت انبیاء و ارسال رسل در حیات بشـر رخ نشان می دهـد، و خداونـد مهربان که هرگونه نیاز انسان را پاسخ می دهد، پیامبران را برای تربیت کامل انسان و رساندنش به اوج کمال و تضـمین خیر دنیا و آخرت او همراه با علم و حکمت و بصیرت و قوانین لازم به سوی انسـان فرسـتاد و اجازه داد از آنان اطاعت کننـد، و اطاعت از آنان را در طول اطاعت خود و بلکه هماهنگ و هم عرض اطاعت خویش قرار داد.

هر روشـی و هر سـنتی و هر شـکلی از زنـدگی و هر حکومتی و هر نوع قضاوت و داوری که برابر با قوانین و مقررات الهی که مبلغش پیامبران خـدا هسـتند نباشـد قطعاً فاقد مشـروعیت است، و جز خسارت و زیان برای دولت و ملّت نخواهد داشت، و این مسئله ای است که در طول تاریخ به تجربه ثابت شده است.

این سـخن درستی نیست که کسـی بگویـد فقط اطاعت از خـدا واجب است، و اطاعت از غیر او کار صـحیحی نیست، زیرا غیر خدا اگر پیامبران باشـند به حکم حضـرت حق اطاعت از آنان واجب و مایه تأمین خیر دنیا و آخرت مردم است و روی گردانی از انبیاء و فرهنگ آنان نشانه نفاق، و سبب ستم بر خویشتن است.

مراجعه به طاغوت گناهی قابل توبه است

از گناهانی که از نظر قرآن در صورت ادامه یافتنش تا لحظه مرگ توبه ای برای آن نمی باشد گناه شـرک، و نیز گناهی است که تا دیـدن آثار مرگ و مقدمات پس از مرگ تداوم یابد، چنانچه فرصت توبه و جبران گذشـته فراهم باشد، توبه قابل تحقق است و آمرزش و رحمت حق نسبت به آن قطعی است.

ص:۳۶۴

راستی توجه به لطف خداوند نسبت به انسان تا کجاست که اگر منافقی روی از قرآن بگرداند، و به داوری و حاکمیت طاغوت گردن نهد و سبب ظلم و ستم بر خویش گردد به محضر پیامبر آید و با توبه واقعی از خدا درخواست آمرزش نماید، و رهبر بزرگوار اسلام هم برای او آمرزش بخواهد خداوند را توبه پذیر و رحیم خواهد یافت.

توبه روی گرداندان از حاکمیت پیامبر، یا جانشین به حق او که اولوالامر است، با روی آوردن به پیامبر و قبول حاکمیت او تحقق می یابد.

کسی که از حاکمیت پیامبر اعراض نماید و فقط به پیشگاه خدا توبه کند، توبه او پذیرفته نخواهد داشت، قبول توبه چنین شخصی منوط به این است که علاوه برتوبه در پیشگاه حق در محضر پیامبر عزیز اسلام هم توبه صورت گیرد، و رضایت آن حضرت جلب شود، و پیامبر برای او از خداوند آمرزش بخواهد.

در هر صورت برای همه کس و در هر زمانی راه توبه برای اهل گناه باز است، و اگر کسی حتی منافق اقدام به توبه واقعی کند آمرزش و مغفرت حق نصیب او خواهد شد.

کسی که به حقیقت در پیشگاه حق توبه کند، و زمینه جلب رضایت پیامبر و جانشینان به حق او را فراهم نماید در دورن خود آمرزش و رحمت خدا را از برکت سبک شدنش به خاطر توبه حس خواهد کرد و شاید معنای لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّاباً رَحِیماً همین باشد.

تفسیر آیه۶۵

اشاره

فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً

سوگند به پروردگارت که آنان مؤمن واقعی نخواهند بود، مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده ای در باطنشان هیچ دل تنگی و ناخوشنودی احساس نکنند و به طور کامل تسلیم داوری تو شوند.

شرح و توضیح

از آنجا که داوری پیشوایان بر حق و رهبران الهی مسلک براساس وحی و حکمت و بصیرت و بینش همه جانبه است، عقل و انصاف و وجدان و فطرت انسان اقتضا دارد که انسان به داوری رهبران الهی تن دهد، و حاکمیت آنان را برای پایان نزاع و مشاجرات بپذیرند، و چنانچه حکم رهبران الهی مورد پسندش نبود اعتراض ننماید، بلکه با رضایت و خوشنودی کامل آن را پذیرفته و بطور کامل آن را پذیرفته و بطور کامل تسلیم آن داوری گردد.

شخصیت رهبران الهی و جانشینان بر حق آنان و داوری و حکم آن بزرگواران در حدّی است که خداوند در این آیه شریفه سوگند به کار گرفته که هرکس نسبت به داوری پیامبر و همه رهبران الهی در درونش ناراضی باشد، این

نارضایتی نشانه بی ایمانی است، و بی ایمان از رحمت حق محروم، و در قیامت دچار عذاب الیم است.

رضایت به داوری پیامبر و ائمه طاهرین و هر حکمی که بر اساس وحی و سنت و فرهنگ امامان معصوم صادر می شود، نشانه ایمان و حالت تسلیم نسبت به احکام و قوانین الهی و موجب خیر دنیا و آخرت و نجات از مشکلات این دنیا و آن جهان است.

از ابتدای آفرینش انسان، هیچ انسانی از طاغوت و حاکمان ستمکار خیر و خوبی ندیده، و هیچ انسانی از پیامبران و فرهنگ آنان که فرهنگ اسلام است زیان به او نرسیده است.

این که بر جمله رهبران الهی و جانشینان برحق پیامبر و به فرموده قرآن مجید اولوالامر تأکید دارم بخاطر این است که چون مسئله داوری و قضا همیشه مورد نیاز مردم است و احکام الهی و سنت پیامبر جاودانه و برای همه روزگاران است و پیامبر همیشه در میان مردم حضور فیزیکی ندارد، باید گفت این آیه شریفه در رابطه با همه رهبران الهی و جانشینان به حق آنان است.

متأسفانه بیشتر مردم حاضر نیستند و به عللی واهی نمی خواهند در منازعات و مشاجرات میان خود به پیامبر و جانشینان او و احکام بیان شده در وحی مراجعه کنند و به حقایقی که ضامن سعادت دنیا و آخرت آنان است تسلیم شوند، اینان برخلاف عقل و منطق و انصاف و وجدان از پیامبر و نبوتش و از امامان و ولایتشان و از فقهاء عادل و اجتهادشان پرهیز می کنند، و روی می گردانند و ظالمانه اعراض می نمایند و خود را گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت می کنند!

در این زمینه به آیه بعد که بیان گر این مسئله است توجه و دقت نمائید.

ص:۳۶۷

تفسير آيه ۶۶-۶۷-۶۸

اشاره

وَ لَوْ أَنّٰا كَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ أَنِ اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اُخْرُجُوا مِنْ دِيٰارِكُمْ مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً

وَ إِذاً لَآتَيْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا أَجْراً عَظِيماً

وَ لَهَدَيْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً

و اگر بر آنان واجب می نموديم خودكشی كنيد، يا از كاشانه خود بيرون رويد، جز اندكی از آنان انجام نمی دادند، و اگر آنچه را كه به آن موعظه می شوند عمل می كردند، قطعاً برای آنان بهتر و درجهت تثبيت ايمان و ثبات قدم مؤثرتر و قوی تر بود.

و ما نيز در آن صورت به طور يقين به آنان پاداشی بزرگ می داديم.

و مسلماً آنان را به راهی راست راهنمائی می كرديم.

شرح وتوضيح

آيه شريفه با حرف لو كه دلالت بر امتناع دارد شروع شده است و اين به اين معناست كه خداوند مهربان ابداً در هيچ صورتی حتی در مسئله توبه مردم را به خودكشی و ترك ديار و كاشانه فرمان نمی دهد، بر فرض فرمان جز مؤمنان

حقیقی و اهل تسلیم و آنان که سعادت دنیا و آخرت را در اجرای فرمان حضرت حق می دانند عمل نخواهند کرد.

بی تردید تسلیم بودن به فرمان خداوند، و عمل به احکام الهی برای عمل کنندگان بهتر و برای تثبیت ایمانشان مؤثرتر است.

کسانی که به احکام خدا تسلیم می شوند به حقیقت از جان و دیار گذشته و از تعلقات آزاد هستند.

وابستگان به حیات زودگذر دنیا و به امور مادی و به عناصر از دست رفتنی هرگز به انجام احکام حق تسلیم نمی شوند و خود را از خیر دنیا و آخرت محروم می نمایند.

گروهی اعتقاد دارند که منظور از

اُقْتُلُوا أَنْفُسَـِکُمْ جهاد است، که زمینه ای برای از دست دادن جان در راه خداست، و هدف از اُخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِکُمْ هجرت از شهر و کاشانه برای حفظ دین و کرامت انسانی و آزاد شدن از تحمیلات دشمن است.

در هرصورت سعادت و خیر دنیا و اخرت انسان معلول توجه عملی به فرمان های حضرت حق و نتیجه به کار گرفتن سنت رسول خدا، و انجام دادن دستورات اولوالامر یعنی امامان معصوم است.

چرا که احکام حق و پیامبر و امامان ناشی از علم استوار و حکمت و بینش و بصیرت است و این سه منبع رحمت و کرامت جز خیر و سعادت انسان را نمی خواهند رجوع به خداوند و پیامبر و جانشینان بر حق رسول اعظم و دلتنگ نشدن از احکام آنان سبب پاداش عظیم و مزد بزرگ از جانب حضرت حق

است، و موجب این می شود که پروردگار مهربان تسلیم شوندگان را به صراط مستقیم هدایت نماید و راه خود را به روی آنان جهت دیافت فیوضات و رحمت واسعه باز گذارد، و در همه امور زندگی ایجاد گشایش و راحتی و آسانی نماید، و از شرور و فتن و آسیب و بلا و سختی ها و مشکلات مصونیت بخشد و آخرتی همراه با نعمت های جاوید برای آنان تدارک نماید.

ص:۳۶۹

تفسیر آیه ۶۹-۷۰

اشاره

وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً ذٰلِكَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً

و آنـان که از خـدا و پیامبر اطاعت کننـد در زمره کسانی هسـتند که خـدا به آنان نعمت ایمان، اخلاق، عمل صالـح داده و این نعمت یافتگان پیامبران و صـدیقان و شـهیدان و صالحان هسـتند و اینان برای اطاعت کنندگان از خدا و پیامبر نیکو رفیقانی می باشند.

این همراه شـدن بـا آنـان بخشـش و احسانی از سوی خـداست [و در اسـتحقاق این کرامت و فضل] علم خـدا به نیات و اعمال مطیعان کافی است.

شرح و توضیح

به راستی چه مقام عالی و مرتبه بلنـدی برای اطاعت کننـدگان از خدا و پیامبر مقرّر شده است، همنشـینی با انبیاء و آنان که در گفتـار و عمـل اهـل صـداقت هسـتند، و کسانی که در راه حق شـهید شدنـد یا گواهان عمل در قیامت انـد، و آنان که درون و برونشان از صلاح و سداد برخوردار است، آن هم در بهشت هائی که جاوید و ابدی هستند و هیچ نعمتی در آنها از دست نمی رود.

ص:۳۷۰

راستی زیـارت انبیا و صـدیقان و شـهیدان و صالحان در بهشت برای زیارت کننـدگان چه لـذتی دارد، لـذتی که بیان کیفیتش مقدور نیست.

این که اطـاعت از پیـامبر در طول اطـاعت خداونـد قرار گرفته نشـانه موقعیت خـاص و جایگـاه ویژه برای نبی اکرم در پیشـگاه خداوند است، و این که اطاعت از رسول اسلام در حقیقت اطاعت از خداست.

آری کسـی که به خاطر گردن نهادن به حکم خدا و پیامبر با عنایت حق به صـراط مستقیم راه یابد، شایسته پاداش عظیم است، و یکی از پاداش هایش مصاحبت با این چهار طایفه عظیم القدر در بهشت عنبر سرشت است.

شیخ طوسی در ذیل این آیه شریفه روایتی از امیرمؤمنان (ع) به این مضمون نقل می کند.

مردی از انصار به محضـر پیامبر اسـلام آمد و گفت: ای رسول خدا من طاقت فراق و دوری تو را ندارم، هنگامی که وارد خانه ام می شوم و تو را به یـاد می آورم دست ودلم به کـار نمی رود و هر کـاری دارم رها می کنم، و از شـدت علاقه ای که به تو دارم به زیـارتت می آیم تا قلبم آرامش یابـد، اکنون در این فکرم که چون روز قیامت وارد بهشت شوی و به اعلا علّین رفعتت دهنـد من چه کنم؟ در این وقت این آیه شـریفه نازل شـد، حضـرت آیه را برای آن مرد قرائت کرد و او را به هم نشـینی با آن چهار طایفه بشارت داد. (۱)

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۲، ص۲۳۳.

تفسیر برهان که از تفاسیر مهم روائی است برای نشان دادن مصداق صدیق و شهید و صالح روایت مهمی را از یکی از راویان اهل سنت به نام انس بن مالک به این مضمون نقل می کند.

پیامبر در بعضی ایام نماز صبح را همراه ما خواند، سپس با چهره کریمانه اش روی به ما کرد، من به رسول خدا گفتم: نظر مبارکت هست آیه [فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلَّذِینَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلنَّبِیِّینَ وَ اَلصِّدِّیقِینَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً] را برای ما تفسیر کنی؟

حضرت فرمود اما انبیا من هستم، و صدیقون برادرم علی بن ابی طالب است، و شهداء عمویم حمزه، و صالحون دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین هستند.

[در روش محاوره ای عرب این معنا دیده می شود که جمع آورده می شود ولی از آن اراده فرد می گردد مانند مٰا کٰانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ (۱)که از کلمه مساجد مسجدالحرام اراده شده و مانند وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّٰارَأْتُمْ فِیهٰا (۲)که قاتل یک نفر است ولی به صورت جمع استعمال شده (۳)، بنابراین شگفتی ندارد که پیامبر اسلام النبیین را به خود معنا کرده وصدیقون را به

۱- ۱) - توبه ۱۷.

۲- ۲) - بقره ۷۲.

۳- ۳) - فقه الغه واسرار العربیه، ۲۳۵.

امیرمؤمنـان و شـهداء را به حمزه] انس بن مالـک می گویـد عبـاس عموی پیـامبر در این جلسه حضور داشت، از جـای پریـد و روبروی پیامبر نشـست و گفت: آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک اصل و ریشه واحد نیستیم؟ حضرت فرمود ای عمو چگونه؟ عباس گفت: شـما علی و فاطمه و حسن و حسـین را می شـناسانی ولی از ما سخنی به میان نمی آوری، پیامبر تبسم فرمود و گفت: ای عمو از این که همه مـا از یک ریشه واحـد هستیم درست گفتی ولی ای عمو خداونـد تبارک و تعالی من و علی و فـاطمه و حسن و حسـین را پیش از خلقت آدم خلق کرد، زمانی که آسـمان برافراشـته و زمین گسترده و ظلمت و نور و بهشت و دوزخ و خورشید و ماه نبود.

عباس گفت: شروع آفرینش شما چگونه بود؟ حضرت فرمود: زمانی که خداوند اراده کرده ما را بیافریند کلمه گفت که از آن نور آفریـده شـد، سـپس کلمه ای گفت از آن روح به وجود آورد، پس نور را بـا روح آمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسـین را آفریـد ما او را تسبیـح می گفتیم زمانی که تسبیح نبود و تقدیس می کردیم زمانی که تقدیس نبود، چون اراده کرد که جهان را بیافریند نور من را شـکافت و از آن نور عرش را آفرید، نور عرش از نور من است، و نور من از نور خداست و نور من برتر از نور عرش است.

سپس نـور برادرم علی را شـکافت و از آن فرشـتگان را آفریـد، در نـتیجه نـور فرشـتگان از نـور علی اسـت و نـور علی از نـور خداست و علی برتر از فرشـتگان است، سـپس نور دخترم فاطمه را شـکافت و از آن نور آسـمان ها و زمین را آفرید، در نتیجه نور آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم از نور

خداوند عزوجل است و دخترم فاطمه از آسـمان ها و زمین برتر است، سپس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن نور خورشید و مـاه را آفریـد، نهایتـاً نـور خورشـید و مـاه از نـور حسن است، و نـور فرزنـدم حسن از نور خـداست و حسن برتر از آفتـاب و خورشـید است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، پس نور بهشت و حور از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین برتر از بهشت و حورالعین است.

آنگاه خداونـد ظلمات را فرمان داد بر ابرهای تاریک بگذرنـد، پس آسـمان ها بر فرشـتگان تاریک شد، فرشـتگان با تسبیح و تقدیس ضـجه و ناله کردند و گفتند، معبود ما و آقای ما از زمانی که ما را آفریدی و این اشـباح را به ما شـناساندی ناراحتی و رنـج ندیـدیم، تو را به حق این اشـباح سوگنـد که این تـاریکی را از ما برطرف کن، خداونـد از نور دخترم فاطمه قنـدیل هائی بیرون آورد و در دل عرش معلّق نمود، در نتیجه آسـمان هـا و زمین رنگش صـاف شـد و از تیرگی درآمـد، آنگاه به نور زهرا روشن شد، به این خاطر به زهرا نام گذاری شد، فرشتگان گفتند: معبود و آقای ما این نور درخشنده از کیست که آسمان ها و زمین به سبب آن روشن شد خداوند خطاب به فرشـتگان کرد، این نوری است که نور جلالم برای فاطمه دختر حبیبم و همسـر ولّی ام و برادر پیامبرم و پـدر حجت هایم بر بنـدگانم به وجود آوردم، ای فرشـتگان شـما را به شـهادت می گیرم که من ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت برای زهرا و شیعه و دوستان او قرار دادم.

ص:۳۷۴

چون عباس این حقایق را از پیامبر شـنید از جا برخاست و پیشانی علی را بوسـید و گفت یا علی سو گنـد به خدا تو حجت بالغه ای بر کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند. (۱)

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۶۵- مصباح الانوار مخلوط، ص۶۹.

تفسیر آیه ۷۱-۷۲-۷۳-۷۴

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ اِنْفِرُوا جَمِیعاً

وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً

وَ لَئِنْ أَصٰابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّٰهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً

فَلْیُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ اَلَّذِینَ یَشْرُونَ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا بِالْآخِرَهِ وَ مَنْ یُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً

ای اهل ایمان [در برابر دشـمن آماده باشـید و] سلاح و ساز و برگ جنگی خود را برگیرید، پس گروه گروه یا دسته جمعی به سوی جنگ با دشمن کوچ کنید.

یقیناً از شـما کسـی است که از رفتن به سوی دشمن درنگ و کندی می کند پس اگر به شما رزمندگانی که به جنگ رفته اید آسیبی رسد، گوید خدا به من محبت و لطف داشت که با آنان در میدان جنگ حاضر نبودم.

ص:۳۷۶

و اگر فضل و احسانی از سوی خدا به شما رسد چنان که گوئی میان شما و او هرگز دوستی و مودّتی نبوده [بخاطر این که از غنائم سهمی نبرده آن سردی کشد و] گوید: ای کاش من هم با آنان بودم، در نتیجه به کامیابی بزرگ نایل می شوم.

باید آنان که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می کنند [و دل به جهان آخرت دارند] در راه خدا بجنگند، و هر که در راه خدا بجنگد و به شهادت برسد یا بر دشمن پیروز شود، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

شرح و توضیح

در آیات ۱۹۳ تا ۱۹۰ سوره بقره در رابطه با جهاد فی سبیل الله مطالب بسیار مهمی مورد بحث قرار گرفت که در دیگر تفاسیر به این تفصیل از جهاد سخن نرفته است، و جسته و گریخته در دیگر آیات سوره بقره و سوره آل عمران مطالبی درباره وظیفه امت اسلام نسبت به جنگ با دشمنان عنود ذکر شد، بناچار برای دوری از تکرار مسائل، این آیات و آیات بعد را ترجمه کرده، و نسبت به دیگر آیات که حاوی مطالب مهمی است وارد شرح و توضیح می شوم.

ص:۳۷۷

تفسیر آیه ۷۵-۷۶-۷۷

اشاره

وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ اَلْقَرْيَهِ اَلظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً

اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقٰاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُقٰاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اَلطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِيٰاءَ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّ كَيْدَ اَلشَّيْطٰانِ كٰانَ ضَعِيفاً

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰهَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاهَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ اَلنّٰاسَ كَخَشْيَهِ اَللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَهً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا اَلْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ اَلْآخِرَهُ خَيْرٌ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً

ص:۳۷۸

شما را چه شـده که در راه خدا و رهائی مردان و زنان و کودکان مستضـعف [که سـتمکاران هرگونه راه چاره را بر آنان بسـته انـد] نمی جنگید، آن مستضـعفانی که همواره می گویند: پروردگارا ما را از این شـهری که اهلش سـتم کارند خارج کن و از سوی خود سرپرستی برای ما قرار ده، و از جانب خود به نفع ما یاوری بگمار.

آنـان که ایمـان آورده انـد در راه خـدا می جنگنـد، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی خیزنـد، پس شـما با یاران شـیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده حق و پایداری شما] سست است.

آیـا ندیـدی کسـانی را که [پیش از اعلام حکم جهـاد] به آنان گفته شـد، [چون زمینه جنگ فراهم نیست] دست از جنگ باز داریـد و در این موقعیت نمـاز را برپـا داریـد و زکـات بپردازیـد، ولی زمانی که جنگ بر آنان مقرر شـد ناگاه گروهی از آنان مانند ترس از قدرت و عقوبت خدا یا ترسـی سـخت تر از آن از مردم مشـرک ترسیدند و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی و چرا مـا را تـا سـرآمدی نزدیـک مهلت نـدادی؟ ! بگو متـاع دنیـا [که به خـاطر دلبسـتگی به آن از جنـگ فراری هستیـد] انـدك و آخرت برای آنان که تقوا پیشه کرده انـد بهتر است و به اندازه رشـته نازك میان هسـته خرما مورد سـتم قرار نمی گیرند.

شرح و توضیح

۱- در آیه پنجاه و نهم سـوره مـورد بحث، یعنی سـوره نسـاء وجوب اطـاعت از خـدا و رسول واولواالامـر که جانشـینان برحق پیامبرند و با دلایلی متین ثابت شد مقصود دوازده امام معصوم هستند مطرح شد.

مردم در برابر این آیه شریفه سه دسته هستند،

۱- آنان که با مطالعه و دقت و هزینه کردن عقل و انصاف باطن را به ایمان و توجه به آخرت می آرایند و از این طریق به طور کامل و حالتی تسلیم و به خاطر

تأمین سعادت دنیا و آخرت خویش در گردونه اطاعت از خدا و پیامبر و امامان معصوم در می آیند.

۲- آنان که به صورتی متوسط و ضعیف آراسته به ایمان می شوند و گاهی نسبت به مسئله اطاعت سستی می ورزند و برای اجرای دستورات خدا و پیامبر و امامان امروز و فردا می کنند.

۳- کسانی که به خاطر دلبستگی شدید به حیات مادی و تعلقات سنگین و دست و پاگیر، و به خیال خودشان برای آزاد زیستن، و حفظ منافع پوشالی خود ایمان نمی آورند و دل به خدا و پیامبر و امامان نمی بندند، ولی برای حفظ موقعیت خود در میان اهل ایمان به عنوان مؤمن رخ نشان می دهند!

اینان کسانی هستند که قرآن مجید از آنان به عنوان منافق یاد کرده، که به هنگام حوادث و پیش آمدها و بروز جنگ از کمک مالی و رفتن به جبهه دریغ می ورزند، و دیگران را هم وسوسه می کنند تا از خدا و پیامبر و امامان اطاعت ننمایند.

گروه اول که دارای ایمانی استوار و عقیده ای مستحکم و عاشق اطاعت از خدا و پیامبر و امامان هستند و همیشه و همه جا دنبال خوشنودی حق و آبادی آخرت اند برای خود آمادگی روحی والائی ساخت و درون را به تواضع در برابر دستورات حق و رسول و معصومان آراسته و از هدیه کردن جان و مال در راه خدا ابداً دریغ ندارند، از این جهت سربازی فداکار و مؤمنی وفادار و مردمی ثابت و پایدارند و از طریق عبادت بدنی و مالی و روحی که محصول طاعت آنان از خدا و رسول و امامان است خود را تصفیه و تزکیه نموده، و درونشان به صفت با ارزش صبر و استقامت مزین است و جهاد با دشمن برای آنان بهترین

کـار و برترین قـدم و مایه رسـیدن به فوز عظیم می باشـد، لـذا به وقت اعلام حکم جهاد با روحی آزاد از تعلقات مادی سـر به فرمان خدا و پیامبر و معصوم می نهند و با کمال اشتیاق به میدان جنگ رفته و به یکی از دو حقیقت یعنی شهادت یا پیروزی بر دشمن می رسند.

بخشی از آیات ۷۷ تا۷۱ مثل آیه ۷۴ و۷۶ درباره اینان است.

و بخشـی از آیات که به شـدت به سـستی مؤمنان از جهاد حمله می کنـد مثل آیه۷۵ دربـاره دسـته دوم و بقیه آیات مثل آیات ۷۲و۷۳و۷۷ درباره دسته سوم است.

۲- هـدف و فلسـفه جهاد در راه خـدا حفظ دین و ایجاد مصونیت برای اسـلام در برابر توطئه دشـمنان و رهای مردان و زنان و کودکانی است که راه چاره از طرف معاندان و مخالفان حق به روی آنان بسته است.

آنان که حاضـر به رفتن به سوی جنگ با دشـمن نیستند و خود را از ثواب عظیم یاری دادن به دین و رهائی مستضعفان محروم می نمایند در آیه ۷۵ مورد اعتراض قرار گرفته اند که چرا به این عمل خدا پسندانه و بسیار مفید اقدام نمی کنند.

کسانی قـدرت نبرد با دشـمن را دارند، و می توانند با جهاد از دین و از مستضـعفان دفاع کنند، بی شک مسـئولیت سـنگینی بر عهده آنان است، که شانه خالی کردن از این مسئولیت گناهی سنگین و سبب غضب و عقاب خداست.

۳- جهاد در راه خداوند و جنگ با دشـمن برای رهائی مستضعفان از شرّ مشرکان از صفات برجسته مردم مؤمن و کسانی است که عاشقانه تسلیم خواسته های حق اند.

ص:۳۸۱

ولی جنگ کافران با اهل ایمان جنگی در راه طاغوت و عاملش خرابی باطن کافران، و اختلال فکری و روانی آنان است.

تقویت طاغوت و شیاطین به ویژه با تضعیف مسلمانان و جنگیدن با مؤمنان برای ارضای شهوات اربابان زر و زور سبب اشاعه فساد، ظلم، به باد رفتن حقوق انسان ها پایمال شدن آزادی به معنای واقعی، و محرومیت ملت ها از رسیدن به خواسته های مشروع و جنایات دیگر است، آنان که در راه طاغوت می جنگند، گناهان بسیار عظیمی را به دوش برمی دارند، و عقوبت های دنیائی و آخرتی برای آنان مقرر است.

۴- گروهی از مسلمانان پیش از فراهم آمدن شرایط لازم، و بدون درک واقعیت ها، و بی آن که به انتظار فرمان جهاد از جانب حق باشند، مصرّاً از پیامبر درخواست جنگ مسلحانه با دشمن را داشتند، این درخواست در مکه و مدینه صورت گرفت، و با توجه به مضمون آیه ۷۷ اینان می خواستند خودی نشان بدهند و از کلاه جنگ نمدی نصیب خود نمایند، در حالی که مؤمنان واقعی تسلیم حق بودند، و پیش از حکم خدا و پیامبر خواسته خود را بر خدا و پیامبر مقدم نمی داشتند.

به خواستاران جنگ که جنگ را با نبودن شرایط لازم می خواستند اعلام شد فعلاً از این مسئله چشم بپوشید و دست از جنگ بکشید، و به اقامه نماز و پرداخت زکات که دو عامل مهم تربیتی و زمینه ای برای رشد اخلاقی و تقویت روحی و محقق کننده صبر و استقامت و کم کردن تعلقات مادی و شکستن سدّ و بازدارنده از امور معنوی است بپردازید، تا با فراهم آمدن شرایط در وجودتان، و با تهیه سلاح و نفرات، و آمادگی کامل برای رویاروئی با دشمن فرمان جهاد

صـادر شود، ولی هنگـامی که فرمـان جهـاد صادر شـد گروهی از همین درخواست کننـدگان جنگ با دشـمن دچار وحشت و ترس شدیـدی از مشـرکان و معاندان شدند مانند ترسـی که از قدرت یا عذاب خدا عارض انسان می شود یا ترس سـخت تر! ! ناگهان به اعتراض به حکم خدا برخاسـتند و به محضر حق عرضه داشتند چرا حکم قتال را صادر کردی، ما علاقه ای به جنگ نـداریم و مصـراً لغو آن را درخواست می کنیم، یـا این حکم را تا زمان مرگ ما به تأخیر انـداز! ! یعنی زمانی حکم صادر کن که ما در میان نباشیم!

ترس اینـان از جنگ قطعاً ناشـی از ضـعف ایمان یا بیماری نفاق بود، ایمان اگر قوی باشـد، باور به حقایق اگر اسـتوار و پابرجا باشد ترس از جنگ معنا نخواهد داشت، عامل دیگر ترس آنان دلبستگی به زندگی زود گذر و وابستگی به امور مادی بود که آیه شریفه از آن در برابر آخرت آباد و جاوید تعبیر به متاع قلیل می کند.

آری آخرت برای اهل تقوا از هر جهت بهتر از زنـدگی زود گـذر دنیا و متاع قلیل آن است، و این حقیقت را اهل تقوا با دل و جان درک می کنند.

تفسیر آیه ۷۸

اشاره

أَیْنَمٰا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ اَلْقَوْمِ لاٰ یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً

هر کجا باشید هرچند در قلعه های مرتفع استوار، مرگ گریبان شما را خواهد گرفت، و اگر چیزی [چون پیروزی و غنیمت] به آنان [که سست ایمان یا منافق اند] برسد می گویند این خیر از سوی خداست و اگر سختی و حادثه ای [چون شکست و ناکامی و جراحت و بیماری] به آنان رسد به پیامبر می گویند از ناحیه توست بگو همه این ها از سوی خداست، این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه و حقایق و علل پیروزی و ناکامی] را بفهمند؟ !

شرح و توضیح

۱- انسان برای بقاء و ماندگاری در دنیا آفریده نشده، دنیا برای انسان میدان عمل و ریاضت شرعیه و عبادت حق و خدمت به خلق است، مدتی که برای ماندن انسان در این مسافرخانه تعیین شده محدود است، و کسی را در این خانه راه فرار و راه چاره از مرگ نیست.

ص:۳۸۴

انسان چه از مرگ بترسد، یا نترسد، چه تعلّق قوی و دل بستگی شدید به دنیا داشته باشد یا نداشته باشد، چه در خانه ای گلی و معمولی بسر برد چه در قصرهائی که بنیانش بسیار استوار است چه روی زمین زندگی کند چه در ستارگان آسمان عاقبت عقاب مرگ پنجه در گلوی او اندازد و بخواهد یا نخواهد به کام مرگ می افتد و به جهان دیگر قدم می گذارد، طبیبان حاذق داروهای بسیار قوی، خودداری از جنگ و جهاد در راه خدا، فرار از عواملی که انسان احتمال خطر قطعی نسبت به آنها دارد چاره مرگ نیست بقول قرآن مجید: أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

امام عارفان، امیرمؤمنان (ع) در یکی از حکمت هایش می فرماید:

«ان الله ملکا ینادی فی کل یوم: لدو للموت، واجمعوا للفناء، ابنوا للخراب.» (۱)

خدا را فرشته ای است که هر روز فریاد می زند: بزائید برای مردن، گرد آورید برای نابود شدن، و بنا کنید برای خراب گشتن.

و در حکمتی دیگر می فرماید:

«الدنیا دار ممر لا دار مقر:» (۲)

دنیا خانه گذر است نه جای ماندن.

و در یکی از خطبه هایش می فرماید:

۱- ۱) - حکمت ۱۳۲.

۲- ۲) - حکمت ۱۳۳.

«و خلق الآجال، فاطالها و قصرها، و قدمها و اخرها و وصل بالموت اسبابها، و جعلها خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر اقرانها:» (۱)

مدت عمر انسان ها را معین و محدود قرار داد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته و اسباب همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچیده رشته های زندگی و عامل از هم گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

آری به قول فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل ج

کردم همه مشکلات گیتی را حل جبیرون جستم زقید هرمکر و حیل جهربند گشاده شد مگر بند اجل جاگر به دیده عبرت بر خاک بنگریم می بینیم که چه بسیار شاهان، وزیران، امیران، دبیران، سیاست مداران، ثروتمندان، جوانان، پیران، مردان، زنان، اطفال سر به تیره تراب فرو برده و روی بر خاک گذاشته، و بدن نازنین را تسلیم خاک و مار و موران کرده اند، و اکثر آنان در زمان حیاتشان از مرگ فراری بودند، و چه بسا بساطی برای خود برپا کردند که نمیرند ولی مرگ گریبان آنان را گرفت. ۲- افراد ضعیف الایمان در زمان رسول خدا نسبت به حسنات و سیئآت البته سیئات به معنی حوادث نه بمعنی گناه دچار انحراف فکری بودند، از این جهت می گفتند: آنچه حسنه به ما می رسد از جانب خداست، و آنچه حادثه و تلخی نصیب ما می شود از جانب رسول خداست.

۱- ۱) - خطبه ۹۰.

این پنـدار که برای جریانـات هستی و حوادث و اموری که از طریق مجرای طبیعی، یـا بخـاطر کـارکرد غلط انسان به انسان می رسد دارای دو منبع و دو اصل و دو مبدأ است اندیشه ای انحرافی و فکری باطل و دارای رنگ ثنویت است.

کسانی که به گردونه هـدایت حق وارد شدنـد، و به درک معارف الهیه و عقایـد حقه، و حقایق اصـیل دست یافتنـد، مبدأ همه حسـنات و سـیئات یعنی حوادثی که به جریـان افتـادنش لازم و در حقیقت جلوه عـدل و رحمت و یا انتقام خـدا بر اثر معاصـی بندگان است را یکی دانسته و در حقیقت معتقد به توحید افعالی هستند.

حسـنه و سـیئه در این آیه شریفه یقیناً عبارت است از حیات و مرگ، سلامت و بیماری، فراوانی نعمت و خشکسالی، پیروزی و شکست، غنیمت و ثروت، مضیقه و سختی زندگی، گشایش و رفاه، نعمت و مصیبت.

حسـنات این امـور را به خـدا نسـبت دادن، و سیئات آن را به پیـامبر یـا پس از او به معصوم یـا پس از معصوم به اولیـاء خـدا و عالمان ربانی نسـبت دادن کاری نادرست و امری غلط و باطل است، لـذا خداونـد متعال در آیه شـریفه می فرمایـد: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ ، سپس می فرماید این گروه را چه شده که نمی خواهند این حقیقت را بفهمند.

از امامان معصوم در رابطه با این و آیه بعد از آن روایت شده است:

حسنات درکتاب خدا به دو صورت بیان شده، و سیئات نیز به دو بخش بیان گردیده است.

حسـناتی کـه از جـانب خـدا به انسـان می رسـد عبـارت است از صـحت، سـلامت، امنیت، گشـایش در رزق، و صـورت دیگر حسنات اعمال شایسته و کردار پسندیده انسان است.

سیئات از جانب خدا حوادثی از قبیل بیماری، تنگی رزق، [مرگ، زلزله، و مشقت هائی است که براساس حکمت حق به انسان می رسد.] و نیز عقوبت های الهی از مصادیق سیئات است.

و صورت دیگر سیئات زشتی های اخلاق و اعمال و معصیت هائی است که انسان بخاطر آنها عقوبت می شود.

درباره حسنات انسان یعنی اعمال و اخلاق شایسته او قرآن می فرماید:

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا: (۱)

کسی که حسنه ای را به پیشگاه خداوند بیاورد برای او ده برابر آن حسنه پاداش خواهد بود.

و درباره سیئآت انسانی یعنی معاصی و گناهان می فرماید:

وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی اَلنّٰارِ: (۲)

آنان که کار زشت و معصیت بیاورند به صورتشان در آتش افکنده می شوند.

آری به فرموده قرآن، انسان آنچه از گناه انجام می دهد، و در حدی که وجودی را به سیئات عملی خود آلوده می کند در دنیا و آخرت برابر با عملش عقوبت می شود، و این عقوبت برخاسته از عمل خود اوست. با توجه به این بحث روشن شد که حسنات و سیئات مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ واقعیات حکیمانه ای است که به مصلحت انسان به انسان می رسد، و در آیه شریفه ابداً جای ابهام نیست و

نسبت دادن سیئات به معنائی که بیان شد به خداوند از نظر قرآن بی مانع است قل کل من عندالله.

۱- ۱) - انعام ۱۶۰.

۲- ۲) - نمل ۹۰.

تفسیر آیه ۷۹

اشاره

مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اَللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً

ای انسان آنچه از نیکی به تو رسد از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد از تو خود توست [و ای پیامبر از نیکی هائی که از سوی ماست این که] تو را به جانب مردم به رسالت فرستادیم و گواه بودن خدا بر پیامبری تو بس است.

شرح و توضیح

نعمت فطرت، عقل، سلامت، و نعمت قرآن و نبوت و ولایت اهل بیت، تکالیف، هدایت، عبادت، مال حلال، علم، بصیرت و امثال اینها حسناتی است که از جانب خداوند به انسان می رسد در میان این حسنات نعمت وجود پیامبر و نبوت و رسالت او که در آیه به آن اشاره شده حسنه ویژه ای است که حضرت حق از باب لطف و رحمت به همه انسان ها عنایت فرموده است.

انواع گناهان مانند دروغ، تهمت، استهزاء به مردم مؤمن، فحش، شنیدن موسیقی حرام و مطرب، ربا، ظلم، زنا، پایمال کردن حقوق دیگران، سدّ راه خواستاران هدایت شدن و امثال اینها سیئاتی است که کارگاه وجود انسان تولید می کند، و هر کدامش عقوبتی به تناسب خودش دارد، این خدای مهربان نیست

ص:۳۸۹

که برای انسان شر و ضرر و خسارت و نا امنی و سختی و عذاب بی مقدمه می خواهد، این انسان است که در برابر حق قد علم می کند، و به مقررات و احکام او پشت پا می زند، و به انکار حقایق برمی خیزد، و از صدق و درستی روی می گرداند و نهایتاً پس از این همه گناه و ظلم و جنایت مستحق عقوبت دنیا و آخرت می شود، و در این مورد اگر عقوبت دنیائی او را بیدار کرد و در آغوش توبه قرار گرفت و به اصلاح درون و برون موفق شد باید حضرت حق را شکر نماید، و اگر پس از عقوبت دنیا بیدار نشد و به عقوبت آخرت دچار گشت باید خود را ملامت نماید.

پاره ای از عقوبت ها

از رسول اسلام روایت شده:

«ان المرء لیقطع رحمه و قد بقی من عمره ثلاث و ثلاثون سنه فیقصرها الله الی ثلاث سنین اوادنی.» (۱)

انسانی قطع رحم می کند، در صورتی که از عمر او سی و سه سال باقی است، خداوند به جرم قطع رحم آن را به سه سال یا کمتر از آن کاهش می دهد.

حضرت زین العابدین (ع) می فرماید:

«ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی و جدته ملعونا فی کتاب الله عزوجل فی ثلاثه مواضع:» (۲)

۱- ۱) - وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۳۷.

۲- ۲) - کافی، ج ۲، ص ۳۴۷. -

از هم نشینی با کسانی که اهل قطع رحم هستند بپرهیز زیرا من در سه موضع قرآن یافتم که اینان از رحمت خداوند مطرودند.

امیرمؤمنان خطبه ای به این مضمون خواند:

«اعوذ بالله من الذنوب التی تعجّل الفناء فقام الیه عبدالله بن الکراء فقال: یا امیرالمؤمنین او تکون ذنوب تعجل الفناء فقال نعم: ویلک قطیعه الرحیم:» (۱)

پناه می برم از گناهانی که در هلاکت و نابودی انسان شتاب می کند، عبدالله بن الکواء از جای برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان آیا گناهی هم هست که در نابودی انسان تسریع نماید حضرت فرمود آری وای بر تو قطع رحم.

پیامبر درباره ربا خواری فرمود:

«درهم ربا اعظم عندالله عزوجل من سبعین زینه کلها بذات محرم فی بیت الله الحرام:» (۲)

گناه یک درهم رباخواری نزد خداوند از هفتاد زنای با محارم در خانه خدا سنگین تر است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان اعظم الخطایا عندالله اللسان الکذوب:» (۳)

و نیز آن حضرت فرمود:

«اعتیاد الکذب یورث الفقر:» (۴)

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۳۴۷.

۲- ۲) - مستدرک وسائل، ج۹، ص۸۶.

۳- ۳) - میزان الحکمه، ج۳، ص ۲۶۷۲.

۴- ۴) - بحار، ج۶۹، ص ۲۶۱.

عادت به دروغ گوئی تهیدستی می آورد.

و در روایتی فرمود:

«ثمره الکذب المهانه فی الدنیا و العذاب فی الآخره:» (۱)

میوه دروغ پستی در دنیا و عذاب در آخرت است.

در رابطه با روایت بالا بجاست به داستان زیر توجه نمائید.

دیوان جامی یا فتوحات مکیه

سلطان حسین امیر و حاکم خراسان و زابلستان امیرحسین ابیوردی را به عنوان نماینده ویژه خود به سوی سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و به او فرمان داد که با خود سوغات و هدایای فراوان بردارد.

یکی از آن سوغات و هدایا کتاب کلیات عبدالرحمن جامی بود که در آن زمان مورد علاقه همگان قرار داشت.

هنگامی که کتابدار قرار بود این کتاب را به امیرحسین بدهد به اشتباه کتاب فتوحات مکیه را که در حجم و ضخامت شبیه کلیات جامی بود به او داد و امیرحسین هم بدون توجه به این کتاب آن را برداشته و به سفر روانه شد.

چون به شهر تبریز رسید به حضور سلطان رفت و مورد استقبال گرم سلطان قرار گرفت و از احترام ویژه برخوردار شد.

سلطان آذربایجان به امیرحسین ابیوردی گفت: در این سفر طولانی بسیار خسته شدید، امیرحسین که اشتیاق فراوان سلطان را به کلیات جامی شنیده بود در پاسخ گفت: من در این سفر خسته نشدم زیرا چیزی همراه من بود که در هر

۱- ۱) - عیون الحکم ۲۰۹.

منزل به آن سرگرم می شدم و خستگی سفر را از خود می زدودم، سلطان پرسید چه چیزی همراه تو بود؟ امیرحسین گفت: کلیات جامی! کتاب باارزشی که حاکم خراسان برای شما هدیه فرستاده است، پادشاه از کثرت علاقه ای که به این کتاب داشت گفت: بگو برایم بیاورند. امیرحسین یکی از خادمان خود را فرستاد تا کتاب را آوردن، چون سلطان کتاب را گشود دید فتوحات مکیه است نه کلیات جامی و امیرحسین آنچه را گفته جز دروغ چیزی نبوده، پس از آشکار شدن این دروغ بسیار شرمنده شد و از منزلت و اعتبارش نزد سلطان کاسته گشت! آری بفرموده امیرمؤمنان دروغ سبب پستی در دنیا و عذاب در آخرت است. (۱)

افسار دزدی و نتیجه فرار از حلال

روزی امیرمؤمنان با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که در آنجا ایستاده بود فرمود: این استر مرا نگه دار تا ما نمار بخوانیم.

هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت! امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند درحالی که دو درهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند استر رهاست و افسارش به سرقت رفته!

حضرت دو درهم را به یکی از خادمانشان دادند تا برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن را به دو درهم فروخته بود، دو درهم را به مغازه دار داد و افسار را گرفت و نزد

۱- ۱) - معراج السعاده، ۵۷۹.

حضـرت آورد، وقـتی نگـاه امـام به افسـار استرش افتـاد فرمود: این مرد شـتاب کرد و خود را از روزی حلالـی که از دست من برایش مقرر شده بود محروم نمود و آن را تبدیل به حرام کرد، سپس فرمود:

«ان العبد لیحرم الرزق الحلال بترک الصبر ولایزداد علی ما قدرله:»

قطعاً انسان با بی صبری و افتادن در جاده شتاب روزی حلال را بر خود حرام می کند و با این کار بر آنچه برایش از جانب حق مقرر شده نمی افزاید. (۱)امام صادق (ع) درباره کسانی که از پرداخت حقوق مالی چون خمس و زکات دریغ می ورزنـد می فرماید:

«من منع حقا لله عزوجل انفق فی باطل مثلیه:» (۲)

کسی که حقی از حقوق خداوند عزوجل را نپردازد، دو برابر آن را در راه باطل خرج خواهد کرد.

از رسول خدا روایت شده:

«العباده مع اکل الحرام کالبناء علی الرمل و قیل علی الماء:» (۳)

عبادت با لقمه حرام مانند بنا کردن ساختمان بر شن و ماسه و یا آب است.

ملامهـدی نراقی این عـالم فرزانه کم نظیر روایتی را دربـاره مال حرام در کتاب پرقیمت خود جامع السـعادات نقل می کنـد که بسیار بسیار قابل توجه است:

۱- ۱) - شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص ۱۶۰.

۲- ۲) - وسائل، ج۹، ص ۴۰.

۳- ۳) - بحار، ج۸۱، ص۲۵۸.

«ان اهـل الرجـل و اولـده یتعلقون به یوم القیـامه فیوقفونه بین یـدی الله تعـالی و یقولون: یا ربنا خـذلنا بحقنا منه فانه ما علمنا ما بجهل وکان یطعمنا من الحرام و نحن لانعلم فیقص لهم منه:» (۱)

زن و فرزنـدان انسان روز قیامت به دامن وی چنگ زننـد و او را در پیشـگاه خـدا متوقف نمایند و گویند: پروردگارا حق ما از این مرد بگیر، زیرا او ما را به آنچه به آن آگاه نبودیم آگاه نساخت و بـدون آگاهی ما به ما مال حرام خورانیـد، پس خـداوند تقاص آنان را از آن مرد می گیرد!

روایت وحشت آوری در زمینه مال حرام به این مضمون از رسول خدا نقل شده:

«اذا وقعت اللقمه من حرام فی جوف العبـد لعنه کـل ملـک فی السـماوات والا‌رض مـادامت تلـک اللقمه فی جوفه، و ما دامت اللقمه فی جوفه لاینظر الله الیه:» (۲)

چون لقمه حرام در شکم انسان قرار گیرد، تا وقتی در شکم او باشد همه فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند، و تا آن لقمه در شکم است خداوند به او نظر لطف نمی نماید.

درباره مسکرات از رسول خدا روایت شده:

«لاینال شفاعتی من شرب المسکر ولایرد علی الحوض لاوالله:»

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۲، ص۱۶۸.

۲- ۲) - مکارم الاخلاق، ۱۵۰.

کسی که ماده مست کننده بنوشد به شفاعت من نمی رسد، و به خدا سوگند کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

و در روایتی فرمود:

«الخمر ام الخبائث:» (۱)

ماده مست کننده ریشه همه پلیدی هاست.

امام صادق (ع) می فرماید:

«اذا اراد احدکم ان یستجاب له فلیطیب کسبه و لیخرج من مظالم الناس و ان الله لایرفع دعاء عبد و فی بطنه حرام او عنده مظلمه لاحد من خلقه:» (۲)

در هرصورت باید به طور صد در صد باور کرد که:

«ما اصابک من سیئته فمن نفسک:»

ای انسان آنچه ازبلا و عقوبت و پستی و ذلت دنیا و عـذاب آخرت، و رنـج و مشـقت و زیان وخسارت به تو می رسد محصول تلخ و میوه خطر زای گناهان و معاصی و تخلفات و ظلم های خود تست.

ای کاش ملت اسـلام و همه ملت ها و به ویژه دولت ها و حاکمان به همین آیه هفتاد و نهم سوره نساء توجه و دقت می کردند و از گناه باز می ایستادند تا همه مشکلاتشان برطرف می شد.

۱- ۱) - عوالی اللئالی، ج۳، ص۵۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۹۰، ص۳۲۱.

تفسیر آیه۸۰

اشاره

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰی فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً

هر کسی از پیامبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست ما تو را بر آنان مسئول اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی نفرستادیم.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب بسیار مهم استفاد می شود

۱- طاعت رسول طاعت خداست.

۲- اجبار و اکراهی در دین نیست.

طاعت رسول طاعت خداست

جمله عجیبی است، عظمت وجودی و هویت معنوی، و ظرفیت روحی، و گستردگی باطن و رفعت مقام، و سعه قلب، و اخلاص در عبادت و خدمت، و قدرت عقلی و فکری پیامبراسلام (علیهما السلام) تا کجاست که خداوند جهان آفرین در این آیه شریفه قاطعانه اعلام می کند اطاعت از فرستاده او هم وزن اطاعت از خود اوست.

این به این معناست که پیامبر اسلام افق طلوع علم خدا و رحمت و احسان و رأفت و حکمت حضرت حق است، و وجود او از همه نقائص و عیوب مبرّا و حضرتش جامعه همه کمالات و فضائل است، و البته باید چنین انسانی که خداوند او را برای هدایت بشر و نجات وی از مهالک و رساندنش به سعادت دنیا و آخرت مبعوث به رسالت کرده، لزوماً اطاعت شود، و اطاعتش هم وزن اطاعت از خدا باشد.

این که در دیگر آیات به صورت فرمان قطعی اطاعت از او را واجب نموده و سرپیچی از او را کفر دانسته معلوم می شود که حضرتش از نظر علم و بصیرت و دانائی و دانش و عصمت و پاکی در مقام ویژه ای قرار دارد مقامی که مقامات همه صاحب مقامات اولین و آخرین زیر مجموعه مقام او و پرتوی از عظمت مقام اوست.

برای شناخت عظمت روحی و معنوی و انسانی و الهی پیامبر بزرگ اسلام، تدبر و دقت در همین یک آیه برای اهل خرد و انصاف کافی است.

شخصیت با عظمت او را که دریائی بی کران و بحری بی ساحل است از زبان امام اهل معرفت و پیشوای اهل بصیرت، و رهبر و امام مؤمنان که چون او کسی پیامبر را نشناخت یعنی علی (ع) ملاحظه کنید:

گواه این حقیقت هستم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را به دین مشهور و نشانه معروف و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان و دستور روشن به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را نسبت به حقایق

برطرف سازد، و با دلایل آشکار بر آنان اتمام حجت نماید، و با آیات قرآن مردم را از هلاکت بر حذر دارد، و از عواقب شوم معصیت بترساند. (۱)

«حتی بعث الله محمدا (علیهما السلام) شهیدا و بشیرا و نذیراً، خیرالبریه طفلا، وانجبها کهلا، واطهر المطهرین شیمه، واجود المستمطرین دیمه:» (۲)

تا خداوند محمد (علیهما السلام) را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت، در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

«اختاره من شجره الانبیاء، و مشکاه الضیاء، و ذؤابه العلیا، و سره البطحاء، و مصابیح الظلمه، و ینابیع الحکمه:» (۳)

او را از شجره پیامبران، و چراغدان نور، و از مرتبتی بلند و از مرکز بطحا و از چراغ های برافروخته در ظلمت و چشمه های حکمت انتخاب کرد.

وجود مقدسش در معرفی خودش می فرماید:

«انا محمد، و انا احمد، و انا الماحی الذی یمحی بی الکفر، و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی عقبی و انا العاقب، والعاقب الذی لیس بعده نبی:» (۴)

۱- ۱) - خطبه ۲.

۲- ۲) - خطبه ۱۰۴.

۳- ۳) - خطبه ۱۰۷.

۴- ۴) - صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۲۸.

من ستوده شده در زمین و آسمانم، من محو کننده ام که با نبوت من کفر نابود می شود، من حاشرم که مردم در قیامت به دنبال من محشور می گردند، من عاقب هستم، و عاقب کسی است که پس از او پیامبری نیامد.

«انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، ان الله تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم، ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقه، ثم جعلهم قبایل فجعلنی فی خیرهم قبیله، ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتاً فانا خیرکم بیتاً و خیرکم نفساً:» (۱)

من محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب هستم، خداوند متعال مخلوقات را آفرید و مرا در میان بهترین آنان قرار داد، سپس آنان را به دو گروه تقسیم نمود و مرا در بهترین گروه آنان گذاشت، آنگاه آنان را قبیله قبیله نمود، و مهر در بهترین قبیله از آنان قرار داد، سپس آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد. پس من از بهترین خاندان ها و پاک ترین شما از نظر هویت وجودی هستم.

هنگامی که از ابن عباس درباره آیه شریفه أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی سئوال شد، پاسخ داد:

«انما سمی یتیما لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و الآخرین فقال عزوجل ممتّنا علیه نعمه: «الم یجدک یتیما فآوی»

ص:۴۰۰

۱- ۱) - کنزالعمال، ۳۱۹۵۰.

ای وحید الانظیرلک فآوی الیک الناس و عرفهم فضلک حتی عرفوک:» (۱)

به این خاطر یتیم نامیده شد که در همه روی زمین از اولین و آخرین مانند او وجود نداشت، لذا خدای عزوجل با ذکر نعمت هایش بر او منت نهاده می فرماید:

مگر نه این است که تو را یتیم یافت یعنی بی مثل و مانند پس پناه داد یعنی مردم را به سوی تو جلب نمود و ارزش ها تو را به آنان شناساند و آنان تو را شناختند.

گروهی از اصحاب رسول خدا گردهم آمدند و گفتند: چه نیکوست کسی را نزد همسران رسول خدا فرستیم و از شیوه رفتار آن حضرت در خانه اش بپرسیم تا او را سرمشق خود قرار دهیم، آنان کسی را نزد تک تک همسران پیامبر فرستادند و او نزد همه آنان یک پاسخ آورد:

«وخلقه القرآن:»

اخلاق او و روش و منش آن انسانی الهی حقایق قرآنیه بود. (۲)

«کان علی (ع) اذا نعت النبی قال: هو خاتم النبیین، اجود الناس کفا، و اجرأ الناس صدراً، واصدق الناس لهجه، و اوفی الناس ذمه والینهم عریکه، واکرمهم عشره من رآه بدیهه ها به و من خالطه معرفه احبه، یقول فاعته: لم ار قبله ولابعده مثله:» (۳)

ص:۴۰۱

۱- ۱) - علل الشرایع ۱۳۰.

۲- ۲) - طبقات کبری، ج۱، ص۳۶۴.

۳- ۳) - میزان الحکمه، ج۱۲، ص۸۷.

هرگاه امیرمؤمنان علی (ع) پیامبر را وصف می کرد می فرمود: او خاتم پیامبران است، بخشنده ترین مردم بود، و از نظر شجاعت دلیرترین و از جهت کلام راستگوترین و از نظر وفای به پیمان پای بندترین و از نظر اخلاق نرم خوترین و رفتارش نسبت به مردم بزرگوارانه ترین انسان ها بود، هر کس با او همنشین می شد و وی را می شناخت عاشقش می شد، هر کس در مقام توصیف او برمی آمد می گفت: همانند او را در گذشته و حال ندیدم.

هنگامی که در رابطه با اخلاق او از همسرش پرسیدند پاسخ داد:

«کان احسن الناس خلقا، لم یکن فاحشا ولامتفحّشا ولاضحابا فی الاسواق ولایجزی بالسیئته مثلها ولکن یعفو و یصفح:» (۱)

خوشخوترین مردم بود، ابداً اهل دشنام نبود، بد زبانی نسبت به کسی نداشت، در کوچه و بازار هیاهو و داد و فریاد راه نمی انداخت، بدی را به بدی جبران نمی کرد، بلکه می بخشید و چشم پوشی می نمود.

شما تا داستان فاتحان جنگ های شرق و غرب را نخوانید، و روش و رفتار آنان را با ملت های مغلوب و اسیرانشان و زن و فرزندان بی گناهشان را ملاحظه نکنید نمی توانید به عظمت اخلاق رسول اسلام به ویژه هنگامی که در اوج قدرت و بسط ید بر دشمنان پیروز می شود پی ببرید.

ناپلئون بناپارت هنگامی که در جلسه ای از سران اروپا وارد شد، پادشاه روس به او سلام نکرد، ناپلئون بخاطر سلام نکردن پادشاه روس به روسیه حمله کرد و

۱- ۱) - طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۵.

تا جائی که توانست مناطقی از آن کشور را به آتش کشید و به ویژه عامل سوختن شهر مسکو شد و آن مملکت را به خاک سیاه و به تیره روزی نشانید.

او به این مقدار عاطفه و گذشت نداشت که سلام نکردن پادشاه روس را به حساب نیاورد، و یا سلام نکردن او را به جای سلام کردن بپذیرد، و کلاً این برخورد را ندیده بگیرد، و کشوری را که ملت و متاعش و زنان و فرزندانش و پیر و جوانش در این داستان هیچ دخالت و گناهی نداشتند به آتش نکشد، شما اگر جنایات مردم طائف را به پیامبر بخوانید و این که پیامبر پس از رسیدن به اوج قدرت نظامی فقط و فقط به قصد هدایت مردم طائف و قلاع آن را در محاصره قرار داد و چون ملاحظه کرد محاصره به طول می انجامد نیمه کاره از محاصره دست برداشت و با بزرگواری خاص خودش به مکه بازگشت و پس از مدتی سران طائف را که به قصد مسلمان شدن به مدینه آمدند با خوش روئی پذیرفت همه وجودتان غرق حیرت و شگفتی می شود!

سفر اول طائف

پیامبر اسلام پس از مرگ عموی بزرگوارش ابوطالب به طائف رفت که از قبیله ثقیف جهت پیشرفت اسلام یاری بخواهد، و به وسیله آنان در برابر قریش از خود دفاع نموده از آزارشان جلوگیری کند، و امید به این داشت که رسالتی که از جانب حق به عهده او گذارده شده بپذیرند.

تنها به سوی طائف روان شد، چون به طائف رسید به چند نفر از سران و اشراف ثقیف که سه برادر بودند بنام عبدیالیل و مسعود و حبیب که همسر یکی از آنان از قریش از تیره بنی جمع بود مراجعه کرد و نزد آنان نشست و آنان را به

سوی خداونـد دعوت کرد و با هر سه گفتگوئی از آنچه برای آن نزد ایشان آمده بود نمود، که او را برای اسـلام یاری دهند و به نفع وی بر ضد مخالفینش قیام کنند.

یکی از آنـان گفت: من جـامه کعبه را پـاره پاره کرده باشم اگر خـدا تو را به رسالت فرسـتاده باشـد! و دگران هم جواب های ناپسندی به حضرت دادند.

رسول خدا از خیر آنان مأیوس شد و برخاست و به آنان فرمود: اینک این کردید که کردید، پس این گفتگو را کتمان نمائید، این که کتمـان آن گفتگو را از آنـان خواست به این علت بود که ناخوش می داشت مبادا این جریان به قوم او برسـد و آنان را بر وی بشوراند.

ولی آنـان کتمان نکردنـد بلکه سبک مغزان و نابخردان و غلامان خود را وادار کردنـد که او را دشـنام دهنـد و بر وی صـیحه بزنند تا مردم بر سـر او اجتماع کردند و او را در مضـیقه گذاردند، و تا می توانستند حضرتش را آزار دادند و بدن مبارکش را مجروح ساختند تا به باغی پناهنده شد که از عتبته بن ربیعه و برادرش شیبه بود و اتفاقاً آن دو که از مشرکان مکه بودند در باغ حضور داشـتند، آنجا اراذل و اوباش از تعقیب او بازگشـتند، او در سایه های درخت مو نشـست و پسران ربیعه وی را نظاره می کردند و می دیدند که از سفیهان ثقیف برحضرت چه می گذرد؟ !

همین که آرام گرفت این دعای جانسوز را خواند:

«اللهم انی اشـکوا الیک ضعف قوتی و قله حیلتی و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین انت ارحم الراحمین و رب المستضعفین الی

ص:۴۰۴

من تکلنی الی عدو بعید یتجمنی ام الی صدیق قریب ملکه امری، ان لم تکن عضبانا علی فلاـ ابالی غیران عافیتک اوسع لی، ادعوذ بنور وجهک الذی اضائت له السماوات واشرقت له الظلمات وصلح علیه امر الدنیا و الآخره ان ینزل بی غضبک او ان یحل بی سخطک و لک العتبی حتی ترضی ولاحول ولا قوه الابک:»

خدایا از ضعف نیرویم و کمی چاره ام و بی ارزشی قدرم در میان مردم به پیشگاهت شکایت می آورم، ای مهربان ترین مهربانان تو مدیر و مدبر امور آن بی کسانی هستی که مردم ستمکار به برقراری ضعف و ناتوانی آنان پافشاری دارند، تو مدیر و مدبّر منی مرا به چه کسی واگذار می کنی؟ به بیگانگان دور که از من روی درهم کشند، یا به دوستی نزدیک که امر مرا در اختیار او نهاده باشی؟ با این حال باز اگر تو را نسبت به من خشم و غضب نباشد باکی ندارم، به یقین عافیت تو برای من بهترین گشایش است من به نور ذات تو پناه می برم که تاریکی ها با آن تابنده و روشن می گردد، و امر دنیا و آخرت با آن اصلاح می شود که مبادا خشم تو بر من نازل شود، ترا نسبت به من حق عتاب هست تا راضی شوی حول و قوتی جز به تو نیست.

در این دعا فغان پیامبر مشهود و محسوس و ملموس است، راه پس و پیش را بر روی خود بسته دیده، فغان می کند، منظره غوغای شهر طائف را پشت سر و وضع این باغ را که صاحبانش مشرک و دشمن او هستند و جز پناگاه مخوفی نیست پیش رو، دقت کنید که در چه تنگنائی قرار گرفته و بعد نظر می کند که غضب خداوند در دید او چه اندازه مهیب است که این فشارهای قبل و حال در جنب آن چیزی نیست.

ابن هشام در سیره اش می گوید: همین که عتبه و شیبه او را دیدند که چه بر سرش آمده، عاطفه رحمیت در آنان تحریک شد، غلام خود را که نصرانی بود به نام عدّاس خواندند و به او گفتند، از این انگورها خوشه ای بچین و آن را در این طبق بگذار، سپس نزد آن مرد ببر و به او بگو از آن بخورد! !

عداس این کار را کرد و آن را برداشت و نزد رسول خدا آورد و به حضرت گفت: بخور همین که حضرت دستش را در ظرف برد بسم الله گفت و سپس خورد، عدّاس به چهره مبارک او خیره شد و سپس با خود گفت والله این کلامی که گفت ربطی به اهل این شهر ندارد و اینان این کلام را بر زبان جاری نمی کنند، حضرت به او فرمود مگر تو اهل کدام شهری ای عدّاس و مگر دین تو چیست؟ گفت من مردی نصرانی و از مردم نینوا هستم.

رسول خدا به او فرمود: از قریه رجل صالح یونس بن متی؟

عدّاس گفت: تو از کجا یونس بن متی را می شناسی که کیست؟

فرمود: او برادر من بود، مقام پیامبری داشت و من نیز از جانب خداوند مبعوث به پیامبری هستم.

عدّاس روی پای پیامبر افتاد قدم های او و سپس سر و دست آن حضرت را غرق بوسه کرد.

یکی از پسران ربیعه به دیگری گفت: این مرد غلامت را بر تو تباه کرد، همین که عدّاس نزد آنان بازگشت هر دو به او گفتند: وای بر تو ای عدّاس تو را چه شده بود که بوسه بر سر و دست و قدم او می زدی؟

گفت: ای سروران من در روی زمین چیزی بهتر از این شخص نیست، مرا به حقیقتی آگاه کرد که جز کسی که دارای مقام نبوت است نمی داند، گفتند: ای عدّاس وای بر تو مبادا تو را از آئینی که داری برگرداند که دین تو بهتر از دین اوست! !

ص:۴۰۶

آنگاه رسول اسلام که انواع آزارها را از مردم طائف دید به قصد مکه از طائف بیرون رفت.

سفر دوم به طائف

سفر رسول خدا به طائف در زمانی صورت گرفت که اسلام تقریباً تمام جزیره العرب را زیر پرچم خود گرفته بود، و حاکمیت اسلام بر اکثر قبایل مسلّم شده بود، و مسلمانان از عدّه و عدّه چیزی کم نداشتند، و با ارتشی مجهز و نیروئی قابل ملاحظه در اوج قدرت بودند.

پیامبر با ارتش آزادی بخش خود برای درهم شکستن قدرت ثقیف طائف و قلعه های آن را به محاصره کشید، ثقیف نمی خواست کار به جنگ نکشد، آماده درگیری با پیامبر و ارتش اسلام بود، پیامبر اگر محاصره را ادامه می داد به ثقیف و زن و مرد و کودک آن طایفه و کشاورزی و دامداری آنان لطمه ای جبران ناپذیر می خورد، ولی حضرت دستور عقب نشینی داد نه از مقام ضعف بلکه از اوج قدرت! !

پیامبر می توانست به ارتش قوی و تا دندان مسلح خود فرمان دهد که به جای هر کلمه مسخره و خنده و استهزا و بدزبانی که در سفر اول طائف از آن مردم شنیده و دیده بود و به تلافی هر زخمی که در آن سفر به بدن مبارکش رسیده بود مردم را مکافات دهند و هریک را به سزای اعمال زشتشان برسانند.

و اگر دستور می داد به جای هر خراش که به انگشتش زدند، یا به جبران شکستن سرش، یا زخم هائی که به پایش وارد آوردند، به پای اهل طائف به هنگام فتح آنجا نعل آتشین برنند تلافی کمی بود.

ص:۴۰۷

او اگر فرمان می داد عبدیالیل را به جای اسب به گاری ببندند، یا مثل مجازات پادشاه عموریه پوست سرش را زنده زنده بکنند، یا به انتقام هر کلمه سبّ و ناسزا دستور میداد به بینی عبدیالیل و سران طائف افسار بزنند و بگوید هر کس مهار آنان را بکشد و به خفت و خواری آنان را بگرداند نشان لیاقت به او داده می شود، قطعاً مکافات اضافه ای نکرده بود امّا پیامبر این کار را نکرد و بلکه از محاصره طائف دست برداشت و آنان را آزاد گذاشت!!

گذشت و چشم پوشی پیامبر از این انتقام فقط و فقط از معجزه های اخلاقی این پیامبر است، که جز او کسی این اقتدار معنوی را ندارد.

ناپلئن این اقتدار را نداشت که اندکی این گونه رنج های روحی که بخاطر سلام نکردن پادشاه روس بر او وارد شد بگذرد.

او می تواند لشگر فرانسه را برای رفتن به سیبری و سرمای آن بسیج کند و تا مسکو ببرد، ولی قدرت این را ندارد که یک بی اعتنائی رقیب بگذرد و به دیده عفو و گذشت بر او بنگرد، و پادشاه روس را سلام نکرده سلام کرده حساب کند.

گذشت از این گردنه و عبور از این عقبه برای مقتدرترین ها مشکل است، و حتی برای انبیاء و حکما و اولیاء هم سخت می نماید، عفو عیسی و سقراط از قاتل در موقع ناتوانی و ناچاری است، عفو عیسی و سقراط ارزش و قیمت این گذشت پیامبر از مردم طائف و علی را از ابن ملجم که اسیر آنان بودند ندارد.

نادیده گرفتن شکنجه ها و بی احترامی های اهل طائف که اکنون پیامبر اقتدار تلافی و انتقام دارد کار فلک نیست

ص:۴۰۸

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

اگر می خواهید از حال درون پیامبر و وضع روحی او از سفر اولش به طائف تصوری داشته باشید به گفتار خود پیامبر توجه کنید که حال درونی خویشتن را خویشتن می داند و خدای او، و خود خبر می دهد که چه بر سر او گذشته است! !

بخاری و مسلم و احمد حنبل بنا به نقل الفتح الربانی شیبانی جلد بیستم از عایشه روایت کرده اند، که از پیامبر پرسید آیا روزی بر تو سخت تر از روز احد گذشت؟ روزی که عمویش حمزه و هفتاد نفر از یارانش را کشته بودند و دندان و سر خودش را به سنگ فلاخن شکستند و ضربتی بر سرش وارد آوردند، حضرت در پاسخ عایشه فرمود:

آری تحقیقاً از آنچه در یک ماه در طائف از قوم تو «طایفه ثقیف» دیدم برایم از روز احد سخت تر بود! !

جنایات یزید بن مهلّب بن ابی صفره

گوشه ای از جنایات این جانی را که یکی از هزاران جانی غالب و پیروز بر طرف مقابل است ذکر می کنم تا عظمت گذشت پیامبر اسلام و روش او نسبت به مردم مکه پس از فتح مکه و زمانی که آن حضرت در اوج قدرت حکومتی و نظامی بود، و می توانست از تک تک مردم مکه به سخت ترین وضع ممکن انتقام بگیرد روشن شود، و ذکر این داستان از باب تعرف الاشیاء باضدادها می باشد.

ص:۴۰۹

طبری مورخ معروف می نویسد در سال ۹۸ هجری در عهد سیلمان بن عبدالمک، والی خراسان یزید بن مهلّب از خراسان بیرون آمد و با اسپهبر طبرستان در برابر مقداری عظیم مال الصلح، صلح کرد و به قصد منطقه جرجان بازگشت.

مرزبان دشت گرگان با ترک ها که ظاهراً همان ترکمن ها باشند در دژی متحصن شدند، دژی که دریاچه هائی و نیزارهائی پیرامون آن را محاصره کرده بود و کسی راه به آن دژ را نمی دانست.

هفت ماه محاصره و جنگ طول کشید تا یزید بن مهلب و لشگرش به قلعه راه یافتند.

مردم قعله پس از زد و خوردهایی و مبارزه هائی تسلیم شدند، یزید بن مهلّب جنگاوران آنان را کشت و لاشه کشتگان را از دو طرف جاده به طول دو فرسخ به دار کشید، و دوازده هزار نفر از ذراری آنان را به اسارت گرفت، آنگاه منادی در لشگر ندا داد هرکس قصاص اینان را خواستار است هر چند نفر را می خواهد بکشد، هر مردی چهار یا پنج نفر را در رودخانه خشک که آسیاها بر کنار آن بود سر می برید و آب را بر خون می ریختند تا آسیاها بچرخد تا یزید با این کار سوگندی را که خورده بود از عهده برآید، آسیاها به گردش درآمد و آرد بیرون داد و از آن آرد نان پختند و یزید از آن نان خورد! !

در این حادثه چهل هزار نفر از ترکمن ها در منطقه جرجان کشته شدند! !

روش پیامبر با مردم مکه پس از فتح مکه

گرچه مردم مکه از ترس شمشیر اردوی اسلام به تحصن در مسجد الحرام کشیده شدند، ولی مهرورزی رهبر اسلام و پیشوای متخلق به اخلاق الله آنان را در آغوش مهر پیامبر آورد و غرق در گریه شوق آمیخته با شفقت و حسرت نمود، مهرورزی پیامبر با اهل مکه که سیزده سال از هیچ نوع آزارو شکنجه نسبت به پیامبر دریغ نکرده بودند در حدی بود که انصار را که از مدینه در معیت پیامبر به مکه آمده بودند به شک و تردید انداخت و گفتند: پیامبر مغلوب احساسات شد، رغبت به شهر و دیارش و رأفت به عشیره و تبارش همه مراکز وجود او را فرا گرفت، از این پس به پیمان با ما توجه نخواهد کرد، یا فراموش کرده همه عهدها و پیمان هایش را با ما به زمین خواهد گذاشت، و شهر و مسقط الرأس خود را با عشیر و تبارش را انتخاب نموده ما را رها خواهد ساخت.

انصار اهل مدینه چنان افسرده شدند که با تعبیر عادی از پیامبر نام بردند، گفتند: این مرد غرق احساس نسبت به وطن و عشیره شد، نگفتند پیامبر خدا یا رسول خدا، تا جبرئیل نازل شد و حضرت را از کلمه بی مهری انصار آگاه کرد، پیامبر بر سر کوه صفا بالا آمد، اردوی انصار پیرامون او را گرفتند، آنجا آن کلمه صفارا گفت که انصار هم به گریه درآورد و نهایتاً آنان را از افسردگی و دلتنگی رها ساخت و مجدداً جوش داد، تا جائی که گوئی فتح مکه برای فاتح و مفتوح علیه ابر رحمت و چشمه اشک ریز و لجّه عشق انگیزی بود، که اشک های چشم ها به اختیار صاحبان نیست، از سخنان پیامبر نه درّ و لؤلؤ بلکه به صورت جرقه های نور بر مشاعر طرفین می پاشید و آنان را به گریه وا می داشت خطاب به انصار گفت: ای انصار مگر شما چه می گفتید؟ این جبرئیل است می گوید: شما گفتید:

«الرجل قد ادركته رغبه ببلدته و رأفه بعشيرته

رغبت به شهرش و رأفت به عشره اش این مرد را فراگرفته است.

ای انصار مگر از مهربانی من نسبت به مردم مکه افسرده اید، گذشت و عفو مرا معاشقه با آنان انگاشته اید؟ !

گفتند نه:

از این در وحشت افتادیم که تو از دست ما بروی و در این دیار که وطن توست بمانی، ما را از تو دریغ می آید، نمی توانیم از تو دل برکنیم و از حضرتت دست برداریم.

فرمود: من چگونه از شما دل بر می کنم؟ ! نه نه اگر من از شما بگذرم و شما را بگذارم نام من و اسم من دیگر چه خواهد بود، مردم مرا دیگر چه بنامند؟ !

مگر من بنده خدا و به فرمان او و رسول او نیستم، من به دیار شما که آمدم بخواست خود نیامدم، هجرت به سوی خدا و شما کردم که به دیار شما آمدم، آمدم تا با شما زنده باشم و تا با شما بمیرم.

«فالمحیا محیاکم والممات مماتکم»

این دو جمله اخیر به اندازه ای محبت خیز و شور انگیز بود که طوفانی از احساسات برپا کرد و انصار به شدت به گریه افتادند، شاعران حتی لیلی و مجنون هم بهتر از این و با صفاتر از این کلمه مهری نگفته اند.

کجا از کلمات مهرانگیز شاعری یا عاشقی این قدر مهر و طراوت می ریزد؟ !

منظره تماشائی است که از آن بهتر منظره ای نیست، فقط منظره ساعت پیش که اهل مکه و قریش را نوازش فرمود و به گریه انداخت، شگفت تر از این بود.

ص:۴۱۲

مردم قریش به صف شده گوش و چشم به سوی پیامبر دوخته بودند که از خانه کعبه درآید و درباره آنان فرمان صادر کند، و آیـا چه فرمـانی در حق آنان صادر می کنـد، همه هستی و شـهر خود را وابسـته به دسـتوری می دانسـتند که پیامبر هم اکنون با آمادگی کامل ۱۲ هزار مسلح انتقام جو صادر می کند.

اهل مکه و بخصوص قریش دیدند لب گشود و فرمود: ای جمعیت قریش بد همسایگان و عشیره پیغمبری چون من بودید، کار را به آنجا رساندیـد تا مرا از این دیار راندیـد و پس از آن هم مرا رها نکردید و به تعقیب من لشـگر کشـیدید و بر من تاختید، چیزی در حق من فروگـذار نکردیـد، «یعنی من حق قصاص و انتقام دارم و شـما که با پیامبر خدا چنین کرده اید احترام خون و مال ندارید، پس مردانتان ذبح، کودکانتان اسیر، خانه هایتان خراب و اموال و ثروتتان نصیب لشگر فاتح این همه حق من است و قدرت اجرا هم آماده شنیدن حکم است» .

رسول بزرگوار اسلام از خود آنان پرسید که اینک من با شما چه معمول دارم؟ چه می گوئید و چه گمان دارید؟ !

همین که نمایندگان مکه گفتند: ما می گوئیم: برادر ارجمند مائی و بردار زاده ارجمند مائی

«نقول اخ کریم و ابن اخ کریم»

یعنی غیر از معامله برادری و سـلوک برادری از تو هرچنـد امروز با تمام قـدرت بر ما مسـلط شـده ای توقع و انتظار نداریم، این جمله را گفتنـد و منتظر تـأثیر آن شدنـد به نظرشـان آمـد که رسول خـدا از کلمه برادری یـاد برادران یوسف افتاد، که برادران کـاری کردنـد که گرگ هـا نکردنـد، ولی یوسف همه را ندیـده گرفت که گوئی اصـلاً کـاری از جانب برادران نسـبت به او صورت نگرفته است! ! ولی مردم

مکه بیش از برادران یوسف گرگی کرده بودند، برادران فقط یک روز نسبت به یوسف گرگی کردند، و اینان سیزده سال مداوم در مکه گرگی کردند و هشت سال در مدینه به تعقیب این یوسف مصر وجود آمدند، اینان جگر پیامبر را از پهلوی حمزه سیدالشهداء و هفتاد شهید احد در آوردند! !

لکن اگر اینان گرگی بیشتری کرده اند، پیامبر هم اگر عفو کند کاری بسیار مهم تر و بزرگ تر از یوسف کرده بنابراین فرمود:

من کلمه ای را می گویم که یوسف گفت: هیچ نکوهش و سرزنش متوجه شما نیست، تا آنجا که گوئی در پرونده شما هیچ نقطه سیاهی وجود ندارد بروید! !

آزاد! راهتان به هر سو بخواهید باز است، یعنی علاوه بر این که به حیات شما و دارائی و هستی شما نظر مرحمت شد، از تأدیب شما و تبعید شما و هرگونه قصاص و انتقام از شما و هر شکل محدودیت نسبت به شما هم صرف نظر شده، آزادی مطلق دارید به هر جا بخواهید بروید راهتان باز است، مثل رحمت الهی که راه آن از شش سو باز است:

«اذهبوا انتم الطلقا» ء

از این سخن مهرانگیز طوفان احساسات برخاست و صدای گریه به آسمان بلند شد، تا جائی بر مردم مکه جوّ رحمت حاکم شد که گوئی صحنه وصال و بزم است نه صحنه قتال و رزم الله اکبر! گوئی در مکه برفراز محیط دشمن و دوست، شهپر عشق از آسمان سایه افکنده، نه لشگری جنگ جو و سلحشور و مسلّحانه شهر دشمن را فتح کرده است.

گوئی پیامبر رحمه للعالمین مأمور است که بر جبهه قبله هر روزه مسلمین، خطوط تلاقی قدرت و نیروی مسلمین را با دشمن از نظر هـدف کعبه هُـدیً لِلْعالَمِینَ و قبله جنگ هم نمایان کنـد، تا هر روز مسـلمین در اسـتقبال با قبله عبادت قبله جنگ را هم از نظر هدف بنگرند و از نگاه خود دور ندارند، که برعکس میدان های پروحشت فتح آلمان یا ژاپن، یا مسـکو، یا آمریکا و شهر هیروشـیما که آتش سوزی و کشـتار و خون با آه و ناله به آسـمان بر می شوند، جنگ اسـلام و فتح و پیروزی اسلام را در قبله بنگرند که اینجا مثل این که دو سپاه برای عذرخواهی از یکدیگر آمده اند، مانند برادران یوسف که تازه به هم رسیده اند می گرینـد، پیغمبر هر دو لشـگر را هر کـدام در توبه ای آنقـدر می نوازد تا به گریه وا می دار است راستی ای مردم امروز جهان و ای مردم روزگار، و ای جوامع انسانی فوج آهن است یا موج عاطفه؟ ! !

آن یک لشـگر مدینه را که اهل صـفا هسـتند در دامن کوه صـفا و سرکوه صفا با کلمات مصطفی به مهر خویشتن آن چنان به خود نزدیک می کند و در خود می فشرد و خود را در آنان می فشرد که زمزمه وحدت حیات و ممات از آن شنیده می شود!

می گوید: باید من در کوی شـما زندگی کنم تا زنده هستم چون زندگانی صحیح آن زندگانی است، و با شما و در میان شما بمیرم هنگامی که مردم چون مردن خجسته و فرخنده آن مردن است:

«فلمحیا محیاکم والممات مماتکم»

ص:۴۱۵

و آن دیگر لشگر دشمن یعنی قریش و اهل شهر مکه را از تنگنای فشار خجلت و لب پرتگاه فنا بر می گرداند و زمزمه ای از کار برادران یوسف با یوسف به یاد می آورد و بعد عفو بدون سرزنش می دهد و فرمان آزادی اعلام می کند که:

«ذهبوا فانتم الطلقاء»

و خلق با تجدید حیات روبه رو می شوند و های های گریه می کنند.

بیگانگان و مسلمانان فتح مکه را هر کدام از منظری در نظر گرفته اند جرجی زیدان در فتات غسّان و ابومحمد مارون در قصیده النبی محمد و دیگران از نظر تواضع و فروتنی پیامبر در هنگام ورود لشگر به شهر مکه که چشم فرو می هشت و سجده بر تخت روان و جهاز شتر می کرد می گفت:

«اللهم العیش عیش الآخره» :

خداوندا زندگی، زندگی آخرت است.

و در همین حال هم اسامه بن زید را در ردیف خود سوار کرده بود تا بگوید غرور مغروران و کبر متکبران و حالت خودشیفتگی زورمندان باید بشکند و باد نخوت از دماغشان بیرون رود، و بر کسی فضیلت فروشی و فخر نفروشند.

جرثومه پلیدی و ریشه حاکمان بدتر از گرگ اموی ابوسفیان هم پیامبر را از نظر اطاعت قوای مسلمین نظر می کرد، و در حیرت و شگفتی بود که از انگشتان دست نسبت به او منقادتر و رام تر و فرمانبردارتر بودند.

ابوسفیان وقتی صبح سپیده صدای بلال را به اذان شنید و پیامبر را دید که وضو می گیرد، مسلمانان هجوم آورده دست زیر آب وضوی او گرفته قطرات

ص:۴۱۶

آب وضو را برای استشفاء از هوا می گیرند گفت: والله من به مثل امروز کسری و قیصر را ندیدم!

وقتی به عنوان جارچی از پیامبر اذن گرفت که زودتر نزد اهل مکه رفته و آنان را خبردار کند که پیامبر با لشگر مجهز آمده، عباس مأمور شد که او را در تنگه کوه نگاه دارد، وقتی فوج فوج لشگر اسلام را دید به عباس گفت: ای ابالفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم را در آغوش گرفته است، عباس گفت: وای بر تو این مقام پیامبری است.

از منظر دیگر بیائید با همه وجود پیامبر را تماشا کنید: استیلای قشون های دنیا بر کشورها برای به دست آوردن بازار و برای کشیدن عوائد و مکیدن رمق کشور مستعمره است، آن هم با اعمال انتقام جویانه یا قانون تورات که شهری را که می گرفتند هر ذی نفس را در آن می کشتند و حتی چهارپایان را، ولی امیرمؤمنان که نگاهش به پیامبر و منش او از همه صائب تر بود و با دیدی دیگر می نگریست وضع رفتار پیامبر را با مردم مکه می بیند که در سال صلح حدیبیه قریش پیامبر را راه نداد که به مکه وارد شود و زیارت کند و حج به جای آورد ولی پیامبر همین که از مکه برگشت و خیبر را فتح کرد طلاهای شمش غنائم را برای مردم مکه فرستاد که میان مردم تقسیم شود.

با آن که در سال عمره القضا که میان سال حدیبیه و فتح مکه بود، و برای اردوی پیامبر طبق قرارداد صلح سه روز آن سال شهر مکه تخلیه شده و به آنان واگذار شد عصر روز سوم نمایندگان شهر مکه آمدند که ای محمد شهر را خالی کن، پیامبر پیشنهاد داد که اجازه دهید امشب هم در شهر به سر برم، قصد دارم به شما ولیمه عروسی بدهم گفتند: نه اجازه و مهلت نیست، نه ولیمه تو را می

خواهیم و نه هم اجازه توقف بیشتر از سه روز می دهیم. پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: که منادی در میان لشگر ندا دهد تا غروب کسی از نفرات ما در شهر مکه نباشد.

هرچه سعدبن عباده به قریش خشم کرد که شهر مکه ملک شما نیست، ما نخواهیم رفت باز پیامبر سعد را خاموش کرده خود سوار شد و پیش از غروب از شهر بیرون آمد.

با این همه سوابق مردم مکه، رسول خدا طلاهای شمس را بار قاطر و شتر کرد به مکه فرستاد که به دست سه نفر: ابوسفیان و سهیل بن عمر و صفوان بن امیه میان مردم بینوای مکه پخش شود! !

نگاه مآل اندیش علی در عاقبت فتح مکه آن قدر ائتلاف و رحمت دید که وضع سوق الجیشی و اسلحه از یاد رفت.

کعبه قبله جنگ از نظر هدف هیچ گاه غایب از نظر امیرمؤمنان نمی شد، و راهنمائی می کرد که هدف جنگ های اسلام قلع و قمع دشمن نبوده و نیست، بلکه سرکوبی و مغلوبیت او هم نبود، هدف فقط تسکیت آنان از هیجان های عصبی و آماده کردن ایشان برای نزول رحمت و پذیرش هدایت بود. (۱)هر انسانی که از طریق آیات قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ بی نظیر حیات رسول خدا را به دقت مورد مطالعه قرار می دهد بی اختیار در برابر قدرت ایمانی و عملی و اخلاقی و اخلاص و روش و منش این گوهر عرشی، و ملکوتی فرش نشین و ریشه کمالات و چشمه فیوضات و دنیای عاطفه و رأفت سر تواضع

۱- ۱) - افق اعلی ۱۰۸.

فرود می آورد و با همه وجود به این باور می رسد که مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ:

آری اطاعت از رسول همان اطاعت از خـداست، زیرا پیامبر اسـلام افق طلوع صـفات حق، و معدن همه فضایل، و بحر بی پایان معارف و شخصیتی است که در اوج تخلق به اخلاق حضرت حق قرار دارد.

گوشه ای اوصاف پیامبر

حضرت سیدالشهداء (ع) درباره اوصاف پیامبر اسلام از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) روایت می کند:

چون رسول خدا به خانه می رفت، اوقات خود را به سه بخش تقسیم می کرد، یکی برای خدا، یک قسـمت برای اهل بیتش و یک بخش برای خودش.

سپس سهم خود را میان خود و مردم تقسیم می کرد چه برای عامه مردم، چه افرادی که خاص بودند، روش او این بود که اهل فضل را به اندازه مقامشان در دین ترجیح می داد، بعضـی از مردم یک نیاز و برخی دو حاجت و بعضی دیگر سه نیاز، درآنچه برای آنان اصلح بود همدم و همساز می شد.

در مصالـح مردم از آنان سـئوال می کرد، و به چیزی که سـزاوار بودند دلالتشان می نمود، و می فرمود: آن که حاضـر است به غائبین برساند: آن که نمی تواند نیازش را به من منتقل کند از جانب او به من انتقال دهید زیرا هرکس حاجت و نیاز نیازمندی را که خود نمی توانـد به رهبر برسانـد او به رهبر انتقـال دهـد، خداونـد در قیامت قـدم های او را ثابت می نمایـد تا به هلاکت نیفتد.

در پیشگاه او جز از این نوع سخن ها یاد نمی شد، از نزد او بیرون نمی آمدند جز با چشیدن چیزی از حکمت، و بیرون می آمدند در حالی که خود دلیل و راهنما بودند.

زبان از سخن باز می داشت مگر آنجا که سودمند بود، مردم را با هم الفت می داد و از نفرت نسبت به یکدیگر بر حذر می داشت، بزرگان قوم را اکرام می کرد، و ایشان را به فرمان روائی قومش انتخاب می نمود، مردم را از خطرات مربوط به گناهان بیم می داد و خود ناظر و نگهبان ایشان بود بدون این که خوشروئی را از احدی دریغ نماید.

از یاران خود خبر می گرفت، از مردم حال مردم را می پرسید، نیکوئی را نیکو معرفی می کرد و تقویت می نمود، زشت را زشت معرفی می کرد و تحقیر می فرمود، کارش معتدل و هماهنگ بود، و هرگز در هیچ کاری غفلت نمی کرد، مواظب بود دیگران به غفلت نیفتند و از راه حق منحرف نشوند، از حق کوتاه نمی آمد و از آن تجاوز نمی کرد، بهترین مردم نزد او خیرخواه ترین ایشان برای مسلمانان بود، بهترین جایگاه برای افراد در نزد او کسی بود که بهتر با مسلمانان مواسات و معاونت می کرد.

نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، به هیچ مکان دلبستگی پیدا نمی کرد، از دلبستگی و مأنوس شدن به مکان نهی می نمود.

هرگاه به مجلسی می رسید در آخر آن می نشست و به چنین ادبی دستور می داد، به هر هم نشینی بهره اش را می داد، هیچ کس گمان نمی کرد کسی از دیگری به او نزدیک تر است، درنگ می کرد تا همنشین او اول برخیزد آنگاه برمی خاست، هرکسی از او حاجتی می خواست دست خالی از نزد او بر نمی

گشت، یـا بـا انجام حاجتش یا با گفتاری رضایت بخش، حسن خلق او نسـبت به همه مردم فراگیر بود، برای آنان چون پـدری مهربان می نمود، همه نزد او در برابر حق مساوی بودند.

مجلسـش مجلس حلم، حیا، صـدق و امانت بود، صـدائی در آن بلنـد نمی شد، از کسـی در آن عیب جوئی انجام نمی گرفت، اشـتباه در آن از کسـی تکرار نمی گشت، در نشسـتن همه پیوسـته به هم و برابر هم قرار داشتند، وظیفه شناسی و تقوا فقط مایه امتیاز و فضـیلت بود، بزرگ را احترم می گذاردنـد و نسـبت به کوچک مهربان بودنـد، به نیازمنـد ایثار می نمودند و غریب را نوازش می کردند.

پیـامبر همیشه خوشـرو، آسـان گیر و نرم خـو بـود، نه سـخت دل بود نه بـدزبان، نه دشـنام ده نه عیب جو و نه خواهـان مـدیحه سوائی.

از هر چه نمی خواست و خوش نداشت تغافل می نمود آرزومندانش هرگز نومید نمی شدند.

از سه چیز بـا همه وجود آزاد بود: ریاکـاری، زیـاده روی، و بیهوده کـاری، نسـبت به مردم سه چیز را رهـا کرده بود: کسـی را مورد نکوهش و عتاب قرار نمی داد، دنبال عیوب و لغزش مردم نبود، احدی را سـرزنش نمی کرد، سخن نمی گفت مگر آنجا که امید ثواب بود.

چون سـخن می گفت هم نشـینانش ساکت بودند، گوئی پرنده بر سر ایشان نشسته است، در محضر او منازعه و مجادله نبود، و اگر کسـی سـخن می گفت همه در سکوت بودند تا گفتارش به پایان می رسید، با همنشینان در خندیدن مواسات داشت، اگر تعجب می کردند بخاطر رعایت ادب مجلس او هم اظهار تعجب می نمود، با غریبان در سخن و پرسش و پاسخ آن قدر شکیبا بود که به

سر حد تحمّل از جفا می رسید، اصحاب به سفارش او پی جوی غریب و نیازمند بودند تا به آنان یاری رسانند و مشکلشان را حل کنند.

از کسی ستایش نمی پذیرفت، کلام کسی را قطع نمی کرد، ولی اگر کسی بیهوده می گفت او را نهی می نمود، یا مجلس را ترک کی کرد. (۱)اگر کسی بخواهد براساس آیات قرآن و روایات و نهج البلاغه و تاریخ صحیح از کمالات پیامبر سخن بگوید دهانی به پهنای فلک و سینه ای به وسعت هستی لازم دارد، و اگر بخواهد بنویسد مرکبی از همه دریاها و اقلامی از همه درختان می خواهد که نهایتاً مرکب ها تمام می شود و نویسنده هر چند عدد باشد عمرشان به پایان می رسد و فضائل و کمالات آن انسان عرشی به آخر نمی رسد.

آری اطاعت از چنین موجود والائی که نبوت به او ختم شد، و عظیم ترین و مفیدترین نعمت یعنی قرآن به او داده شد هم عرض اطاعت از خداوند مهربان است، ولی با کمال تأسف گروهی از مردم که او را با چشم دیدند، و معجزاتش را مشاهده کردند، و کمالات او را یافتند از اطاعتش سرپیچیدند، و برضد او نقشه کشیدند و حیله نمودند، و همتشان این بود که چراغ نبوت را خاموش و جلوی پیشرفت اسلام را بگیرند در این زمینه به آیه بعد توجه کنید.

۱- ۱) - بحار، ج۱۷، ص ۱۴۸- ۱۵۳.

تفسیر آیه ۸۱

اشاره

وَ يَقُولُونَ طٰاعَةٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ اَلَّذِي تَقُولُ وَ اَللّٰهُ يَكْتُبُ مٰا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

و در محضر تو می گوینـد: ما مطیع و فرمانبرداریم، ولی هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، گروهی از آنان در شب نشینی های مخفیانه خود برخلاف آنچه تو می گوئی و غیرآنچه در حضورت می گفتند نقشه می کشند، خدا آنچه را که در شب نشینی های مخفیانه تدبیر می کننـد در پرونده اعمالشان می نویسد بنابراین از آنان روی برتاب و بر خدا توکل کن و کارساز بودن خدا نسبت به امور بندگان کافی است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به وضع اعتقادی و روحی برخی از مسمانان نسبت به پیامبر که اطاعت از او به فرمان خداونـد واجب بوده اشاره شده و در پایان آیه شریفه مسئله با عظمت توکّل را مطرح نموده است.

در میان مسلمانان عصر پیامبر گروهی بودند که نسبت به امور مادی و جان و فرزندانشان دلبستگی شدید داشتند، و بخشی از خواسته های پیامبر را معارض با این دلبستگی می دیدند، و علاقه داشتند پیامبر اسلام از آنان چیزی که مانع رسیدن به اهداف مادی آنان است نخواهد.

ص:۴۲۳

اینان به خصوص از قدم گذاردن در میدان جهاد می ترسیدند، و از این وحشت داشتند که به دست دشمن کشته شوند، یا نقص عضو پیدا کرده نتوانند با بدن علیل به خواسته های خود برسند.

حالاتی که اینان داشتند محصول ایمان ضعیف آنان به حقایق الهیه بود.

آنان هنوز ثواب اطاعت از پیامبر، و تسلیم بودن به خواسته های آن حضرت که مایه سعادت دنیا و آخرت بود را درک نمی کردند، یا اگر درک می کردند شدت عشق آنان به جان و مال و فرزند و منابع درآمد مالی مانع از قبول خواسته های ملکوتی پیغمبر اسلام بود.

آنان اگر به چشم عقل و قلب به پیامبر و خواسته های حکیمانه او نظر می کردند، قدمی برخلاف پیامبر برنمی داشتند، روی این حساب وقتی در روز روشن به محضر نبی اکرم می آمدند با حالتی متواضعانه می گفتند: ما با همه وجود در اختیار تو هستیم، ما تسلیم خواسته های تو و فرمانبردار و مطیع تو می باشیم، با این برخورد خود را مؤمن دو آتشه نشان می دادند و در میان مردم کسب آبرو و اعتبار می کردند، ولی هنگامی که پیامبر را ترک می کردند، شبانه به صورت مخفیانه، با ایجاد پوششی که کسی از آنان خبردار نشود جلسه تشکیل می دادند و به تدبیر و حیله می نشستند، و نقشه طرح می کردند که چگونه می توان با لطائف الحیل از گردونه طاعت پیامبر بیرون رفت، و بدون آن که ضرر و خسارتی متوجه ما شود از جنگ و جهاد عقب نشینی کرده و فرمان هائی که مانع رسیدن ما به خواسته های ماست روی برگردانیم! !

خداوند به پیامبر اسلام آنان را معرفی کرده و از جلسات شبانه آنان که مخفیانه برقرار می شد به حضرت خبر داده ولی برای حفظ آبروی آنان که دچار

ضعف ایمان بودند به پیامبر می گوید: ما جلسات آنان را ضبط می کنیم تا براساس آن کیفرشان دهیم ولی وظیفه تو این است که فعلاً کاری به کار ایشان نداشته باش، بر توست که در تصمیم هایت و در هر کاری که وارد می شوی بر خدا تکیه کنی و به او اعتماد نمائی که خدا در کارسازی کافی و بس است، آری توکل بر خداوند سبب مصونیت از عوارض مخالفت مخالفان است، مخالفان می خواهند با کناره گیری از اجرای دستورات پیامبر حرکت تبلیغی پیامبر و پیشرفت مسلمانان را در همه امور کند کنند، ولی وقتی ملت اسلام برابر با آیات قرآن و فرهنگ پیامبر وارد کاری شوند و بر خدا اعتماد نمایند، آن کار به اراده حق، و با توفیق و هدایت او، و با سبب سازی حضرتش به نفع مؤمنان و سبب سوزی او برضد مخالفان به نتیجه می رسد و مؤمنان را شاد و مخالفان را دچار غم و اندوه می کند.

توکل

مسئله توکل حقیقی است که به طور مکرر در قرآن مجید و روایات از آن یاد شده، و از همه مؤمنان بکار گرفتن آن را که امری قلبی و معنوی و اعتقادی است خواست شده.

توکّل قطعاً به این معنا نیست که باید دست از هر فعالیت مثبتی شست، و از ابزار و علل و اسباب و وسائل که در نتیجه رساندن فعالیت های انسان مؤثر است چشم پوشید.

اگر اولین خانواده انسان که آدم و حوا و فرزندان آن دو نفر بودند، و از هدایت و دین بهره داشتند توکل را به این معنا می گرفتند که باید در خانه نشست و از هرکاری دروی جست، و از علل و اسباب استفاده نکرد، بلکه باید به خداوندی عالم به همه امور است توکل کرد و هر چه از ناحیه او در این

بیکاری و بی حرکتی پیش آید راضی بود امروز از حیات و زندگی در هیچ کجای کره ی زمین خبری نبود.

زیرا اگر انسان خود را از کار باز بـدارد، و همه فعالیت را بر خود حرام کند، و بگوید من می نشینم و بر خدا توکل می کنم و هر چه برایم پیش آیـد به آن رضایت می دهم قطعاً آنچه برای او در این بیکاری و نشستن وعـدم فعالیت و بریدن از اسباب و علل پیش می آید فقط مرگ است.

هیـچ انسانی گرچه فاقـد ایمان باشـد برای ادامه حیات و حل مشـکلات خود را بی نیاز از کار و فعالیت و غیر محتاج به ابزار و اسباب و علل نمی داند، چیزی که هست در فرهنگ غیرمؤمن توکل برخدا نمی شود، بلکه توکل غیرمؤمن به نیروی خودش و به ابزار و علـل و به کـارگردانی است که در اختیـار او هسـتند، و در حقیقت غیرمؤمن ابزار و علـل را در به نتیجه رسانـدن کار مستقل می دانند، ولی در زندگی مؤمن کار و فعالیت و هر نوع حرکت مشروع و مثبتی به عنوان خواسته خدا انجام می گیرد و ابزار و اسـباب و علل در عقیده مؤمن مجرای اراده حضـرت حق برای به ثمر نشاندن حرکت است، توجه مؤمن به حضـرت حق در هر فعـالیتی که وارد می شود، و نگاه مؤمن به ابزار و علل به عنوان مجرای نصـرت و یاری خـدا برای به نتیجه رسانـدن کار توکلی است که در قرآن و روایات مطرح است.

امید و اعتماد مؤمن به سبب سازی حضرت حق، و سبب سوزی او در کار مخالفان در حقیقت توکل مؤمن به خداست.

مؤمن بـا توجه به این حقـایق میـان کـار و فعـالیت و قضـا و قـدر حق هیـچ منافـاتی نمی بینـد، مؤمن قضـا و قـدر حق را همـان دستورات حضرت حق به فعالیت

داشـتن و کار و کوشـش به میـدان آوردن می دانـد و می گویـد قضای الهی مرا به کار و فعالیت دعوت کرده، و قدر او به این معناست که به انـدازه فعالیت و کارم به من ثمر و محصول می دهد، و قرار دادن ابزار و وسائل و علل و اسـباب در زندگی من نیز از مصادیق قضا و قـدر اوست، مؤمن می دانـد قضا در امورش به معنای فرمان و حکم است و قـدر به معنای نتیجه دادن کار به تناسب کار است.

آری حکم حضـرت حق به کسب و تجارت مشـروع و به زراعت و کشاورزی و به صـنعت و هنرهای معقول و به هر کار مثبت قضای اوست، و محصول دادن کار و به ثمر نشستن فعالیت به اندازه کار و کوشش قدر اوست و این مسئله هیچ ربطی به بحث جبر نـدارد، به وجود آمـدن انسـان و مرگ او جبر است، ولی کـار و فعالیت به اراده و اختیار اوست، لـذا چون کار و کوشـش امری ارادی است خداوند انسان را به کار اعم از کوشـش برای برپا داشـتن زندگی یا خدمت به خلق یا عبادت رب فرمان داده و فرمـان او در حقیقت قضـای اوست که به اختیـار و اراده انسـان تعلق گرفته و محصول اجرای این قضـا، یقیناً قـدر است که به معنای ثمر دادن کار به انـدازه کار است، در این زمینه به این آیه شـریفه که دربردارنده همه حقایق سـطور گذشـته است توجه نمائید:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعى وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى (۱)

قطعاً برای انسان جز آنچه تلاش کرده و به انـدازه ای که به فعالیت برخاسـته هیچ نصـیب و بهره ای نیست و تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

۱- ۱) - نجم ۳۹-۴۰.

بنابراین این آیه اگر کسی وارد میدان کار و فعالیت نشود، و کوششی از خود نشان ندهد، بهره و نصیبی برای او نخواهد بود.

کـار کردن و کوشـش مثبت داشـتن روش همه انبیاء و امامان و اولیاء خـدا در دو زمینه دنیا و آخرت بوده، انبیاء و امامان عالی ترین کوشـش و مجاهدت را داشتند و در اوج کار و با در دست داشتن وسایل و ابزار لازم به خدا توکل می کردند، و نتیجه و ثمر را از او می خواستند.

مرحوم مجلسی که از قرآن شناسان و روایت شناسان کم نظیر است در توضیح توکل می گوید:

معنی توکل این نیست که انسان از فعالیت لازم برای اداره امور زندگی اش دست بردارد و از حوادث و جریانات به طور مطلق نپرهیزد، بلکه واجب است به کار تن دهـد و به اسـباب و علل عادی متوسل شود، ولی حرص و افراص در کار نورزد، و بر کار و کوشـش خود هم اعتماد کلی ننماید، بلکه کار انجام دهد و به علل و اسـباب عادی هم متوسل شود ولی در هر لحظه نظرش برای رسـیدن کـار به نـتیجه و ثمر خـد باشـد. (1)خواجه نصـیرالدین طوسـی محقق بزرگوار و اندیشـمند بـا کرامت در کتـاب اوصاف الاشـراف در مسئله توکل می گوید: مراد از توکل این است که عبد هر کوششی و فعالیتی می نماید، آن را به خداوند واگذار کند، چون این معنی برای او روشن است که خدا از او تواناتر و نیرومندتر است و آنچه را برآن قدرت دارد

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۱۲۷.

بهتر و کامل تر از عبد انجام می دهد، و با این توکل و اعتماد بر خدا به آنچه انجام داده راضی و خوشنود باشد، عبد در عین توکل بر خدا لازم است سعی و کوشش داشته باشد و کوشش خود را شرط و زمینه تخصیص قدرت خدا به آنچه برای او پیش می آورد بداند، و در این نقطه است که معنای

«لا جبر و لا تفویض بل امربین الامرین» روشن می شود. (۱)

روایات باب توکل

سعیم بر این است که روایات این باب بسیار مهم اخلاقی را از معتبرترین کتاب حدیث کافی شریف نقل کنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اوحی الله عزوجل الی داود ماااعتصم بی عبد من عبادی دون احد من خلقی، عرفت ذلک من نیته ثم تکیده السماوات والارض و من فیهن الا جعلت له المخرج من بینهن، و مااعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی عرفت ذلک من نیته الا قطعت اسباب السماوات و الارض من یدیه واسخت الارض من تحته ولم ابال بای واد هلک:» (۲)

هیچ یک از بندگانم بدون توجه به احدی از مخلوقم به من پناهنده نشود و من قصد او را همین بدانم و بس، و سپس همه آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست برای او توطئه کنند جز آن که برای او راه چاره از آنها را فراهم کنم.

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۱۲۷.

۲- ۲) - کافی، چاپ اسوه، ج ۴، ص ۱۹۸.

و هیچ یک از بندگانم بدون توجه به من به احدی پناهنده نشود که من قصدش را همین بدانم جز آن که همه وسائل آسمانی و زمینی را از او قطع کنم و زمین را از زیر پایش بکشم و باک ندارم در کدام وادی هلاک شود.

امام سجاد (ع) در ضمن داستانی از خودش ارزش و جایگاه توکل را به انسان تفهیم می کند:

حضرت می فرماید: از خانه درآمدم تا به این دیوار رسیدم، بر آن تکیه دادم، به ناگاه مردی که دو جامه سپید بر تن داشت در برابرم به من نگاه می کرد، به من گفت: چرا تو را غمناک و حزین می بینم؟ آیا برای دنیاست که رزق خدا در آن برای هر نیکوکار و بدکار آماده است، گفتم: برای دنیا غم و غصه ای ندارم، دنیا و رزق در آن چنان است که تو می گوئی.

گفت غم آخرت داری؟ آخرت وعده ای است صادقانه و سلطانی مقتدر بر آن حکم فرماست گفتم بر آخرت هم غم ندارم زیرا آخرت چنان است که تو می گوئی.

گفت: پس غمت برای چیست؟ گفتم از آنچه نسبت به آن بیم دارم در ارتباط با فتنه ابن زبیر است و آنچه مردم در آن گرفتار اند.

او خنده ای کرد و به من گفت: ای علی بن الحسین آیا دیده ای که کسی از خداوند درخواست کند و او اجابت ننماید؟ گفتم: نه گفت: آیا دیده ای احدی بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند گفتم: نه گفت: آیا دیده ای کسی از خدا چیزی بخواهد و خدا به او عنایت نکند گفتم نه، سپس از دیده ام پنهان شد. (۱)

۱- ۱) - کافی، ج۴، ص۲۰۰.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان الغنی و العز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطنا:» (۱)

بی نیازی و عزت در گردش اند، چون به نقطه توکل رسند آرام گیرند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایما عبدا اقبل قبل مایحب الله اقبل الله قبل مایحب و من اعتصم بالله عصمه الله و من اقبل الله قبله و عصمه لم یبال لوسقطت السماء علی الارض اوکانت نازله نزلت علی علی الارض فشملتهم بلیه کان فی حزب الله بالتقوی من کل بلیه الیس الله عزوجل یقول (۲): ان المتق

ین فی مقام امین.» (۳)

هر بنده ای به آنچه خدا دوست دارد روی کند، خدا به آنچه بنده دوست دارد روی می آورد، و هر که به خداوند پناه برد خدا او را پناه دهد، و هر که خدا به او روی می آورد و وی را پناه می دهد باکش نباشد که آسمان بر زمین افتد یا بلائی فراگیر که همه مردم را فراگیرد نازل شود، او به وسیله تقوا در حزب خدا از هر بلا محفوظ است آیا نیست که خداوند عزوجل می فرماید: به راستی اهل تقوا در مقام امنی قرار دارند؟

علی بن سوید می گوید: از حضرت موسی بن جعفر (ع) در تفسیر آیه:

۱- ۱) - کافی، ج۴، ص ۲۰۰.

۲- ۲) - کافی، ج۴، ص۲۰۲.

۳- ۳) - دخان ۵۱.

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اَللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (۱)

پرسیدم حضرت فرمود:

«التوکل علی الله درجات: منها ان تتوکل علی الله فی امورک کلها، فما فعل بک کنت عنه راضیا، تعلم انه لایألوک خیراً و فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلک له، فتوکل علی الله بتفویض ذلک الیه وثِق به فیها و فی غیرها:» (۲)

توکل بر خدا دارای درجاتی است، یکی از آنها این است که در همه امورت و کارهایت بر او توکل نمائی، و هر چه نسبت به تو انجام دهد راضی باشی و بدانی که حضرت او در خیرخواهی برای تو کوتاهی نکند و توجه داشته باشی که اختیار با اوست پس به واگذاری همه امور بر خدا توکل کن و به او اعتماد داشته باش چه در امورت و چه در امور دیگران که به تو ارتباط دارد.

معاویه بن وهب از حضرت صادق روایت می کند که آن جناب فرمود:

«من اعطی ثلاثا لم یمنع ثلاثا: من اعطی الدعاء اعطی الاجابه، و من اعطی الشکر اعطی الزیاده، و من اعطی التوکل اعطی الکفایه ثم قال: اتلوت کتاب الله عزوجل و من یتوکل علی الله فهوحسبه و قال: لئن شکرتم لازیدنکم وقال: ادعونی استجب لکم:»

۱- ۱) - طلاق ۳.

۲- ۲) - کافی، ج۴، ص۲۰۲.

به هر کس سه چیز دادنـد از سه چیز نسـبت به او دریغ نکردنـد: به هر که دعا دادنـد، برای دعایش اجابت مقرر کردنـد، به هر کس شـکر گذاری عنایت شد به او فزونی نعمت بخشـیدند، به هر که توکل دادند کفایت امورش به او عطا شد، سپس فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را خواندی:

«وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اَللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ:» (۱)

هر کسی بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می کند.

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (۲)

اگر شکر کنید بر شما نعمتم را افزون کند.

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: (۳)

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

مطالبی دقیق در توکل

آنان که می گویند ما در همه امور خود اعتماد به نفس می کنیم و از این سرمایه برای به نتیجه رساندن کارهایمان استفاده می کنیم بایـد به آنـان گفت از آنجـا که مؤثر در تـأثیر کـار و تأثیر علل و اسـباب حضـرت حق است اعتماد به نفس کافی نیست، تجربه نشـان داده که بسـیاری از مردم در طول تاریـخ با اعتماد به نفس وارد کار شـده ولی نه این که نتیجه نگرفتـد بلکه دچار خسارت هم شدند.

۱- ۱) - طلاق۳.

۲- ۲) - ابراهیم۷.

۳- ۳) - مؤمن ۶۰.

اعتماد به نفس و خود را لایق و شایسته ورود در هر کار مثبت دانستن حالتی عالی است ولی منافاتی با توکل و اتکاء به خداوند مهربان که سبب ساز همه امور است ندارد.

بلکه اعتماد به پروردگار جهان و استمداد از نیروی لایزال حق به قدرت نفس و بسط شخصیت می انجامد.

انسان با ایمان با این که از سرمایه اعتماد به نفس و استقلال شخصیت برخوردار است، و از همه امکاناتی که در اختیارش قرار گرفته به طور کامل و دقیق بهره برداری می کند، و فرصت ها را بیهوده از دست نمیدهد، در عین حال هرگز روح خود را در میان علل و عوامل مادی محصور نمی سازد، و انسانیتش در این نقطه متوقف نمی گردد، بلکه عرصه پرواز و اوج هم چنان بر روی او باز و شعاع عملش بسیار وسیع و گسترده است، و قسمتی از نشاط روحی و فعالیتش را به هدف های عالی زندگی مربوط می گرداند.

انسانی که کانون قلبش لبریز از ایمان است، اتکاء و اعتمادش به خداوندی است که تدبیر کلیه امور در دست قدرت بی انتهای اوست و در هیچ کاری شریک و انباز ندارد.

مٰا یَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱)

۱- ۱) - فاطر ۲

دری که او از رحمت به روی مردم می گشاید هیچ کس قدرت بستن آن را ندارد، و آن را که او ببندد کسی جز او نمی تواند رهایش سازد و اوست توانای شکست ناپذیر محکم کار.

بشر به کجا می توانـد پناهنده شود که از حیطه قدرت و نفوذ پروردگار بیرون باشد؟ پناه بردن به غیرخدا جز ذلت و خواری و زبونی و پستی نتیجه ای نـدارد، مخلوق عاجز و بی پناهی که خود در هر چیز نیازمنـد به خداونـد است، و مالک هیچ چیز خود نیست چگونه می تواند صاحب امر سایرین و کارگشای دیگران باشد.

بنابراین برای انسان زیبنده تر از زیستن در کنف حمایت و لطف الهی که تدبیر کارها را به دست توانای خود دارد نیست.

در سختی و آسایش فروتن و خاضع بودن در برابر خداونـد و اعتقـاد راسخ به این حقیقت که فوق تمام قـدرت ها و علل و عوامل عادی، قدرت نامحدود الهی حاکم و فرمان رواست اثر شگفتی به جان می بخشد، و درضمیر و قلب آدمی اطمینان آرام بخشـی را پدیـد می آورد که در برابر هیـچ رویـدادی وزن و ارزش خـود را از دست ندهـد، و برای هر چیز اعم از کوچـک و بزرگ مضطرب و آشفته خاطر نگردد.

وقتی آدمی تا آنجا که ظرفیت دارد، جان و ادراکش را به حق واگذار کرد، روحش از قبول اطاعت و تسلیم به خداوند سرشار می گردد، دیگر نه ناله اش از حوادث ناگوار بلند می شود و نه از کامیابی ها سرمست و مغرور می گردد.

تمام اموری که برای دیگران ایجاد خودباختگی میکنـد در او اثر نامطلوبی نمی بخشـد، و به علت برخورداری از عزم اسـتوار و روح سرشار از اطمینان، هیچ

گاه تسلیم یأس و ناامیدی که منشأ بسیاری از ناکامی ها و شکست هاست نخواهد گردید.

اتکاء و توکل بر خدا هرگز به ناتوانی و ضعف و بی تفاوتی منجر نخواهد گشت، بلکه خدا اعتمادی است که قدرت اراده را نیرومندتر می سازد و ریشه هرگونه تردید و وسواس را از دل بر می کند.

مبارزات پی گیر مردان الهی با عوامل مخرب و افکار منحط جوامع خود، در عین نامساعد بودن شرایط محیط، از اتکاء به حقیقت نامحدود مایه می گرفت، و برای اجرای برنامه های اصلاحی خود و ارشاد خلق از همین عامل نامرئی یاری می جستند، و چون روانشان به نیروی لایزال الهی پیوندی ناگسستنی داشت هدف خود را با قاطعیت تمام تا مرحله نهائی دنبال می کردند.

اتکاء به نفس بی اتکاء به خدا در شرایط سخت و توان فرسا نمی تواند روح انسان را از اضطراب و ناراحتی نجات بخشد، دشواری ها و عوامل نامساعد زندگی روح کسی که از اتکاء به خدا عاری است، و شعاع دیدش از مرز ماده و ماديات تجاوز نمی کند درهم می شکند، و تاریکی ها را در روانش متراکم می سازد، و با چنین حالت گرفته ای نمی تواند در مدارج کمال و ارتقاء گام بردارد، و حقایق بس بزرگ و درخشان را درک کند، و چه بسا از کوچک ترین حادثه ای که خلاف میلش اتفاق بیفتد دچار رنجی گران شود، و یا در برخورد با مشکلات سهمگین از پا درآید.

توجه به چگونگی وضع و روحیه مؤمنین واقعی صدر اسلام که بهترین سمبل و نمونه از لحاظ اعتماد به خداوند بودند، این موضوع را به اثبات می رساند.

ص:۴۳۶

هرگز نمی توان عجز و سستی و حالت منفی و بی تفاوتی را به کسانی نسبت داد، که کوشش و فداکاری در راه پیشرفت عقیده و تلاش به سوی هدف و هم چنین جنبش و فعالیت دائم به منظور ساختن یک جامعه سعادتمند و نوین، در شرایط بسیار دشوار و توان فرسا شیوه آنان بود.

آنانی که در این مکتب پرتحرک پرورش یافتند، هیچ گاه حالت عدم اعتماد بر وجودشان چیره نگشت، و همین اراده استوار توام با آرامش بود که راه پیشروفت را به رویشان گشود و چنان اجتماع بی نظیر و یگانه ای در تاریخ پدید آمد. (۱)

ایمان به خدا و توکل بر او

ایمان به خدا و توکل بر او چنان تحمل انسان را بالا می برد که در برابر سخت ترین گرفتاری ها و مشکلات به آسانی و بدون خود باختن می ایستد و سختی و مشکل را برای رسیدن به هدف عالی اش تحمل نموده به جان می خرد و گاهی خود را برای دیگران اسوه و سرمشق ساخته و چه بسا سبب نجات دیگران از مشکلات شود.

فرمانده دسته ای از لشگر اسلام با گروه خود اسیر روم شرقی شد، همه در دادگاه نظامی دشمن به اعدام محکوم شدند، به فرمانده مسلمان پیشنهاد شد، چنانچه آئین مسیحیت را بپذیرد، دادگاه از رأی خود چشم می پوشد و او را آزاد می کند، ولی فرمانده مؤمن که هدف را که در آن موقعیت سخت شهادت و

۱- ۱) - رسالت اخلاق در تکامل انسان ۴۶۶.

جلب رضای حق می دانست و از جانش بالاتر می دید، و می دانست اگر از اسلام گرچه به صورت ظاهر دست بردارد و آئین رومیان را قبول کند، علاوه بر این که به اسلام که آن را فوق جان خود می دانست اهانت نموده سبب می شود که دیگر سربازان اسلام که در همان وقت در جبهه نبرد با کمال شهامت می جنگیدند صلابت خود را از دست داده و روح تسلیم به دشمن بر آنان غلبه کند به این خاطر با شجاعت و شهامت پیشنهاد دادگاه نظامی را رد کرد، دادگاه به حذافه این سردار مؤمن و متوکل به حق وعده داد اگر آئین مسیحیت را بپذیرد می تواند با دختر قیصر روم ازدواج کند، و به پست های عالی برسد، حذافه باز پیشنهاد دادگاه را رد کرد، قیصر روم که خود ناظر وضع دادگاه بود فرمان داد یکی از سربازان مسلمان محکوم به اعدام را به دیگی که روغن زیتون در آن می جوشید بیندازند، تا حذافه ببیند که حکم دادگاه قطعی و حتمی است و بلکه دست از این اصرارش بر اسلام بردارد.

او با چشم خود دید که گوشت های سرباز از استخوان ها جدا شد و جسدش در میان دیگ جوشان بالا و پائین می رود، در این وقت حذافه به شدت گریست، دشمن تصور کرد که او از ترس به گریه افتاده ولی به دادگاه روی کرد و گفت:

من ابداً از این سرنوشتی که در انتظار من است گریه نمی کنم، گریه ام برای این است که یک جان بیشتر در اختیار ندارم تا آن را فدای اسلام نمایم، ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم و آن را فدای هدف خود می ساختم!

حاضران در دادگاه از این ایمان استوار غرق در تعجب شدند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و به بهانه خاصی حذافه را با هشتاد نفر از گروهش آزاد کردند. (۱)

۱- ۱) - اسدالغابه، ج۳، ص۱۴۳.

تفسیر آیه۸۲

اشاره

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلاٰفاً کَثِیراً

آیا عمیقاً نسبت به قرآن اندیشه نمی کنند، [و همواره آیاتش را مورد تدبر قرار نمی دهند،] چنانچه از سوی غیر خدا بود همانا در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

شرح و توضیح

همه موجودات چه انسان و چه غیر انسان محدود به حدود، و پیوسته در حال رشد، و در تغییر و تحول اند و همین محدودیت و تغییر و تحول برای آنان کافی است که نتوانند کار کاملی را چه در زمان اندک و چه در زمان طولانی ارائه دهند.

انسان چه از نظر جسمی چه از نظر روحی و چه از نظر عقلی پیوسته در حال تغییر و تحول است و امروزش با دیروز و فردایش و حتی لحظه ای با لحظه دیگرش تفاوت دارد.

امروز چیزی را می فهمد و روز بعد بهتر از آن را، امروز چیزی را می نویسد و فردا می گوید امروز بهتر از آن را می نویسم، امروز کتابی را به نظر خودش

ص:۴۳۹

خوب و بی عیب چاپ می کند و چند سال بعد می گوید ای کاش آن کتاب را ننوشته بودم، و امروز که از پختگی نسبی عقلی و علمی برخوردارم می نوشتم.

خلاصه در اعمال و اخلاق و روحیات و عقلیات و نوشتجات انسان تا پایان عمرش اختلاف فراوان و تفاوت بسیار رخ نشان می دهد.

«هیچ انسانی نیست مگر آن که احساس می کند امروز عاقل تر از دیروز است، و هر عملی که امروز می کند، هر چیزی که امروز می سازد، هر تدبیری که می کند، رأی و نظری که می دهد، و حکمی که می نماید پخته تر و متین تر و محکم تر از کار و صنعت و تدبیر و رأی دیروز است، حتی یک عمل از قبیل کتابت و گفتن شعر و ایراد خطبه و امثال آن که امتداد زمانی دارد، آخر آن بهتر از اول آن، و برخی بهتر از بعض دیگر است.

پس یک فرد از انسان نه در نَفس خود و نه در آنچه می کند سالم و خالی از اختلاف نیست، و این اختلاف هم یکی دو تا نیست، بلکه بسیار است.

و این خود قاعده طبیعی است نیز کلّی که در نوع بشر و در موجودات پائین تر از بشر جریان دارد، چون همه در تحت سیطره تحول و تکامل عمومی قرار دارند و هیچ موجودی از این موجودات را نخواهی دید که در دو لحظه پشت سر هم یک حالت داشته باشد، بلکه پیوسته ذات و احوالش در اختلاف است.» (۱)خداوند که قدرت و علم و حکمت و دیگر صفاتش عین ذات و ذات حضرتش بی نهایت است و احاطه کامل به درون و برون و وزن و موقعیت

۱- ۱) - المیزان، ج۵، ص۲۷.

موجودات دارد، و از حضرتش عیب و نقص صادر نمی شود، جا ندارد که در قرآنش بخاطر تنوع فوق العاده مسائلش و نزولش در طول بیست و سه سال اختلاف و تفاوت در آیات و نظم آیات و معانی و مفاهیم آیات و فصاحت و بلاغت آیات یافت شود.

قرآن تجلی علم اوست دفعی نازل شدنش با تدریج نازل شدنش زمینه اختلاف در آن نیست.

همان علمی که ابتدای بعثت آیاتی را نازل کرد، آیاتی که از هر جهت معجزه است، همان علم آیات اواسط و اواخر بعثت را نازل نمود، بدون این که ذره ای اختلاف ابتدایش با اواسطش و اواسطش با اواخرش داشته باشد، قرآن از همه انسان ها، از همه عقلا، از متدینان به هر مذهب و مسلک دعوت به تدبر یعنی اندیشه عمیق و پیوسته نسبت به قرآن می کند تا بفهمند قرآن دست پخت بشر و ساخته انسان نیست، که اگر از سوی غیر خدا تنظیم شده بود، و به دایره تألیف کشیده می شد اختلاف بسیار نه اندک در آن یافت می شد، متخصص هر رشته ای وقتی از طریق تدبر این معنا را یافت که اختلافی در آیه ای از قرآن با آیه دیگر در هیچ زمینه ای نیست، و همه سی جزء آن از هر نظر وحدت و یک پارچگی و هم آهنگی در آن موج می زند تصدیق خواهد کرد که این کتاب صد در صد وحی الهی است، و هیچ ربطی به کار اهل زمین گرچه مقام و جایگاه علمی و عقلی آنان در اوج باشد ندارد، و بشر هرگز تا روز قیامت قدرت آوردن یک آیه و یا یک سوره مانند آن را ندارد.

«مراد آیه این است که مخالفین قرآن را تشویق کند به دقت و تدبر در آیات قرآنی و این که در هر حکمی که نازل می شود، و یا هر حکمتی که بیان می

ص:۴۴۱

گردد، و یـا هر داسـتانی که حکـایت می شود، و یـا هر موعظه و انـدرزی که نـازل می گردد، آن نازل شـده جدیـد را به همه آیاتی که مربوط به آن است عرضه بدارنـد، چه آیات مکی و چه مدنی، چه محکم و چه متشابه، آنگاه همه را پهلوی هم قرار دهند تا کاملاً برای آنان روشن شود که هیچ اختلافی بین آنها نیست.

و در این معنا دقت کننـد که آیات جدید آیات قدیم را تصدیق و هر یک شاهد بر آن دیگری است، بدون اینکه هیچ اختلافی در آن دیـده شود، نه اختلاف تناقض به این آیه ای دیگر را نفی نمی کنـد و نه اختلاف تدافع که با هم هماهنگ نباشـند، و نه اختلاف تفاوت به این که دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند، و یکی بیانی متین تر و رکنی محکم تر از دیگری داشته باشد.

کِتٰاباً مُتَشٰابِهاً مَثٰانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ. . . (۱)

کتابی که آیاتش در نظم، زیبائی، فصاحت، بلاغت، و عمق محتوا شبیه به یکدیگر است، مشتمل بر پندها و داستان های عبرت آمـوز [و امر و نهی و وعـده و وعیـد و حلال و حرام است] از شـنیدن آیـات پـوست کسـانی که از عظمت پروردگارشـان می هراسند به هم جمع می شود. . .

همین نیـافتن اختلاـف در قرآن کریم، آنـان را رهنمون می شود به این که این کتـاب از ناحیه خداونـد بزرگ نازل شـده نه از جانب غیر او، زیرا اگر از ناحیه غیر او بود، سالم از اختلاف نبود، آن هم اختلاف زیاد، چون غیر خداونـد از این موجودات که در جهان است و به ویژه انسان و اینان که احتمال می دهند قرآن

۱- ۱) - زمر۲۳.

ساخت بشر باشد، هر چه و هر کس باشد بناچار از چهار دیوار عالم هستی بیرون نیست و محکوم به طبیعت این عالم است، و طبیعت این عالم بر حرکت و دگرگونی و تکامل است، و هیچ و احدی از آحاد موجودات این عالم نیست مگر این که اطراف امتداد زمان وجودش مختلف و حالاتش متفاوت است.

در هر صورت آنان که اهل تدبر هستند این معنا را از قرآن به طور ملموس و مشاهده می یابند که تمامی شئون مرتبط به انسانیت، یعنی در مرحله عقاید، معارف، مبدء، معاد و خلقت و ایجاد، و در مرحله اخلاق، فضائل عامه انسانی، و در مرحله عمل، قوانین اجتماعی و فردی حاکم در نوع را در بردارد، و هیچ خرد و کلانی را فروگذار نکرده است و در مرحله قصص و آنچه مایه عبرت و اندرز است بیاناتی دارد که همه اهل دنیا را دعوت کرده است به این که اگر شک دارند که این کتاب از ناحیه خدای تعالی است مانند آن را بیاورند.

همه این معارف و این مواعظ را به وسیله آیاتی بیان نموده که در طول بیست و سه سال به تدریج نازل شده، آن هم در حالات مختلف، بعضی در شب، برخی دیگر در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر آیاتی در حال جنگ و آیاتی دیگر در حال صلح، قسمتی در حال سختی و شدت و برخی در حال رفاه و آسایش و در عین حال وضع خود آیات از نظر بلاغت خارق العاده و معجزه آسا فرق نکرده، معارف عالیه و حکمت های سامیه و قوانین اجتماعی و فردی اش دست خوش نوسان و تغییر نگشته، بلکه آنچه در پایان بیست و سه سال نازل شده با آنچه در اول نازل گشته انعطاف و توجه دارد، و جزئیات و شاخ و برگ هایش همه به اصول و رگ و ریشه هایش بر می گردد، تفاصیل شرایعش با تجزیه و تحلیل به حاق توحید خالص، و رگ و ریشه اش که به همان توحید و

شاخه های اعتقادی آن است با ترکیب، به عین آن تفاصیل بر می گردد این است وضع قرآن کریم.

و هر انسانی متدبری که در آن تدبر کند با شعور زنده و حکم حبّلی و فطری خود حکم می کند که صاحب این کلام از کسانی نیست که گذشت ایام و تحول و تکاملی که در سراسر جهان دست اندر کارند در او اثر بگذار بلکه او خدای واحد قهار است.» (۱)این که در بعضی از روایات آمده که این سوره افضل سوره یا این آیه احسن آیه یا این سوره افصح سوره و این آیه ابلغ آیه است منظور نه پیکره سوره و آیه و نه ظاهر و باطن سوره و آیه است، که هیچ سوره ای با سوره دیگر و هیچ آیه ای با آیه دیگر در هیچ جهت فصاحتی و بلاغتی و زیبائی و نظم و نسق و بجابودن کلمات و جملات، و قدرت ادبی، و محتوای معنوی تفاوت و اختلاف ندارد و احسن و حسن و ابلغ و بلیغ، و افصح و فصیح در آن متصور نیست بلکه اختلاف در ثواب و مزد و پاداش نسبت به قرائت یا عمل به آن است.

قرآن از جهاتی نشان می دهد که وحی الهی به پیامبر اسلام است: هماهنگی الفاظ در فصاحت، مشتمل بودن بر اخبار غیب، سلامت از اختلاف.

اگر انسان در قرآن مجید اندیشه عمیق کند، و در آثار معنوی معجزه آسایش و انوار هدایتش، و نظم آیاتش، و کمال فصاحتش و زیبائی بلاغتش و مختصر و مفید بودن الفاظش، و وزین بودن معانی و مفاهیمش، استحکام مبانی اش، و در

۱- ۱) - المیزان، ج۵، ص۲۶.

اسرار و حقایقش، و دقت اشارات و لطائفش و انواع معالجاتش نسبت به بیماری های فکری و روانی و اعتقادی تفکر نماید در آن برای هر بیماری دارو و برای هر مرضی شفاء و برای هر دیده ای نور، و برای هر چهره ای روشنائی می یابد، جام شربت معنویش از هر آلودگی پاک، دریائی است که شگفتی هایش بی پایان، دشت سرسبز و خرم و بی کناره ای است که ارزش هایش غیرقابل تمام شدن است. (۱)آری حقایق قرآن گواه بر حقانیت و وحی بودن آن است، کتاب الهی به دور از هرگونه تناقص و ناهماهنگی است، از هر نوع اختلافی خالی و مبرا است، و دعوت می کند که این حقایق را می توانید با تدبر در آن بیابید، دعوت به تدبر به این معنا توجه می دهد که اسلام آئین اندیشه، تعقل، برهان و حکمت و دلیل است.

سخنی در تدبر

تدبر در نظر لغت به معنای ژرف اندیشی و عاقبت اندیشی است.

این لغت چهار بار در قرآن مجید به کار رفته است، در سه آیه، قرآن کریم مخاطبین خود را به تدبر در اعماق و مقاصد پیام خویش دعوت نموده است، آهنگ و سیاق این آیات نوعی توبیخ و اعتراض را به همراه دارد.

أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا اَلْقَوْلَ: (۲)

۱- ۱) - روح البیان، ج۲، ص۲۹۹.

۲- ۲) - مؤمنون ۶۸.

آیا در این قرآن که حاوی همه مایه های سعادت دنیا و آخرت است و دارای اصول و معارف و احکام استوار می باشد اندیشه عمیق نمی کنند؟ !

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا: (۱)

آیا در قرآن، کتابی که آیات و معارفش نشان می دهد وحی است، و هادی مردم به سوی حقایق است، و عمل به آن خیر دنیا و آخرت را تضمین می کند اندیشه عمیق نمی نمایند مگر بر دلها قفل ها قرار دارد؟

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلاٰفاً کَثِیراً: (۲)

پس چرا قرآن را عمیقاً اندیشه نمی کنند، اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

مخاطبین این آیات کسانی هستند که به حقانیت و وحی بودن این کتاب به دیده تردید نگریسته و یا منکر آن می باشند، و نیز کسانی هستند که به تقلید و بدون معرفت به آن ایمان آورده و در حقایش اندیشه نمی کنند.

در آیه چهارم، محتوای پر خیر و برکت قرآن را بیان می کند تا به واسطه تدبر در آن از برکات عظیمش بهره مند گردند.

کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. (۳)

۱- ۱) - محمد ۲۴.

۲- ۲) - نساء ۸۲.

۳- ۳) - ص۲۹.

این کتاب پر برکتی است که آن را به تو نازل کردیم تا آیاتش را تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند.

با دقت و تأمل در این آیات و سیاق آن می یابیم که وحی بودن و الهی بودن قرآن بدون تدبر در آن برای کسی روشن نخواهد شد، و نیز بدون اندیشه عمیق در قرآن نمی توان از ذخائر بی کران و پر خیر و برکت کلام خدا بهره جست، و هم چنین نمی توان از ظلمت شک و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق نجات یافت و به ایمانی راسخ و یقینی استوار رسید.

و نیز بدون تدبر در قرآن عمق و مغز آیات را نمی توان به دست آورد، و به حقایق شگفت و حیرت آورش پی برد.

آن که در آیات به تدبر می نشیند با تمام وجود و با همه مشاعرش در جای جای قرآن حضور خدا را حس می کند، و دل و جانش را از نور خدا سرشار می نماید، تعبیر «لوجدوا» این معنا را به خوبی نشان می دهد.

در بیان امیرمؤمنان است که مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را شخص متدبر می یابد:

«فجعله امنا لمن عقله و. . . فهما لمن عقل و لبا لمن تدبر:» (۱)

خداوند اسلام را مأمن و امنیت قرار داد برای کسی که به آن متصل شود، و فهم قرار داد برای آن که تعقل نماید، و مغز قرار داد برای کسی که تدبر نماید.

ص:۴۴۷

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه۱۰۶.

این بیانات نقش اساسی تدبر را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می دهد.

از خود قرآن استفاده می شود که کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند که کتاب خدا را آنگونه که شایسته است تلاوت نمایند.

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ: (۱)

بنابراین آیه آن که تلاوت شاسته و پیروی از قرآن در زندگی اش نباشد از ایمان تهی و در زمره کسانی است که همه مایه های وجودی اش را از دست داده باشد، چنان که در دنباله آیه می فرماید:

وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولئِکَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ.

با مقایسه این آیه شریفه با آیه **۲۹** سوره ص که هدف از نزول و وسیله بهره مندی از قرآن را تدبر در آیات معرفی می کند، در می یابیم که تلاوت راستین و شایسته جریان تدبر در آیات است.

از آنجا که قرآن طبیب است و ما بیمار، و از آنجا که قرآن طعام روح است و ما نیازمند به آن، و از آنجا که حالات و اوضاع روحی در شرایط مختلف و اوقات شبانه روز متفاوت می باشد، در برخورد با قرآن و تدبر در آن گاه نیازمند شنیدن و وقت دیگر نیازمند به قرائت آن می باشیم از این جهت تدبر در قرآن از دو طریق شنیدن یا قرائت می تواند صورت بگیرد.

۱- ۱) - بقره ۱۲۱.

تـدبر، از طریق شـنیدن آیـات به شـیوه اسـتماع و سـکوت همراه با انـدیشه، و از طریق قرائت به شـیوه ترتیل یعنی نیکو و خوب قرائت کردن حاصل می شود.

وَ إِذٰا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: (۱)

چون قرآن بخوانند، به آن گوش فرا دهید و سکوت همراه با اندیشه نمائید تا به یقین مورد رحمت قرار گیرید.

وَ رَتِّلِ اَلْقُرْآنَ تَرْتِيلاً: (۲)

قرآن را به شیوه ای نیک و با تأنّی که بتوانی مفاهیم آن را درک کنی تلاوت کن.

استماع گوش دادن به همراه پذیرش و انصات سکوت توام با تمرکز فکر و آرامش باطنی است، ترتیل پیروی و تبعیت لفظی و معنوی از چینش خاص آیات و سیر فکری و روحی در فضای آن می باشد.

«الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله» (۳)

پیامبر می فرماید: آگاه باشید هر که به خداوند اشتیاق دارد پس به قرآن گوش فرا دهد.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«اذا احب احدکم ان یحدث ربه فلیقرء القرآن:» (۴)

هر گاه یکی از شما عشق به این داشت که با پروردگارش سخن بگوید قرآن بخواند.

۱- ۱) - اعراف ۲۰۴.

۲- ۲) - مزمل ۴.

۳- ۳) - کنزالعمال، خ ۲۴۷۲

۴- ۴) - کنزالعمال، خ ۲۲۵۸.

شیوه مستمر و عمده در مسئله تدبر شیوه ترتیل می باشد، که در رأس برنامه های خودسازی پیامبر و یارانش در سوره مزمل مطرح گشته است، که هم مقام خلوت و انس فردی را نظر دارد، و هم در حضور مؤمنان می تواند مطرح باشد، لکن شیره استماع و انصات مقام حضور در جمع مؤمنان را نظر دارد که با قرائت آیات توسط یک فرد دیگران باید به استماع و انصاف بپردازد.

علاوه بر آن اوضاع و حالات روحی گاه اقتضا می کند که انسان به جای شیوه ترتیل، شیوه استماع و انصاف را برگزیند، همان گونه که این روش را در عملکرد رسول خدا مشاهده می کنیم که گاه به یکی از اصحاب به ویژه به بلال می فرمودند قرآن بخواند تا او استماع نماید، چرا که در آن شرایط تأثیر استماع و انصات بیش از ترتیل می باشد.

نهایتاً باید با توجه به اوضاع نفسانی خود و با توجه به شرایط خارجی یکی از آن دو شیوه را برگزید البته گاه فقط شیوه خاص ضرورت می یابد.

الف: وقتی در تنهائی به سر می بریم تنها شیوه ترتیل امکان پذیر است.

ب: وقتی در جمع قرار داریم و کسی قرائت می کند شیوه استماع و انصات مطرح خواهد بود.

باید به این نکته توجه داشت که شیوه ترتیل به نوعی شیوه استماع و انصات را در بردارد، چرا که در واقع قاری دو کار را با هم انجام می دهد، یکی قرائت قرآن و شنواندن آن به دیگری، دیگر آن که آیات را با تمرکز باطنی به گوش دل خود می رساند، و سرزمین وجود خود را پیش از تأثیر دیگران در معرض انوار قرآن قرار می دهد.

ص:۴۵۰

براساس توضیح فوق روایتی جامع در تفسیر آیه یتلونه حق تلاوته تلاوت راستین را همان تلاوت به شیوه ترتیل و سپس همان جریانات تدبر در آیات معرفی می نماید:

روایت به این مضمون از امام به حق ناطق حضرت صادق نقل شده است:

«فی قول تعالی: یتلونه حق تلاوته: یرتلون آیاته، ویتفهمون معانیه و یعملون باحکامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثلون قصصه و یعتبرون امثاله و یأتون اوامره و یجتنبون نواهیه.

وما هو والله بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سروه و درس اعشاره و اخماسه، حفظوا حروفه و اضاعوا حدوده و انما هو تدبر آیاته یقول الله تعالی: کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:» (1)

امام صادق در رابطه با آیه: کسانی که به آنان کتاب عطا کردیم، آن را آنگونه که شایسته آن است تلاوت می کنند فرمود:

آیاتش را روشن و شمرده تلاوت می نمایند، می کوشند معانی اش را بفهمند و به احکام و دستوراتش عمل کنند، به وعده اش امید می بندند، و از هشدارهایش نسبت به عذاب می تر سند، از داستان هایش سرمشق و الگو می گیرند، و از مثل هایش پند می آموزند، دستوراتش را عمل می کنند، و از آنچه نهی کرده اجتناب می ورزند.

به خدا سوگند که حق تلاوت قرآن به حفظ آیات و پشت سر هم خواندن حروف و کلماتش و تلاوت سورهای و مطالعه حواشی آن نیست، حروف و کلماتش را حفظ کردند و حدود و معانی اش را فرو گذاردند، حق تلاوت به تدبر و تأمل در آیات آن

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ج۲، ص۲۳۶.

است خداوند می فرماید کتابی پر برکت بر تو نازل کردیم تا در آیات آن عمیقاً اندیشه کنند.

البته پیش از تـدبر در آیـات متـدبر به اصـولی نیازمنـد است که در پرتو آن بـا دیـدی روشن نه مشوب به قرآن بنگرد تـا مسـیر کاربرد شیوه ها در آیات برایش روشن شود.

این اصول اساسی باید از هدایت ها و آموزش های امامان معصوم و اهل بیت پیامبر که یکی از دو ثقلین هستند گرفته شود که بدون آموزش آن خطر فرو غلتیدن در ورطه تفسیر به رأی و انحراف در برداشت ها، متدبر در قرآن را تهدید می کند. (۱)

۱- ۱) - تدبر در قرآن ۳۱.

تفسير آیه ۸۳

اشاره

وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ اَلْأَمْنِ أَوِ اَلْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اَلرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً

و هنگامی که خبری از ایمنی و ترس [مانند پیروزی و شکست در میدان جنگ] به آنان [که مردمی سست ایمان اند] می رسد بـدون بررسـی در درستی و نـادرستی اش آن را میـان مردم منتشـر می سازنـد، در صورتی که اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان که به سـبب بینش و بصـیرت دارای قـدرت تشـخیص و اهل تحقیق انـد ارجاع دهند درستی و نادرستی اش را در می یابند، [چنانچه به مصـلحت جامعه بود نشرش را اجازه می دادند و اگر نبود از انتشار آن منع می نمودند] و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

شرح و توضیح

در رابطه با ارجاع امور و جریانات به خدا و پیامبر و اولی الامر در آیه پنجاه و نهم سوره نساء بحث بسیار مفصلی مطرح شد، و در آنجـا با دلیل و برهان و از طریق ترکیب ادبی آیه شـریفه ثابت کردم که منظور از اولی الامر امامان معصوم که جانشـینان بر حق پیامبر هستند می باشند.

در ضمن از آیه شریفه استفاده می شود که شایعه پراکنی و پخش اخباری که درستی و نادرستی اش روشن نشده امری غیر اخلاقی و نهایتاً گناه، و سبب ناامنی روحی در میان امت است، و این کار زمینه ساز هجوم دشمن و موجب وحشت بدنه عظیمی از ملت از خطر دشمن می باشد، و به عبارت دیگر انتشار اخبار امنیتی امری نامشروع و کاری برخلاف و عملی غیرمنطقی و کمک به دشمنان است، و یقیناً امری حرام است، لازم است اخبار امنیتی در اختیار حاکمان واجد الشرایط و صاحبان ولایت قرار گیرد، تا تصمیم لازم را در جهت صلاح امت اتخاذ نمایند.

شایعات بی مورد خصوصاً در زمانی که ضرورتاً می خواهد بین امت اسلام و دشمن جنگی صورت گیرد، گروه کثیری را از ادای تکلیف سست می کند.

این شایعات در زمان پیامبر در مؤمنان واقعی که شمارشان اندک بود اثری نداشت و در مؤمنان امروز هم اثری ندارد، مؤمنان واقعی براساس لزوم دفاع از اسلام به میدان نبرد قدم می گذارند، و مشتاقانه این تکلیف را ادا می کنند، ولی کثیری از امت تحت تأثیر این شایعات سستی می ورزند تا ارشادات رهبران الهی آنان را به ادای تکلیف دلگرم کرده و به انجام مسئولیت وا دارد، فضل و رحمت خدا در این موارد عبارت از هدایت گری پیامبر و امام معصوم است.

زراره که از مهم ترین راویان حدیث اهل بیت و شخصی عالم به احکام الهی است از حضرت باقر در رابطه با فضل و رحمت نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«فضل الله رسوله و رحمه ولایه الائمه:»

ص:۴۵۴

فضل خدا پیامبر او و رحمتش ولایت ائمه علیهم السلام است. (۱)و از حضرت موسی بن جعفر روایت شد:

«الفضل رسول الله و رحمه امیرالمؤمنین.» (۲)

فضل خدا به مردم پیامبر اسلام و رحمتش امیرمؤمنان است.

آری اگر آفتاب هدایت پیامبر و نور ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم بر جامعه نتابد و این بزرگواران از مردم دست گیری نکنند، و با دریغ از ارائه معارف و حقایق دینی به مردم یاری نرسانند قطعاً اکثر مردم پیرو شیطان می شوند، و سعادت دنیا و آخرت خود را از دست می دهند، و از فیوضات رحمانی و رحیمی حضرت حق محروم می شوند، ولی پیامبر و امیرمؤمنان برای هدایت ملت و دستگیری از آنان، و مصونیت یافتنشان از وسوسه ها و فتنه ها و شایعات شیطان تا سر حد جان کوشیدند، و در این زمینه به احسن وجه تکلیف خود را ادا کردند، و برای همه نسل ها تا قیامت پس از خود و در نبودن وجودی فیزیکی خویش فرهنگ کامل و نسخه جامعی برجای گذاردند، تا با مراجعه جامعه به آن فرهنگ و عمل به دستورات آن بزرگواران از ادای تکلیف باز نمانند، و از خطرات شیطان که طاغوت و حاکم ستمگر و دولت ظالم و دشمن دین و ملت در هر زمانی است مصون بمانند.

امروز هم که جامعه اسلامی در همه زمینه ها با شیاطین مختلف و فرهنگ های گوناگون، و وسوسه ها و فتنه ها و به ویژه شبیخون های فرهنگی روبه رو

۱- ۱) - برهان، ج۳، ص ۱۸۱.

۲- ۲) - برهان، ج۳، ص ۱۸۱

هستند اگر به قرآن مجید و عالمان ربانی که مبلغ فرهنگ پیامبر و امامان معصوم هستند رجوع کنند هم به وظایف خود آشنا می شوند، هم قدرت و قوت روحی پیدا می کنند، و بر این اساس در همه جبهه ها به عنوان ادای تکلیف و برای دفاع از اسلام و حفظ فرهنگ حق و اشاعه اسلام شرکت می کنند و از خطرات شیاطین و پیروی از فرهنگ باطل آنان مصون می مانند: وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً .

ص:۴۵۶

تفسیر آیه ۸۴

اشاره

فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِینَ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اَللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً

پس در راه خدا جنگ کن، تو فقط به وظائف و اعمال خودت مکلف هستی، مؤمنان را هم به جنگ با دشمن برانگیز، امید است خدا آسیب و گزند کافران را از تو و مؤمنان باز دارد، و خداست که صولت و قدرتش شدیدتر و عذاب و کیفرش سخت تر است.

شرح و توضیح

در رابطه با مسئله جنگ و جهاد فی سبیل الله که هدفی جز اعلای کلمه حق و هدایت دشمن، و مصون نمودن اسلام از شر اشرار ندارد، در آیه ۱۹۰سوره بقره به تفصیل مسائلی بیان شد، و چون در توضیح آن آیه شریفه تقریباً چیزی فرو گذار نشد، لذا در این آیه به ترجمه اش اکتفا کردم.

فقط در این مرحله به چند نکته اشاره می کنم که آیه بیش تر برای خوانندگان محترم روشن شود.

مبارزه و جنگ با دشمن از وظائف اصولی رسالت و رهبری است.

رسول خدا فقط مسئول اعمال خودش می باشد، و نباید مردم را به اکراه واجبار به انجام وظیفه وادار کند، بلکه باید حقایق و معارف را برای مردم بیان

می نمایـد، تـا مردم بـا تکیه بر عقل و انصاف اسـلام را بپذیرنـد و به اختیار و اراده خود همراه با عشق و محبت و نیت خالصانه وارد عمل شوند، که اغلب پذیرش اسـلام با تبلیغ صـحیح و ایجاد رشد در عقل مردم از سوی منصـفان و خردورزان تحقق پیدا می کند.

رهبر الهی جامعه بایـد در عبادت و خدمت به خلق و رفتن به میدان نبرد، و اجرای فرهنگ حق، و قوانین سـعادت بخش اسـلام پیشتاز و از همه زودتر قدم در دایره عمل بگذارد.

رهـبر الهی موظـف است بـا رعـایت همه جـوانب مردم مؤمن را به انجـام فرائض و ترک محرمـات و به ویژه تشویق آنـان برای حاضـر شـدن در میدان نبرد با دشـمن برانگیزد، و آثار جهاد در راه خدا و مقاتله با دشـمنان، و ثواب عظیم این حرکت الهی را در دنیـا و آخرت برای آنان بیان کنـد، بیان به صورتی که حجاب ها و تعلقات را از چهره قلب آنان کنار زنـد، و به بصـیرت و بینش آنان بیفزاید، و روح شـهادت و سلحشوری را در آنان تقویت کند، تا سدی محکم و مستحکم و مانعی استوار و قوی در برابر هجوم دشـمنان و خطرات فیزیکی و فرهنگی آنان شوند، و گرچه با عده کم و فئه قلیل ولی با روحیه ای سرشار از فضائل و کمالات خطر دشـمن را دفع کننـد و پیکر شـبیخون فرهنگی او را در هم بشـکنند، و چنـان درس عـبرتی از قـدرت فکری و روحی و صـلاحی و سـلاحی به دشـمن بدهند که هوس حمله دوباره را از سر بیرون کند، و مزاحم ملت اسلام و مستضعفان از مردان و زنـان و کودکـان نشود، و با اسـیران دشـمن هم با اخلاق الهی و انسانی آن چنان معامله کننـد، که قلب آنان نسـبت به پذیرش اسلام نرم شود و چون به قبول اسلام موفق شدند، با بیان رسا و حکیمانه و قولی لین فرهنگ حق را به آنان تعلیم دهند تا چون پس از مؤمن شدن به دیار خود بازگشتند خود مبلغی برای اسلام و

پیشرفت اسلام شوند، که در اسلام در رابطه با جنگ و جهاد هدفی جز این نیست.

پایان روز شنبه ۴/۲/۱۳۸۹

ایام ولادت پربرکت زینب کبری سلام الله علیها

حسین انصاریان

ص:۴۵۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹